



سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی

(کتاب سوم)

بررسی باطنی تفسیر آیات مهدویت

و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج)

در دیدگاه فریقین

حجة الاسلام دکتر فتح الله نجارزادگان

سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی (کتاب سوم)

**بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت
و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج)
در دیدگاه فریقین**

حجت‌الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران - پردیس قم

پاییز ۱۳۸۹

نजारزادگان، فتح الله، ۱۳۳۷ -

بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (ع) در دیدگاه فریقین / فتح الله نजारزادگان . - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۹.

هشت، ۳۰۲ ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۱۷۶: علوم قرآنی؛ ۱۶) (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ ۱۳۷۹: علوم قرآنی و حدیث؛ ۳۳).
بها: ۳۷۰۰۰ ریال.
ISBN: 978-600-5486-49-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۶۹] - ۲۸۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

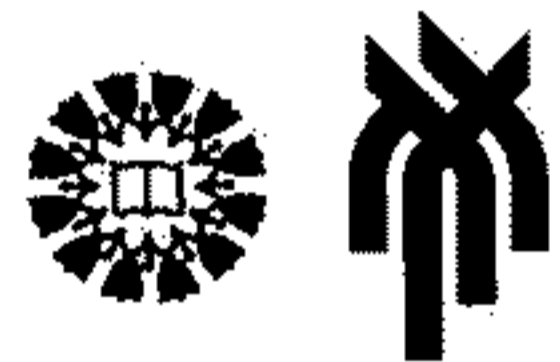
۱. محم‌دین حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - جنبه‌های قرآنی. ۲. تفاسیر - مطالعات تطبیقی. ۳. مهدویت - جنبه‌های قرآنی. ۴. مهدویت - مطالعات تطبیقی. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی. ج. عنوان.

۱۳۸۹ ن ۳ م ۸۶ / ۱۰۴ BP

۲۹۷ / ۱۵۹

۲۱۳۲۰۵۲

شماره کتابشناسی ملی



بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج) در دیدگاه فریقین
مؤلف: حجت‌الاسلام دکتر فتح‌الله نजारزادگان

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۱۷۶، علوم قرآنی: ۱۶)

ناشر همکار: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، شماره انتشار: ۱۳۷۹، الهیات (علوم قرآنی و حدیث: ۳۳)

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۹

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۳۷۰۰۰ ریال

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

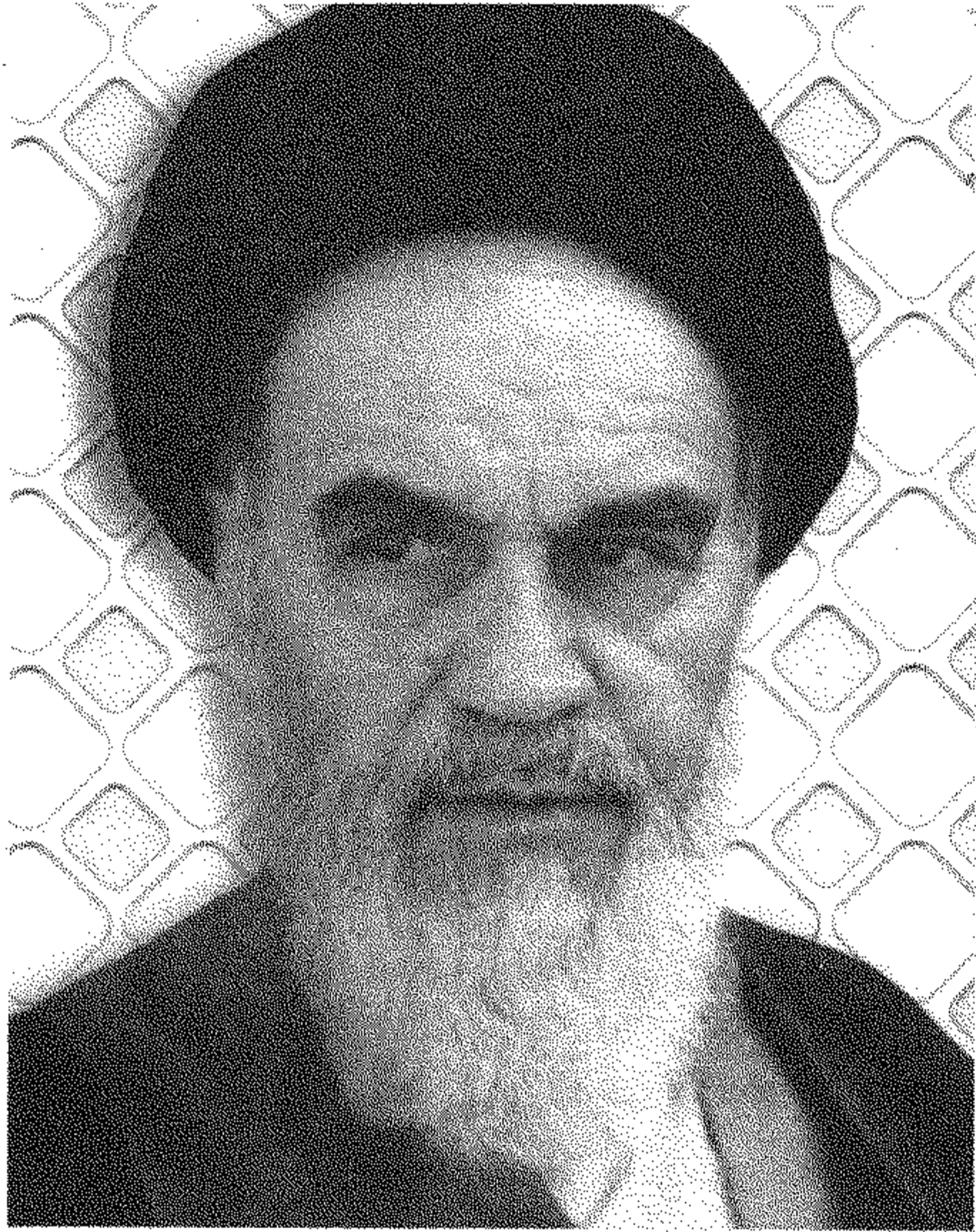
قم: شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۲۱۱۱۱-۲۵۱ (انتشارات ۲۱۱۱۳۰۰)، نمابر: ۲۸۰۳۰۹۰

تهران: خیابان انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اسکو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰ و ۶۶۹۷۸۹۲۰

تهران: بزرگراه جلال آل‌احمد، تقاطع پل یادگار امام، روبه‌روی پمپ‌گاز، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)،

تلفن: ۴۴۲۳۴۸۴۲-۳، نمابر: ۴۴۲۴۸۷۷۷ □ تهران: خ انقلاب، خ ابوریحان، ش ۱۰۷ و ۱۰۹ - تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰، نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خدای تبارک و تعالی ایشان [مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)] را ذخیره کرده است که همان معنایی [اجرا و گسترش عدالت واقعی در تمام مراتب انسانیت و در تمام دنیا] که همه انبیا آرزو داشتند لکن موانع، اسباب این شد که نتوانستند اجرا بکنند، و همه اولیا آرزو داشتند و موفق نشدند که اجرا بکنند، به دست این بزرگوار اجرا بشود.

پیام پژوهش

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخگویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند، امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقا کیفی و کمی منابع درسی از دوباره‌کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، سی و چهارمین کار مشترک خود را با انتشار کتاب بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج) در دیدگاه فریقین به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

کتاب حاضر به عنوان منبع کمک‌درسی برای درس‌های «تفسیر تطبیقی آیات اعتقادی» و «معارف نظری قرآن» تدوین شده است و برای دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث، طلاب علوم دینی و همه محققان مباحث مهدویت قابل استفاده است. امید است سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

مقدمه	۱
فصل اول: کلیات	۵
گفتار اول: درنگی در نظریه «منجی موعود» در ادیان و ملل	۵
منجی موعود در ادیان	۶
منجی موعود در مذاهب اسلامی	۱۳
ارزیابی نظریه منجی موعود با معیار قرآن	۱۶
گفتار دوم: سیری کوتاه در پیشینه پژوهش	۱۹
منابع حدیثی	۲۰
منابع تفسیری	۲۷
منابع کلامی	۳۰
گفتار سوم: طبقه‌بندی آیات درباره مهدویت و تنقیح موضوع	۳۳
ابعاد شناخت امام مهدی <small>علیه السلام</small> در آیات	۳۳
نظریه مهدویت در سطح ظواهر و بطون آیات	۳۵
نتیجه	۴۱
فصل دوم: بررسی تطبیقی تفسیر آیات اظهار دین	۴۳
درآمد	۴۳
واژگان	۴۴
گفتار اول: بررسی دیدگاه شیعه	۴۶
قول اول: سیطره دین حق در عصر رسالت و امتداد آن	۴۶

۵۰	قول دوم: انحصار سیطره دین حق به عصر ظهور
۵۲	بررسی روایات شیعی
۵۶	گفتار دوم: بررسی دیدگاه اهل سنت
۵۷	قول اول: اجمال در تبیین سیطره دین حق
۵۸	قول دوم: سیطره دین حق در عصر رسالت و امتداد آن
۶۱	قول سوم: انحصار سیطره دین حق به عصر ظهور
۶۲	بررسی روایات اهل سنت
۶۵	گفتار سوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های فریقین
۶۶	تأمل در مفاد آیات اظهار دین
۷۲	ارزیابی دیدگاه اول: اظهار به معنای اطلاع
۷۶	ارزیابی دیدگاه دوم: اظهار به معنای سیطره
۸۱	نتیجه
۸۳	فصل سوم: بررسی تطبیقی تفسیر آیه وعد
۸۳	درآمد
۸۴	واژگان
۹۱	گفتار اول: بررسی دیدگاه شیعه
۹۱	قول اول: انحصار تحقق وعده به عصر ظهور
۹۹	قول دوم: تحقق وعده با مصادیق متعدد
۱۰۲	گفتار دوم: بررسی دیدگاه اهل سنت
۱۰۲	تبیین مفاد آیه
۱۱۰	تطبیق مفاد آیه بر خلفا
۱۱۳	تطبیق مفاد آیه به عصر ظهور
۱۱۶	گفتار سوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های فریقین
۱۱۷	بررسی نظریه انحصار تحقق وعده به عصر ظهور
۱۱۷	الف) درک ویژگی‌های قوم موعود
۱۲۱	ب) اطلاق تعابیر در آیه
۱۲۲	ج) تأمل در مفاد احادیث فریقین
۱۳۶	مناقشه‌ها در نظریه انحصار و نقد آنها
۱۴۰	بررسی نظریه تطبیق مفاد آیه به عصر خلفا
۱۴۶	نتیجه

۱۴۹	فصل چهارم: تبیین دین حق و ویژگی‌های عصر سیطرهٔ دین
۱۴۹	گفتار اول: تبیین دین حق در پرتو آیهٔ اکمال
۱۵۱	بررسی دیدگاه شیعه
۱۵۷	بررسی دیدگاه‌های اهل سنت
۱۶۰	ارزیابی و نقد دیدگاه‌های اهل سنت
۱۶۳	بررسی مناقشه‌های اهل سنت بر دیدگاه شیعه
۱۶۶	گفتار دوم: نزول حضرت عیسی <small>علیه السلام</small> در عصر سیطرهٔ دین
۱۷۲	گفتار سوم: ویژگی‌های عصر سیطرهٔ دین حق
۱۷۲	عدالت‌گستری
۱۷۹	امنیت فراگیر
۱۸۲	شکوفایی خردها
۱۸۳	پالایش رذایل و رشد فضایل
۱۹۲	نتیجه
۱۹۵	فصل پنجم: شخصیت‌شناسی امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۹۵	گفتار اول: امام مهدی <small>علیه السلام</small> از اهل بیت و عترت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۹۵	درآمد
۱۹۷	ادلهٔ اثبات امام مهدی از اهل بیت
۲۰۲	اصطلاح‌شناسی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۰۹	ضرورت شناخت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۱۲	گفتار دوم: پیوند ویژه امام مهدی <small>علیه السلام</small> با قرآن و آثار آن
۲۱۲	ادلهٔ پیوند ویژه امام مهدی <small>علیه السلام</small> با قرآن
۲۱۳	یک: ادلهٔ قرآنی
۲۱۸	دو: ادلهٔ روایی
۲۲۳	آثار پیوند ویژه امام مهدی <small>علیه السلام</small> با قرآن کریم
۲۲۹	گفتار سوم: تبیین امامت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۳۴	رتبهٔ امامت در دیدگاه شیعه
۲۴۹	رتبهٔ امامت در دیدگاه اهل سنت
۲۵۳	ارزیابی دیدگاه اهل تسنن
۲۵۹	گفتار چهارم: امام مهدی <small>علیه السلام</small> احیاگر دین حق
۲۵۹	درآمد
۲۶۲	جایگاه نهضت امام مهدی <small>علیه السلام</small> در نظام دین حق

۲۶۴ پیوند احیاگری دین با مقام عصمت
۲۶۶ نتیجه
۲۶۹ منابع و مأخذ
۲۸۳ نمایه آیات
۲۹۱ نمایه روایات
۲۹۵ نمایه اعلام

مقدمه

اصطلاح‌شناسی تفسیر تطبیقی: در دیباچه کتاب اول که به «بررسی تطبیقی مبانی تفسیر فریقین» اختصاص داشت، بیان شد که تفسیر قرآن به دو نوع کلی تفسیر ترتیبی و موضوعی تقسیم می‌شود و آنچه تاکنون مورد اهتمام مفسران فریقین بوده، همین دو نوع تفسیر است که هر کدام نیز تقسیم‌بندی‌های خاص خود را دارند.

نوع دیگر از تفسیر که تاکنون در حوزه تفسیر قرآن (به صورت مستقل) به دست فراموشی سپرده شده، تفسیر تطبیقی است. این نوع تفسیر به بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های شیعه و اهل سنت درباره تفسیر قرآن می‌پردازد.

هر چند در تفاسیر اجتهادی هر دو فریق (در برابر تفاسیر روایی یا بالمأثور) کم و بیش به بررسی و نقد دیدگاه‌های یکدیگر اشاره شده است (مانند تفسیر المیزان، نوشته علامه طباطبایی از تفاسیر شیعی و تفسیر روح المعانی نوشته آلوسی و المنار تألیف محمد رشید رضا، هر دو از تفاسیر اهل سنت)، ولی بررسی مستقل و همه‌جانبه با تنظیم منطقی مباحث، پیشینه‌ای در بین فریقین ندارد.^۱ ضرورت این نوع تفسیر در درک و ارزیابی درست از مبانی و مفاهیم آیات از دیدگاه‌های فریقین نهفته است که آثاری درخشان در پی خواهد داشت از جمله:

الف) کشف قوت‌ها و ضعف‌های فریقین در مبانی تفسیر و دیدگاه‌های تفسیری،

ب) شناخت اشتراک‌ها و افتراق‌های فریقین در مبانی تفسیر و مفاهیم تفسیری،

۱. در این باره تنها می‌توان به کتاب بین الشيعة والسنة دراسة مقارنة في التفسير و اصول نوشته علی احمد السالوس اشاره کرد که مشحون از داوریه‌های یک‌سویه و گزارش‌های سلفی اوست.

ج) مرزبندی دقیق از اختلاف‌های مبنايي با تفاوت‌های بنایی و بررسی و نقد هر کدام در جای خود،

د) کشف اختلاف‌های لفظی فریقین (که حجم زیادی از اختلاف‌ها را به خود اختصاص داده) و اخراج آنها از دایره بحث،

ه) محک زدن موارد افتراق بر اساس مدارک و اصول پذیرفته شده نزد هر یک از دو فریق،

و) برملا ساختن بسیاری از داوری‌های ناآگاهانه و یا اتهام‌های متعصبانه،

ز) ارائه راهکارها برای برون‌رفت از اختلاف‌ها و اتهام‌ها.

تفسیر تطبیقی در دو حوزه «مبانی» تفسیر و «مفاهیم» آیات قرآن از دیدگاه فریقین خواهد بود. در (کتاب اول) حوزه مبانی تفسیر، اصول و پیش‌فرض‌های فریقین درباره تفسیر قرآن در دو بخش مبانی مشترک و مبانی مختص مورد بررسی قرار گرفتند. در حوزه مفاهیم تفسیری، موضوعاتی از قرآن گزینش شده‌اند، این گزینش بر اساس اولویت‌ها و نیازهاست که بخشی از آنها در تفاوت دیدگاه‌های تفسیری شیعه و اهل سنت و بخشی در تفاوت دیدگاه‌های شیعه با وهابیان است. روند کار در این حوزه بدین شکل است:

یک: درآمد مشتمل بر چکیده و پیش‌آگاهی‌های لازم در بررسی آیات مورد نظر،

دو: ارائه دیدگاه‌های تفسیری فریقین از مصادر و منابع معتبر آنان،

سه: کشف موارد مشترک فریقین درباره تفسیر آیات یاد شده،

چهار: بیان دلایل و شواهد و قراین هر کدام از دو فریق بر اساس منابع تفسیری و...،

پنج: بررسی و نقد دلایل و گزینش دیدگاه درست،

شش: نتیجه،

هفت: پژوهش.

این کتاب سومین کتاب از این مجموعه است که به «بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت» اختصاص یافته است.^۱

۱. نگارنده با اذعان به حجم گسترده و دشواری این کار و اعتراف به بضاعت ناچیز خود، در نظر دارد با لطف

بیان مسئله: قرآن پژوهان فریقین در تفسیر آیات مهدویت چه گفته‌اند و تا چه اندازه دیدگاه‌های آنان به ویژه در موارد مشترک به ضوابط نزدیک است؟ آیا از موارد مشترک تفسیری آنان می‌توان - تا حدودی - به درک واقع‌بینانه از شخصیت امام مهدی علیه السلام و ویژگی‌های عصر ظهور پی برد؟

هدف: هدف ما درک دیدگاه‌های فریقین - به ویژه موارد اشتراک آنان - از تفسیر آیات مهدویت و ارزیابی آنها بر اساس دلایل و شواهد برای گزینش دیدگاه درست است، این فرآیند موجب می‌شود آموزه مهدویت شفاف‌تر و ابعاد آن نمایان‌تر شود و مسلمانان و مؤمنان در این باور راسخ‌تر گردند؛ چون مسلمانان بر اساس تعالیم قرآن و سنت به نوعی در اصل اعتقاد به مهدویت و ظهور منجی اتفاق نظر دارند.

فرضیه: مسلمانان در تفسیر آیات مهدویت بر موارد مشترک اساسی، اتفاق نظر دارند که این موارد تا حدود بسیاری قابل دفاع است و زیرساختی قابل اعتماد برای شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام و درک ویژگی‌های عصر ظهور خواهد بود.

خداوند، در حوزه مفاهیم، تمام موضوعات قرآنی را که در تفاسیر فریقین نقاط اشتراک فراوان و یا اختلاف نظر جدی دارند، به همین شکل مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

در اینجا لازم است این نکته را (که در مقدمه کتاب اول و دوم نیز عنوان کرده‌ام) اشاره کنم، کتابی که با نام تفسیر تطبیقی در سال ۱۳۸۳ به قلم نگارنده به چاپ رسیده بر اساس سرفصل کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن «جامعة المصطفی العالمیة» است. تنها کمتر از ۲٪ مباحث آن کتاب که حدود ده صفحه است به موضوع این کتاب اختصاص دارد. این ده صفحه تحت عنوان «راهنمای تفسیر تطبیقی از آیات مهدویت» طرحی فشرده را برای پژوهش در این زمینه ارائه می‌دهد.

در ضمن بخشی از این کتاب دست‌آورد طرح پژوهشی «بررسی تطبیقی آیات ۳۲-۳۳ سوره توبه و آیه ۵۵ سوره نور» است که در پردیس قم - دانشگاه تهران در بهار ۱۳۸۸ به انجام رسید.

کلیات

گفتار اول: درنگی در نظریه «منجی موعود» در ادیان و ملل

بنا به گفته محققان، «منجی موعود» در معنای عامش، از ویژگی‌های اندیشه بشری است. تا آنجا که می‌نگریم تقریباً هیچ قوم و مردمی را نمی‌یابیم که به نوعی سر این سودا را نداشته باشند. اما نگاه مردمان به افق تاریخ از یکدیگر متفاوت است و به تبع آن، موعودشان گونه‌گون. بنابراین، اعتقاد به ظهور منجی موعود، اختصاص به ادیان الهی ندارد، بلکه کسانی که از کتاب آسمانی بی‌بهره‌اند و یا کتاب خود را آسمانی می‌پندارند نیز در انتظار مصلح و منجی به سر می‌برند.

قصد ما در این بحث گزارش تفصیلی یا حتی اجمالی از این نظریه‌های موعودگرایی در افق فکری انسان‌ها نیست، بلکه تنها سیری کوتاه در این باره برای فراهم آوردن بن‌مایه‌ای است تا اندکی آفاق بحث روشن شده، امکان عرضه آنها را بر قرآن کریم و سنت قطعی به عنوان معیار شناخت حق از باطل فراهم آید.

برای رسیدن به آموزه منجی موعود در ادیان از دو مقاله عالمانه محقق ارجمند، آقای دکتر موحدیان عطار، که به گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان و اسلام^۱ نامبردار است،

۱. این دو مقاله در مجله هفت آسمان، ش ۱۲، زمستان ۸۰؛ ش ۲۱، بهار ۸۳ به چاپ رسیده است. دکتر موحدیان با همت جمعی از موعودپژوهان کتاب گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان را پدید آورده که در نوع خود، کتابی بی‌نظیر است. این کتاب توسط انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است.

بهره گرفته‌ایم. این دو مقاله که عین آنها در اینجا تلخیص و گزارش می‌شوند، چون ضمن ارائه دیدگاه‌ها به بررسی تطبیقی اندیشه منجی موعود در ادیان و ملل گوناگون پرداخته، امکان ارزیابی آنها را با معیار قرآن و سنت آسان‌تر ساخته است.

منجی موعود در ادیان

یهودیت: در عهد قدیم (یا به تعبیر خود یهودیان، کتاب مقدس عبرانی) عنوان «مسیح» به معنای مسح شده خداوند، تداعی گر رهاکننده‌ای رسالت‌مدار است.

بنا بر باور یهود، آنگاه که مسیح بیاید، «پادشاهی خدا» بر زمین مستقر می‌شود و همه ملت‌ها به اورشلیم باز خواهند گشت. بدین‌سان یهودیت انتظاری قدیمی و تأثیرگذار را تجربه می‌کند. تأثیر این انتظار، هم در دین‌ورزی فردی، و هم در بُعد اجتماعی آشکار است.

در این اواخر، جریانات پیشرو یهودی، بر اندیشه مسیح شخصی کمتر گردن می‌نهند، و بیشتر بر آرمان ظهور عصر طلایی در آینده تأکید می‌ورزند.

شاید در رده‌بندی موعودباوری یهود، بایسته باشد که آن را از گونه اندیشه موعود نجات‌بخش جمعی قوم‌مدار و رو به آینده‌ای بینگاریم که بیشتر دغدغه بازگردانی سروری و رونق دنیای مردمانش را دارد و کمتر به نجات و رستگاری معنوی، به‌ویژه از سنخ عرفانی‌اش می‌اندیشد.

مسیحیت: اندیشه موعود در مسیحیت به سه گونه نمودار گشته است: در یک پرده، همان اندیشه موعود یهودی است که در آن عیسای ناصری نقش مسیح نجات‌بخش را ایفا می‌کند که انتظار دیرپای یهود را به سر می‌آورد. و در پرده دیگر، با نوید رجعت عیسی به مثابه «داور جهان» در آخرالزمان، نمایشگر سنخ دیگری از اندیشه موعود است. و در پرده سوم، سخن از شخص دیگری است که خود عیسی مسیح وعده آمدنش را می‌دهد، کسی که چونان «تسلی‌دهنده» و «روح راستین» می‌آید و عیسی مسیح را جلالت می‌بخشد و بر او شهادت می‌دهد. هر چند مسیحیان - به اشتباه - این را همان روح القدس می‌دانند که معتقدند که اندک زمانی پس از مسیح ظهور کرد و

همو همواره بر کلیسا حکم رانده است. بر این پایه، مسیحیت به سه سنخ اندیشه موعود و سه گونه منجی باوری پایبند است. بنابراین، مفهوم «پسر انسان» و مفهوم «تسلی دهنده» در کتاب مقدس مسیحی، دو مفهوم یکسره متفاوتی هستند که یکی بر خود مسیح و دیگری بر کسی که او بشارت آمدنش را می دهد، منطبق است.

بدین سان، موعود آخرالزمان مسیحی از دسته اندیشه های موعود «صرفاً اجتماعی» و حتی موعود نجات بخش «معنوی - اجتماعی» به کنار می رود و در زمره موعودهای «صرفاً معنوی» جای می گیرد. اندیشه موعود رهاننده در مسیحیت هر چند با پایان جهان و واپسین دآوری پیوند می یابد، اما «هزاره گرا»^۱ نیز هست. هنوز هم بسیاری از مسیحیان آمدن مسیح را در رأس هزاره ها انتظار می کشند و برای آن تدارک می بینند.

موعود مسیحی، یک موعود «شخصی»^۲، اما دارای «جنبه الوهی» است. قضاوت در این باره که نجات بخشی مسیح، «فردی» یا «جمعی» است، قدری دقت و تأمل می طلبد. در پرده اول اندیشه موعود در مسیحیت، عیسای ناصری بیشتر در هیئت نجات بخشی «فردی» چهره می نماید.

اما چهره دوم از موعود باوری مسیحی، که رجعت مسیح به عنوان «داور جهان» و «پسر انسان» را نوید می دهد، تناسب بیشتری با نجات بخشی «جمعی» دارد.

موعود مسیحی را نمی توان موعودی «قوم مدار» شمرد. کارکرد او آشکارا «جهان شمول» و فراگیر می نماید. به لحاظ آرمان نیز، هموارتر آن است که وی را در زمره موعودهای «رو به آینده» انگاشت. و سرانجام اینکه، به نظر نمی آید در سنت مسیحی، شواهدی آشکار بر «کارکرد کیهانی» موعود رهاننده بتوان یافت. آنچه مسیح به عنوان پسر انسان و داور جهان انجام می دهد بیشتر در برگیرنده حیات معنوی بنی آدم است.

آیین هندو: اندیشه موعود در آیین هندو با شخصیت کَلْکی^۳، یا کَلْکین^۴ شکل می گیرد، وی در پایان دوران سیاهی، که بنا به باور هندوان، ما اکنون در آن به سر

1. millenarian

2. personal

3. Kalki

4. Kalkin

می‌بریم، دهمین و آخرین تنزل (اوتاره) ویشنو،^۱ که کُلکی یا کُلکین نام دارد، سوار بر اسبی سفید و با شمشیری آخته و شهاب‌گون، ظهور می‌کند تا شرارت و ظلم را از ریشه برکند و عدالت و فضیلت را برقرار سازد. اسب سفید نماد قدرت و فراگیری است (قدرت اسب و فراگیری رنگ سفید، که همه رنگ‌ها را در خود دارد). آن موعود، یمه^۲ یا مرگ را درهم می‌شکند و تار و مار می‌سازد و بر همه قوای مخالف پیروز می‌گردد. کُلکی جنبه «الوهیت» نیز دارد؛ او مردی الوهی و به نوعی متحد با مقام بی‌انتهای خداست.^۳

موعود هندو، موعودی «شخصی» و دارای «جنبه الوهی» است. وی به لحاظ کارکرد، به «نجات جمع» می‌اندیشد و رسالتی «معنوی - اجتماعی» بر عهده دارد. به لحاظ آرمان می‌توان اندیشه موعود هندویی را از آن جهت که می‌خواهد جهان را به روزگار پربهجت و بهشتی عصر زرین بازگرداند «رو به گذشته» خواند. تنزل (اوتاره) دهم ویشنو، آخرین مرحله از مراحل یک چرخه جهانی محسوب می‌شود و بدین سان در خط سیری دایره‌وار نقش می‌آفریند. از همین روست که باید آن را دارای «کارکرد کیهانی» سترگی دانست.^۴

آیین بودا: اندیشه منجی موعود در آیین بودا با مفهوم مَیْتْرِیَه^۵ تبیین می‌گردد. مَیْتْرِیَه واژه‌ای سنسکریت و به معنای «مهربان» است. در الهیات بودایی او را بودای پنجم، و آخرین بودا از بودایان زمینی می‌دانند، که هنوز نیامده است، اما خواهد آمد تا همگان را نجات دهد. او را در نمادنگاری بودایی به هیبت مردی در وضعیت نشسته آماده برخاستن نمایش می‌دهند تا نمادی باشد از آمادگی وی برای قیام! از دو سنت یا مذهب اصلی بودایی، سنت مهاییانه بیشتر به شخصیت و

1. Vishnu

2. Yama

3. Kalki in: *The Rider Encyclopedia of Eastern Pilosophy and Religion*, Rider Books, also published by Shambhale.

۴. ر.ک: هامش ولفگانگ شومان، آیین بودا، ص ۱۲۱.

5. Maitreya

کارکرد میتریه پرداخته است. هر چند در آموزه‌های فرقه تیره‌واده (هینه‌یانه) نیز حضور دارد.^۱

منجی موعود بودایی، نجات‌بخشی «فردی» است. او موعودی شخصی و دارای ویژگی‌های «بشری - الوهی» است. شاید بتوان رسالت او را «جهان‌شمول» دانست، زیرا شاهدهی بر عنایت ویژه او به قوم و ملت خاصی نمی‌بینیم. نگاه بوداییان به موعود «رو به آینده» است، اما بازآفرینی و رواج آموزه‌های گذشته را نیز از نظر دور نمی‌دارد.

آیین زرتشت و زرتشتی‌گری:^۲ در این آیین، موضوع موعود رهاننده با مفهوم سوشینت^۳ آگه خورده است. سوشینت از ریشه «سو»^۴ به معنای «سودرساننده» است. این مفهوم، فی‌الجمله، اشاره به کسانی است که به نوبت در رأس هر هزاره از واپسین سه هزاره روزگار می‌آیند تا پلیدی را ریشه کن و جهان را نو کنند. مهم‌ترین ایشان آخرینشان است. اما این آموزه پیچیدگی‌هایی نیز دارد. که باید آن را از رهگذر مطالعه در سیر تحول و تکامل اندیشه سوشینت، وارسیم.

اندیشه منجی موعود در دین زرتشتی از رسته «موعود نجات‌بخش جمعی» است، زیرا از قیام علیه بدی، دروغ و کژئی سخن می‌راند و آینده‌ای را نوید می‌دهد که تمام مردمان یکجا به رهایی و آسایش می‌رسند، نه چونان موعود بودایی مه‌ایانه‌ای که بیشتر به نجات هر فرد و رساندن او به مقام بودایی، در هر عصر و در پایان، نظر دارد.

در جمله موعودهای نجات‌بخش جمعی، موعود زرتشتی را نمی‌توان رهایش‌گری «صرفاً اجتماعی» شمرد؛ زیرا فارغ‌دل از معنویت مردم نیز نیست، اما معنویت بیشتر اخلاقی، که آن را نیز در سمت و سوی آسایش و امنیت اجتماعی می‌خواهد.

1. Maitreya in: *The Rider Encyclopedia of Eastern Pilosophy and Religion*.

۲. آوردن عنوان «زرتشتی‌گری» در کنار «آیین زرتشت» به این سبب بوده است که، در مطالعات جدید درباره دین زرتشتی، به درستی بر این نظریه تأکید دارند که باید میان آنچه منسوب به شخص آشوزرتشت است با آنچه در تطورات و تحولات بعدی آیین شکل گرفته تمایز نهاد.

۳. Saoahiant؛ در فرهنگ زرتشتی و دیگر منابع، تلفظ‌ها و فارسی‌نوشت‌های گوناگونی برای این واژه وجود دارد.

4. Su

در نگاهی دیگر، اندیشه موعود زرتشتی، همانند موعود اسلامی، هندویی، بودایی و مسیحی، اندیشه‌ای «جهان‌شمول» است نه «قوم‌مدار»؛ زیرا در متون ایشان مانند این گفته کم نیست که: «همه مردم گیتی، همنشن (هم‌منش)، همگوشن (هم‌گوش)، و هم‌کنش (هم‌کنش) شوند».^۱

شاید بتوان گفت، اندیشه موعود رهااننده در آیین زرتشتی «رو به گذشته» دارد، و یکسره به زنده کردن گذشته‌ای پرنور و سرور می‌اندیشد، یعنی نخستین سه هزاره اول تاریخ، که در آن اورمزد سلطنت می‌کرد بی‌آنکه اهرمن در حکم او خللی آورد.^۲

موعود زرتشتی را موعودی کاملاً «شخصی» می‌یابیم که چونان مسیح نزد مسیحیان، و میتریه نزد بوداییان مه‌ایانه‌ای، از الوهیت بهره‌مند نیست، بلکه صرفاً بشری اسطوره‌ای از پشت زرتشت است که نطفه‌اش معجزآسا پس از گذشت سه هزار سال در رحم مادری باکره جای می‌گیرد تا به دنیا آید، بجنگد و پیروز شود.

آیین کنفوسیوس: کنفوسیوس شعار بازگشت به عصر فرزانه شاهان^۳ باستان را سرلوحه اندیشه‌های اصلاحی خویش قرار داده بود. برقراری حکومتی همچون حکومت پادشاهان باستان و نظامی بر پایه قانون و حکمت، آرمان اصلی وی بود. کنفوسیوس به چیزی که آن را «هماهنگی بزرگ» (دا دنگ)^۴ می‌خواند، فکر می‌کرد. گویا بر این باور بود که زمانی چنین یگانگی و هماهنگی‌ای میان آسمان و زمین و همه چیزها تحقق داشته است و می‌توان باز هم چشم به راهش بود و برای تحقق دوباره‌اش کوشید.

اما آیا کنفوسیوس وعده آمدن چنین دوران فرهمندی را نیز داده، یا صرفاً سر سودایش را داشته است؟

۱. از جاماسب‌نامه، از متون دینی زرتشتی‌گری؛ به نقل از: کتاب سوشینت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، ص ۱۷۰.

۲. بنگرید به: دوشن گیمن، دین ایران باستان، ص ۳۸۲.

۳. شنگ وانگ، یا فرزانه شاهان، بنا بر سنت چینی، پنج تن بودند که در عصر باستان بر چین حکومت داشتند. بنا بر این باور، ایشان فرزاندگی درون و شهریارِ برون را با هم گرد آورده بودند (جوجای و وینبرگ جای، تاریخ فلسفه چین، ص ۹).

اگر پاسخ به سؤال از وجود اندیشه موعود رهاننده در آیین کنفوسیوس، منفی باشد، اما موضوع منجی باوری مردم چین، و از جمله هواداران نگرش کنفوسیوسی، منتفی نیست.

آیین دائو: در بستر فرهنگی و دینی مردمان چین، آیین دائو در کنار آیین کنفوسیوس و دیگر مکاتب فکری نقش آفریده است. اگر آیین کنفوسیوس عهده دار تبیین فلسفه سیاسی و اخلاق اجتماعی چینیان باشد، آیین دائو بیانگر جهان بینی عرفانی آن مردم است. در آیین دائو، رگه های روشن تری از منجی باوری و انتظار موعود را می توان برشناخت.

بر پایه متن *Shang-Ching Hou-Sheng Tao Chün Ligh-Chi*، (زندگی قدیس آخرالزمان و پروردگار طریقت)، نوشته شانگ چینگ، «قدیس آخرالزمان» مصداق روشنی از نوید آمدن شخصی کمال یافته و کمال بخش است که کمال معنوی و تعالی سیاسی و اجتماعی را با هم فراگرد می آورد.

شاهد دیگر بر موعود باوری عمیق پیروان آیین دائو، ظهور و بروز جریان پیامبران دروغین و مدعیان نجات گری در تاریخ تحولات آن آیین است. الیاده در *دائرة المعارف دین*، از متنی نام می برد که به ماجرای این مدعیان پرداخته است. اینها همه حکایت از جدی بودن اندیشه منجی باور چینیان است.^۱

ژاپن نیز، مانند چین، فرهنگ و دیانتی چندگانه دارد. در ژاپن دین شینتو و آیین بودا در هم آمیخته و درون مایه آرمانها، بیمها و امیدهای آن ملت را ساخته اند. ظهور مذاهب منجی باور از درون سنت های دینی عامه در آن سرزمین چیز غریبی نیست.

یونان باستان: در فرهنگ و اندیشه یونان باستان نیز سخن از صلح و آرامش در پس جنگها و نوید حکومت جهانی مردی بوده است که خواهد آمد تا بر همه بشریت فرمان براند. در سالهای ۱۶۵-۱۶۸ پیش از میلاد پیشگویان پیامبر سان یونانی^۲ از «شاهزاده ای مقدس» سخن می گوید که بر همه جهان تا ابد حکم خواهد راند. و در

1. Lao-Chüngin-Sung Chieh-Ching in: *The Encyclopedia of Religion*, v.14.

2. the greek sibylline oracles

جای دیگر، پادشاهی را نوید می‌دهد که در مشرق قیام می‌کند و صلح را برای همه بشریت به ارمغان می‌آورد.^۱

در این تصویر، منجی آینده بشریت صاحب رسالتی «اجتماعی»، «فراگیر» احتمالاً «رو به آینده»، و نیز دارای ویژگی‌های «شخصی»، و برخوردار از قداستی معنوی است. اما اینکه آیا «کارکردی کیهانی» هم دارد و با «پایان عالم» نیز پیوند می‌خورد یا نه، معلوم نیست.

ادیان سرخ‌پوستی: شاید به سبب آشنایی نسبتاً کوتاه مدت جهان با دنیای سرخ‌پوستان است که آنچه از اندیشه این مردم در باب آینده بشر و انتظارشان می‌دانیم از برخی داده‌های ناچیز درباره همین چند قرن اخیر تجاوز نمی‌کند.

در ادبیات اخیر سرخ‌پوستی به چهره موعودوار با نام اینکاری^۲ برمی‌خوریم. او را به مثابه «پسر خورشید» و «زنی وحشی» اسطوره‌پردازی و نمادگری می‌کنند. اما او یک خدای سرخ‌پوستی نیست، بلکه خاطره‌ای کمرنگ از پادشاهی باستانی است که پس از سالیان دراز انتظار، زنده می‌شود تا حقوق از دست رفته سرخ‌پوستان را بازپس گیرد.^۳ موعود منتظر سرخ‌پوستان در این چند قرن اخیر، بیشتر به «نجات بخش جمعی» و «صرفاً اجتماعی» می‌ماند که به بازخواست حق مردمش می‌اندیشد، از این رو می‌توان او را «قوم‌مدار» انگاشت. آرمان او احیای پادشاهی ای باستانی و نظامی در گذشته است، که بر پایه نظام اینکار استوار بوده و بدین سان در زمره موعودهای «رو به گذشته باستان‌گرا» جای می‌گیرد. موعودهای سرخ‌پوستی یاد شده موجوداتی «شخصی» اند که گاه چهره «الوهی» و گاه صورت انسانی «اساطیری» دارند. اما «کارکرد کیهانی» و جهان‌شناختی ویژه‌ای برای ایشان سراغ نداریم.

ادیان آفریقایی: اطلاع ما از موعودباوری ادیان آفریقایی محدود به «مسیح‌گرایی»^۴ رواج یافته در همین یکی دو قرن اخیر است. نهضت‌های جدید با چهره‌هایی که

1. Kalki in: *A Dictionary of Hinduism*; Margaret and James Stutley.

2. Inkarrri

3. *The Encyclopedia of Religion*, v.13, p.471.

4. messianism

«مسیح جدید» تلقی می‌شدند، شکل گرفتند. بیشتر این نهضت‌ها نوید عصر آزادی و بهره‌مندی از فرصت و مجال زندگی و خودبستگی را می‌دهند. چنان‌که از این داده‌ها برمی‌آید، موعود این جریان‌ها بیشتر «نجات‌بخش اجتماعی» و «قوم‌مدار» است، که بر محور شخصی «مسیح‌وار» شکل می‌گیرد، شخصی که خواهد آمد تا آیندهٔ بهتری را برای مردمش به ارمغان آورد.^۱

منجی موعود در مذاهب اسلامی

گسترده‌گی و وفور روایات اسلامی دربارهٔ انتظار آمدن مهدی، بازتاب ناهمسانی در مذاهب و فرق مختلفه داشته است. اما چون که وجود این منابع اقتضا می‌کرده و هنوز می‌کند، انکار یکسرهٔ این آموزه برای هیچ فرقه‌ای آسان نبوده و نیست. مذاهب و فرق اسلامی بر سر این موضوع طیف رنگارنگی را پدید می‌آورند.

از یک نظر می‌توان موعود اسلام غیر شیعی و حتی اسلام شیعی غیر دوازده‌امامی را به یک چشم نگریست، اما بدون شک موعود شیعی دوازده‌امامی ویژگی‌هایی دارد که احتمال دارد در این سنخ‌شناسی باز شناخته شود. موعود اسلامی (مهدی) به لحاظ ماهوی موعودی «شخصی» است، او فرد خاصی است که خواهد آمد و حکومت حق را احیا خواهد کرد، اما او را باید به عنوان یک «موعود شخصی بشری صرف» دانست، نه چون مسیح نزد مسیحیان که از «الوهیت» برخوردار است. هر چند در نگاه امامیه، وی از امامان معصوم است و ویژگی خاص خود را دارد و به همین رو، نمی‌توان وی را تنها هم‌سنگ مصلحان و رهبران عادی جوامع شمرد.

به لحاظ کارکرد، مهدی موعود را باید در زمرهٔ «منجیان جمعی» (در برابر «موعود نجات‌بخش فردی») شمرد، نه چون موعود بودایی مه‌ایانه، که در اندیشهٔ نجات و به نیروانه رساندن یک‌به‌یک مردم است و هرگز حرکتی اجتماعی به پا نمی‌کند. اما «مهدی موعود» در نظرگاه شیعیان دوازده‌امامی، و شاید برخی جریانات صوفیانهٔ سنی، هدایت‌گر باطنی سالکان نیز هست، و جدا از آن قیام اجتماعی، به کمال رساندن

1. *The Encyclopedia of Religion*, v.1.

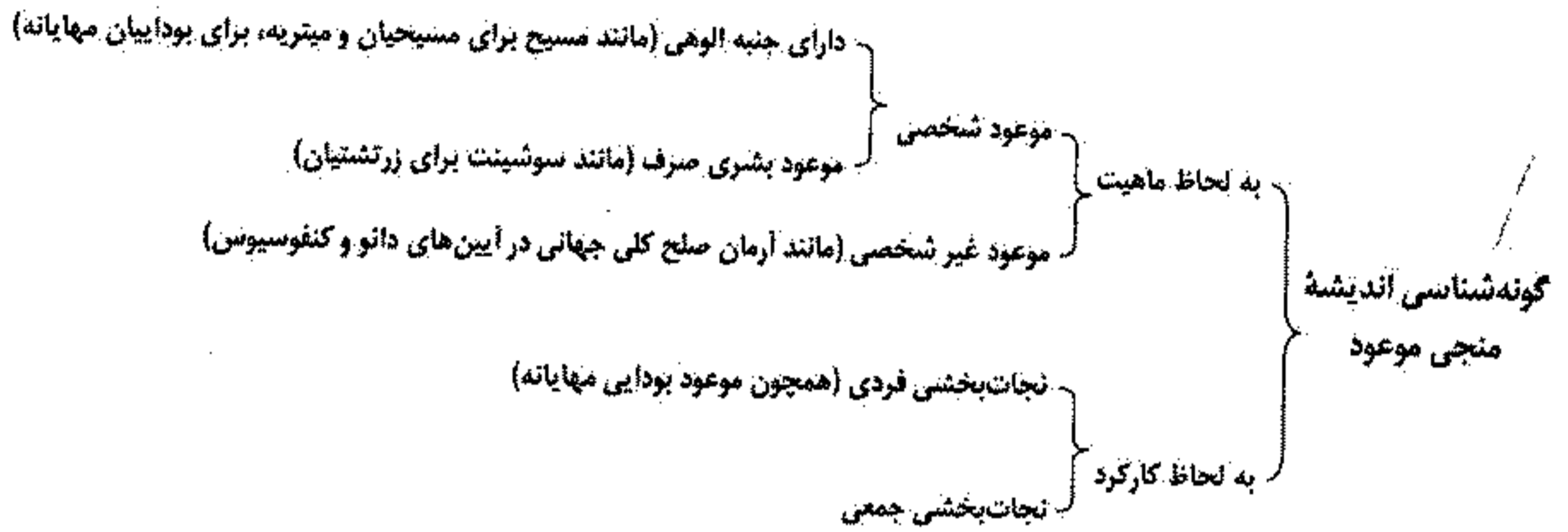
سالکان و واصل کردن ایشان به مقام قرب حق تعالی را نیز بر عهده دارد، از این حیث با فرد فرد مردم سروکار پیدا می‌کند.

«مهدی موعود» در دیدگاه اهل سنت و بیشتر فرقه‌های شیعی کارکردی بیشتر اجتماعی دارد، اما در نظرگاه دوازده امامیان، او نه یک «نجات‌بخش صرفاً اجتماعی» و نه «صرفاً معنوی» است، بلکه او با ظهور و قیام خویش علاوه بر آنکه عدل و امن و رفاه را به ارمغان می‌آورد، حق را نیز آشکار خواهد ساخت و عقل‌های مردمان را نیز به کمال خواهد رساند؛ در واقع او شرایط دینداری و زیست موحدانه را فراهم خواهد کرد. بنابراین، او یک «نجات‌بخش معنوی - اجتماعی» است. تأکید بر این نگرش به «مهدی» را شاید بتوان از ویژگی‌های دوازده امامیان دانست.

به لحاظ دایره شمول نجات‌گری مهدی موعود، به صراحت می‌توان اذعان کرد که او موعودی «قوم‌مدار» نیست و به نجات همهٔ جهانیان می‌اندیشد. به لحاظ آرمان، اگر «مهدی» را در پی احیا و تجدید و بازخوانی سنت پیامبر ﷺ و برپایی جامعه مؤمنان صدر اسلام بدانیم، که شاید در نگاه عام اهل سنت و بسیاری از فرقه‌های شیعه چنین باشد، او موعودی «رو به گذشته» است، اما، اگر از نگاه روایات شیعیان دوازده امامی بخوانیم، گرچه او اسلام را تبیین می‌کند، اما قرائتی از آن به دست خواهد داد که همچون آغاز دعوت نبوی امری غریب جلوه خواهد کرد، پس باید او را موعودی «رو به آینده» انگاشت و در میان موعودهای رو به آینده، در زمره «موعودهای پایانی» قرار خواهد گرفت؛ هر چند در این باب هنوز مجال تأمل و نظر هست.

چنان که خواندیم، به قاطعیت نمی‌توان برای «مهدی» «کارکردی کیهان‌شناختی» قائل شد؛ زیرا پیوند قیام او با پایان پذیرفتن عالم در پس اختلاف روایات به هاله ابهام فرورفته است، اما چنین می‌نماید که به هر حال به گونه‌ای می‌توان این اعتقاد که جهان به قیام او (هر چند با تأخیری جزئی) پایان می‌پذیرد را به مقتضای دلایل موجود نزدیک‌تر دانست. علاوه بر این، اگر ارتباط «مهدی» را به عنوان «حجت خدا» و «صاحب الامر» با باطن و تدبیر عالم به یاد آوریم، به گونه‌ای دیگر «کارکرد کیهانی» او را می‌توان تصویر کرد.

در اینجا شایسته است در چند نمودار ساده گونه‌های باز شناخته در موعودباوری را ترسیم کنیم:



موعود نجات بخش جمعی را به ملاحظات مختلف می‌توان دسته‌بندی کرد:



ارزیابی نظریه منجی موعود با معیار قرآن

چنان‌که گفتیم گزارش کوتاه و فشرده از نظریه‌های منجی موعود تنها برای آشکار شدن آفاق بحث و امکان عرضه آنها بر قرآن کریم و سنت قطعی است تا حق از باطل و سره از ناسره جدا گردد. قرآن، خود را قول فصل معرفی فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ^۱؛ همانا قرآن سخنی جداکننده [حق از باطل] است». در آیه دیگری فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۲» به هیچ‌روی نه از روبه‌رو و نه از پشت سر، باطل در قرآن راه نخواهد یافت [و حقایق آن را دگرگون نخواهد ساخت] چراکه آن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

این نوع تلقی از قرآن به عنوان قول فصل و معیار قطعی شناخت حق از باطل در روایات متواتر که به آنها «روایات عرض» می‌گویند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است.^۳ از جمله این روایت از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ رسول خدا - که درود بر او و آتش باد - فرمود: همانا برای هر امر حقیقی، حقیقتی است و برای هر امر [از اندیشه و کردار] درستی، نوری است پس آنچه که موافق کتاب خداست [حق و درست و حقیقت و نور آن، کتاب خداست] آن را بگیرید و آنچه که مخالف کتاب خداست [باطل و نادرست است] آن را واگذاشته، رها کنید.^۴

سنت نیز «تفسیر معلمان وحی» است که در آیه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...»^۵ ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده، تبیین کنی. درباره تبیین نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و آیات: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ...»^۶ و پیش از تو انبیایی نفرستادیم جز مردانی که به آنان وحی کردیم، پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید * دلیل‌های

۲. فصلت، ۴۲.

۱. طارق، ۱۳.

۳. رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۲ و ۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸-۹، ح ۲، ۴ و ۶؛ صدوق، الامالی، ص ۳۰۰، ح ۱۶؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰، ح ۴۵؛ طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۴ و...
۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱.

۵. نحل، ۴۴.

۶. نحل، ۴۳.

آشکار [معجزات] و کتاب‌ها را» و آیات شبیه به آنها، درباره مرجعیت معصومان علیهم‌السلام به عنوان «اهل الذکر» یاد کرده است.^۱

نخست باید خطوط کلی نظریه موعودگرایی در ادیان و ملل را به قرآن عرضه کنیم و میزان صحت و سقم آنها را با کتاب خدا بسنجیم، سپس برای شناخت درست از جزئیات و مصداق‌ها در این باره، آن را با سنت قطعی محک زنیم. این راهکار وجه جمع بین دو دسته از آیات و روایات خواهد بود که قرآن و سنت، هر دو را معیار برای شناخت حق از باطل می‌شناسد.^۲

اگر موعودگرایی را با محک قرآن ارزیابی کنیم به این نتایج می‌رسیم:
یک: اصل نظریه موعود منجی، در تفکر بشری بنا به آیات متعدد قرآن قابل قبول است.

دو: این موعود از این امت است نه از دیگر امت‌ها چون در این آیه فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»^۳ خداوند از اهل ایمان از شما [امت] و آنان که کارهای شایسته می‌کنند وعده داده است که به آنان خلافت در زمین بخشد.

سه: وی به عنوان یک «موعود شخصی بشری» است و از الوهیت برخوردار نیست، چون اصیل‌ترین آموزه و نخستین رکن ادیان توحیدی از جمله قرآن این است که برای حق تعالی به هیچ‌روی در هیچ بُعدی همتا و شریک نمی‌شناسد؛ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۴ و باز در این آیه که هر چه نظام آفرینش است را با سیمت «عبد بودن و بندگی» معرفی می‌کند: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا ءَاتَى الرَّحْمٰنِ عَبْدًا»^۵ هیچ‌کس در آسمان‌ها و زمین نیست جز آنکه روی به سوی خدا دارد و بنده‌ای در حضور اوست.

۱. درباره دلالت این آیات بر حجیت تفسیر و سیره اهل بیت، ر.ک: نجارزادگان، تفسیر تطبیقی، کتاب اول: ص ۱۵۸-۱۶۱.

۲. برای وجه جمع بین آیات یاد شده و نیز روایاتی که فقط قرآن را تنها معیار می‌داند یا روایاتی که قرآن و سنت هر دو را میزان معرفت حق از باطل معرفی می‌کند (ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۱،

ص ۸، ح ۴ و ...).

۳. نور، ۵۵.

۴. مریم، ۹۳.

۵. اخلاص، ۱-۳.

چهار: موعود قرآن، منجی همه بشریت در سرتاسر گیتی است؛
پنج: رسالت اصلی این موعود تحقق اراده حق تعالی در سیطره بخشیدن به دین
حق بر دیگر ادیان است.

شش: حرکت این موعود همانند حرکت دیگر انبیا، احیای فرهنگ توحیدمدار و
پیراستن تمام ابعاد شرک از جوامع بشری است. در واقع او شرایط دینداری را بر مدار
خداگرایی و زیست موحدانه، برای همگان، فراهم می‌کند.

هفت: تمام دست‌آوردهای عصر ظهور این موعود مانند: عدالت‌گستری، امنیت
اجتماعی، رشد عقلی و...، در پرتو دین‌ورزی و توحیدگرایی خواهد بود که رسالت
اصلی اوست.

هشت: برخلاف دیگر نظریه‌ها، ظهور موعود قرآنی و اجرای برنامه‌های او وفای
و عده خداوند است و با دخالت مستقیم حق تعالی صورت می‌بندد که از آن دست که
در برخی از منابع آسمانی پیشین یاد شده است.

نه: موعود قرآنی از امدادهای غیبی حق تعالی برای رسیدن به اهداف خود بهره‌مند
است؛ چون او می‌خواهد اراده حق تعالی را تحقق بخشد.

ده: هر چند موعود قرآنی برای همگان امنیت و عدالت به ارمغان می‌آورد،
اما رضایت و خشنودی برای همه به بار نمی‌آید؛ چون بر اساس آموزه‌های قرآن
و سنت، وی حکومت دینی برپا خواهد کرد که نفس برخی از انسان‌ها آن
را بر نمی‌تابند. بنابراین، آرمان‌شهری موعود قرآن، مساوی با رضایتمندی همه
شهروندان آن نیست.

بر اساس آموزه‌های شیعی که از معصومان علیهم‌السلام به عنوان مفسران خطاناپذیر از وحی
گرفته و تا حدودی نیز امکان اثبات آنها بر اساس نقاط مشترک فریقین در موضوع
مهدویت، وجود دارد، منجی موعود این امت:

الف) انسانی شخصی و نه نوعی، دارای فضایل و مناقبی است که بسی برتر از
سطح «عالم عادل دین‌شناس» و صرفاً «نجات‌بخش اجتماعی» است. ب) این منجی از
سلسله برگزیدگانی است که خداوند انبیا و اوصیا را از آنان قرار داد.

ج) این موعود با قرآن (به عنوان اهل بیت) پیوندی ویژه دارد که پیامدهای والای «میزان هدایت»، «قرآن ناطق»، «وارث معارف وحی» و... را رقم می‌زند.

د) این موعود حقوقی دارد که از جمله آنها لزوم معرفت، مودت، ولایت و... اوست. ه) خداوند برای این موعود، مقاماتی همچون «نصب»، «عصمت»، «امامت»، «خليفة الله» به معنایی که برای انبیاست، قرار داده به همین رو، او برتر از همگان در قلمرو حیات خویش است.

در واقع ارزش انتظار ظهور این موعود به دلیل همین شخصیت والا و رسالت احیاگری دینی اوست.

از مجموع این آموزه‌ها، که با معیار قرآن و سنت به دست آمد، هیچ جای تردید برای حکم به کذب افرادی که در این امت تاکنون ادعای مهدی موعود داشته‌اند و احیاناً نهضت‌هایی را هم برپا کرده‌اند، باقی نمی‌ماند.

گفتار دوم: سیری کوتاه در پیشینه پژوهش

موضوع مهدویت - به طور عام - به دلیل عرصه‌های متنوع و گسترده‌اش کاشها و پژوهش‌های فراوان و گوناگونی را به خود اختصاص داده است. برای درک گستره این موضوع کافی است در مباحث «بین‌الادیانی» در محور «منجی موعود» درنگ کنیم که خود حیطه‌های متعدد با تنوع دیدگاه‌ها در آن رقم خورده است. گزارش کوتاه از این قلمروها را در بحث پیشین ملاحظه کردید. در این زمینه می‌توان از کتاب‌های منجی در ادیان، نوشته روح‌الله شاکری، کتاب ارزشمند گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان نگاشته جمعی از نویسندگان با ویراستار علمی دکتر علی موحدیان عطار^۱ و پایان‌نامه علمی «آینده جهان از نظر هندوئیسم و مقایسه آن با دین اسلام»، اثر سید مرادرضا رضوی^۲ نام برد.

۱. این کتاب توسط انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است.

۲. این پایان‌نامه در زمستان ۱۳۸۷، در مرکز مدیریت حوزه علمیه قم دفاع شده است.

مباحث «بین‌المذاهب» در خصوص مذاهب اسلامی با محوریت «مهدی‌شناسی و مهدی‌باوری»، حجم عظیمی از کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات را در خود جای داده است. به نظر می‌رسد موضوع مهدویت پژوهی در قلمرو مذاهب اسلامی را بتوان در سه گروه کلی، به جز در عرصه ادبیات که در آن پیشگامان عرصه سخن و سخنوری در قالب نثر و نظم در مورد موعود آخرالزمان سخن گفته‌اند،^۱ دسته‌بندی کرد:

۱. منابع حدیثی،

۲. منابع کلامی،

۳. منابع تفسیری.

در اینجا به ذکر فهرستی کوتاه از این سه گروه اکتفا خواهیم کرد، تا اندکی از آفاق بحث نمایان گردد.

منابع حدیثی

حجم انبوه و بیشترین نگاهشسته‌ها و پژوهش‌ها درباره موضوع مهدویت در این حوزه قرار دارد. به تعبیر دکتر اکبرنژاد: «باید اعتراف کرد که اگر احادیث مختلف و گسترده‌ای که در این باره آمده نمی‌بود، اکنون آگاهی صحیح و کاملی از مهدویت وجود نداشت و این مجموعه گرانبهای حدیث است که چنین هدفی را تأمین می‌کند».^۲ منابع حدیثی را می‌توان به دو بخش عام و خاص تقسیم کرد. در بخش عام تقریباً تمام کتاب‌های حدیثی شیعه و کتاب‌های عمده حدیثی اهل تسنن را می‌توان برشمرد؛ چون هر کدام به گونه‌ای حدیث‌های مرتبط با موضوع مهدویت را گزینش و نقل کرده‌اند. در بخش منابع خاص، کتاب‌های حدیثی است که به‌طور ویژه درباره این موضوع نگاهشسته شده‌اند.

منابع حدیثی عمومی شیعه: این منابع تا قرن هفتم چنین‌اند: کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی (م ۸۰ق)، محاسن برقی احمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ق)، بصائر الدرجات

۱. در این باره ر.ک: احمدی، آرمان شهر دینی در پهنه شعر فارسی.

۲. اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۳۲.

محمد بن الحسن فروخ الصفار القمی (م ۲۹۰ق)، الکافی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق)، اثبات الوصیة علی بن الحسین المسعودی (م ۳۴۶ق)، معرفة الرجال کشی (م حدود ۳۵۰ق) این کتاب باگزینش شیخ الطائفة طوسی در دسترس ماست، کفایة الأثر ابوالقاسم علی بن محمد الخزاز القمی (از دانشمندان اواسط قرن چهارم)، عیون اخبار الرضا، علل الشرائع، الامالی، الخصال از محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه صدوق (م ۳۸۱ق)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد شیخ مفید (م ۴۱۳ق)، دلائل الامامة ابوجعفر محمد بن جریر الطبری الشیعی (م قرن پنجم)، روضة الواعظین فتال نیشابوری (م ۵۰۸ق)، الخرائج والجرائح قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی فضل بن حسن طبرسی (م قرن ششم)، کشف الغمة فی معرفة الامامة علی بن عیسی الاربلی (م ۶۹۳ق) این منابع و امثال آنها فارغ از درجه اتقانسان، دست مایه های کاوش و پژوهش را در موضوع مهدویت فراهم آورده اند.

منابع حدیثی اختصاصی شیعه: کتابها و رساله های حدیثی شیعه که به طور خاص در حوزه مهدویت نگاشته شده بسیار فراوان است؛ انبوهی از این منابع تنها نامشان در کتاب های فهرست به چشم می خورد. حجم و تنوع این نگاشته ها (افزون بر موضوع پردامنه و حساس امامت) به دلیل مسائل ویژه و تأمل برانگیز در موضوع مهدویت است.

با آغاز غیبت امام مهدی علیه السلام به ویژه غیبت کبرا که زمینه های آن پیش از وقوع در سیره قولی و فعلی معصومان (با تأسیس نهاد وکالت از زمان عسکرین علیهم السلام)^۱ فراهم شده بود، موجی از پرسش ها و تردید را در اذهان به وجود آورد. در این شرایط، دانشمندان ولایت مدار شیعی برای پاسخ به تردیدها و ابطال شبهات و حراست از مرزهای اعتقادی، به فعالیت گوناگون فکری مانند تألیف رساله دست زدند. به همین رو، نوعاً در عناوین رساله های متنوعی که در این باره از قرن سوم تا پنجم نگاشته شده، واژه «غیبت» به کار رفته است هر چند مضامین این کتابها - با توجه

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: جباری، نهاد وکالت.

به محتوای کتاب‌ها و رساله‌هایی که هم‌اکنون در دست ماست - تنها در خصوص مسئله غیبت امام مهدی علیه السلام نیست، ولی در آنها بر این موضوع تأکید بیشتری شده است. محقق ارجمند کتاب الفصول العشرة فی الغیبة (اثر شیخ مفید) در مقدمه این کتاب، ۴۱ عنوان کتاب و رساله در این باره را تا پایان قرن پنجم^۱ از کتاب‌های فهرست‌نگاری و رجال‌شناسی (مانند رجال النجاشی، فهرست شیخ طوسی، معالم العلماء ابن شهر آشوب و الذریعة شیخ آقابزرگ تهرانی) فراهم آورده است. ایشان تأکید دارد که این فهرست ناتمام است و از تألیف‌های دیگر (کتاب‌های عمومی و شعرا و...) در این زمینه چشم پوشیده است.^۲ در این عرصه باید به چند نکته قابل توجه، اشاره کرد:

الف) در فهرست مؤلفان این کتاب‌ها نام افرادی به چشم می‌خورد که پیش از تولد یا تقریباً همزمان با ولادت امام مهدی علیه السلام درباره مسئله غیبت قلم زده‌اند. کسانی مانند: ابوالفضل عباس بن هشام الناشری الأسدی، از اصحاب امام رضا علیه السلام (م ۲۲۰ ق) که کتاب الغیبة را نگاشته و فضل بن شاذان (م ۲۶۰) که کتاب‌های وی با نام اثبات الرجعه و القائم علیه السلام است.^۳

ب) نکته قابل توجه دیگر حضور اساطین امامیه در این قلمرو است. کسانی مانند ابومحمد الحسن بن حمزة معروف به طبری که از اجلای امامیه به شمار می‌رود و کتاب الغیبة را نوشته است؛ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی، شیخ قمین، مؤلف کتاب الغیبة والحیرة؛ ابوالقاسم علی بن الحسین بابویه قمی پدر شیخ صدوق، که کتاب الامامة والبصرة و ابوعلی محمد بن احمد بن الجنید که کتاب إزالة الزان عن قلوب الإخوان فی الغیبة را نگاشته است؛ ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق، کتاب کمال الدین و تمام النعمة و سه رساله به ترتیب الرسالة الأولى والثانية والثالثة فی الغیبة را نگاشته است، محمد بن ابراهیم النعمانی و ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی، صاحب کتاب التفسیر

۱. فارس الحسون، مقدمة الفصول العشرة فی الغیبة (در مجموعه مصنفات الشیخ المفید)، ج ۳، ص ۱۱-۱۷.

۲. همو، ص ۱۳ و ۱۵.

۳. همو، ص ۱۸.

(یا تفسیر العیاشی)، هر کدام کتاب الغیبة را تدوین کرده‌اند.^۱ کتاب الغیبة نعمانی که از سوی عبدالرسول هاشمیان آدریانی ترجمه و نشر یافته است.

به نظر می‌رسد از آغاز قرن پنجم با آثار شیخ مفید (م ۴۱۳ق) که جامع منقول و معقول بوده است، مباحث کلامی عقلی با مفاد احادیث نقلی در هم آمیخت و از یکدیگر سیراب شدند؛ به همین رو، تقریباً تمام کتاب‌های فاخری که در قرن پنجم در این زمینه نگاشته شده از هر دو دسته دلیل عقلی و نقلی بهره گرفته‌اند هر چند ادله نقلی در آنها پررنگ است. مانند کتاب الفصول العشرة فی الغیبة، نوشته شیخ مفید و رساله‌های دیگر ایشان که چهار رساله آن در مجموع مصنفات شیخ مفید به چاپ رسیده است. علم الهدی علی بن الحسین معروف به شریف مرتضی نیز افزون بر مباحث ضمنی در کتاب‌های خود مانند تتریه الانبیاء، که از مصلحت وجود امام مهدی علیه السلام، حکمت غیبت، نیاز مردم به امام، سخن گفته، چند رساله مستقل در باب سبب غیبت، علت استتار امام، انتفاع به وجود امام و نیز المقنع فی الغیبة را نگاشته‌اند. رساله‌های شریف مرتضی در مجموع رسائل ایشان (جلد اول و دوم) به چاپ رسیده است. مرحوم ابوالفتح محمد بن علی کراچکی (م ۴۴۹ق) نیز کتاب الاستطراف فی ذکر ما ورد فی الغیبة من الانصاف و نیز البرهان علی طول عمر صاحب الزمان را نگاشته است. این رساله در جلد دوم کتاب معروف کتر الفوائد کراچکی موجود است. و بالأخره شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی که کتاب الغیبة را به رشته تحریر درآورد. در قرون میانه و معاصر نیز همین شیوه ادامه یافته است مانند کتاب منتخب الأنوار المصیئة به خامه بهاءالدین علی النیلی (م حدود ۸۴۰ق) و کتاب علم الیقین مرحوم فیض کاشانی

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: فارس حسون، مقدمة الفصول العشرة فی الغیبة (در مجموعه مصنفات الشیخ المفید)، ج ۳، ص ۱۱-۱۷. دکتر اکبرنژاد نیز کتاب‌های حدیثی که هم‌اکنون در دسترس است تا قرن دهم را به ترتیب تاریخی گزارش کرده و برای هر کدام شرحی مختصر از نویسنده و محتوای کتاب به دست داده است (ر.ک: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۷۹-۹۷). سید عباس میری نیز در مقاله خود با عنوان «امام مهدی علیه السلام در آثار شخصیت‌های اسلامی» پاره‌ای از این آثار و مؤلفان آنها را توصیف کرده است. میری، امام مهدی در آثار، مقاله سید عباس میری در کتاب چشم به راه مهدی چاپ شده است. در «موعودنامه»، فرهنگ الفبایی مهدویت اثر مجتبی تونه‌ای نیز به پاره‌ای از تألیفات در این باره اشاره شده است.

(م ۱۰۹۱) که بابی را تحت عنوان «غیبه امام زماننا» گشوده و به تفصیل در این باره بحث کرده است. و یا کتاب الغیبه فی الامام الثانی عشر القائم الحجة در دو جلد، اثر سید اسدالله بن محمد باقر الموسوی الشفتی (م ۱۲۹۰) که در همین زمینه است.

ج) مطلب دیگر کشف انگیزه‌هاست. شاید انگیزه اصلی دانشمندان شیعی در مورد نگارش این آثار افزون بر روایاتی که به طور عام دلالت بر پاداش تعلیم و ارشاد جاهل دارد، روایاتی است که از فضیلت کفالت یتیمان شیعیان آل محمد خبر می‌دهد؛ چون در عصر غیبت خلأ امام آشکارتر و امکان انحراف بیشتر و کفالت چنین آیتامی ضروری‌تر است. مانند این حدیث از امام حسن عسکری علیه السلام از پدران ایشان از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

أَشَدُّ مِنْ يَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ مِنْ أُمِّهِ وَ أَيْهٍ يَتِيمِ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامَةٍ وَ لَا يَقْدِرُ الْوَصُولُ إِلَيْهِ وَ لَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ... أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعْنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى؛ سخت‌تر از یتیمی کسی که پدر و مادرش را از دست داد، یتیمی کسی است که از پیشوایش بریده و نمی‌تواند به وی نائل شود و نمی‌داند دینش درباره احکامی که به آن دچار می‌شود، چه دستوری می‌دهد. ... آگاه باشید پس هر کس چنین شخصی را هدایت کند و ارشاد نماید و آیین ما را به وی بیاموزد با ما در رتبه رفیق اعلی خواهد بود.^۱

نکته قابل توجه درباره این نوع روایات آن است که جملگی یا بیشتر آنها از امام حسن عسکری علیه السلام با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از تمام ائمه طاهرین از امیرمؤمنان علی علیه السلام تا امام هادی علیه السلام نقل شده است.^۲ یعنی عصری که در پی آن غیبت امام مهدی آغاز می‌شود. شاید همین انگیزه باعث شده تا کمیت کتاب‌های حدیثی خاص شیعی در موضوع مهدویت از منابع حدیثی عام فزونی یابد؛ امری که به ندرت در عرصه حدیث پژوهی اتفاق می‌افتد.

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶.

۲. ر.ک: همان، ص ۶-۱۳. مانند این حدیث از امام هادی علیه السلام که می‌فرماید: دانشمندان، در عصر غیبت قائم، همانند ناخدای کشتی که سگان آن را نگه می‌دارد، زمام دل‌های شیعیان ناتوان (در آگاهی و شناخت) را به دست می‌گیرند تا نلغزد و ساقط نشود» (همان، ص ۱۲).

منابع حدیثی عمومی سنتی: بخشی از کتاب‌های حدیثی اهل تسنن به ذکر احادیث درباره امام مهدی اختصاص یافته است. دکتر اکبر نژاد ضمن آنکه این منابع را تا قرن دهم به ترتیب تاریخی گزارش کرده هر کدام را با توضیحی اندک از نویسنده آن همراه با شرح مختصری از نوع این احادیث و کمیت آنها آورده است. آنچه در اینجا ذکر می‌کنیم برگرفته از کاوش‌های ایشان است. این کتاب‌ها عبارت است از: المصنّف صنعانی (م ۲۱۱ق)، الفتن نعیم بن حماد بن معاویه (م ۲۲۹ق)، الکتاب المصنّف فی الأحادیث والآثار ابن ابی شیبة کوفی (م ۲۳۵ق)، مسند احمد بن محمد بن حنبل^۱ (م ۲۴۱ق)، سنن ابن ماجه قزوینی (م ۲۷۵ق)، سنن ابی داوود (م ۲۷۵ق)، الجامع الصحیح یا سنن ترمذی (م ۲۷۹ق)، مسند ابو یعلیٰ موصلی (م ۳۰۷ق)، الملاحم، ابن منادی (م ۳۳۶ق)، المعجم الکبیر طبرانی (م ۳۶۰ق)، صحیح ابن حبان (م ۳۵۴ق) با ترتیب ابن بلبان (م ۷۳۹ق)، المستدرک علی الصحیحین محمد بن عبدالله نیشابوری معروف به حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق)؛ ذکر اخبار اصبهان و حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق)، السنن الواردة فی الفتن و غوائلها ابی عمرو الدانی (م ۴۴۲ق)؛ مصابیح السنة، محمد بن الحسین البغوی الشافعی (م ۵۱۹ق)، جامع الاصول فی احادیث الرسول ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ق)، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة الشافعی (م ۶۵۲ق)، مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر (م ۷۱۱ق)، مختصر سنن ابی داوود منذری شافعی (م ۶۵۶ق)، فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد جوینی (م ۷۲۰ق)، المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق)، النهایة فی الفتن والملاحم، ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی (م ۸۰۷ق)، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ق)، الصواعق المحرقة احمد بن محمد بن حجر هیثمی (م ۹۷۳ق)؛ کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال متقی بن حسام الدین هندی (م ۹۷۵ق).

در این فهرست لازم است کتاب‌های زین الفتی، احمد بن محمد العاصمی (م ۳۷۸ق)، تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی (م ۶۵۴ق)، التذکرة فی احوال الموتی و أمور الآخرة،

۱. سید محمد جواد حسینی جلالی، احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام را از مسند احمد استخراج کرده و به طور مستقل با نام احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل به چاپ رسانده است.

اثر محمد بن احمد قرطبی مالکی (م ۶۷۱ق) (در جلد دوم این کتاب مباحث متنوعی از نظریه مهدویت با احادیث مربوط آن آمده است) نام برد.

منابع حدیثی اختصاصی اهل تسنن: کتاب‌های حدیثی اختصاصی اهل سنت درباره موضوع مهدویت عبارت است از: اربعون حدیث، مناقب المهدي وصفة المهدي ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق)، البیان فی اخبار صاحب الزمان، کنجی شافعی (م قرن هفتم)، عقد الدرر فی اخبار المنتظر یوسف بن یحیی المقدسی الشافعی (م قرن هفتم)، العرف الوردی فی اخبار المهدي جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ق)، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۴ق)، البرهان فی علامات مهدي آخر الزمان، متقی بن حسام‌الدین هندی (م ۹۷۵ق)، مؤلف کنز العمال که ۲۷۵ حدیث را در این باره آورده است.

برخی از بزرگان شیعه نیز تنها با استفاده از منابع اهل تسنن، در این باره قلم زده‌اند؛ مانند کتاب المهدي، که به خامه سید صدرالدین صدر نگارش یافته است.

نکته حائز اهمیت در این عرصه نام انبوهی از دانشمندان حدیث پژوه سنی است که به حجیت، بلکه به تواتر احادیث مهدویت اعتراف دارند. دکتر اکبرنژاد پس از ارائه این فهرست و گزارش مختصر از کمیت و مضمون احادیث این منابع، نام بیست تن از حدیث پژوهان سنی را با متن عبارت آنها درباره حجیت این روایات به دست می‌دهد. و سپس از سیزده تن از دانشمندان و حدیث‌شناسان سنی نام می‌برد که به تواتر احادیث مهدویت باور دارند.^۱ در این میان کتاب المهدي المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة والضعیفة، اثر دکتر عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی، از حدیث پژوهان معاصر، جایگاهی ویژه دارد چون وی در صدد ارزش‌گذاری احادیث اهل تسنن در این باره ۴۶ حدیث را صحیح و حسن ارزیابی کرده است.

اساساً کتاب‌ها و رساله‌هایی که به یکی از مسائل پیرامون مهدویت پرداخته‌اند نیز از روایات متأثرند؛ مانند مسئله ملاحم و فتن در کتاب الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر از علی بن طاووس، صفة المهدي ابونعیم اصفهانی، السنن الواردة فی الفتن و غوائلها از ابو عمرو عثمان بن سعید دانی، الإذاعة لماکان و ما یكون بین یدی الساعة از سید محمد صدیق حسن،

۱. اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۷۱-۷۵.

مسئله علائم الظهور در نوائب الدهور فی علائم الظهور، از سید حسن میرجهانی، موضوع اوصاف و نشانه‌های امام مهدی در کتاب البرهان فی علامات المهدی آخرالزمان از علاءالدین متقی هندی یا کتاب القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر از ابن حجر هیتمی، تاریخ عصر ظهور، شیخ علی کورانی. در همین عرصه پژوهش‌های روایی، کتاب‌هایی که به صورت تطبیقی مباحث مهدویت را پی گرفته‌اند، قرار دارد، مانند کتاب المهدی المنتظر فی دراسة مقارنة بین الفکر الشیعی والسنی، از مهدی حمد فتلاوی، المهدی المنتظر فی الفکر الاسلامی اثر ثامر العمیدی، المهدی المنتظر فی روایات اهل السنة والشیعة الامامية دراسة حدیثة نقدیه نوشته عذاب محمود الحمس، که بنا به گفته دکتر اکبرنژاد، با نگاهی نقادانه به طرد حدیث‌های مهدویت پرداخته است و بالأخره کتاب ارزشمند بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، از دکتر مهدی اکبرنژاد و... حتی بن مایه‌های پژوهش در رد و نقد مناقشه‌ها و تردیدها پیرامون مهدویت را باید در همین قلمرو جستجو کرد. (هرچند مباحث متکلمان شیعه و سنی که با صبغه کلامی به این بحث پرداخته‌اند، جای خود دارد و بعداً خواهد آمد) مانند کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی از مرحوم امین الاسلام طبرسی، که در پایان رکن چهارم کتاب، به شبهات پاسخ می‌دهد؛ مع الدكتور احمد امین فی حدیث المهدی والمهدویة از محمد امین زین الدین، ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، احمد بن محمد الصدیق الغماری، اجوبة الشبهات احمد الکاتب سید سامی البدری (که در جلد چهارم آن به شبهات احمد الکاتب پیرامون امام زمان پاسخ داده است)،^۱ المصلح العالمی من النظرية إلى التطبيق از السید نذیر الحسنی، موعود ادیان از آیت الله حسینعلی منتظری (این کتاب مجموعه پاسخ به شبهاتی است که دکتر مسعود امید در پایگاه اینترنتی آورده است).

منابع تفسیری

منابع تفسیری روایی: بخش عمده منابع در این باره کتاب‌هایی است که حاوی روایات تفسیری و به اصطلاح «تفسیر بالمأثور» هستند و به دو قسم کلی تقسیم می‌شوند،

۱. حجت‌الاسلام آیتی نیز در فصلنامه مشرق موعود به شبهات احمد الکاتب و دکتر قفاری، پاسخ‌های درخور داده است.

تفاسیر روایی عام مانند: تفسیر العیاشی تألیف محمد بن مسعود عیاشی (م حدود ۳۲۰ق)؛ تفسیر القمی منسوب به علی بن ابراهیم قمی (م قرن چهارم ق)؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور از جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ق)، البرهان فی تفسیر القرآن از سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۹ق)، نور الثقلین از علی بن جمعه خویزی (م ۱۱۱۲ق)، و... وجهه همت این تفاسیر جمع‌آوری روایات برای درک مفاد آیات شریفه است که در لابه‌لای آنها روایات مهدویت نیز نقل شده است. قسم دوم تفاسیر روایی خاص هستند که تنها برای گردآوری روایات تفسیری در خصوص اهل بیت به‌طور عام و درباره امام مهدی علیه السلام به‌طور خاص رقم خورده‌اند. این قسم از منابع به جز چند کتاب معدود، مانند شواهد التنزیل از حاکم عبیدالله حسکانی حنفی (م حدود ۴۷۰ق)، تنها در کارنامه دانشمندان شیعی به چشم می‌خورد. از پاره‌ای از نگاشته‌ها از این نمونه می‌توان به جز کتاب‌های مناقب (که نوعاً از روایات تفسیر بهره گرفته و عرصه ویژه با کمیتی قابل توجه در این باره‌اند) چنین یاد کرد: منتخب الأنوار المضيئة از سید بهاء‌الدین علی بن عبدالکریم نیلی (زنده در سال ۸۰۶)، که فصل دوم کتابش با عنوان «اثبات امامته و وجوده من کتاب الله» در این زمینه است، تأویل الآيات الظاهرة از السید شرف‌الدین استرآبادی (از دانشمندان قرن دهم)، مرآة الانوار از فتونی عاملی (م قرن دوازدهم)، اللوامع النورانية فی أسماء علی علیه السلام و أهل بيته القرآنية از سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۹ق)، که در سال ۱۰۹۶ از تألیف آن فارغ شده است، اهل البيت فی القرآن الکریم، از علی جلالیان،^۱ اهل البيت فی الكتاب والسنة، از محمد ری شهری، الآيات النازلة فی فضائل العترة الطاهرة از شیخ تقی‌الدین عبدالله حلبی، الحكومة العالمية للإمام المهدي فی القرآن والسنة از شیخ محمد شریعت‌زاده، وی باب دوم کتابش را به «الآيات القرآنية المفسرة بالامام المهدي و أصحابه» اختصاص داده است. محقق ارجمند تفسیر الحبری^۲ - ابو عبدالله الحسین بن الحکم الکوفی (م ۲۸۶ق) - در مقدمه عالمانه خود، ۶۵ کتاب در این باره را نام برده و تأکید

۱. دو جلد این کتاب تا پایان سوره بقره است.

۲. ر.ک: جلالی، محمدرضا، مقدمة تفسیر الحبری، ص ۱۳۲-۱۳۸.

می‌کند قصد تتبع کامل را نداشته است. در کتاب تبویب الذریعة نیز به پاره‌ای از این منابع برمی‌خوریم.^۱

از جمله منابع روایی تفسیری که تنها به ذکر روایات تفسیری پیرامون امام مهدی علیه السلام پرداخته، کتاب ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان علیه السلام، از ابو عبدالله احمد محمد بن عبیدالله الجوهری صاحب کتاب مقتضب الأثر (م ۱۰۹۴ ق) است که در نوع خود نخستین اثر با این سبک به شمار می‌آید و مرحوم نجاشی از آن نام برده است.^۲ کتاب دیگر المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، از مرحوم سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۹ ق) است. مرحوم بحرانی ۱۲۰ آیه در این زمینه را از منابع کهن شیعی استخراج و به ترتیب آیات قرآن تدوین کرده است. و سپس با استدراک دوازده آیه دیگر به آن افزوده که جمعاً به ۱۳۲ آیه می‌رسد. این کتاب از سوی سید مهدی حائری قزوینی ترجمه شده و چاپ سوم آن در سال ۱۳۷۶ انتشار یافته است. جلد هفتم از چاپ جدید کتاب معجم احادیث الامام المهدی، نیز به گردآوری حدود ۲۶۰ آیه از آیات درباره امام مهدی علیه السلام اختصاص یافته و در مجموع هفت جلد آن ۱۸۶۱ حدیث تفسیری (اعم از تأویل، جری و تطبیق و...) ذکر شده است. سیمای مهدویت در قرآن اثر مولوی نیا نیز با ۱۷۵ آیه و المهدی فی القرآن نگاشته سعید ابومعاش نیز، در همین باب است.

نکته قابل توجه در تفاوت احادیث شیعی و سنی درباره مهدویت آن است که اساس مستندات اهل تسنن درباره مهدویت احادیث است اما شیعه افزون بر احادیث، از آیات قرآن در سطوح بطونی و تأویلی آنها، به مدد علوم اهل بیت علیهم السلام، بهره وافر برده است.

منابع تفسیری اجتهادی: عمده بحث‌ها درباره سيطرة دین در عصر امام مهدی علیه السلام در منابع تفسیری اجتهادی فریقین، در ذیل آیه «اظهار دین»^۳ و آیه «وعد»^۴ مطرح شده‌اند که به تفصیل دیدگاه‌های آنان را خواهید دید.

۱. رک: دیباجی، تبویب الذریعة، ص ۸۰-۸۱.

۲. رجال النجاشی، ص ۸۵-۸۶، رقم ۲۰۷؛ و نیز رک: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲۰، رقم ۹۰.

۳. توبه، ۳۲ و صف، ۷.

۴. نور، ۷.

منابع کلامی

مهدویت با موضوع امامت گره خورده و در ردیف مباحث کلامی - اعتقادی قرار گرفته است. نوشته‌های متکلمان امامیه در باب امامت و در پی آن موضوع امام مهدی علیه السلام فراوان و پیشینه آن بسی کهن است. برخی از این متکلمان از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام و بزرگان ادب و مفاخر امامیه‌اند. در کتاب دوم از سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، فهرستی کوتاه از این مؤلفان و نیز نگاشته‌های آنان را ملاحظه کردید.

متکلمان امامیه در این عرصه در هر دو بُعد اثباتی موضوع مهدویت و مباحث پیرامونی آن و نیز بُعد سلبی در محور رد و ابطال شبهات، قلم زده‌اند. اینان نخست با ادله عقلی (اساساً مبتنی بر قاعده لطف) و پشتوانه نقلی، اصل وجوب امامت، ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و نیز اوصاف امام علیه السلام مانند: عصمت، نصب و افضلیت را به عنوان کبرای قیاس اثبات کرده‌اند؛ آنگاه به ارائه نصوص و ادله متواتر در اثبات امامت امامان علیهم السلام و از جمله امام مهدی علیه السلام به عنوان صغرای قیاس، پرداخته‌اند؛^۱ سپس در حول همین محورها به مناقشه‌ها و تردیدها (به ویژه درباره حکمت غیبت) پاسخ گفته‌اند.^۲

پاره‌ای از منابع در این باره تا قرن دهم عبارت‌اند از: کتاب الفصول المختارة، الشافی فی الامامة و الذخيرة فی علم الکلام^۳ اثر شریف مرتضی (م ۴۳۸ق)، تقریب المعارف،^۴ ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق)، المسلك فی اصول الدین^۵ و الرسالة الماتعیة^۶ محقق حلی (م ۶۷۶ق)، قواعد

۱. حاصل سخن آنان چنین است: «هر زمانی باید امامی معصوم و افضل از همه رعیت وجود داشته باشد و الا یا باید به امامت غیر معصوم و مفضول کردن نهاد و یا مقطعی از زمان را از امام تهی دید که هر دو باطلند. اخبار متواتر و نصوص فراوان بر وجود و غیبت شخص امام مهدی و ظهور ایشان دلالت دارد» (به طور نمونه، رک: حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی عشر مع شرح مفتاح الباب، فاضل مقداد السیوری، ص ۱۸۲-۲۰۵).

۲. درباره شبهات و نقد آنها در حول کبرای قیاس رک: ربانی گلپایگانی، امامت در بینش اسلامی؛ ایشان در هر بحث، به ارزیابی و نقد مناقشه‌ها در آن بحث پرداخته است.

۳. شریف مرتضی، الذخيرة، ص ۴۰۹ و ۵۰۲-۵۰۳. ۴. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۱۵-۴۵۶.

۵. محقق حلی، المسلك فی اصول الدین، ص ۲۷۲-۲۷۵.

۶. همو، الرسالة الماتعیة (همراه با المسلك فی اصول الدین)، ص ۳۱۱-۳۱۳.

المرام فی علم الکلام^۱ (م ۶۹۹ق)، تجرید الاعتقادات^۲ خواجه طوسی (م ۶۷۲ق)، و کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد^۳ (م ۷۲۸ق) و کتاب های متعدد دیگر علامه حلی مانند انوار الملکوت^۴ که شرح کتاب الیاقوت نوشته ابراهیم بن نوبخت است و خواهرزاده علامه حلی یعنی، السید عمیدالدین العبدلی (م ۷۵۴ق) با عنوان اشراق اللاهوت^۵ آن را شرح و بسط داده است، اللوامع النورانیة فی المباحث الکلامیة^۶ و الانوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة^۷ از فاضل مقداد سیوری (م ۸۲۶ق).

اساساً متکلمان عامه که به بحث امامت به طور عام و به بحث مهدویت به طور خاص، نظر کرده اند برای ارزیابی و نقد دیدگاه خاص شیعه درباره ضرورت وجود امام و اوصاف امامت مانند نصب، افضلیت، عصمت و... سپس اثبات مشروعیت خلافت خلفاست؛ چون بحث امامت در دیدگاه اهل تسنن همان گونه که ایجی در مواقف^۸ و جرجانی^۹ در شرح آن و چلبی و سیالکوتی در حاشیه بر مواقف^{۱۰} و دیگران بر آن نکته اذعان دارند، از اصول به شمار نمی آید تا در کلام از آن بحث شود؛ به همین رو، در کتاب های کلامی سنی نظریه مهدویت و یا امام مهدی علیه السلام به صورت بسیار موجز آمده است. برخی از این متکلمان عبارت اند از: فخر رازی (م ۶۰۶ق) که در کتاب المحصل عنوان «الشیعة» را گشوده است و درباره نظریه امامت نزد شیعه امامیه گزارشی بسیار فشرده آورده و به موضوع امام زمان علیه السلام نیز پرداخته است.^{۱۱}

۱. بحرانی، قواعد المراد، ص ۱۹۰-۱۹۲.
۲. طوسی، تجرید الاعتقادات (همراه با کشف المراد)، ص ۵۲۹.
۳. حلی، کشف المراد، ص ۵۳۹.
۴. همو، انوار الملکوت، ص ۴۶۷-۵۱۵ و ۵۲۵.
۵. عبیدلی، اشراق اللاهوت، ص ۴۶۷-۵۲۵.
۶. عبیدلی، اشراق اللاهوت، ص ۴۶۷-۵۲۵.
۷. همو، الانوار الجلالیة، ص ۱۵۶-۱۶۹.
۸. ایجی، عبدالرحمن، مواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.
۹. جرجانی، علی، شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.
۱۰. چلبی، حسن، حاشیة المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
۱۱. رازی، فخرالدین، کتاب المحصل، ص ۵۸۷. وی در پایان آن می نویسد: «بدان این اختلاف بزرگ، خود بزرگ ترین دلیل بر عدم نص متواتر آشکار بر امامت دوازده امام است». نوعاً متکلمان دیگر سنی نیز از این تعبیر پیروی نموده و آن را در کتاب های خود تکرار کرده اند (مانند تفتازانی در شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۹۰، ابن خلدون در لباب المحصل، ص ۱۳۲ و...) خواجه نصیرالدین طوسی در نقد المحصل و در پاسخ به این ادعا می نویسد: «[دیدگاه فخر رازی و به تبع آن دیگر متکلمان درست نیست چون] این اختلافها [به امامیه اثنی عشریه مربوط نیست بلکه] برای همه نحله های شیعی است که تنها درباره امامت امام علی علیه السلام

تفتازانی (م ۷۹۳ق) در شرح المقاصد^۱ و ابن خلدون (م ۸۰۸ق) در لباب المحصل فی اصول الدین^۲ به این بحث پرداخته‌اند.

به هر صورت، در منابع فهرست‌شناسی مانند معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت (جلد ۹ و ۱۰) از عبدالجبار الرفاعی، کتاب شناخت اهل البیت، از مجمع جهانی اهل بیت، معجم التراث الکلامی، از مؤسسه امام صادق و... به منابع فراوان در این باره برمی‌خوریم. در این زمینه لوح فشرده «کتاب‌شناسی منابع اسلامی پیرامون امام عصر علیه السلام» و لوح فشرده «امام مهدی علیه السلام در آینه قلم» محصول پایگاه اطلاع‌رسانی پارسا، با حدود هشت هزار مأخذ از کتاب، مقاله، پایان‌نامه و... «نور الولاية» که متن کامل ۱۲۶ جلد از منابع مهم در زمینه امامت و ولایت و به تبع آن درباره امام مهدی علیه السلام را گرد آورده‌اند، راهگشاست. با این پیشینه کهن و پر بار درباره بحث مهدویت، باز هم باید به مطالعه و پژوهش در این باره پرداخت چون بسیاری از منابع کهن احیا شده و دستیابی به دیدگاه‌ها نیز بسیار آسان گردیده است. در این میان نیاز به بررسی تفسیر آیات مهدویت به صورت مقارن، که هیچ سابقه‌ای ندارد، مشهودتر است؛ تفسیری که در آن بر اساس طبقه‌بندی دیدگاه‌ها، موارد اشتراک و افتراق فریقین کشف گردد، از صحت و سقم دلایل طرفین پرده بردارد و در پرتو آن شبهات را پاسخ گوید و تردیدها را براندازد. به آن امید که این شیوه در بررسی تفسیر آیات مهدویت بر غنای بحث بیفزاید و زوایای بیشتری از آموزه مهدویت را نمایان سازد.

همداستانند [و به‌طور طبیعی انبوهی از گروه‌ها را در بر می‌گیرد] و اثری از آنها در کتاب‌های معتبر شیعه امامیه نیست، آنان چون نص جلی را جز برای امام علی علیه السلام نپذیرفته‌اند، دچار این اختلاف‌ها شده‌اند و حال آنکه نزد امامیه اثنی عشریه از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله درباره امامت امام علی علیه السلام نصوصی مانند "من کنت مولاه فعلی مولاه" رسیده و درباره دیگر ائمه نیز این نصوص به‌طور مشخص و قطعی نقل شده است. [و جایی برای تردید و اختلاف نگذاشته است]» (طوسی، نقد المحصل، ص ۴۱۲). شیخ مفید نیز به‌طور نسبتاً مبسوط به رد و ابطال پندارهای دیگر فرق شیعه پرداخته است (ر.ک: مفید، الفصول المختارة، ص ۲۹۶-۳۲۰). به تعبیر شریف مرتضی: یکی از ادله بر بطلان اقوال دیگران، ناچیز بودن تعداد و انقراض این افراد است (ر.ک: شریف مرتضی، الذخیره، ص ۵۰۳).

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۹۰.

۲. ابن خلدون، لباب المحصل، ص ۱۲۲.

گفتار سوم: طبقه‌بندی آیات درباره مهدویت و تنقیح موضوع

هدف از این طبقه‌بندی، تبیین موضوع پژوهش و تنقیح بحث است تا دقیقاً مشخص شود اولاً: حیطة بحث درباره «آیات مهدویت» در عنوان کتاب چیست و چه آیاتی باید برای این بحث انتخاب شوند. ثانیاً: بحث از آیات مهدویت در چه سطحی از ظواهر و بطون آیات قرآن، مورد نظر این پژوهش خواهد بود.

ابعاد شناخت امام مهدی علیه السلام در آیات

بحث درباره نظریه مهدویت و شناخت شخصیت امام مهدی علیه السلام در آیات وحی گسترده بوده و آیاتی فراوان را به خود اختصاص داده است. در یک دسته‌بندی کلی دست‌کم باید سه دسته از آیات را در نظر آورد:

یکم: آیات درباره شناخت ماهیت نهضت امام مهدی علیه السلام که در پی آن اولاً: شناخت نظام تعالیم وحی را ضروری می‌سازد؛ چون ماهیت نهضت امام مهدی علیه السلام دینی است پس باید برای درک جایگاه این نهضت، منظومه تعالیم وحی را شناخت. ثانیاً: چون خط مشی این نهضت دینی، همانند حرکت اصلاحی انبیاست، ناگزیر باید آیاتی که درباره اهداف، خطوط کلی و شیوه‌های حرکت انبیاست، بررسی شوند. ثالثاً: باید آیاتی که به نحوی مرتبط با ویژگی‌های عصر ظهور و دین‌ورزی است، مطالعه کردند.

دوم: آیات درباره شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام، در این دسته نیز باید چند گروه از آیات بررسی شوند، از جمله: چون امام مهدی علیه السلام - بنا به ادله‌ای که در جای خود از دیدگاه فریقین قابل اثبات است، - با قرآن پیوند ویژه دارد و به‌طور خاص در دیدگاه شیعه، از مقام «امامت» برخوردار است باید برای درک این مقام و ویژگی‌های آن در مدلول آیات و روایات ناظر به آنها درنگ کرد. از جمله این مقامات و ویژگی‌ها عبارت است از: «نصب» یعنی مقام امامت برای ایشان، تنها با جعل و نصب حق تعالی است. «عصمت» یعنی: ایشان انسانی موحد و خالص در تمام ابعاد توحید نظری و عبادی و در تمام شؤون زندگی است. «برتری مقام امامت از نبوت» این مقام به دلیل عظمت و رتبه والای مقام امامت است که با الهام از تعالیم قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام به دست

می‌آید. این معارف از مفاد آیه ابتلی^۱ به خوبی قابل اثبات خواهد بود؛ باز چون امام مهدی علیه السلام به اتفاق فریقین از اهل بیت علیهم السلام است و اهل بیت - چنان که ادله آن را خواهید دید - به صورت اصطلاحی خاص در آیات قرآن و سنت نبوی به کار رفته و بر افرادی مشخص تطبیق شده است، بنابراین باید در آیات قرآن جایگاه، اوصاف و حقوق ویژه آنان را بررسی کرد.^۲

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. برای نمونه، آیات قرآن را درباره این موضوع می‌توان به دو گروه کلی دسته‌بندی کرد:

الف) برخی از آیات به تبیین جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام با بیان ویژگی‌ها، فضایل و مناقب آنان پرداخته است. این آیات اعم از آن است که شأن نزولی آیه را همراهی کند، مانند آیات سوره انسان، یا بدون شأن نزول، به این موضوع، ناظر باشد، مانند آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۳۳) که در آن مقام اصطفای اهل بیت علیهم السلام را، در قالب «آل ابراهیم» نشان داده است.

ب) حقوق اهل بیت علیهم السلام: آیاتی که حقوق اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کنند، گوناگون و متنوع‌اند، که باید در جای خود بحث شوند. برخی از آنان عبارت‌اند از:

حق مودت: در آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (سوری، ۲۳) در این آیه از اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «قربی» یاد شده است.

حقوق مالی: از جمله این حق در آیه معروف خمس است که فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...» (انفال، ۴۱) در این آیه، آنان را با عنوان «ذی القربی» معرفی فرمود. امام رضا علیه السلام در تبیین این حق می‌فرماید: «خداوند اهل بیت را در کنار خود و رسولش قرار داد و آنچه برای خود پسندید، برای آنان نیز پسندید». و باز در آیه شریفه: «مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...» (حشر، ۷) خداوند اهل بیت علیهم السلام را در کنار خود و رسولش قرار داد و برای آنان حقوقی از اموال فیء در نظر گرفت.

حق وراثت کتاب: این حق در آیه شریفه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...» (فاطر، ۳۲) آمده و با تعبیر «الذین اصطفینا» از آنان یاد شده است (کلینی، الکافی، ج ۱، کتاب الحجّة، ص ۲۳۶، ح ۷؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹).

حق مرجعیت علمی: خداوند صلاحیت تام اهل بیت علیهم السلام را در تبیین آموزه‌های دین و رفع شبهات و... با عنوان «اهل الذکر» نشان داد و فرمود: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...» (نحل، ۴۴) روایات در مصادر فریقین فراوان و چندین حدیث با سند صحیح در منابع شیعی از این حق پرده برداشته است (ر.ک: همان، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۳۷ و...). آیات و روایات متعددی دیگر نیز این حق را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می‌داند که در گفتار اول از بخش دوم کتاب بررسی تطبیقی مبانی تفسیر فریقین به تفصیل بحث شد.

حق ولایت: این حق همانند حق ولایت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، شامل ولایت در قضاوت، هدایت‌گری، تبیین و تعلیم، مرجعیت دینی، حاکمیت سیاسی و اجتماعی و... است که در سطح ظواهر آیات شریفه مانند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ

سوم: دسته سوم از آیات درباره مسائل پیرامونی موضوع مهدویت است. مانند آیات درباره «رجعت»، «انتظار»، «غیبت» و... که عمدتاً در مصادر تفسیر شیعه از آنها بحث شده است.^۱

نظریه مهدویت در سطح ظواهر و بطون آیات

با درنگ در آیات وحی و نیز بررسی احادیث فریقین درباره سطح معارف آیات پیرامون موضوع مهدویت، می توان این معارف را در این زمینه به دو دسته کلی: مهدویت در سطح ظواهر آیات و مهدویت در سطح بطونی آیات تقسیم کرد.

مهدویت در سطح ظواهر آیات: مراد از ظواهر آیات در اینجا، سطح «تنزیلی قرآن» (در برابر بطون قرآن) است؛ سطحی که اگر کسی مفهوم عربی کلام خدا و یا در رتبه عمیق تر، مقدمات تفسیر را بر اساس شیوه محاوره عقلایی بداند، می تواند مراد خداوند را در این سطح دریابد.

مهدویت در سطح بطونی آیات: مراد از بطون آیات در اینجا معنای لغوی آن است. یعنی، معنای مبطلون و پوشیده از مدلول آیات که مراد خدا هست، اما در نظر بدوی از مفهوم بسیط از کلام عربی قرآن و یا در رتبه برتر با فراهم بودن مقدمات تفسیر (برای پرده برداری) از سطوح ظاهری آیات قرآن، بر اساس شیوه محاوره عرفی به دست نمی آید. برای نمونه روایتی که - پیش از این در بررسی مبانی تفسیر فریقین در کتاب

وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده، ۵۵-۵۶) از آن یاد شده است. خداوند ولایت

آنان را در ردیف ولایت خود و رسولش قرار داد. در آیه شریفه اولوا الامر نیز، می فرماید:

«...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء، ۵۹) خداوند در این آیه - بنا به تعبیر امام

رضا علیه السلام - اهل بیت علیهم السلام را با عنوان «اولی الامر» خواند و اطاعت آنان را در ردیف اطاعت رسولش قرار داد و

آنچه را از اطاعت خود و رسولش پسندید، برای آنان نیز پسندید و از اطاعت مطلق آنان سخن گفت (صدوق،

عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹). اهل بیت علیهم السلام به طور عام و امام مهدی علیه السلام به طور خاص، بنا به دلالت

آیات قرآن، از حق ولایت برخوردارند؛ آنان دارای اوصاف ویژه متناسب با این مقام و رتبه اند. توضیح بیشتر

در این باره را در کتاب دوم تفسیر تطبیقی ملاحظه فرمایید.

۱. برای نمونه ر.ک: مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۲۳-۲۹، ۳۰۵-۳۲۸،

اول، ملاحظه شد - عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ...»^۱ می‌پرسد و امام علیه السلام می‌فرماید: «گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخن و همانند آنها». وی با تعجب می‌پرسد: ذریح محاربی از شما چنین نقل می‌کند که فرموده‌اید: «لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» لقای امام است! که امام علیه السلام می‌فرماید:

صَدَقَ ذُرَيْحٌ وَ صَدَقَتْ... إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذُرَيْحٌ؛
ذریح راست می‌گوید تو نیز راست می‌گویی... همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است،
چه کسی می‌تواند آنچه را ذریح [از معانی بطنی قرآن] متحمل شده، تحمل کند.^۲

بر اساس این روایت، معنای «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» در سطح ظاهر تنزیلی معنایی است که از مفهوم عربی این کلام به دست می‌آید و در سطح باطن تأویلی بنا بر نص روایت، لقای امام است.

به نظر می‌رسد «بطن قرآن» در نصوص روایی شیعه - چنان که در گفتار سوم کتاب اول تفسیر تطبیقی ملاحظه شد - به معنای لغوی آن است که دست‌کم شامل این موارد می‌شود:

۱. معنای پنهانی ذومراتب از سنخ معنا و مفهوم،^۳
۲. معارفی از سنخ وجود که هنوز تأویل آنها نیامده و در خارج به صورت عینی تحقق نیافته،^۴
۳. تأویلی پنهان از سنخ وجود که همراه با معنای ظاهری آیه مراد خدای تعالی است،
۴. تأویلی که با تجرید خصوصیات نزول بر اساس کشف ملاک حکم به موارد مشابه تعمیم می‌یابد و ممکن است در چارچوب دلالت عرفی کلام قرار گیرد.

۱. حج، ۲۹. ۲. کلینی، الکافی، ج ۲، کتاب الحجّة، ص ۵۴۹، ح ۴.

۳. مانند حدیث صحیح‌السند از امام کاظم علیه السلام درباره آیه شریفه:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوْنَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (قصص، ۵۰) که می‌فرماید: «مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى» (ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۱؛ درباره سند نیز ر.ک: مجلسی، مرآة العقول،

ج ۴، ص ۲۱۳). ۴. مانند آیات درباره رخدادهای عالم قیامت.

اگر در روایات، بطن قرآن، تأویل نامیده شده، تأویل در اینجا به معنای مطلق «ما یؤول إلیه الکلام؛ هر آنچه که کلام به آن می‌گردد» است (یعنی آنچه که کلام به آن ناظر است، اعم از مصداق عینی یا مفهوم ذهنی) که شامل همه موارد یاد شده می‌شود و اختصاص آن به یک معنا، مانند تجرید آیه از خصوصیات و تعمیم آن به موارد مشابه، دلیل می‌خواهد.

برای نمونه، از این آیه شریفه می‌توان از معنای بطونی آیه، به معنای تأویل پنهان از سنخ وجود که همراه با معنای ظاهری آیه، مراد خداوند است، نام برد که می‌فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ؟^۱ بگو، به من خبر دهید اگر آب [شرب، کشت و...] شما در زمین فرورود، پس چه کسی برای شما آب گوارا می‌آورد»، چند حدیث از ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} از جمله امام کاظم^{علیه‌السلام} درباره معنای بطنی این آیه، بدین مضمون نقل شده است:

هذه نزلت في القائم... قال: إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد؛^۲ این آیه درباره حضرت قائم^{علیه‌السلام} نازل شده است... خداوند می‌فرماید: هرگاه امام شما پنهان شد، چه کسی برای شما امام جدید می‌آورد.

درباره تأویلی که با تجرید خصوصیات نزول و تعمیم آن، که با کشف ملاک به دست می‌آید، می‌توان این آیه را شاهد آورد:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳ در چند روایت از امام علی^{علیه‌السلام} چنین رسیده است که:

«لَتُعْطَيْنَّ عَلَيْنَا [الدنيا] عَطْفَ الضُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا»، ثمّ قرأ، «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ...»؛ همانا دنیا به ما روی می‌آورد مانند شتر سرکشی که اجازه دوشیدن شیر نمی‌دهد، ولی سرانجام به فرزندش روی می‌آورد، سپس امام این آیه را «و ما خواستیم که بر مستضعفان در زمین منت نهیم...» قرائت فرمود.^۴ تنزیل این آیه

۱. ملک، ۳۰.

۲. استرآبادی، شرح تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۷۰۸-۷۰۹، ح ۱۵.

۳. قصص، ۵.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹؛ صدوق، امالی، ص ۴۲۹؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۸۴ و ۱۴۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۳،

درباره برخی بنی اسرائیل است و سطح تأویلی آنکه با تجرید خصوصیات به دست می‌آید درباره اهل بیت علیهم‌السلام است که در عصر ظهور به وقوع می‌پیوندد. معارف سطح‌های بطونی قرآن، اساساً مستند به روایات است و راهکارها و آسیب‌شناسی خاص خود را دارد.

هرچند در مصادر فریقین مفاد آیاتی فراوان از قرآن به نحو تنزیل یا تأویل^۱ درباره شخصیت امام مهدی علیه‌السلام و نهضت مهدوی و عصر ظهور با مسائل پیرامونی آنها نقل شده است، با این وصف، پژوهشگری که به بررسی تطبیقی تفسیر این آیات از دیدگاه فریقین، می‌پردازد با محدودیت‌هایی مواجه است که ناگزیر حیطة بحث او را، از چند ناحیه تضیق می‌کند از جمله:

یکم: محدودیت در احادیث تفسیری اهل تسنن درباره موضوع مهدویت. روایات اهل سنت در این زمینه نه تنها فراوان نیست، بلکه به لحاظ تنوع نیز تنها به برخی از موضوعات مهدویت اختصاص یافته است در یک بررسی این روایات را ۹۹ بار در ذیل ۲۰ آیه می‌یابیم که ۶۷ حدیث آن مربوط به علائم آخرالزمان و نزول حضرت عیسی علیه‌السلام در عصر ظهور و بقیه روایات نیز عمدتاً درباره ویژگی‌های عصر ظهور است.^۲ مشهور مفسران سنی نیز که به طور طبیعی از روایات الهام گرفته و مباحث تفسیر را رقم زده‌اند، تنها به بررسی دلالت آیات بر نزول حضرت عیسی علیه‌السلام و سیطره اسلام در عصر ظهور پرداخته‌اند.

دوم: بخشی از معارف قرآن بر اساس روایات فراوان از اهل بیت علیهم‌السلام در زمینه مهدویت، به مسئله غیبت، رجعت، منزلت آگاهان به مقام امامت، ارزش انتظار^۳

ص ۱۳۸، ح ۲۵؛ به نقل از: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۵؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۴، ح ۵۹۴-۵۹۶؛ استرآبادی، شرح تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱.

۱. به معنای تجرید از خصوصیات آیه و کشف ملاک و سپس تعمیم آن به مصداق دیگر و نیز به معنای تحقق عینی مفاد آیات، پس از آنکه نزول آنها در عصر وحی سپری شده است.

۲. ر.ک: مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۶۷۲-۷.

۳. اهل تسنن، حدیث: «انَّ افضل العبادۃ انتظار الفرج» را از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل و آن را تلقی به قبول کرده‌اند اما نوعاً معنایی که شیعه از آن دارد را بر نمی‌تابند (ر.ک: واحدی نیشابوری، الوسيط، ذیل آیه ۳۲ نساء؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ذیل همان آیه؛ حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ذیل آیه ۲۰ یونس).

و منتظران و... اختصاص دارد که از مختصات روایات شیعی است و در روایات تفسیری اهل تسنن و به تبع آن در تفاسیر آنها بررسی نشده است، تا در مطالعه تطبیقی ارزیابی شود.

سوم: محدودیت سوم از ناحیه لایه‌های بطونی معارف قرآن است، بدین معنا که حجم انبوهی از معارف مهدویت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، در سطح بطونی آیات قرار دارد و چون اهل تسنن با شیعه از یک سو، در این باره اختلاف مبنایی دارند و از سوی دیگر اساساً در مصادر تفسیری مشهور اهل تسنن از آنها ذکری به میان نیامده، بررسی تطبیقی در این سطح از معارف قرآن، ناشدنی است.

این محدودیت‌ها از سه ناحیه مذکور، موجب می‌شود تا تعداد اندکی از تفسیر آیات، مورد بررسی تطبیقی قرار گیرد. به طور نمونه، چون در برخی از تفاسیر اجتهادی جامع سنّی (که در آنها نوعاً مباحث متنوع لغت، شأن نزول، تفسیر، نقل دیدگاه‌ها و... و مسائل گوناگون کلامی، ادبی، فقهی، تاریخی، روایی و... به چشم می‌خورد) جستجو کنیم، این محدودیت‌ها را نسبت به تنوع بحث‌ها درباره موضوع مهدویت چنین می‌یابیم. ابوزکریا قرآ (م ۲۰۷ق) در معانی القرآن ذیل چهار آیه درباره نزول حضرت عیسی علیه‌السلام در عصر ظهور،^۱ علائم الظهور^۲ و غلبه اسلام در عصر ظهور^۳ بحث کرده است. واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ق) در الوسیط فی تفسیر القرآن المجید در ذیل آیه ۱۵۹ سوره نساء، پیرامون نزول حضرت عیسی علیه‌السلام و ذیل آیه ۳۲ سوره توبه از غلبه اسلام در عصر ظهور یاد کرده است. ابن عطیه اندلسی (م ۵۴۶) هشت آیه از آیات قرآن را به این بحث اختصاص داده است، چهار آیه درباره نزول حضرت عیسی علیه‌السلام،^۴ دو آیه پیرامون غلبه اسلام در عصر ظهور،^۵ و یک آیه درباره علائم الظهور^۶ و یک آیه درباره بحث رجعت.^۷ زمخشری (م ۵۳۸ق) در الکشاف بحث از دو آیه را به سیطره دین در عصر

۱. آیات آل عمران، ۵۵ و نساء، ۵۹.

۳. فتح، ۲۸.

۴. ذیل آیات آل عمران، ۵۵؛ نساء، ۱۵۹؛ زخرف، ۶۳ و دخان، ۱۰.

۵. آیات فتح، ۲۸ و زخرف، ۶۳.

۶. نمل، ۸۲.

۷. نمل، ۳۸.

ظهور،^۱ یک آیه به نزول حضرت عیسی علیه السلام^۲ و مفاد یک آیه را به حضور دائمی قوم حق در امت اسلام تا عصر نزول عیسی،^۳ اختصاص داده است. ابن‌کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق) که کتاب تفسیر القرآن العظیم را با کمیتی پرحجم نگاشته است، تقریباً در ذیل چهارده آیه به مباحث مهدویت می‌پردازد. اساس مباحث ابن‌کثیر در این آیات که نوعاً با ذکر روایات همراه است درباره نزول حضرت عیسی، علیهم السلام علائم الظهور، شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام و نقد دیدگاه شیعه و بالأخره غلبه اسلام در عصر ظهور^۴ است. حقی بروسوی (م ۱۳۷ق) نیز که تفسیرش اجتهادی جامع و بسیار پردامنه است، در ذیل حدود چهل آیه به موضوع مهدویت و مسائل پیرامونی آن پرداخته است. وی نیز نوعاً همت خود را به سه بحث نزول حضرت عیسی علیه السلام،^۵ علائم الظهور^۶ و غلبه اسلام در عصر ظهور و اوصاف آن زمان،^۷ معطوف کرده و در دو مورد نیز با ذکر روایات شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام،^۸ پرداخته است. آلوسی (م ۱۲۷۰ق) نیز که تفسیری پرحجم نگاشته و به نقد دیدگاه‌های شیعه نیز، توجه خاصی دارد، در بیست مورد به بحث مهدویت پرداخته است. مباحث وی نیز نوعاً درباره نزول حضرت عیسی علیه السلام، علائم الظهور و عصر سيطرة اسلام و در پی آن نقد قول به رجعت رقم خورده است.^۹

۱. آیات فتح، ۲۸ و صف، ۹.

۲. زخرف، ۶۳.

۳. اعراف، ۱۸۱.

۴. ر.ک: ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم: ذیل آیات آل عمران، ۵۵؛ نساء، ۱۵۹؛ انعام، ۱۵۸؛ مائده، ۱۲؛ کهف، ۱؛

طه، ۱۸؛ انبیاء، ۹۶؛ نمل، ۸۲ و ۸۷؛ نور، ۵۵؛ زمر، ۱۰۵؛ غافر، ۵۱؛ زخرف، ۶۱؛ محمد، ۴؛ دخان، ۱۰-۱۲ و

صف، ۱۴.

۵. ذیل آیات آل عمران، ۳۹ و ۵۵؛ نساء، ۱۵۹؛ مائده، ۱۱۰؛ یونس، ۱۹؛ مریم، ۳۳ و زخرف، ۶۱.

۶. ذیل آیات حجر، ۳۸؛ کهف، ۹۸-۹۹؛ عنکبوت، ۴۹؛ نمل، ۸۲؛ سجده، ۲۱؛ سبأ، ۵۱؛ شوری، ۱؛ محمد، ۴

و ۱۸؛ مؤمن، ۵۶؛ احقاف، ۶ و زخرف، ۶۱.

۷. یونس، ۱۹؛ نور، ۳۲؛ محمد، ۴؛ احزاب، ۲۶؛ یس، ۳۱.

۸. بقره، ۲۵۳؛ رعد، ۷؛ وی در ذیل آیات مریم، ۵۷؛ کهف، ۶۶ و ۸۶ و صافات، ۱۳۳ از زنده بودن حضرت

خضر و الیاس علیهم السلام در این دنیا سخن گفته است.

۹. ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ذیل آیات بقره، ۲؛ آل عمران، ۵۵؛ نور، ۵۵؛ شعراء، ۴؛ نمل، ۸۲؛ سجده، ۲۱؛

سبأ، ۵۱؛ زخرف، ۶۱؛ محمد، ۴ و ۱۸ و فتح، ۲۸.

این محدودیت‌ها موجب شده تا در این پژوهش تنها در سطح ظاهر الفاظ قرآن دو دسته از آیات از قرآن کریم را انتخاب کنیم و دیگر مباحث پیرامونی را در حول محور آنها بررسی نماییم. دسته اول از این آیات درباره نظریه «سیطره دین حق در عصر ظهور» است. در این محور از تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه و آیه‌های ۷ و ۸ سوره صف که از غلبه اسلام (به عنوان دین حق) در عصر ظهور حکایت می‌کنند، بهره خواهیم برد. در محور این آیات، می‌توان مسائلی اساسی را که به نحوی زیرمجموعه «غلبه اسلام در عصر ظهور» است و فریقین بر آن اتفاق نظر دارند، سامان داد. مانند: تبیین دین حق، نزول حضرت عیسی علیه السلام در عصر ظهور، بررسی ویژگی‌های عصر ظهور از جمله: دین‌ورزی، عدالت‌گستری، امنیت، شکوفایی خردها و...

دسته دوم از این آیات درباره «شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام و ویژگی‌های قوم موعود» است. در این محور، بحث را پیرامون تفسیر آیه شریفه ۵۵ سوره نور متمرکز می‌کنیم که در آن از ویژگی‌ها و اوصاف قوم موعود و پیشوای آنان سخن می‌گوید. از بررسی مفاد این آیه نیز مسائلی اساسی نمایان خواهد شد که تا حدودی فریقین بر آنها اتفاق نظر دارند، از جمله: امام مهدی علیه السلام از اهل بیت، پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام با قرآن، امام مهدی علیه السلام و مقام احیاء دین حق، مقام امامت و عصمت امام مهدی علیه السلام، جایگاه معرفت به امام و...

نتیجه

باور به ظهور منجی موعود از خصایص اندیشه بشری است و اختصاص به ادیان الهی ندارد. گونه‌های اندیشه منجی موعود را می‌توان به لحاظ ماهیت، کارکرد، قلمرو، آرمان و کیهانی تقسیم‌بندی کرد.

چون نظریه‌های منجی موعود را با معیار قرآن و سنت قطعی محک بزنیم، ضمن تأیید اصل نظریه منجی، پاره‌ای از آموزه‌های آن را حق و برخی را باطل می‌یابیم. موضوع مهدویت به‌طور عام با نظریه «منجی موعود» گره خورده و در دو قلمرو بین‌الادیان و بین‌المذاهب، قابل پیگیری است. پیشینه این بحث در قلمرو مذاهب

اسلامی را می‌توان در مدارک حدیثی، تاریخی، کلامی و تفسیری مطالعه کرد. منابع حدیثی فریقین به دو گروه عمومی و اختصاصی و منابع تفسیر نیز به تفسیر روایی (عام و خاص) و تفسیر اجتهادی قابل تقسیم است. نظریه مهدویت با موضوع امامت گره خورده و آن را در ردیف مباحث کلامی، اعتقادی قرار داده است؛ از همین رو متکلمان امامیه در دو ناحیه ایجاب و سلب (دفع شبهات) به این بحث پرداخته‌اند. رویکرد متکلمان عامه به مسئله امامت، به طور عام و مهدویت، به طور خاص، برای ارزیابی و نقد دیدگاه‌های خاص شیعه درباره ضرورت و اوصاف امامت است.

آیات قرآن در حوزه مهدویت متنوع و فراوان است. در یک نگاه کلی بر اساس موارد مشترک فریقین در آموزه مهدویت، دست‌کم باید سه دسته از آیات در این زمینه بررسی شوند: آیات درباره شناخت ماهیت نهضت امام مهدی علیه السلام که در پی آن ضرورت شناخت نظام تعالیم وحی را برای درک جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام نمایان می‌سازد. آیات پیرامون خطوط کلی و شیوه‌های حرکت اصلاحی انبیا؛ زیرا نهضت امام مهدی علیه السلام همانند حرکت اصلاحی انبیاست که ماهیتی دینی دارد و برای تحقق بخشیدن به اهداف انبیا پدید می‌آید. و نیز آیاتی که به نحوی مرتبط با ویژگی‌های عصر ظهور است، دسته دوم مجموعه آیات درباره شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام است که چند گروه از آیات را به خود اختصاص می‌دهد؛ مانند آیات درباره «امامت»، «خلافت» و خصایص آنها. و نیز آیاتی که درباره «اهل بیت علیهم السلام» اعم از مناقب، حقوق و پیوند ویژه آنان با قرآن. چون امام مهدی علیه السلام، بر اساس دیدگاه فریقین مقام خلافة‌اللهی دارد و به طور قطع از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، دسته سوم از آیات درباره مسائل پیرامونی موضوع مهدویت است.

دسته‌بندی دیگر معارف قرآن در زمینه مهدویت، تقسیم آن به معارف در سطح ظواهر و سطح بطونی است. آنچه در این پژوهش مورد نظر بوده، با توجه به محدودیت‌هایی که تفسیر تطبیقی در این موضوع با آنها مواجه است، بررسی معارف قرآن در سطح ظواهر و بخشی از مباحث نظریه مهدویت است.

بررسی تطبیقی تفسیر آیات اظهار دین^۱ (آیات سیطره اسلام بر دیگر ادیان در عصر ظهور)

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۲.

درآمد

از جمله آیاتی که می توان در تفسیر تطبیقی موضوع مهدویت در محور «سیطره اسلام در عصر ظهور» از آنها بهره برد، آیات یاد شده سوره توبه و نیز آیات هفتم و هشتم سوره صف و (شبهه به آیه ۳۳) آیه ۲۸ سوره فتح است. مفسران فریقین در شرح این آیات تا حدودی به مباحث پیرامونی مهدویت نیز پرداخته اند. دیدگاه های هر دو فرقه در تفسیر این آیات شبیه به یکدیگر و موارد مشترک آنها قابل توجه است. آنچه که در نگاه تطبیقی از این موارد مشترک، اساسی محسوب می شود و می توان بر پایه آن مباحث دیگر را سامان داد، همسانی دیدگاه های شیعه و سنی درباره تحقق وعده حق تعالی در این آیات، در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام است. فریقین، مفاد این آیات را یا به نحو تعیین، یا به نحو احتمالِ موجه، بر عصر ظهور تطبیق کرده، آن را پذیرفته اند، بی آنکه درباره تحقق این اراده در عصر ظهور، تردید کنند.

واژگان

يَأْبَى: فعل مضارع از مصدر «الإبَاء» به معنای شدت امتناع است. راغب می‌گوید: هر ابائی، امتناع است اما هر امتناعی ابائی نیست. چون در این واژه شدت نهفته است.^۱

يَتِمُّ: تمام چیزی، رسیدن آن به حدی است که نیازی به چیزی بیرون از خود ندارد.^۲

پس اینکه فرمود: «وَأَلَلَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ»، یعنی: حق تعالی نور خود را به نهایت می‌رساند. بنا به قول زمخشری، آن قدر آن را زیاد می‌کند تا به نهایت اشراق و نورانیت برسد.^۳

هُدًى: گفته شده مراد از هدایت در اینجا، برهان‌ها، حجت‌ها و بیینه‌ها و نیز بیان هر چیزی است که عمل به آن به بهشت می‌انجامد.^۴ برخی گفته‌اند: مراد از هدایت در اینجا، قرآن است.^۵ چون در قرآن، لفظ «هدی» بر آن اطلاق شده است. مانند آیه دوم سوره نمل و ۲۰۳ سوره اعراف.^۶

دين الحق: همه اتفاق نظر دارند که دین حق، همان اسلام است. اسلام را دین حق می‌نامند چون مشتمل بر عقاید و احکامی است که منطبق بر واقع حق است.^۷

لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ...: ترکیب «ظَهَرَ عَلَيْهِ» هم به معنای «غَلَبَهُ» است، یعنی: بر او چیره شد. مانند آیه شریفه: «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ...»^۸ که به این معناست «[آنان گفتند] اگر [دشمنان] بر شما دست یابند و چیره شوند؛ شما را سنگسار می‌کنند». و هم به معنای «غَاوَنَهُ» است، یعنی: او را مدد رساند.^۹ مانند این آیه شریفه که فرمود: «وَإِنْ تَظَنَّهُرَا عَلَيْهِ...»؛ و اگر علیه او پشتیبان شوید و یکدیگر را مدد رسانید.^{۱۰} معنای دیگر «اظهار» بنا به قول راغب و دیگران، با توجه به اصل کلمه «ظَهَرَ» که خلاف «بَطَن» از بروز و

۱. راغب، مفردات، ص ۵۸، ماده «الف. ب. ی.» ۲. همان، ص ۱۶۸، ماده «ت. م. م.»

۳. زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۲۶۵.

۴. طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۲۰۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸.

۵. رازی، تفسیر أسئلة القرآن المجید، ص ۱۱۲.

۶. در سوره نمل می‌فرماید: «...تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ»، و در سوره اعراف می‌فرماید: «...هَذَا بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

۷. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۲۴۷. ۸. کهف، ۲۰.

۹. راغب، مفردات، ص ۵۴۱، ماده «ظ. ه. ر.» ۱۰. تحریم، ۴.

آشکار شدن می باشد، ابراز کردن و نمایان ساختن است.^۱ بنابراین، فراز: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را می توان به صورت احتمال به این معانی گرفت: تا آنکه خداوند دین حق را بر دیگر ادیان بروز دهد و نمایان کند، یا آن را مدد رساند و یا آن را بر دیگر ادیان سیطره دهد. در هر صورت، با توجه به ادامه آیه که فرمود: «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» سخن از چیره ساختن این دین بر دیگر ادیان است که نتیجه اش ابراز و نمایان شدن آن است؛ اما صرف مدد رسانی یا ابراز و نمایان شدن، بی آنکه به سیطره و چیرگی انجامد، مایه ناخرسندی مشرکان و کافران نخواهد شد. شاید به همین رو، برخی اهل ادب این ترکیب را در آیه یاد شده، تنها به غلبه دادن و چیره ساختن، معنا کرده اند.^۲ با توجه به شواهد و قراین به زودی خواهید دید، همین معنا مراد است.

راغب اصفهانی در تفاوت بین دو تعبیر «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» در سوره توبه و «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» در سوره صف، به نکته ظریف اشاره دارد که خلاصه آن چنین است: متعلق اراده در «أَنْ يُطْفِئُوا...» خود اطفاء به طور مستقیم است. آنان می خواهند نور خدا را خاموش کنند، اما متعلق اراده در عبارت «لِيُطْفِئُوا...» سبب اطفاء است (نه خود اطفاء) یعنی در جستجوی چیزی هستند تا به وسیله آن به خاموش ساختن نور خدا برسند. بنابراین، خاموشی غرض و غایت برای این کار است.

علامه طباطبایی از زاویه دیگر در شرح این فراز از آیه چنین آورده است:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ». أي بالنفخ بالأفواه كما يطفأ الشمعة بالنفخة كناية عن أنهم زعموا أن نور الله و هو دینه نور ضعيف كنور الشمعة يطفأ بأدنى نفخة فزموه بالسحر و انقطاع نسبه إلى الله و قد أخطوا في مزعمتهم فهو نور الله الذي لا يطفأ و قد شاء أن يتمه... و هو قوله «وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ...»؛ «انان می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند...»، یعنی می خواهند این کار را با فوت دهان هایشان انجام دهند، همان گونه که شمعی را با فوت خاموش می کنند. این تعبیر کنایه از آن است

۱. همان جا و نیز ر.ک: ابن فارس، ترتیب مقایس اللغة، ص ۵۹۵، ماده «ظ. ه. ر.»؛ فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ج ۲، ص ۱۱۱۸، همان ماده؛ آلوسی نیز اصل «اظهار» را جعل الشی علی الظهر می داند و در پی آن می نویسد: «فلذا کنی به عن الاعلا و عن جعله بادياً للرائی ثم شاع فی ذلك حتی صار حقیقة عرضیه» (ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۸۵).
 ۲. فیروزآبادی، بصائر ذوی التسمیز، ج ۳، ص ۵۵۰.

که آنان گمان می‌برند نور خدا، که دین اوست، نوری ضعیف مانند نور شمع است و با کمترین فوت دهان خاموش می‌شود. به همین رو، این دین را سحر می‌نامیدند و رابطه آن را با خداوند منقطع می‌پنداشتند [و با این نسبت‌های ناروا می‌خواستند دین خدا را خاموش کنند تا هیچ‌کس آن را باور نکند و...] غافل از اینکه این پنداری خطاست و نور خدا نه تنها خاموش نمی‌شود، بلکه به‌رغم میل کافران، به اتمام و نهایت می‌رسد چنان که فرمود: «وَاللَّهُ مِتِّمُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^۱

گفتار اول: بررسی دیدگاه شیعه

دیدگاه قرآن‌پژوهان شیعی در تفسیر این آیات یکسان نیست، برخی این اراده را در امتداد زمان محقق دانسته‌اند، هر چند احتمال‌های دیگر را به‌ویژه با استناد به روایات، از نظر دور نداشته‌اند. برخی به نقل اقوال اکتفا کرده و به‌طور مشخص دیدگاهی برنگزیده‌اند و جمعی نیز همسو با مفاد روایات، تحقق اراده حق تعالی در این آیه را متعین به عصر ظهور دانسته‌اند. با این وصف، از مجموع دیدگاه‌ها قدر متیقنی به دست می‌آید که مبتنی بر تحقق سیطره اسلام در عصر ظهور است، بی‌آنکه مفسران آن را انکار و یا در آن تردید کنند.

قول اول: سیطره دین حق در عصر رسالت و امتداد آن

این قول، اراده حق تعالی را به‌طور تدریجی از اواخر عصر رسالت محقق دانسته و عصر ظهور را یکی از مصادیق آن به شمار می‌آورد. شیخ طوسی به این قول گرایش دارد. وی درباره این آیات می‌نویسد:

خداوند رسولش را با «هدایت» یعنی با حجت‌ها و بیانات و بیان هر آنچه عمل به آن موجب بهشت شود، و نیز با «دین حق» که همان اسلام است و دربردارنده آیین الهی و پاداش بهشتی است، فرستاد (و هر دینی غیر از اسلام باطل است، چون موجب عقاب خواهد بود...).

اینکه فرمود: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...» به معنای برتری دین اسلام بر همه ادیان با حاکمیت و قهر و غلبه است... این آیه دلالت بر صدق نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد چون خبر از وعده حق تعالی به غلبه اسلام بر تمام ادیان دارد، و این وعده محقق شده است. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: غلبه اسلام بر دیگر ادیان در زمان خروج قائم عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود. ابن عباس مرجع ضمیر مفعولی مفرد مذکر در «لِيُظْهِرَهُ» را «الرسول» دانسته، می‌گوید: معنایش چنین است: تا آنکه خداوند همه ادیان را به پیامبرش بیاموزد تا هیچ امری از آنها، بر پیامبر پنهان نماند.^۱

در مجمع البیان نظیر عبارت شیخ طوسی را مشاهده می‌کنیم، جز آنکه غلبه اسلام بر تمام ادیان را به قهر و غلبه منحصر ندانسته، حجت و برهان را نیز بر آن افزوده است. ایشان می‌گویند:

تا آنکه دین اسلام بر تمام ادیان با حجت و برهان و همچنین با قهر و غلبه غالب آیند تا هیچ دینی در زمین نباشد جز آنکه مغلوب اسلام شود و نیز اهل اسلام با حجت و برهان بر اهل دیگر ادیان غالب آیند و هرگز مقهور نگردند. اما غلبه اسلام [با حجت و برهان که روشن است و] با قهر نیز هم‌اکنون قابل مشاهده است. هر کدام از طایفه مسلمین بر بخشی از سرزمین‌های اهل شرک غالب آمده و بر آنان چیره شده‌اند و گفته شده این نوع غلبه در زمان نزول عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام است که هیچ‌کس از اهل ادیان نیست جز آنکه اسلام آورد یا جزیه پرداخت کند. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: معنای آیه در زمان خروج امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام تحقق خواهد یافت. هیچ‌کس در آن زمان نیست جز آنکه به [نبوت] حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقرار می‌کند. این قول از «سُئِدَى» است. «کلبی» نیز می‌گوید: تا آنکه هیچ دینی باقی نماند جز آنکه اسلام بر آن چیره شود و این امر هنوز اجرا نشده و در آینده تحقق خواهد یافت.^۲

آنگاه مرحوم طبرسی روایت مقداد بن اسود از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نقل می‌کند که در آن آمده است:

از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: هیچ خانه‌ای مویین و گلین (در سفر و حضر) در روی زمین نماند جز آنکه خدای تعالی، کلمه اسلام را در آن بَرَد، یا با عزت عزیز و یا با ذلت ذلیل؛ یا

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸.

۱. طوسی، البیان، ج ۵، ص ۲۰۹.

خدای تعالی ایشان را به [توفیق] اسلام عزیز کند (و با خرسندی ایمان آورند) و از اهل آن شوند و با آن عزتمند گردند و یا ایشان را ذلیل کند تا از روی ناخرسندی و اکراه به اسلام گردن نهند.^۱

مرحوم شیخ الطائفة طوسی در تفسیر آیات سوره صف نیز به این قول متمایل شده و بر این باور است که این وعده هم‌اکنون (از اواخر عصر رسالت تا عصر شیخ طوسی) تحقق یافته است. این مطلب با مقایسه زمان وعده حق تعالی به مسلمانان که در حال ضعف و کمبود نیرو بوده‌اند با وضعیت کنونی آنان که بر دیگر ادیان (به‌طور نسبی) غلبه پیدا کرده و در جوامع بشری شانی والا یافته‌اند، نمایان می‌گردد.^۲

مرحوم طبرسی نیز در تفسیر همین آیات در سوره صف، دیدگاه شیخ طوسی را آورده است با آنکه در پی آن حدیثی را به نقل از عیاشی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که در آن، امام برخلاف پندار برخی، غلبه اسلام بر دیگر ادیان را در عصر خود، محقق ندانسته و می‌فرماید:

... این وعده آنگاه تحقق می‌یابد که هیچ آبادی نباشد جز آنکه در آن در پگاه و شامگاه [و همه وقت] ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سر دهند.^۳

ملافتح الله کاشانی نیز در تفسیر خود به دیدگاه شیخ طوسی رحمته الله علیه گرایش دارد.^۴ در این میان برخی مفسران شیعی تنها به نقل احتمال‌های گوناگون در آیه اکتفا کرده بی‌آنکه قولی را برگزینند. مانند شیخ ابوالفتوح رازی (متوفای نیمه اول قرن ششم) که می‌نویسد:

اما معنی آیت، مفسران در او خلاف کردند؛ عبدالله بن عباس گفت: «ها» راجع است با رسول صلی الله علیه و آله و معنی آن است که: «لِيُطْلَعَهُ عَلَى شَرَايِعِ الْإِسْلَامِ؛ تا او را به شرایع اسلام مطلع گرداند تا هیچ بر او پوشیده نماند». دیگر مفسران گفتند: «ها» راجع است با دین حق. ابوهریره و ضحاک گفتند: معنی آن است که تا دین حق را اظهار کند بر همه دین‌ها و این عند نزول عیسی باشد از آسمان و...^۵

۱. همان‌جا.
 ۲. طوسی، الثبیان، ج ۹، ص ۵۹۵.
 ۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۰.
 ۴. کاشانی، زبدة التفاسیر، ج ۷، ص ۴۷.
 ۵. رازی، روض الجنان، ج ۹، ص ۲۲۶-۲۲۷.

سپس ابوالفتوح رازی، قول سُدی، کلبی و روایت مقداد بن أسود را از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند و پس از نقل اقوال دیگر روایتی از امام صادق علیه السلام را بدین صورت می‌آورد:

«تأویل آیت فرو نیامد هنوز و فرو نیاید تا مهدی امت بیرون نیاید».^۱
 علامه طباطبایی نیز ضمن آنکه مرجع ضمیر مفرد مفعولی در «لِيُظْهِرَهُ» را «دین الحق» دانسته و آن را متبادر از سیاق می‌داند (و در پی آن، قول به ارجاع ضمیر مذکور را به «الرسول» بعید می‌شمرد) مفاد آیه را تکلیف همیشگی مؤمنان جهت تحقق بخشیدن به سنت حق تعالی تلقی می‌کند و چنین می‌نویسد:

دو آیه ۳۲ و ۳۳ بر این حقیقت دلالت دارد که خداوند می‌خواهد این دین را در جهان بشری نشر دهد؛ بنابراین، باید برای انجام خواست حق تعالی کوشش و جهاد کرد؛ چه اینکه اهل کتاب می‌خواهند این نور را با دهانشان خاموش کنند، که ناگزیر باید با آنان قتال کرد تا از این کار دست بشویند و تسلیم شوند و جزیه بپردازند... بنابراین، مؤمنان نباید سستی کنند یا غمگین شوند، چرا که آنان برترند اگر مؤمن باشند.^۲

علامه طباطبایی در بحث روایی این آیات، برخی روایات را که این آیه را درباره امام مهدی علیه السلام و نیز وقت نزول عیسی علیه السلام می‌داند، ذکر کرده و آنها را فی الجمله پذیرفته است.^۳

به نظر می‌رسد، تلقی علامه طباطبایی از این آیات در مورد خواست حق تعالی درباره سيطرة اسلام بر دیگر ادیان، اراده تشریعی است به اینکه آنچه از اسباب و وسایل برای این امر بوده از انشای حکم و ابلاغ آن، انجام گرفته و انجام دادن آن به عهده مکلفین نهاده شده است؛ مانند اراده حق تعالی درباره تطهیر، در آیه وضو که فرمود: «...مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَنْ يَرِيدَ لِيُظْهِرَكُمْ»^۴ خداوند هرگز نمی‌خواهد برای شما مشقت درست کند ولی می‌خواهد شما را پاک نماید» تحقق تطهیر در این آیه به عهده مکلفین نهاده شده هر چند امکان دارد عصیان کنند. در آن آیات نیز به

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۲۴۷.

۴. مائده، ۶.

۱. همان جا.

۳. همان، ص ۲۵۵.

همین صورت، مؤمنان باید اراده حق تعالی را تحقق بخشند هر چند ممکن است از این امر سرپیچی کنند. اما دیگر مفسران خواست حق تعالی را در این آیه به نوعی تکوینی می‌دانند و تحقق آن را قطعی و نشانه‌ای برای صدق نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حساب می‌آورند. مانند اراده تکوینی حق تعالی درباره بنی اسرائیل که در سوره قصص فرمود:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ و ما اراده کردیم تا بر آنها که در آن سرزمین مستضعف شده بودند، منت نهیم و آنها را پیشوایان (مردم) و وارثان (روی زمین) سازیم». هر چند این اراده از رهگذر تلاش و پایداری بنی اسرائیل به وقوع پیوست، اما تخلف آن محال بود چون خداوند چنین امری را تکویناً خواسته بود. از این رو، تمام اسباب را فراهم و موانع را برطرف ساخت تا این اراده تحقق یابد.

در هر صورت، هر چند ظاهراً علامه طباطبایی در بحث تفسیری این اراده را، اراده تشریحی می‌داند، اما با پذیرش روایات در بحث روایی، دیدگاه ایشان همسو با سایر مفسران خواهد شد.

قول دوم: انحصار سیطره دین حق به عصر ظهور

این قول بیشتر در بین مفسرانی رایج است که یا تنها به نقل روایات اکتفا کرده‌اند و یا تفسیرشان صبغه روایی داشته و از روایات اثر پذیرفته‌اند. از جمله علی بن ابراهیم قمی که دیدگاه وی را در تفسیر منسوب به او چنین می‌خوانیم:

إِنَّهَا تَزَلَّتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ مِمَّا تَأْوِيلُهُ بَعْدَ تَنْزِيلِهِ؛ این آیه درباره قائم از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است این معنایی که ذکر کردیم از مواردی است که تأویل [تحقق عینی آیه] آن پس از تنزیلش است.^۲

یا مانند مرحوم فیض کاشانی که در تفسیر آیات سوره توبه، روایاتی متعدد از منابع روایی نقل کرده است. مفاد جملگی این روایات، تحقق وعده حق تعالی در این آیات را

در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام می دانند.^۱ وی در تفسیر آیات سوره صف، به ارجاع بحث به تفسیر آیات سوره توبه اکتفا کرده است.^۲

در تفسیر کتر الدقائق نیز همین دیدگاه با ذکر هفت روایت تأکید شده است.^۳ ابوجامع عاملی نیز ضمن آنکه الف و لام در کلمه «الدین» را الف و لام جنس دانسته، می گوید: «تا آنکه اسلام بر تمام ادیان غالب آید». وی غلبه را بر دو محور غلبه حجت و برهان و نیز غلبه بر اهل تمام ادیان با قهر و غلبه می داند. در روایت پیش گفته از امام باقر علیه السلام را (که تحقق این وعده را در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام می دانند)، نقل کرده است.^۴ ابوجامع عاملی در تفسیر آیات سوره صف نیز، تنها غلبه با قهر را پذیرفته و به نقل روایت امام باقر علیه السلام بسنده کرده است.^۵ مرحوم سید محمد شیرازی نیز در تفسیر این آیات می نویسد:

فإن الإسلام يغلب الأديان كلها على نحوين: الأول بالحجة والدليل وهذا موجود منذ زمن الرسول صلى الله عليه وآله والثاني: بالغلبة والسيطرة وهذه تكون في زمن الإمام الحجة عليه السلام؛ همانا اسلام بر تمام ادیان به دو شکل سیطره می یابد: نخست با حجت و دلیل که از همان زمان رسول اسلام صلى الله عليه وآله تحقق داشته و دوم با غلبه و سیطره که در عصر امام حجت عليه السلام خواهد بود.^۶

آنگاه وی روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام را به نقل از صاحب مجمع البیان از تفسیر عیاشی می آورد که مفاد آن چنین است: هنوز چنین وعده‌ای از حق تعالی تحقق نیافته است.

تفسیر نمونه به طور صریح تر این وعده را به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام منحصر دانسته، می نویسد:

آیه فوق که در سوره صف نیز آمده... خبر از جهانی شدن اسلام و عالم گیر گشتن این آیین می دهد گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنای پیروزی

۱. فیض کاشانی، الصافی، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۳۹ و نیز ر.ک: همو، الأصفی، ص ۴۶۳.

۲. همو، الصافی، ج ۵، ص ۱۷۰.

۳. قمی مشهدی، کتر الدقائق، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۴۶؛ ج ۱۰، ص ۲۳۴.

۴. ابوجامع عاملی، الوجیز، ج ۲، ص ۱۵-۱۶. ۵. همان، ج ۳، ص ۳۱۸.

۶. شیرازی، تقویب القرآن، ج ۲۸، ص ۹۱.

منطقه‌ای و محدود گرفته‌اند که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا زمان‌های بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت، ولی با توجه به اینکه در آیه هیچ‌گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیل ندارد که معنی آن را محدود کنیم... این پیروزی و غلبه همه‌جانبه اسلام بر همه ادیان جهان با توجه به روایات هنگامی خواهد بود که امام مهدی علیه السلام ظهور کند...^۱

سرانجام سخن آنکه دیدگاه قرآن‌پژوهان شیعی درباره معنای آیات مورد بحث، یکسان نیست هر چند از مجموع دیدگاه‌ها قدر متیقنی به دست می‌آید که می‌توان بر اساس آن مباحث بعدی را دنبال کرد.

بررسی روایات شیعی

قولی که سیطره دین حق را به عصر ظهور اختصاص می‌دهد، مستند روایی دارد، همان‌گونه که از ظاهر آیات مورد بحث نیز می‌توان آن را دریافت که به زودی خواهید دید. برخی از این روایات به صورت سرسته در گزارش دیدگاه‌های مفسران شیعی ذکر شد. مجموع این روایات بدین قرارند؛ روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام به نقل از تفسیر عیاشی که چنین نقل شده است:

العیاشی بالإسناد عن عمران بن میثم عن عبایة أنه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ رَسُولُهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» أَظْهَرَ ذَلِكَ بَعْدَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: كَلَّا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى لَا تَبْقَىٰ قَرْيَةٌ إِلَّا وَ يَنَادِي فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛^۲ عیاشی با سند خود [که چنین است: عیاشی عن علی بن الحسن بن فضال، عن احمد محمد الأقرع عن داوود بن مهزيار، عن علی بن اسماعیل، عن فضیل^۳] از عمران بن میثم از عبایه نقل می‌کند که از امام علی امیرمؤمنان علیه السلام شنیده که درباره این آیه «هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ...» فرمود:

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۴۰-۴۴۱.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۷۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴۸. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر عیاشی عبارت «و محمد رسول الله» را افزوده است (ر.ک: حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۱۸، ح ۳۱).

۳. طوسی، رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۸۱، رقم ۱۳۷.

آیا این سیطره تحقق یافته است؟ مردم گفتند: آری، حضرت فرمود: چنین نیست، سوگند به آنکه جانم به دست اوست، این وعده آنگاه تحقق می یابد که هیچ آبادی ای نباشد جز آنکه در آن در یگانه و شامگاه [و همه وقت] شهادت بر یگانگی حق تعالی سر دهند.

محمد بن العباس الماهیار، که هم عصر مرحوم کلینی است، ظاهراً با سند صحیح به نقل از احمد بن ادریس از طریق عبدالله بن محمد عن صفوان بن یحیی عن یعقوب بن شعیب عن عمران بن میثم عن عبایة بن ربیع این حدیث را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است.^۱ بنابراین، سند محمد بن العباس الماهیار با سند عیاشی متفاوت است و به قوت صدور روایت می افزاید.

در احتجاج طبرسی نیز در حدیثی درازدامن از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره صاحب الامر چنین آمده است:

... و یظهر [الله] دین نبیّه صلی الله علیه و آله علی یدیه [ای صاحب هذا الامر] علی الدین کله و لو کره المشرکون؛^۲ و خداوند دین پیامبرش را به وسیله صاحب الامر بر دیگر ادیان چیره می کند، هر چند مشرکان ناخشنود باشند.

حدیثی دیگر از مرحوم صدوق با سند خود از امام حسین علیه السلام بدین صورت نقل شده است:

مِنَّا اثني عشر مهدياً أوّلهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و آخرهم التاسع من ولدي... و یظهر [الله] به الدین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون؛ از ما

۱. به نقل از: استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۶۳. کمیت روایات در این باره دست کم در حد استفاضه است و به همین رو، نوعی اطمینان از صدور روایات به همراه دارد و نیازی به بررسی وثاقت راویان نیست، با این وصف چون رجال سند در این حدیث را بررسی کنیم آنان را افرادی شاخص و مورد وثوق بدین شرح می یابیم: «احمد بن ادریس بن محمد» کان ثقة فقیهاً (ر.ک: خویی، معجم الرجال، ج ۲، ۴۱، رقم ۴۲۶)؛ «عبدالله بن محمد» اگر وی عبدالله محمد الکوفی الاسدی باشد، همان عبدالله بن محمد بن حصین اهوازی از راویان امام رضا علیه السلام است (ر.ک: تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۷۶، رقم ۴۴۹۱) و هر دو نام با تعبیر «ثقة ثقة ثبت» توصیف شده اند (ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۲۷، رقم ۵۹۷ و ۵۹۵)؛ «صفوان بن یحیی، ابو محمد البجلی» کوفی ثقة ثقة (ر.ک: خویی، معجم الرجال، ج ۹، ص ۱۲۳، رقم ۵۹۲۲)؛ «یعقوب شعیب بن میثم بن تمّار» ثقة (ر.ک: همو، ج ۲۰، ص ۱۴۰، رقم ۱۳۷۲۹)؛ «عمران بن میثم بن یحیی الاسدی مولی» ثقة (ر.ک: همو، ج ۱۳، ص ۱۵۲، رقم ۹۰۵۹)؛ «عبایة بن ربیع الاسدی» من اصحاب امیرالمؤمنین و عدّه البرقی من خواص اصحاب علی علیه السلام (ر.ک: همو، ج ۹، ص ۲۵۳، رقم ۶۲۱۸) بنابراین، این حدیث به لحاظ سند، صحیح است و جای مناقشه در آن نیست. ر. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۲.

دوازده هدایت یافته‌اند. نخستین آنان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب و آخرین آنان، نهمین نفر از فرزندان من و خداوند به وسیله او دین حق را بر دیگر ادیان چیره می‌سازد، هر چند مشرکان ناخرسند باشند.^۱

باز مرحوم صدوق با سند خود از محمد بن مسلم ثقفی از امام باقر علیه السلام چنین می‌آورد:

القائم منّا منصور بالوعب... و يظهر الله عزّوجلّ به دینه علی الدین کله و لو کره المشرکون؛ قائم از ما با ترس [که خداوند در دل‌های دشمنانش می‌اندازد] یاری می‌شود و خداوند عزّوجلّ، دین خود به وسیله او بر تمام دین‌های دیگر سیطره می‌دهد هر چند مشرکان ناخرسند باشند.^۲

همین روایت در کتاب اثبات الرجعة، نگاشته فضل بن شاذان، با سند خود از محمد بن حمران از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^۳

در تفسیر عیاشی از ابی المقدام از امام باقر علیه السلام درباره فرآیند آیه شریفه: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌نویسد:

يكون أن لا يبقى أحدٌ إلا أقرَّ بِمحمدٍ صلى الله عليه وآله؛ [روزی] چنین خواهد شد که هیچ‌کس نیست جز آنکه به [رسالت] حضرت محمد صلى الله عليه وآله، اقرار می‌کند.^۴

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز به مفاد این روایت از امام باقر علیه السلام اشاره کرده است.^۵ مرحوم صدوق با سند خود به نقل ابابصیر از امام صادق علیه السلام درباره این آیه چنین آورده است:

والله ما نزل تأويلها بعد و لا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم...؛^۶ به خدا سوگند تأویل [تحقق عینی] این آیه صورت نگرفته و صورت نمی‌گیرد تا آنکه حضرت قائم علیه السلام ظهور کند.

فرات بن ابراهیم کوفی (که احتمالاً از علمای زیدی عصر غیبت صغراست) نیز همین مضمون را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.^۷

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.
 ۲. همان، ص ۳۳۱، ح ۱۶.
 ۳. به نقل از: حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۰، ح ۶۴۶.
 ۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۱۸۱۷.
 ۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸.
 ۶. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۶.
 ۷. تفسیر فرات کوفی، ص ۴۸۱، ح ۶۲۷.

محمد بن العباس الماهیار، که گفتیم هم عصر مرحوم کلینی و از علمای امامیه در عصر غیبت صغراست، همین معنا را از ابابصیر از امام صادق علیه السلام بدین صورت آورده است؛ ابابصیر از امام درباره آیه مذکور می پرسد و حضرت می فرماید:

والله ما نزل تأويلها بعد، قلت: جعلت فداك و متى ينزل تأويلها؟ قال: حين [أو حتى] يقوم القائم...؛ به خدا سوگند هنوز تأویل آیه نیامده است، گفتم: فدایت شوم چه زمانی تأویل آیه فرامی رسد؟ فرمود: آنگاه که قائم قیام کند...^۱

این حدیث از امام صادق علیه السلام ذیلی دارد که امام در آن می فرماید:
فإذا خرج القائم عليه السلام لم يبق كافر ولا مشرك إلا كره خروجه؛ پس هرگاه قائم عليه السلام ظهور کند هیچ کافر یا مشرکی نباشد جز آنکه از این ظهور، ناخشنود باشد.

این ذیل در تفسیر عیاشی از سماعه از امام صادق علیه السلام^۲ و در کتاب کمال الدین صدوق^۳ و کتاب تأویل الآيات الظاهرة محمد بن العباس الماهیار، از ابابصیر از امام صادق علیه السلام^۴ نقل شده است.

حدیثی دیگر در این زمینه از امام کاظم علیه السلام در کتاب کافی است که سند آن بر طبق نظر علامه مجلسی مجهول قلمداد شده است؛^۵ در این حدیث واژگان نور، هدایت و دین حق در این آیات، به ولایت و امامت امیر مؤمنان معنا شده است. در بخشی از این حدیث که به صورت پرسش راوی و پاسخ امام کاظم علیه السلام است چنین می خوانیم. راوی درباره آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...» می پرسد و امام می فرماید:

... هو الذي أمر رسوله بالولاية لوصيّه والولاية هي دين الحق، قلت: «لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ»، قال: يظهره [أي دين الحق الذي هي الولاية] على جميع الأديان عند قيام القائم عليه السلام، قال: يقول الله: «وَأَلَلَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» ولاية القسائم «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» بولاية علي...^۶ اوست خدایی که پیامبرش را برای ولایت وصی اش، امر

۱. به نقل از: استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۶۳.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۱۸۱۹.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۶. ۴. به نقل از: استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۶۳.

۵. مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۳۴؛ به نظر می رسد حکم علامه مجلسی به این دلیل است که در سند کلینی چنین آمده است: «علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب...».

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱.

کرد، ولایت همان دین حق است، گفتیم: معنای «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چیست؟ فرمود: تا آنکه دین حق را [که همان ولایت است] در زمان قیام قائم بر تمام دین‌ها چیره گرداند. سپس امام فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» و خداوند با ولایت قائم، نورش را به نهایت می‌رساند هر چند کافران به [اصل] ولایت امام علی عليه السلام ناخرسندند [اما این ولایت به نهایت می‌رسد].

علامه مجلسی می‌گوید:

نور در این روایت به ولایت امیرمؤمنان تأویل شده است چون [در دیدگاه شیعه] عمده ایمان و اسلام همین امر ولایت است که به وسیله آن دیگر ارکان دین تبیین می‌شود... ایمان به قرآن نازل امکان‌پذیر نیست جز به معرفت امام؛ چون او حافظ لفظ و معنا و ظاهر و بطن قرآن و عامل به آن است. بلکه قرآن حقیقی اوست... به همین رواج امیرمؤمنان نقل شده که در مواردی متعدد فرموده است: «أنا كلامُ الله الناطقُ؛ من قرآن ناطق هستم...»^۱

علامه طباطبایی نیز در شرح این روایت آن را از باب جری و تطبیق یا از معانی بطونیه آیه شریفه می‌داند و آن را تفسیر ظاهر آیه به شمار نمی‌آورد.^۲

گفتار دوم: بررسی دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نیز همانند شیعه در تفسیر این آیات دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ برخی از آنان به صورت سربسته به ذکر معنای آیه بسنده کرده‌اند، بی‌آنکه از شیوه اظهار دین حق بر دیگر ادیان (به نحو حجت و برهان یا قهر و غلبه) و زمان آن به طور صریح حکم کنند. برخی نیز مانند دیدگاه اول در شیعه، از تحقق اراده حق تعالی به تدریج از اواخر زمان رسالت و سپس در امتداد زمان سخن گفته‌اند و جمعی نیز بر تعیین وعده حق تعالی به عصر ظهور فتوا داده‌اند. قول دیگری در بین اهل سنت که به صورت احتمال مطرح شده این است که مرجع ضمیر مفعولی «لیظهره» رسول است و مراد از آن اطلاع و آگاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دیگر ادیان است. این احتمال در نزد برخی از آنان به صورت قول متعین، محسوب شده است.

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵. ۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۵۷.

قول اول: اجمال در تبیین سیطره دین حق

جمعی از اهل سنت به صورت سربسته آیه را معنا کرده بی آنکه از شیوه اظهار و چیرگی دین حق (به غلبه یا برهان) و زمان وقوع آن به طور صریح سخن گویند. مانند ابن جریر طبری که در تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه می نویسد:

لِيُعَلِّيَ الْإِسْلَامَ عَلَى الْمِلَلِ كُلِّهَا وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بِاللَّهِ ظَهْرَهُ عَلَيْهَا؛ تا آنکه [خداوند] اسلام را بر دیگر ملل برتری دهد؛ هر چند مشرکان به خداوند، این برتری و چیرگی را ناخرسند دانند.^۱

البته ابن جریر طبری در تفسیر آیات سوره صف، زمان این وعده را به عصر ظهور اختصاص می دهد که خواهید دید. از همین گروه ثعلبی است که می گوید:

أَيُّ يُعَلِّي دِينَهُ وَيُظْهِرُ كَلِمَتَهُ وَيُتِمُّ الْحَقَّ الَّذِي بَعَثَ بِهِ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. «لِيُظْهِرَهُ» لِيُعَلِّيهِ وَ يَنْصُرَهُ وَ يَظْفِرُهُ «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» عَلَى سَائِرِ الْمِلَلِ كُلِّهَا؛ تا خداوند دینش را برتری دهد و کلمه اش را چیره گرداند و حقی را که پیامبرش را برای آن مبعوث کرد به اتمام رساند هر چند کافران ناخرسند باشند؛ پس معنای «لِيُظْهِرَهُ» چنین است: تا خداوند دینش را برتری دهد و آن را یاری رساند و بر دیگر ادیان پیروز گرداند.^۲

زمخشری نیز در بیان احتمال های گوناگون بنا به یک احتمال در این زمره قرار می گیرد که می نویسد:

لِيُظْهِرَ الرَّسُولَ «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» أَيُّ عَلَى أَهْلِ الْأَدْيَانِ كُلِّهِمْ أَوْ لِيُظْهِرَ دِينَ الْحَقِّ عَلَى كُلِّ دِينٍ؛ تا پیامبرش را بر اهل تمام ادیان غلبه دهد، یا دین حق را بر دیگر ادیان چیره گرداند.^۳

هر چند زمخشری در تفسیر آیات سوره صف با صراحت این غلبه را تحقق یافته می داند که خواهید دید. بیضاوی چنین می آورد:

وَالضَّمِيرُ فِي «لِيُظْهِرَهُ» لِلدِّينِ الْحَقِّ أَوْ لِلرَّسُولِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاللَّامُ فِي «الدِّينِ» لِلجِنْسِ أَيُّ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ فَيَنْسَخُهَا أَوْ عَلَى أَهْلِهَا فَيُخَذِلُهُمْ؛^۴ مرجع ضمیر در «لِيُظْهِرَهُ» دین حق یا رسول الله ﷺ و «الف و لام» در «الدین» برای جنس

۲. ثعلبی، الکشف والبيان، ج ۵، ص ۳۵.

۴. بیضاوی، انوار التنزيل، ج ۱، ص ۴۰۳.

۱. ابن جریر، جامع البيان، ج ۶، ص ۱۱۶.

۳. زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۲۶۵.

است؛ بنابراین معنا چنین است: که یا دین حق بر سایر ادیان غلبه می‌یابد و شرایع آنها نسخ می‌شود و یا رسول خدا ﷺ بر اهل ادیان چیره می‌شوند و آنان را خوار می‌کنند. بیضاوی در موضع تفسیر آیات سوره صف عبارت خود را فشرده‌تر ساخته و تنها به این مطلب اکتفا کرده است: «لیغلبه علی جمیع الأديان». بی‌آنکه از مرجع ضمیر یا از زمان وقوع آن خبر دهد.^۱ تفسیر نسفی نیز به همین اشاره اکتفا کرده است.^۲

قول دوم: سیطره دین حق در عصر رسالت و امتداد آن

این قول از برخی از سلف مانند مقاتل بن سلیمان نقل شده است، آنان تحقق وعده حق تعالی را در همان عصر رسالت می‌دانند؛ چون دین اسلام بر تمام دین‌های شبه جزیره سیطره یافت و اهل کتاب را به جزیه وادار ساخت.^۳

جصاص (م ۳۷۰ ق) نیز بر این باور است که این وعده تحقق یافته و دامنه آن تا پس از وفات رسول خدا ﷺ نیز امتداد پیدا کرده است. به نظر وی هیچ‌کدام از اهل ادیان نیستند جز آنکه مسلمانان بر آنان چیره شده، آنان را مقهور خویش ساختند و این وعده را تحقق بخشیدند، وعده‌ای که بر صدق نبوت پیامبر اکرم ﷺ دلالت آشکار دارد.^۴ زمخشری نیز در تفسیر آیات سوره صف با صراحت این غلبه را تحقق یافته می‌داند و چنین می‌آورد:

و لعمری لقد فعلَ فما بقي من الأديان إلا و هو مغلوب مقهور بدین الإسلام و عن مجاهد: إذا نزل عيسى لم يكن في الأرض إلا دين الإسلام؛ به جان خودم سوگند که چنین امری به وقوع پیوسته چون هیچ دینی از ادیان نیست جز آنکه مقهور و مغلوب دین اسلام گردیده است و از مجاهد [بن جبر تابعی] چنین نقل شده است: هرگاه حضرت عیسی ﷺ از آسمان فرود آیند جز دین اسلام، دینی در زمین نخواهد بود.^۵

نسفی نیز در تفسیر خود عین عبارت کشاف را در تفسیر آیات سوره صف آورده است و از تحقق این وعده خبر می‌دهد.^۶

۱. همو، ج ۲، ص ۴۹۰.
 ۲. تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۱۲۴.
 ۳. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۴، ص ۳۱۶.
 ۴. جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۹۲.
 ۵. زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۲۶۵.
 ۶. تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۲۵۳.

در تفسیر روح المعانی آلوسی (م ۲۷۰ق) نیز همین قول را در ذیل آیات سوره صف می‌یابیم. آلوسی می‌نویسد:

و لقد أنجز الله عزوجل وَعَدَهُ حَيْثُ جَعَلَهُ بِحَيْثُ لَمْ يَبْقَ دِينَ مِنَ الْأَدْيَانِ إِلَّا وَهُوَ مَغْلُوبٌ مَقْهُورٌ بِدِينِ الْإِسْلَامِ؛ خداوند عزوجل وعده خود را تحقق بخشیده چون هیچ دینی از ادیان نیست جز آنکه مغلوب دین اسلام گردیده است.^۱

هر چند آلوسی پس از نقل نظر خود بی‌آنکه از چگونگی غلبه اسلام سخن گوید، روایت مجاهد را آورده و بی‌آنکه آن را نفی و یا در مفاد آن تردید کند، چنین می‌آورد:

و عن مجاهد: إذا نزل عيسى عليه السلام لم يكن في الأرض إلا دين الإسلام لا يضُرُّ في ذلك ما روي من أنه يأتي على الناس زمان لا يبقى فيه من الإسلام إلا اسمه إذا لا دلالة في الآية على الاستمرار؛ از مجاهد چنین نقل شده که چون عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید، در زمین جز اسلام دینی باقی نخواهد ماند؛ این معنا با آنچه که نقل شده بر اینکه زمانی بر مردم می‌رسد که از اسلام جز اسم آن باقی نخواهد ماند، تهافتی ندارد و به مفاد روایت مجاهد زیان نمی‌زند، چون آیه دلالت بر استمرار سیطره دین حق در همه زمان‌ها ندارد.^۲

در پی همین قول باید از برخی دیگر از مفسران اهل سنت، مانند ابن عطیه اندلسی (م ۵۴۶ق) و دیگران یاد کنیم که غلبه اسلام بر دیگر ادیان در این آیه را غلبه‌ای نسبی گرفته‌اند و بر این باورند که این سیطره همواره از صدر اسلام تا کنون کم و بیش به طور نسبی تحقق داشته است. آنان احادیث امام باقر علیه السلام، جابر، ابوهریره، مجاهد و دیگران را که مفاد آیه را متعین به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام، می‌داند، بر غلبه تام دین اسلام بر تمام وجوه برمی‌شمرند.^۳ قرطبی (م ۶۷۱ق) نیز در این زمینه می‌نویسد:

وَمِنْ الْإِظْهَارِ الْأَلَّا يَبْقَى دِينٌ سِوَى الْإِسْلَامِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ یکی از مضادیق سیطره اسلام بر دیگر ادیان این است که دینی در آخر الزمان جز اسلام باقی نمی‌ماند.^۴

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۳۰.

۲. همان جا.

۳. رک: ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۲۶.

۴. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۸۶.

وی در تأیید این قول، روایات ابوهریره و مجاهد را نقل می‌کند. به نظر می‌رسد دیدگاه شوکانی (م ۱۲۵۰ق) نیز همین است.^۱

فخر رازی نیز به همین قول گرایش دارد. وی طبق شیوهٔ همیشگی خود به تمام احتمال‌ها دربارهٔ معنای این آیات اشاره دارد و غلبهٔ اسلام بر دیگر ادیان را در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و نزول عیسی علیه السلام به عنوان احتمالی موجه ذکر می‌کند. وی پس از آنکه غلبهٔ کسی بر غیرش را یا با حجت و برهان و یا با کمیت و کثرت، و یا قهر و استیلاء دانسته و بشارت خداوند دربارهٔ غلبهٔ اسلام را دلیل بر وجه سوم می‌شمرد و می‌گوید: غلبهٔ این دین بر دیگر ادیان با حجت و برهان غیر قابل انکار و محقق [از همان ابتدا] است؛ بنابراین، باید ظهور اسلام را بر سایر ادیان به معنای غلبه و استیلاء دانست.

آنگاه می‌نویسد:

این غلبه هم‌اکنون در پاره‌ای از مکان‌ها جریان دارد؛ هر چند این استیلاء در تمام زمین صورت نگرفته پس این وعدهٔ خداوند [به‌طور نسبی] تحقق یافته است. احتمال دیگر آن است که با استناد به روایت ابوهریره و دیگران بگوییم: این وعدهٔ خداوند [تنها] در زمان خروج [امام] مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام به وقوع می‌پیوندد آن زمان که اسلام به‌طور مطلق بر تمام ادیان غلبه و سیطره می‌یابد.^۲

فخر رازی در ذیل آیات سورهٔ صف تنها به‌طور سربسته به بحث اشاره کرده و می‌نویسد:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» يريد الإسلام وقيل: ليظهره أي الرسول صلى الله عليه [و آله] و سلم بالغلبة و ذلك بالحجة و... إتمامه... هو الظهور في سائر البلاد من المشارق إلى المغارب إذ الظهور لا يظهر إلا بالإظهار و هو الإتمام... و عن أبي هريرة: إن ذلك عند نزول عيسى من السماء؛ مراد خداوند از ضمیر مفعولی «ه» در لِيُظْهِرَهُ، اسلام است و گفته شده: مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با حجت و برهان بر آنان غالب می‌آید و... اتمام دین عبارت است از نمایان ساختن دین در تمام شهرها از خاوران تا باختران. چون نمایان شدن جز با چیزی و نمایان ساختن که همان اتمام [و رسیدن به نهایت] است، صورت نمی‌بندد.^۳

۲. رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص ۴۰.

۱. شوکانی، فتح القدير، ج ۵، ص ۲۲۱.

۳. همان، ج ۲۹، ص ۳۱۵.

در پایان نقل دیدگاه‌های مفسران سنی این نکته قابل ذکر است که برخی از مفسران سنی تنها احتمال ارجاع ضمیر مفعولی «ه» در «لیظهره» را به «رسول» ذکر می‌کنند، ولی قرطبی در تفسیر آیات سوره توبه، برخلاف تفسیرش در آیات سوره صف، این معنا را با استناد به روایتی از ابن عباس متعین می‌داند و چنین می‌نویسد:

وقد أظهره على شرايع الدين حتى لا يخفى عليه شيء منها؛ خداوند پیامبرش را بر آیین‌های همه ادیان آگاه ساخت تا هیچ امری از آنها بر ایشان پنهان نماند.^۱

قول سوم: انحصار سيطرة دين حق به عصر ظهور

برخی از اهل سنت با صراحت تحقق «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را در عصر ظهور امام مهدی عجل الله فرجه یا نزول عیسی عليه السلام می‌دانند؛ مانند ابن جریر طبری که در تفسیر آیات سوره صف چنین می‌آورد:

ليظهر دينه الحق الذي أرسل به رسوله على كل دين سواه و ذلك عند نزول عيسى بن مريم و حين تصير الملة واحدة فلا يكون دين غير الإسلام؛ تا آنکه خداوند دین حق خود را که پیامبرش را بر آن فرستاد بر هر دینی چیره کند و آن زمان نزول عیسی بن مریم خواهد بود؛ آن هنگام که آیین، واحد می‌شود و دینی جز اسلام وجود نخواهد داشت.^۲

یا مانند واحدی نیشابوری (م ۱۲۴ ق) که در تفسیر الوسيط می‌نویسد:

لِيُعْلِيَهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ نَزْوْلِ عِيسَى عليه السلام؛ تا آنکه دین حق را بر تمام ادیان برتری می‌بخشد و آن در زمان نزول حضرت عیسی عليه السلام خواهد بود.^۳

و باز بغوی شافعی (م ۱۶۵ ق) که بنا به یک احتمال که ضمیر مفعولی «ه» در «لیظهره» به «دین الحق» برگردد، می‌نویسد:

و ظهوره على الأديان هو أن لا يُدَانَ اللهُ تعالى إلا به؛ سيطرة دين حق بر دیگر ادیان به این است که خداوند تعالی جز به دین حق، پرستیده نشود.^۴

۱. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۱. ۲. ابن جریر، جامع البیان، ج ۱۴، ص ۸۸.
۳. واحدی نیشابوری، الوسيط، ج ۲، ص ۴۹۱. ۴. بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۶.

آنگاه بغوی روایت مقداد بن أسود از رسول مکرم اسلام ﷺ و دیدگاه ابوهریره و ضحاک را نقل می‌کند که زمان تحقق آیه را در عصر نزول عیسی علیه السلام و تباه شدن تمام آیین‌ها، جز اسلام می‌دانند.^۱ روایت مقداد را به زودی خواهید دید.

قرطبی (م ۶۷۱ ق) نیز با احتمال ارجاع ضمیر مفعولی یاد شده به «دین الحق»، به روایت ابوهریره و قول ضحاک استناد می‌جوید که وعده غلبه دین اسلام را بر دیگر ادیان در عصر نزول عیسی علیه السلام می‌دانند.^۲ به نظر می‌رسد ابن‌کثیر نیز همین معنا را پسندیده که چنین می‌نویسد:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» أي على سائر الأديان كما ثبت في الصحيح عن رسول الله ﷺ أنه قال: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَلْبُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا»؛ تا دین حق را بر دیگر ادیان چیره کند، چنان که در روایت صحیح از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده که فرمود: همانا خداوند، خاوران و باختران زمین را برای من جمع و مقبوض گردانید [کنایه از اینکه تمام زمین را به من نمایاند و دیدم] به زودی فرمانروایی امت من تمام زمین را فرا خواهد گرفت.^۳

آلوسی (م ۱۱۲۷ ق) نیز ضمن آنکه غلبه اسلام بر دیگر ادیان را در عصر نزول عیسی علیه السلام، قول اکثر مفسران می‌شمرد، می‌گوید:

فإنه حينئذ لا يبقى دين سوى دين الإسلام والجملة بيان و تقرير لمضمون الجملة السابقة لأن مال الإتمام هو الإظهار؛ پس در آن هنگام دینی جز اسلام باقی نمی‌ماند و این فراز «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» در حکم بیان و تقریر این فراز است که فرمود «وَأَلَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» چون سرانجام اتمام، نمایان شدن و چیرگی است.^۴

بررسی روایات اهل سنت

دیدگاه سوم اهل سنت افزون بر آنکه از برخی از سلف مانند ابوهریره، مجاهد، سدی و کلبی نقل شده، ریشه در روایات آنان دارد که در مصادر آنان با سندهای صحیح نقل

۱. همان‌جا. ۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۱.

۳. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۳۹: «زَوَى لِي: أي جمع لي أو قبض لي».

۴. آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۵.

شده است. هر چند برخی از این روایات به طور صریح، در مقام تفسیر آیات مورد بحث وارد نشده است، ولی با توجه به روایات دیگر و شواهدی که در آیات و روایات است می توان از آنها در همین زمینه بهره گرفت از جمله این احادیث، حدیث ابوهریره است که با سند صحیح از رسول خدا ﷺ چنین نقل می کند:

وَ إِنَّهُ [أَي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] نَازِلٌ... فَيَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ يَقْتُلُ الْخِنْزِيرَ وَ يَضَعُ الْجِزْيَةَ وَ يُعْطِلُ الْمَلَلَ حَتَّى تَهْلِكَ فِي زَمَانِهِ [أَوْ يَهْلِكُ اللَّهُ فِي زَمَانِهِ] الْمَلَلُ كُلُّهَا غَيْرَ الْإِسْلَامِ... وَ تَقَعُ الْأَمْنَةُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَرْتَعَ الْإِبِلُ مَعَ الْأَسَدِ جَمِيعاً وَ التُّمُورُ مَعَ الْبَقَرِ وَ الذَّنَابُ مَعَ الْغَنَمِ... لَا يَضُرُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً...^۱ و چون او [عیسی بن مریم علیهما السلام] فرود آید [و عصر ظهور فرارسد] صلیب را می شکند و خوک را [که برای خوردن استفاده می شود] می کشد و جزیه قرار می دهد و دیگر آیین ها را متروک می گذارد تا تمام آنها جز آیین اسلام مضمحل شده، از بین برود... و [در آن عصر] امنیت در زمین فراگیر می شود به گونه ای که شتر و شیر، ببز و گاو، گرگ و میش با یکدیگر به سر می برند بی آنکه به یکدیگر زیان زنند [که کنایه از امنیت مطلق در همه عرصه های زندگی است].

سیوطی مضمون همین روایت را در تفسیر فراز «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» از جابر بن عبد الله انصاری آورده است. در صدر این حدیث این نکته افزوده شده است:

لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ [و لَا] صَاحِبُ مِلَّةٍ إِلَّا الْإِسْلَامَ حَتَّى تَأْمَنَ الشَّاةُ الذِّئْبَ... وَ ذَلِكَ إِذَا نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۲ این امر به وقوع نمی پیوندد جز آنکه یهودی و مسیحی و هیچ صاحب آیینی جز [آیین] اسلام نباشد، [در آن زمان] میش از گرگ در آسایش است و آن زمانی است که عیسی بن مریم علیهما السلام از آسمان فرود آید.

هر چند این حدیث موقوف به جابر است، اما چون مضمون آن از ابوهریره و مقداد از پیامبر خدا ﷺ نقل شده، می توان احتمال داد جابر نیز این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ شنیده باشد و این روایت در حکم مسند تلقی شود.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۲۹۸، ح ۹۶۳۲، سند این حدیث صحیح و در صحیح مسلم نیز این روایت ذکر شده است (ر.ک: پانویس مسند و نیز قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۸۶).

۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۶، وی این حدیث را از سنن سعید بن منصور، ابن المنذر و بیهقی نقل کرده است.

مقداد بن اسود صحابی نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

سمعت رسول الله يقول: لا يبقى على وجه الأرض بيت مَدَر و لا وَبَر إلا أدخله الله كلمة الإسلام إما بعز عزيز و إما بذل ذليل إِمَّا يَعِزُّهُمْ اللهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهِ فَيَعِزُّوْا و إِمَّا يَذُلُّهُمْ فَيَذَلُّوْنَ لَهُ؛^۱ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هیچ خانه‌ای گلین (ساخته شده ثابت) و خیمه موپین (عشایری متحرک) نیست [کنایه از اینکه همه مکان‌ها] جز آنکه خداوند آیین اسلام را در آن وارد می‌کند که یا عزت‌مند می‌کند عزیز را [که خود دین را انتخاب کرده است] و یا خوار می‌کند ذلیل را؛ یا خداوند آنان را عزیز کرده از اهل اسلام قرار می‌دهد و از اسلام عزت می‌گیرند و یا ذلیلشان می‌کند [تا نتوانند در برابر اسلام قد علم کنند] تا به دین گردن نهند.

ابن جریر طبری نیز از امام باقر علیه السلام درباره «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چنین می‌آورد:
إِذَا خَرَجَ عِيسَى عليه السلام اتَّبَعَهُ أَهْلُ كُلِّ دِينٍ؛^۲ هنگامی که عیسی علیه السلام ظهور کند اهل تمام ادیان پیرو او خواهند شد.

باز ابن جریر طبری با سند خود از ابوهریره درباره این فراز آیه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌نویسد:

حِينَ خَرَجَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام؛^۳ این امر [سیطره دین حق بر تمام ادیان] هنگامی است که عیسی بن مریم ظهور کند.

سیوطی نیز به نقل از عبد بن حمید و ابوالشیخ از ابوهریره این حدیث را نقل کرده‌اند.^۴ ابن ابی حاتم با سند خود از لیث از مجاهد بن جبر تابعی همان مضمونی را که جابر بن عبد الله صحابی در تفسیر فراز «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» گفته بود، آورده است.^۵

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۳۰؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۸۱؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۴؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۳، ح ۶۶۹۹ و ۶۷۰۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۳۹؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ج ۵، ص ۳۶، مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان این روایت را نقل کرده است (ر.ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸) محمد ناصرالدین البانی این حدیث را «صحیح علی شرط مسلم» می‌داند (ر.ک: البانی، تحذیر الساجد، ص ۱۲۱).
۲. ابن جریر، جامع البیان، ج ۶، ص ۱۱۶.
۳. همان، ج ۶، ص ۱۱۶؛ ج ۱۴، ص ۸۸.
۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۶.
۵. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۷۸۶، ح ۱۰۰۷۲.

محمد بن العباس الماهیار، از علمای امامیه، که هم عصر مرحوم کلینی است، این حدیث را با سند خود از لیث از مجاهد از ابن عباس با اضافه‌ای در آخر آن، که می‌گوید: «و ذلك یكون عند قیام القائم علیه السلام» نقل کرده است.^۱

از مجاهد روایتی دیگر نیز نقل شده که درباره «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» می‌گوید: إِذَا نَزَلَ عِيسَى لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا دِينَ الْأِسْلَامِ؛^۲ هنگامی که [عیسی علیه السلام] از آسمان [فرود آید، در زمین جز دین اسلام باقی نخواهد ماند.

از سندی نیز در همین زمینه چنین نقل شده است: و ذلك عند خروج المهدي، لا يبقى أحدٌ إلا دخل في الإسلام و أدى الخراج؛^۳ و این امر هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد بود که هیچ کس باقی نمی‌ماند جز آنکه اسلام را می‌پذیرد و خراج می‌پردازد.

کلبی نیز بنا به نقل ثعلبی می‌گوید: لا يبقى دينٌ إلا ظهر عليه الإسلام و سيكون ذلك و لم يكن بعد و لا تقوم الساعة حتى يكون ذلك؛^۴ هیچ دینی نمی‌ماند جز آنکه اسلام بر آن چیره می‌شود، این امر در آینده خواهد بود و هنوز رخ نداده است، قیامت برپا نمی‌شود جز آنکه این امر به وقوع پیوندد.

گفتار سوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های فریقین

چنان که ملاحظه شد، مفسران فریقین با این باور، مخالفت صریحی نداشتند به اینکه تحقق اراده حق تعالی درباره سيطرة دین حق که از مفاد آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه و آیات ۸ و ۹ سوره صف به دست می‌آید، مربوط به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود. آنان تحقق این وعده را یا به نحو احتمال موجه

۱. به نقل از: استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۶۳. مجاهد از راویان عبدالله بن عباس محسوب شده است و عکرمه مولی ابن عباس از مجاهد به عنوان راوی از اقران، به شمار می‌آید (ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۲۲۸، رقم ۵۷۸۳).

۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۸۶؛ رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۳۱۵؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳. ثعلبی، الکشف والبيان، ج ۵، ص ۳۶.

۴. همان جا.

آورده‌اند، بی‌آنکه آن را انکار یا حتی در آن تردید کنند و یا به نحو تعیین، سیطرهٔ دین حق را تنها به عصر ظهور اختصاص داده‌اند.

روایات فریقین نیز به جز روایتی منقول از ابن عباس (که اظهار دین را به معنای اطلاع رسول خدا ﷺ از ادیان می‌دانست) به شکل تنزیل (به معنای مفهوم تفسیری آیه) و یا تأویل (به معنای تحقق عینی مفاد آیات در زمان‌های پس از تنزیل) همسو با مفاد آیات بر تحقق این اراده به عصر ظهور، دلالت دارد. فریقین در مقام بررسی و ارزیابی مفاد روایات نیز، آنها را مورد انکار یا حتی تردید قرار نداده‌اند.

به نظر می‌رسد، همین قدر متیقن از دیدگاه‌های فریقین پیرامون مفاد آیات و روایات در بررسی تطبیقی از تفسیر آیات مهدویت، کافی است تا بر اساس آن مباحث بعدی را دنبال کنیم و نیازی به بررسی بیشتر دیدگاه‌های فریقین از این منظر نخواهیم داشت.

اما اگر بناست با نگاهی انتقادی دیدگاه‌های مفسران هر فریقین را پیرامون تفسیر این آیه ارزیابی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که آنان در مفاد این آیه، دقت کافی مبذول نکرده‌اند و گرنه جملگی آنان به نحو تعیین، مفاد آیات را تنها به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اختصاص می‌دادند، بی‌آنکه احتمال‌های دیگر را بپذیرند.

توضیح این نکته در سه محور بدین شرح است:

محور اول: تأملی کوتاه در مفاد آیات سیطرهٔ دین،

محور دوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه اول که در آن مفسران، آیه را بر اساس ارجاع

ضمیر مفعولی «لیظهره» به «رسوله» معنا کرده‌اند،

محور سوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه دوم که در آن، آیه بر پایهٔ ارجاع ضمیر مفعولی

«لیظهره» به «دین الحق» معنا می‌شود.

تأمل در مفاد آیات اظهار دین

سورهٔ توبه که این آیات در آن قرار دارد، بر اساس ترتیب نزول سوره‌ها طبق جدول زرکشی، یکصد و سیزدهمین سوره^۱ و طبق جدول کتاب التمهید یکصد و چهاردهمین

۱. زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۱۹۴. زرکشی دربارهٔ ترتیب نزول سوره‌های مکی می‌نویسد: «و غلبه استقرت

سوره^۱ نازل شده است. برخی آن را ملحق به سوره انفال می‌دانند، سوره انفال هشتاد و هشتمین سوره در ترتیب نزول قرار دارد.^۲ علامه طباطبایی این الحاق را با توجه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام راجح دانسته است.^۳ سوره صف نیز که شبیه به همین دو آیه در آن است طبق جدول کتاب التمهید، یکصد و یازدهمین سوره و طبق جدول زرکشی یکصد و نهمین سوره نازل شده است. این دو سوره مدنی و این آیات جزء استثناها شمرده نشده‌اند. بنابراین، این آیات در اواخر بعثت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده‌اند، در زمانی که دین حق، نمایان شده و در بیشتر نقاط حجاز سیطره یافته است.

قرآن کریم، ابتدا در سوره فتح، که در سال ششم هجری نازل شده، گزارش پیروزی آشکار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنان را که با صلح حدیبیه به دست آمده، اعلان فرمود و در آن وعده به تحقق رؤیای پیامبرش داد و فرمود: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...»^۴ آنگاه در پی آن برای نخستین بار از اراده حق تعالی درباره سیطره اسلام در قالب این تعابیر پرده برداشت:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۵ اوست کسی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها چیره کند و گواه بودن خداوند [بر این امر] کفایت می‌کند. این اراده با صلح حدیبیه به عنوان پیروزی آشکار و سپس پیروزی‌های دیگر مانند پیروزی در جنگ خیبر و فتح مکه، با فراهم آوردن اسباب و دخالت حکیمانه حق تعالی، مانند «باز داشتن توطئه کفار»،^۶ «انداختن ترس در دل‌های کافران»، «انزال سکینه بر پیامبر و مؤمنان»^۷ و... تحقق یافت.

الرواية من الثقات» وی در مورد ترتیب نزول سوره‌های مدنی تصریحی به مدرک خود نکرده است ولی التمهید در این باره با صراحت می‌نویسد: «اعتمدنا في هذا العرض على عدة روايات متفق عليها، وثق بها العلماء أكثرها و عمدتها رواية ابن عباس بطرق و اسانيد اعترف بها أئمة الفن» (ر.ک: معرفت، التمهید،

ج ۱، ص ۱۰۵). ۱. معرفت، همان، ص ۱۰۷.

۲. همان جا. ۳. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۶.

۴. فتح، ۲۷. ۵. فتح، ۲۸.

۶. فتح، ۲۰. ۷. فتح، ۲۶.

آنگاه در آیه ۲۲ سوره توبه و آیه ۷ سوره صافات تلاش کافرانِ اهل کتاب، منافقان و مشرکان برای خاموش کردن نور خدا، که همان دین حق است، سخن گفت و دوباره در ادامه آن با همان الفاظ آیه ۲۸ سوره فتح (جز بخش پایانی آن) وعده به سیطره دین حق داد. مجموعه این آیات در این جهت است که اساس رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای آن است که دین حق بر دیگر ادیان چیره گردد؛ آن هم با فراهم آوردن اسباب و دخالت حکیمانه حق تعالی و - ظاهراً - اراده تکوینی او که به طور قطع صورت می‌پذیرد. چنان که در عصر رسالت این اراده را در سرزمین حجاز تحقق بخشید هر چند مشرکان و کافران ناخرسند شدند.

از تعبیر فعل مضارع «یُریدُونَ...» به دست می‌آید که همواره تلاش‌ها برای اطفای نور خدا بوده و خواهد بود، اما شاید در عصر پیش از ظهور به اوج خود برسد. از اینکه فرمود کافران از اهل کتاب و غیر اهل کتاب می‌کوشند یا دهانشان نور خدا را خاموش کنند، می‌توان استفاده کرد که آنان به انواع تبلیغات مسموم و صحنه‌سازی‌ها و انتشار اکاذیب و فریب‌ها دست می‌زنند ابررسانه‌ها و بنگاه‌های تبلیغاتی چشم‌ها را خیره و اذهان را به خود جلب می‌کنند. این احتمال بعید نیست که تعبیر «أَفْوََاهِهِمْ» اشاره به یکی از بارزترین مصادیق و ابزارهای آنان دارد، اما دشمن از مصادیق و ابزارهای دیگری نیز مانند فیلم، تراکت، کاریکاتور و... استفاده می‌برد.

از اینکه فرمود: «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند...» استفاده می‌شود که نوک پیکان حمله آنان به سوی دین نشانه رفته است، نه متدینان، آنان با اصل دین خدا دشمنی دارند و از این رهگذر دشمن دینداران هستند.

شاید از اینکه تعبیر «بِأَفْوََاهِهِمْ» آورد افزون بر آنکه گفته شده برای مبالغه در رد و انکار تلاش‌های آنان دارد، کنایه از این است که سخن آنان به طور خاص و سیره آنان به طور عام بدون مبنا و منطق است و از درون مایه استواری از عقل و وحی، برخوردار نیست؛ مانند این آیه که فرمود:

«...وَمَا جَعَلَ ادْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ؛^۱ و خداوند پسرخوانده‌های شما را پسرانتان قرار نداده [تا حکم پسران واقعی شما را داشته باشند] این گفتار شماست که با دهانتان می‌گویید». پسرخوانده را پسر واقعی دانستن، بر پایه رسوم جاهلی است و از مبنای عقل و وحی نشأت نگرفته است. چون آیات مورد بحث را در سیاق آیات قبل آن نیز مورد بررسی قرار دهیم چنین می‌یابیم: آیات قبلی از قول بی‌پایه یهودیان و مسیحیان پرده برمی‌دارد و از پندارشان چنین خبر می‌دهد:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ...^۲ یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست این سخن آنان است که در دهان‌هایشان می‌گویند [سخنی بی‌پایه و عاری از حقیقت].

این پندار که برای خدا فرزند قائل شوید، شرک ذاتی است که چون بی‌پایه است، تنها بر سر زبان‌ها جاری می‌شود. قرآن پس از این آیه در آیه ۳۱ می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهَيْبَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَجِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛^۳ یهودیان و مسیحیان [از آن روی که بدون هیچ قید و شرطی از] عالمان و راهبان [خود اطاعت کردند، آنها] را پروردگار و معبود خویش شمردند و برای خدا ربوبیتی قائل نشدند. و [افزون بر آن] نصارا، مسیح، پسر مریم را نیز پروردگار خود گرفتند در حالی که آنان مأمور نبودند، مگر اینکه خدای یکتا را که جز او معبودی درخور پرستش نیست، عبادت کنند، او منزّه است از اینکه به او شرک ورزند.

قرآن در این آیه، در برابر تحریف کتاب‌ها، کتمان حقایق و خواسته‌های نفسانی احبار و رهبان، که در حکم خواص هستند، موضعی متناسب با آنان گرفته و در برابر عوام پیرو آنان، موضعی دیگر دارد. آنان را سرزنش می‌کند که چرا احکامی را برخلاف حکم خدا روا شمردند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند و اینان، یعنی عوام، را توبیخ می‌کند که چرا آنان را ارباب خود گرفتند؛ البته عوام اهل کتاب در برابر دانشمندان و راهبان سجده نمی‌کنند و یا برای آنان، نماز و روزه یا سایر

عبادات انجام نمی‌دهند، ولی چون خود را بدون قید و شرط در اختیار آنان قرار داده‌اند. قرآن، از این پیروی غیر مشروع و نامعقول تعبیر به «عبادت» کرده است. این معنا در احادیث فریقین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومان علیهم السلام نقل شده است.^۱ این اطاعتِ عبادت‌ساز که در پندار مطیع و مطاع، آسان می‌نمود، نزد خداوند امری بزرگ تلقی می‌شود؛ چون موجب ربوبیت احبار و رهبان شده و سر از شرک ربوبی درمی‌آورد؛ شرکی که در تقابل با دین حق یعنی توحید ناب است. باز قرآن این کار از خواص و عوام اهل کتاب را، نوعی تلاش برای خاموش کردن نور خدا که همان دین توحید ناب از ناحیه حق تعالی است می‌داند؛ دینی که آنان مأمور به انجام و اجرای آن بوده‌اند:

«... وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». سپس خداوند در ادامه این آیه در آیات ۳۲ و ۳۳ وعده داد نورش را به کمال رساند و نور توحید را بر تمام ادیان چیره سازد. این چیرگی و کمال در تحریف‌زدایی و کتمان براندازی و پایان دادن به خواسته‌های نفسانی نسبت به خواص و در نتیجه اجرای احکام خداوند به جای احکام احبار و رهبان برای همگان است که با تحقق عملی ربوبیت حق تعالی در میان آنان و برانداختن ربوبیت احبار و رهبان و ربوبیت حضرت مسیح علیه السلام به وقوع می‌پیوندد؛ آنگاه که حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و به امام مهدی علیه السلام اقتدا خواهد کرد. این وعده عملی خواهد شد؛ هر چند مشرکان - که همان اهل کتاب هستند چون شریک برای خداوند در ذات، عبادت و ربوبیت قائلند - یا کافران - که همان افرادند و نسبت به ربوبیت و عبودیت محض برای حق تعالی و یا نسبت به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کفر می‌ورزند - ناخشنود باشند؛ چون اساساً کافران و مشرکان و نیز منافقان (که در واقع بنا به آیات قرآن مانند آیه ۵۵ و ۸۵ سوره توبه، کافرند) از یگانه‌پرستی ناخرسندند و در برابر دین حق که بر محور یکتاپرستی است، موضع می‌گیرند. قرآن کریم می‌فرماید:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۴۵-۴۹؛ ابن جریر، جامع البیان، ج ۶، ص ۱۱۴.

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱ خداوند را بخوانید در حالی که تنها برای او دین را خالص می‌دانید هر چند کافران ناخشنود باشند».

خداوند در برابر این حرکت‌های نفسانی و جاهلانه از اراده و خواست خود پرده برداشت و فرمود: نه تنها خداوند نخواهد گذاشت این نور - که همان دین حق در زمین است - خاموش شود، بلکه آن را ازدیاد کرده تا به نهایت اشراق و نورانیت برسد. ظاهراً این وعده که فرمود: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» در مقام انشای احکام نظری تحقق یافت و در آیه سوم سوره مائده از آن چنین خبر داد: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...»؛ امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را در حق شما به اتمام رساندم و اسلام را برای شما به عنوان آیین پسندیدم» و در مقام اجرا نیز پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا همین دین مورد هجوم، عرضه و سپس گسترش یابد و آنگاه این دین کامل، بر دیگر ادیان در تمام جوامع بشری چیره شود. به همین رو می‌توان گفت: آیه ۳۳ همانند شرح و توضیحی برای فراز «...وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ...» است. خداوند طرح سيطرة دین حق را بر دیگر ادیان از همان آغاز رسالت نبی مکرم اسلام ﷺ پی ریخته است. از مفاد دو آیه یاد شده استفاده می‌شود که نور خدا همان دین حق در زمین است. علامه طباطبایی نیز، می‌گوید: این معنا را (که نور خدا همان دین حق است) می‌توان از آیه شریفه «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...»^۲ استفاده کرد.^۳

از منظر دیگر نیز می‌توان به آیات مورد بحث نگریست؛ این آیات حکایت از سنت حق تعالی دارد، سنت حق تعالی و فضل الهی که بر پاکسازی و سالم‌سازی زمین و در پی آن به بقای دین‌ورزی و ابقای توحیدگرایی، تعلق گرفته است. مانند داستان طالوت و جالوت که خداوند در پی شکست جالوتیان می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ؛^۴ و اگر نبود باز داشتن خداوند برخی مردم را به وسیله برخی دیگر، حتماً فساد زمین را فرامی‌گرفت ولی خداوند دارای فضل بر همهٔ جهانیان است.

۱. غافر، ۱۴.

۲. نور، ۳۵.

۳. طباطبایی، میزان، ج ۹، ص ۲۵۵.

۴. بقره، ۲۵۱.

در این آیه شریفه نیز می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوْمِعُ وَبَيْعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسْجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ^۱ و اگر خداوند برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد البته دیرهای راهبان و کلیساهای ترسانان و عبادتگاه‌های جهودان و مسجدهای مسلمانان که بسیار در آن نام خدا برده می‌شود، ویران می‌گردید و بی‌تردید خدا هر کس را که او را یاری کند، یاری خواهد کرد، همانا خداوند نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

این آیات از سنت حق تعالی سخن می‌گویند که همواره بوده و هست؛ در برابر سیره دشمنان دین که همواره توطئه و تبلیغ سوء است. چون قرآن نفرمود: آنان از توطئه و تبلیغات برای خاموش کردن نور حق دست بر نمی‌دارند، بلکه فرمود: این دسیسه‌ها راه به جایی نمی‌برد و اصل اسلام از گیتی محو نمی‌شود و سنت حق تعالی نیز بر این است که سرانجام سیطره نهایی فراگیر برای دین حق را در سرتاسر گیتی رقم خواهد زد که با پایان پذیرفتن تمام کتمان‌ها، تحریف‌ها و... در ادیان و مذاهب و نابودی مظاهر شرک و کفر همراه است. در قرآن، چنین وعده‌ای تنها درباره دین اسلام (به معنی خاص آن) به کار رفته و درباره دیگر ادیان آسمانی چنین وعده‌ای نیست.

نکته پایانی اینکه اگر بناست در عصر پس از رسالت، دین حق بر دیگر ادیان غالب آید، این وعده تنها به وسیله کسی امکان تحقق دارد که همانند رسول الله ﷺ خود موحدی ناب و از بندگان مخلص خدا باشد که هیچ نوع شرکی (ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی) در زوایای زندگانی آنان نیست. کسانی که دین را بدون کتمان حقایق و شائبه تحریف و... می‌شناسند و الا ممکن است هر چند ناخواسته حلال را حرام و حرام را حلال کند، که نقض غرض خواهد شد. توضیح بیشتر در این باره را در گفتار چهارم از فصل پنجم خواهید دید.^۲

ارزیابی دیدگاه اول: اظهار به معنای اطلاع

آیه در این دیدگاه بر اساس ارجاع ضمیر مفعولی «لیظهره» به «رسوله» معنا شده است.

این قول بیشتر در بین مفسران سنی به صورت احتمال مطرح بود آنان با ارجاع این ضمیر به «رسول» دو معنا برای آیه احتمال داده‌اند:

احتمال اول: معنایی که مبتنی بر روایتی از ابن عباس است. وی می‌گوید: «خداوند پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد: «لیظهره الله نبیه علی امر الدین کله فیعطیه ایاه کله ولا یخفی علیه منه شیء؛ تا آنکه پیامبرش را از همه شرایع آگاه سازد و خداوند چنین دانشی را به ایشان داد و هیچ امری از آیین‌ها بر ایشان پنهان نماند».^۱ اما این معنا از آیه تام نیست چون:

اولاً: این روایت خبری واحد است که با سند ابوصالح کاتب اللیث از معاویه صالح از علی بن طلحه از ابن عباس نقل شده و به لحاظ سند با اشکال مواجه است. از جمله ابن معین، بر این باور است که «علی بن ابی طلحة» از ابن عباس به طور مستقیم روایتی نشنیده و به طور مرسل (با واسطه مجاهد بن جبر) از وی حدیث نقل می‌کند،^۲ ابوحاتم رازی نیز از «دحیم» چنین نقل می‌کند: «لم یسمع من ابن عباس التفسیر؛ وی در تفسیر از ابن عباس چیزی نشنیده است».^۳ درباره توثیق و جرح وی نیز بین رجال‌شناسان اختلاف است؛^۴ درباره شخصیت «معاویه بن صالح»^۵ و همین‌طور درباره «ابوصالح» که «عبدالله بن صالح بن محمد کاتب اللیث بن سعد» است، این اختلاف به چشم می‌خورد.^۶

ثانیاً: این خبر با آنچه که از دیگر صحابه و نیز از طریق مجاهد بن جبر از ابن عباس (که در نقل ابن ماهیار آمده بود) نقل شده بود - و در بحث روایی اهل سنت ملاحظه کردید - مخالف است.^۷

۱. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۷۸۶، ح ۱۰۰۷۰ و نیز ر.ک: ابن جریر، جامع البیان، ج ۶، ص ۱۱۷ و به همین مضمون سیوطی از ابن مردویه و بیهقی از ابن عباس این حدیث را نقل کرده است (ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۵).

۲. ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۹۰، رقم ۴۰۹۰.

۳. ر.ک: همان جا.

۴. ر.ک: همان جا.

۵. ر.ک: همان، ج ۲۸، ص ۱۸۹، رقم ۶۰۵۸. ۶. همان، ج ۱۵، ص ۱۰۲، رقم ۳۳۳۶.

۷. ص ۶۵.

ثالثاً: این روایت از ابن عباس با روایتی دیگر از او دربارهٔ همین آیه ناسازگار است که می‌گوید:

بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ فَدَيْتُنَا فَوْقَ الْمَلَلِ؛^۱ خداوند حضرت محمد ﷺ را برانگیخت تا ایشان را بر همهٔ ادیان چیره گرداند، بنابراین دین ما برتر از دین‌های دیگر است.

ظاهراً معنای این روایت تنها مربوط به آگاهی نبی اکرم از تعالیم سایر ادیان نیست، بلکه از اینکه می‌گوید: «دین ما برتر از دین‌های دیگر است» از سیطرهٔ نبی اکرم بر اهل ادیان دیگر حکایت دارد که در بررسی قول آلوسی به‌طور روشن‌تر خواهد آمد.

رابعاً: از سیاق آیه استفاده می‌شود که مرجع ضمیر مذکور «دین حق» خواهد بود نه «رسول». علامه طباطبایی نیز این معنا را متبادر از سیاق محسوب می‌کرد.^۲ مفسران نیز به این نکته توجه داشته برای تأیید آن می‌گفتند: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» بیان برای «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» است.

خامساً: بخش پایانی آیه نیز با این حدیث توافقی ندارد. چون مفاد دو آیه ۳۲ و ۳۳ از کراهت کافران به دلیل اکمال و اتمام نور حق تعالی و نشر و گسترش اسلام خبر می‌دهد و همین امر را موجب ناخرسندی آنان تلقی می‌کند؛ همان‌گونه که آیات دیگر قرآن، ناخرسندی و خشم کافران را به همین دلیل دانسته در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره فتح می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ... * مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ... مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...». ظاهراً این آیات، سیطرهٔ دین حق بر دین‌های دیگر را در قالب مثل دین بدین صورت بیان کرد: آن دین و پیروان آنان در انجیل همانند زراعتی است که خداوند جوانه‌های آن را (از اطرافش) برآورده و تقویت کرده است تا کلفت و ستبر شده و بر ساقه‌های خود بایستد به طوری که کشاورزان را به اعجاب وادارد (خداوند چنین

۱. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۷۸۶، ح ۱۰۰۷۱.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۲۴۷.

کرده) تا به وسیله آن، کفار را به خشم و غیظ آورد. در این آیات، سیطره و گسترش دین حق مایه ناخرسندی و غیظ کافران محسوب شده است. اما آگاهی رسول مکرم اسلام از همه ادیان موجب ناخشنودی کافران و مشرکان نخواهد بود به گونه‌ای که به اطفای نور خدا همت گمارند؛ جز آنکه بگوییم: چون کافران از اهل کتاب حقایق کتاب‌های خود را کتمان می‌کردند، از اطلاع یافتن رسول خدا ﷺ بیم داشته و ناخرسند می‌شدند.

احتمال دوم: معنای دوم در ارجاع ضمیر به «رسوله» از آلوسی است که در میان احتمال‌های دیگر درباره معنای آیه، آن را مطرح ساخته است:

لِيُظْهِرَ الرَّسُولَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ "عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ" أَي عَلَى أَهْلِ الْأَدْيَانِ كُلِّهَا فَيَخَذُلُهُمْ أَوْ لِيُظْهِرَ دِينَ الْحَقِّ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ بِنَسْخِهِ إِيَّاهَا حَسْبَمَا تَقْتَضِيهِ الْحِكْمَةُ؛^۱ تا آنکه پیامبر خدا - که بر او درود و سلام باد - را بر اهل تمام ادیان چیره گرداند، پس آنان را خوار کند. یا دین حق را بر سایر ادیان با نسخ آموزه‌های آنها به وسیله آموزه‌های دین حق، چیره سازد هر طور که حکمت حق تعالی اقتضا کند.

احتمال نخست آلوسی که چیرگی نبی خدا را بر اهل ادیان می‌داند با این معنا که ضمیر مفرد مذکر «لِيُظْهِرَهُ» را بر «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» ارجاع دهیم، تفاوتی نخواهد داشت. چون خذلان اهل ادیان دیگر یا حتی نسخ شرایع آنان (بر اساس وحی یا سنت رسول مکرم اسلام ﷺ) موجب غلبه آیین اسلام بر ادیان دیگر خواهد بود که از عصر نبی مکرم اسلام ﷺ آغاز شده و تا زمان ظهور امام مهدی عجل الله فرجه که تحقق عینی و همه‌جانبه آن است، استمرار می‌یابد که نتیجه آن سیطره اسلام بر سایر ادیان خواهد بود. به دیگر سخن، از نظر آلوسی چیرگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سایر ادیان و یا نسخ تعالیم آنها که تا زمان وفات حضرت به طور نسبی تحقق یافت منافاتی با سیطره همه‌جانبه اسلام بر سایر ادیان در عصر ظهور نخواهد داشت. اما احتمال دوم معنای نسخ احکام سایر ادیان به وسیله نبی خدا از این آیه، صرف ادعاست و نیاز به دلیل دارد و پشتوانه روایی هم ندارد.

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۵، مرحوم ابوالفتوح رازی پیش از آلوسی این احتمال را در تفسیر خود از قول عده‌ای نقل کرده است (ر.ک: رازی، روح الجنان، ج ۲، ص ۵۸۱).

ارزیابی دیدگاه دوم: اظهار به معنای سیطره

این دیدگاه آیه را بر پایه ارجاع ضمیر مفعولی «لیظهره» به «دین الحق» معنا می‌کند. مفسران سه احتمال با ارجاع ضمیر مذکور به دین حق برای معنای آیه ذکر کرده‌اند:

احتمال اول: این دین با حجت و برهان بر سایر ادیان غلبه دارد.^۱ این معنا در حد خود درست است چون همه ادیان آسمانی از جمله دین اسلام بر واقع حق مبتنی است و پایه‌های اصلی آن بر برهان عقلی و فطرت الهی آدمیان پی نهاده شده به همین رو قرآن فهم خطاب‌های خود را متوجه «اولی الالباب»،^۲ «اولی النهی»،^۳ «اولی الابصار»^۴ و...^۵ می‌داند که جملگی حکایت از صاحبان عقل و خرد دارد. و از نابخردان، پیروان نیاکان و پندارزدگان نکوهش می‌کند، درباره فطرت نیز فرمود:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛^۶ پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین کن، همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته است، هرگز تبدیلی در این آفرینش [فطری] خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

بنابراین، این دین از برهان عقلی و شهود فطری برخوردار بوده و همواره همانند فطرت آدمیان، حق، پابرجا و ثابت و غالب خواهد بود. بر خلاف آیین‌های غیر حق که با شرک درآمیخته‌اند و همین امر آنها را از حجت و برهان و هماهنگی با فطرت توحیدی بشر، تهی کرده است. قرآن در این باره فرمود:

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛^۷ و هر کس با خداوند، معبودی دیگر بخواند که وی را بر آن حجت و برهانی نیست، جز این نیست که حسابش نزد پروردگار اوست، بی‌تردید کافران رستگار نخواهند شد.

۱. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸؛ کاشانی، زبدة التفاسیر، ج ۳، ص ۱۰۴؛ رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۶،

ص ۴۰.

۲. ابراهیم، ۵۲؛ سوره ص، ۴۳.

۳. طه، ۱۲۸.

۴. آل عمران، ۱۳.

۵. مانند «اولوالعلم» در آیه ۱۸ سوره آل عمران.

۶. روم، ۳۰.

۷. مؤمنون، ۱۱۷.

فراز «لَا يُزْهِنَنَّ لَهُ يَوْمَهُ» در این آیه کریمه، صفت برای «إِنَّهَا آخِرٌ» قرار گرفته که به این معناست: هر کس با خدا معبودی دیگر را که همواره برای وی برهان و حجتی نیست بخواند، همانا حسابش نزد پروردگار اوست.

این معنا منطبق همه خردمندان بوده و هست مانند قول مؤمن آل فرعون که به قوم خود چنین خطاب می‌کند:

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفُورِ؛ مرا فرامی‌خوانید تا به خداوند کافر شوم و چیزی را که هیچ دانشی بدان ندارم چون هیچ دلیلی بر وجودش نیست، شریک او سازم و حال آنکه من شما را به خداوند عزیز بسیار بخشنده [که با منطوق و برهان همراه است] فرامی‌خوانم.

مؤمن آل فرعون گزینه توحیدگرایی را برهانی می‌داند و شرک را غیر علم.

بنابراین، این معنا در جای خود واقع بینانه است، اما مفاد آیه مورد بحث اگر نگوییم این معنا نیست، دست‌کم منحصر به این معنا نیست؛ چون اولاً: این نوع غلبه (غلبه با حجت و برهان) همواره - چنان که برخی مفسران گفته‌اند - از همان آغاز طلوع اسلام که با کلمه طیبیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آغاز گشت، محقق بوده و هست؛ پس مؤده حق تعالی بر سیطره دین حق از این بعد نخواهد بود؛ ثانیاً: آنچه موجب ناخرسندی کافران و مشرکان می‌شود تنها غلبه منطوق دین اسلام در مقام نظریه نیست، بلکه نشر و گسترش آن در بین جوامع بشری و استقبال توده‌ها از آن است که نتیجه آن افول پندار شرک و سقوط ادیان باطل و تحریف شده، در عرصه اجتماع بشری است؛ ثالثاً: این غلبه اختصاص به دین اسلام ندارد، بلکه منطوق همه انبیا و ادیان آنها بر آیین‌های دیگر غلبه داشته است؛ اما ظاهراً در قرآن تنها سخن از سیطره دین اسلام (به معنای خاص آن) بر تمام ادیان مطرح شده است.

احتمال دوم: احتمال دوم در ارجاع ضمیر مفرد مذکر مفعولی «لِيُظْهِرَهُ» به «دین الحق» به معنای غلبه نسبی این دین بر سایر ادیان است. چنان که ملاحظه شد، جمعی قابل توجهی از مفسران فریقین به این معنا اعتنا کرده و بر این باورند که این اراده از حق تعالی از اخبار غیبی قرآن حکایت می‌کند که هم‌اکنون تحقق یافته و دلالت بر صدق نبوت پیامبر خداست. آنان وضعیت مسلمانان را در آغاز ظهور اسلام و شرایط

آنان در مکه و تا حدودی در مدینه در نظر گرفته‌اند و با وضعیت آنان در قرن‌های بعد به‌ویژه پس از فتوحات مسلمانان مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که این اراده در جزیره‌العرب به انجام رسید و اسلام در آنجا بر تمام آیین‌های اهل کتاب و غیر اهل کتاب سیطره پیدا کرد. آنگاه مسلمانان در خارج جزیره‌العرب نیز بر مسیحیان در بلاد شام و روم و غرب و بر مجوسیان در بلاد فارس و بر بت پرستان در خطه هند و... غلبه و سیطره یافتند.^۱ به همین رو هر جا مسلمانان حضور دارند زندگی آنان با عزت و اقتدار همراه است بی آنکه مجبور باشند تحت سیطره ادیان دیگر به سر برند. مفسران در این معنا از چند نکته غفلت کرده‌اند:

یکم: غلبه مسلمانان بر غیر مسلمانان غیر از غلبه اسلام به عنوان دین حق بر سایر ادیان است. بنابراین، اگر فتوحات مسلمانان موجب شده مسلمانان به تعالیم دین خود با عزت و اقتدار عمل کنند، این مساوی با غلبه دین آنان بر سایر ادیان نیست؛ با آنکه مفاد آیه و همین‌طور روایات متعدد بر غلبه اسلام بر تمام ادیان دلالت دارد.

دوم: همواره غیر مسلمانان اعم از اهل کتاب و دیگران، کم و بیش به آیین خود عمل کرده و می‌کنند، اهل کتاب به احکام احبار و رهبان گردن می‌نهند آنان حلال خدا را حرام و حرام خدا حلال می‌کنند. و ناخواسته به عبادت آنان تن می‌دهند. آیه ۳۱ سوره توبه که پیش از آیات ۳۲ و ۳۳ مورد بحث قرار دارد، می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح عليه السلام پسر مریم را خدایانی به جای خداوند گرفتند، در حالی که مأمور نبودند جز آنکه خدای یگانه را بپرستند، که معبودی جز او نیست، منزّه است حق تعالی از آنچه شریک او می‌سازند.

مصادر شیعه و سنی روایاتی که درباره معنای معبود شدن احبار و رهبان و در نتیجه شرک اهل کتاب را بیان می‌کنند فراوان است. مضمون این روایات با این تعبیر آمده است:

۱. برای توضیح بیشتر رک: رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص ۴۰.

أَخْلَوْا لَهُمْ حَرَاماً وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً فَاتَّبَعُوهُمْ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛^۱
 آنان [احبار و رهبان] حلال خداوند را برای ایشان حرام و حرام او را حلال کردند و مردم
 پیروی نمودند، پس آنان را معبود خود قرار دادند بی آنکه بدانند.

بنابراین، هنوز دین حق که توحید ناب و پیراسته از شرک است، سیطره نیافته تا این
 احکام جعلی را براندازد و جامعه اهل کتاب را از شرک نجات دهد.

سوم: زمانی این غلبه معنای واقعی خود را پیدا خواهد کرد که دیگر ادیان در
 سرتاسر گیتی به تکالیفی که دین اسلام برای آنان مقرر کرده، عمل کنند اعم از اینکه
 در قلب خود از این تکالیف خرسند باشند یا احساس ناخرسندی کنند و باز اعم
 از اینکه تکلیفی که اسلام برای آنان در نظر گرفته، ابطال دین آنان باشد مانند آیین
 شرک، یا نسخ، بخشی از آن باشد؛ مانند از میان برداشتن صلیب، خوردن گوشت خوک
 و... از آیین اهل کتاب. در هر صورت باید هر دستوری که دین حق برای ادامه حیات
 آنان تشریح کرده، مانند: پرداخت جزیه برای اهل کتاب گردن نهند. بنابراین، زمانی
 سیطره دین حق بر تمام ادیان تحقق می یابد که تنها و تنها حکم اسلام درباره همگان به
 اجرا درآید.

چهارم: تاکنون امنیت موعود در عصر سیطره دین حق که سطحی بسیار بالاست و
 مفاد برخی از روایات فریقین بر آن حکایت داشت، در جامعه مسلمانان به وقوع
 نپیوسته است. مسلمانان همیشه با یکدیگر در ستیز و مخاصمه بوده و اساساً بر سر
 معنای دین حق که هر مذهبی خود را بر آن می داند به نبرد و جدال مشغول بوده اند. آیا
 می توان ادعا کرد مسلمانان در برهه ای از زمان در کمال صلح و امنیت مطلق با یکدیگر
 زندگی کرده اند؟ و آیا می توان ادعا کرد، دین حقی که جامعه جهانی را تحت سیطره
 خود درمی آورد، همه مذاهب اسلامی است که زمانی برخی از آنها بر پهنه زمین
 حاکمیت و رونق داشته اند؟!

۱. این مضمون در مصادر شیعی از کتاب کافی، مخاسن برقی، تفسیر عیاشی با چند طریق؛ تفسیر منسوب به علی بن
 ابراهیم و احتجاج طبرسی نقل شده است (ر.ک: بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۱). در مصادر سنی نیز این
 مضمون از مسند احمد؛ سنن ترمذی؛ جامع البیان ابن جریر از عدی بن حاتم، حدیثه بن یمان و ابن عباس، نقل
 شده است (ر.ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۸).

اگر از همه این اشکال‌ها چشم‌پوشیم و فرض کنیم در برهه‌ای از زمان، اصل اسلام بدون در نظر گرفتن مذهبی خاص، بر زمین غلبه داشته و یا مسلمانان در عزت و اقتدار به سر می‌برده‌اند^۱ ولی اکنون وضعیت مسلمانان و شرایط جهان بشری غیر از این است؛ عزت و اقتدار مسلمانان رو به ضعف نهاده و نمی‌توانند به تکالیف آیین خود به‌طور رسمی بدون هیچ دغدغه عمل کنند. هر روز شاهد توطئه‌های جدید برای تضعیف اسلام و بیرون راندن آن از صحنه اجتماع خواهیم بود، تا چه رسد به اینکه بخواهیم از سیطره اسلام بر سایر ادیان و تمام جوامع بشری سخن گوئیم و از اجرای احکام اسلام برای غیر مسلمانان دم زنیم و یا عزت مسلمانان را در همه جا، نشان دهیم. البته این شرایط و واقعیات تلخ به این معنا نیست که وعده خداوند برای سیطره دین حق، تنها برای یک‌بار بوده که آن هم پیش از این وضعیت، در صدر اسلام (و بنا به ادعای برخی از اهل سنت تا پایان خلافت عثمان) تحقق یافته است و دیگر نباید منتظر وقوع مجدد حاکمیت مطلق دین حق باشیم؛ این پندار خطا بدون دلیل است و کسی هم به آن ملتزم نیست.

احتمال سوم: سیطره اسلام را در عصر ظهور متعین می‌داند. این احتمال در بین مفسران شیعه و سنی به‌ویژه آنان که تفسیرشان صبغه روایی دارد، مورد توجه قرار گرفته است. این احتمال نخستین بار در شیعه، از سوی علی بن ابراهیم قمی (از دانشمندان قرن سوم و اوایل قرن چهارم) و در بین اهل سنت از سوی ابن جریر طبری (م ۳۱۰ق) مطرح شد. آنان بر این باورند که اولاً: فراز «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (با توجه به الف و لام بر سر «الدِّين» که برای جنس است و از غلبه اسلام بر تمام ادیان حکایت دارد) اطلاق داشته و هنوز این وعده تحقق نیافته است؛ ثانیاً: مفاد روایات به‌ویژه روایات شیعی دلالت بر اختصاص این وعده به عصر ظهور دارد؛ ثالثاً: اگر مفاد آیه در جزیره العرب به‌طور کامل تحقق یافت و اسلام بر تمام ادیان آن دیار، از اهل کتاب و مشرکان و به‌طور نسبی در بلادهای دیگر، سیطره پیدا کرد، به معنای پایان وعده

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۶۴۴.

حق تعالی در آیه نیست. رابعاً: اسلام تنها دین مقبول نزد حق تعالی و مرضی اوست، چنان که قرآن فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»^۱ همانا دین (حقیقتی که انبیا آورده‌اند) در نزد خداوند همان اسلام است» و در این آیه نیز چنین فرمود: «...وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲ و برای شما اسلام را به عنوان دین پسندیدم» و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز رحمتی برای جهانپان و رسالتشان برای همگان است که به آن هم در آیات قرآن اشاره شده است. مانند اینکه فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳ و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» و در این آیه شریفه که می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...»^۴ و ما تو را نفرستادیم مگر مؤذنه‌دهنده و بیم‌دهنده برای همه مردم» این دین جهانی و آن رسالت گسترده، در زمانی عینیّت می‌یابد که همه مردم در سراسر گیتی به آن گردن نهند؛ اهل کتاب به حکم خدا که در این دین بیان شده، عمل کنند و طومار مشرکان در هم پیچند؛ آنگاه در پرتو همین سیطره مطلق دین حق، مسلمانان و عاملان به اسلام به عزت و اقتدار رسند و همه بشریت نیز به امنیت کامل دست می‌یابند. روشن است چنین امری هنوز در پهنه زمین به صورت عینی تحقق نیافته است.

نتیجه آنکه با توجه به قوت‌هایی که در این احتمال وجود دارد و نیز مناقشه‌هایی که در احتمال‌های پیشین مطرح شد، این احتمال واقع‌بینانه‌تر است. اگر بر فرض، وعده حق تعالی در سطح تنزیلی آیات مورد بحث، در این معنا متعین نباشد، دست‌کم در سطح تاویلی آیات (به معنای تحقق مصداق اتم)، متعین است.

نتیجه

دیدگاه‌های فریقین در تفسیر آیات ۳۲-۳۳ سوره توبه که در محور «سیطره اسلام بر سایر ادیان» است، شبیه به یکدیگر و موارد مشترک آنان بسیار است. هر چند قرآن پژوهان

۲. مائده، ۳.

۴. سبأ، ۲۸.

۱. آل عمران، ۱۹.

۳. انبیاء، ۱۰۷.

شیعه و سنی در تفسیر این آیات سخن واحدی ندارند، چون برخی از آنان اراده حق تعالی برای سیطره دین حق را در امتداد زمان می‌دانند و در جنب آن احتمال‌های دیگر را از نظر دور نمی‌دارند. برخی تنها به نقل اقوال اکتفا کرده و گروهی نیز همسو با مفاد روایات، تحقق این وعده را به عصر ظهور منحصر می‌دانند، با این اوصاف، از مجموع دیدگاه‌های آنان می‌توان قدر متیقنی به دست داد که مبتنی بر سیطره اسلام در آخرالزمان است بی‌آنکه مفسران آن را انکار یا حتی در آن تردید کنند.

تنها در این میان برخی مفسران سنی، اظهار دین را به معنای اطلاع رسول اکرم ﷺ از آموزه‌های سایر ادیان، به عنوان قول متعین برشمرده‌اند. این قدر متیقن برای زیرساخت بررسی تطبیقی از آیات مهدویت، کافی است، تا براساس آن، مباحث بعدی دنبال شود، ولی اگر بناست با نگاهی دوباره به مفاد این آیات بنگریم و سایر دیدگاه‌ها را به دقت بررسی و ارزیابی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مفاد این آیات تنها به عصر ظهور اختصاص دارد. این معنا با چند دلیل قابل اثبات است:

اولاً: غلبه مسلمانان بر غیر مسلمانان در برهه‌ای از زمان، غیر از غلبه اسلام به عنوان دین حق بر سایر ادیان است.

ثانیاً: همواره غیر مسلمانان، اعم از اهل کتاب و دیگران، کم و بیش به آیین خود عمل کرده و می‌کنند و هنوز دین حق که توحید ناب و پیراسته از شرک است، سیطره نیافته تا وعده خداوند را محقق بدانیم.

ثالثاً: غلبه واقعی هنگامی خواهد بود که تمام ادیان تنها به احکام اسلام گردن نهند. رابعاً: امنیت موعود تاکنون در تمام ابعاد آن تحقق نیافته است؛ بنابراین، باید منتظر وقوع وعده بود این معنا از پشتوانه احادیث فریقین در این زمینه برخوردار است.

بررسی تطبیقی تفسیر آیه وعد

(آیه استخلاف قوم موعود)^۱

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲

درآمد

آیه دیگری که در تفسیر تطبیقی موضوع مهدویت، مورد نظر است، آیه شریفه «استخلاف یا وعد» است. در محور مفاد این آیه می‌توان تا حدودی به ویژگی‌ها و اوصاف امام مهدی علیه السلام به‌طور خاص و قوم موعود به‌طور عام پی برد؛ چنان‌که در محور مفاد آیات سیطره دین، تا حدودی با ویژگی‌های عصر سیطره دین و ظهور امام مهدی علیه السلام آگاه شدیم.

اختلاف دیدگاه‌های فریقین درباره مفاد آیه و نیز تعیین مصداق قوم موعود، بحث را با دشواری مواجه ساخته است. از جمله اختلاف آنان در پاسخ به این پرسش‌هاست: آیا «مِن» در «مِنكُمْ» تبعیضیه است یا تبیینیه؟ ماهیت این استخلاف چیست؟ مراد از «ارض»، جغرافیای خاصی از کره زمین است یا مطلق زمین مراد است؟ مراد از پیشینیان

که قرآن برای تنظیر استخلاف آورده، چه کسانی هستند؟ تمکین دین به چه معناست و قلمرو آن تا چه حدودی است؟ خوف قوم موعود چه نوع خوفی است؟ تعبیر فرازمند «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در این آیه چه جایگاهی در شناخت از اوصاف قوم موعود دارد؟ کافی است در پاسخ به این پرسش‌ها گزینه‌ای را انتخاب کنیم، به‌طور نمونه اگر «مِنْ» را برای تبعیضیه بدانیم این معنا بر پاسخ به سایر پرسش‌ها سایه می‌افکند و فرآیند بحث را کاملاً تغییر می‌دهد.

در مورد تعیین مصداق برای قوم موعود نیز این اختلاف و دشواری وجود دارد. برای نمونه، اهل تسنن برای اثبات حقانیت خلفای چهارگانه (به‌ویژه سه خلیفه اول) آیه را بر آنان تطبیق می‌کنند. آنان ناگزیرند مفاد آیه را به گونه‌ای معنا کنند تا امکان این تطبیق فراهم آید. ضمن آنکه ناچارند پاره‌ای از حوادث در آن عصر، مانند قتل عثمان و جنگ‌های زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام را، توجیه کنند. این تطبیق، مباحث کلامی متنوعی را در تفاسیر و کتاب‌های کلامی فریقین رقم زده است.

به هر روی، هیچ کدام از فریقین تطبیق قوم موعود در این آیه را به نحو تأویل (به معنای تجرید از خصوصیات و تطبیق آن به موارد مشابه) یا تنزیل (به معنای تطبیق مفاد آیه بر امام مهدی علیه السلام و یاران ایشان به عنوان تنها مصداق) بر امام مهدی علیه السلام و یارانشان انکار نکرده‌اند؛ دلیلی هم بر انکار آن نیست، بلکه از پیوندی که فریقین بین مفاد این آیه با آیه سیطره دین آورده‌اند و نیز روایاتی که در تفسیر این آیه به کار گرفته‌اند، می‌توان بر شناخت مفاد آیه و تطبیق آیه بر عصر ظهور تأکید کرد.

واژگان

يَسْتَخْلِفُ: از باب استفعال از ماده «خلف» است. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة، برای این ماده سه معنای اصلی در نظر گرفته است: «قرار گرفتن چیزی پس از چیزی دیگر که جانشین آن می‌شود»، «پشت سر، ضد روبه‌رو» و «دگرگونی و تغییر». ^۱ برخی

۱. ابن فارس، ترتیب مقاییس اللغة، ص ۲۹۴، ماده «خلف».

کوشیده‌اند این سه معنا را به یک معنای اصلی «وراء و تأخر» در برابر «ظهر و تقدم» کاهش دهند.^۱

فراهیدی «خلیفه» را به «مَنْ اسْتَخْلَفَ مَكَانَ مَنْ قَبْلَهُ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ؛ كَسَى كَهْ فِي مَكَانِ فَرْدٍ» پیش از خود قرار می‌گیرد و جایگزین آن می‌شود» معنا کرده است. وی «خلائف» در آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ»^۲ را به همین معنا می‌داند و می‌گوید: «أَيُّ مُسْتَخْلَفِينَ فِي الْأَرْضِ؛ چُونِ خَدَاوَنَد، آدَمِ وَ نَسْلِ وَی رَا جَانَشِينِ پِشِينِيَانِ دَرِ زَمِينِ كَرْدِه اسْت.»^۳

در کتاب اقرب الموارد نیز «استخلف خلافاً» را به «جعل له خلیفه» معنا کرده است.^۴ راغب اصفهانی در این باره ضمن اینکه «خلف» را ضدّ تقدم و به معنای تأخر برمی‌شمرد، «خلافت» را نیابت از غیر می‌داند که یا به دلیل غیبت منوب عنه و یا مرگ وی و یا ناتوانی او و یا به دلیل شرافت بخشیدن به مستخلف، صورت گرفته است. وی می‌نویسد: «وَ عَلَي هَذَا الْوَجْهِ الْآخِرِ اسْتَخْلَفَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ فِي الْأَرْضِ؛ خَدَاوَنَد بَه دَلِيلِ شَرَاْفَتِ دَادَن بَه اَوْلِيَايِ خُودِ، اَنَانِ رَا بَه عَنَوَانِ خَلِيْفَهٗ خُودِ دَرِ زَمِينِ، قَلَمْدَاد كَرْد.»^۵

البته دلیل نیابت غیر از مواردی که راغب آورده، «منت نهادن» بر نایب نیز هست، که به زودی ملاحظه خواهید کرد. افزون بر آن، باز در برابر قول راغب پیرامون استخلاف اولیای خدا در زمین، دیدگاه دیگری قرار دارد که حکمت خلافت آنان را فراتر از تشریف، بلکه شایستگی و استحقاق در خلیفه می‌داند (هر چند این شایستگی را هم خداوند عطا کرده است) و خواهید دید. آنچه که با موضوع آیه مورد بحث ارتباط مستقیم دارد، درک ماهیت استخلاف در این آیه است. برای شناخت این ماهیت باید در تعبیر استخلاف آیات قرآن درنگ کرد؛ به نظر می‌رسد استخلاف در آیات قرآن را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج ۲، ص ۵۶۱؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲. انعام، ۱۶۵. ۳. فراهیدی، توتیب العین، ج ۱، ص ۵۲۰، همان ماده.

۴. شرتوتی، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲۹۵، همان ماده.

۵. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۵۶، همان ماده.

نوع اول: استخلاف طبیعی، به معنای مطلق جایگزینی است که در آن خداوند برای اهل زمین مقرر کرده نسلی پس از نسل دیگر پشت سر آنان، جایگزین آنان شوند و به طور طبیعی مالک دارایی‌های گذشتگان گردند. مانند آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا...»^۱ اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و هر نسلی از شما آدمیان را جایگزین نسل پیشین کرد. پس هر کس [به یکتایی خداوند در ربوبیت و تدبیر] کافر گردد کفرش تنها به زیان خود اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی شدید نزد پروردگارشان نمی‌افزاید...».

«خلائف» در این آیه جمع خلیف یا خلیفه به معنای جانشین است.^۲ جانشین ساختن مردم در زمین به این معناست که خداوند آیندگان را جایگزین گذشتگان کرده، در نتیجه آنچه را گذشتگان در اختیار داشتند و در آن تصرف می‌کردند جانشینانشان نیز در اختیار دارند و در آن تصرف می‌کنند؛ چراکه آفرینش انسان‌ها از طریق ولادت است و این سبب می‌شود که نسلی جایگزین نسل دیگر شود.

از استخلاف سوره انعام نیز همین معنا استفاده می‌شود که می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...»^۳ و

اوست آن کسی که شما را در زمین جانشین و جایگزین پیشینیان ساخت و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه عطایتان کرده است بیازماید...». این استخلاف، یکی از سنت‌های حق تعالی درباره نسل‌های بشری است.

نوع دوم: استخلاف به معنای وراثت از پیشینیان است که در آن حق تعالی منت می‌نهد و با دخالت حکیمانه خود، قومی را که حجت را برای آنان تمام کرده، ولی آنان عناد می‌ورزند، به هلاکت می‌رساند و از صفحه گیتی برمی‌اندازد و قومی دیگر را وارث سرزمین آنان می‌گرداند.

در این شکل از استخلاف نوعاً قوم مستخلف‌عنه دچار ظلم و ستم با فساد و تباهی‌اند و قومی که جانشین آنان می‌شوند در استضعاف و خوف به سر برده و پس از

۲. ر.ک: فیروزآبادی، بصائر ذوی السبیز، ج ۲، ص ۵۶۲.

۱. فاطر، ۳۹.

۳. انعام، ۱۶۵.

استخلاف، از اقتدا و تمکین برخوردار می شوند. این معنا به طور خاص در این آیات شریفه مربوط به قوم بنی اسرائیل به چشم می خورد که می فرماید: «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» * قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۱.

حضرت موسی علیه السلام در این آیات، قوم خود را به مددجویی از حق تعالی و صبر و پایداری دعوت می کند و می فرماید: مالک زمین تنها خداست و به هر که از بندگانش بخواهد به ارث می دهد، ولی انجام کار برای تقوای پیشگان خواهد بود. آنان از اذیت و آزار فرعونیان پیش از بعثت حضرت موسی و پس از آن شکوه می کنند؛ حضرت موسی می فرماید: امید است پروردگارتان دشمنان شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین آنان گرداند و در این وراثت و رهایی از آزار و اذیت ها، شما را بیازماید که چه می کنید». قرآن کریم در آیاتی دیگر از تحقق وعده حق تعالی درباره استخلاف بنی اسرائیل و هلاکت فرعونیان خبر داده، و می فرماید: «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبِهَا الَّتِي بَنَرَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ»^۲ و به آن مردمی که پیوسته ضعیف و ناتوان نگاه داشته می شدند، مشرق ها و مغرب های سرزمین قدس را که در آن برکت داده بودیم، به میراث دادیم و قضا و وعده نیکوی پروردگارت برای بنی اسرائیل به پاس صبوری که پیشه کردند، تحقق یافت و قصرها و کاخ هایی را که فرعون و قومش ساخته بودند و باغ هایی را که با داربست ها برافراشته بودند، ویران کردیم».

قرآن کریم از این نوع استخلاف درباره اقوامی دیگر نیز خبر داده است؛ مانند مؤمنان از قوم نوح که خداوند آنان را نجات داد و جانشین دیگران کرد.^۳ همچنین مؤمنان از قوم عاد^۴ و قوم ثمود^۵ و دیگران.^۶ این نوع استخلاف نیز همانند استخلاف

۱. اعراف، ۱۲۸-۱۲۹.

۲. اعراف، ۱۳۷.

۳. ر.ک: یونس، ۷۳.

۴. اعراف، ۷۳.

۵. اعراف، ۷۴.

۶. ر.ک: اعراف، ۹۷-۱۰۱.

نوع اول سنتی از سنت‌های حق تعالی است که خداوند پس از آزمون مؤمنان و احراز شایستگی آنان، به آنان مقام استخلاف یعنی وراثت زمین و اقتدار و امنیت می‌بخشد. شاید این آیات در مقام بیان همین سنت اند که می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۱ به یقین ما امت‌هایی را که پیش از شما بودند هنگامی به هلاکت رساندیم که با دروغ انگاشتن [رستاخیز] ستم پیشه نمودند، در حالی که پیامبران‌شان با دلایل روشن و روشنگر به سوی‌شان آمدند، ولی آنان درخور آن نبودند که ایمان آورند این‌گونه، مردم گنهکار را جزا می‌دهیم * پس شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید».

قرآن همواره به وارثان پیشینیان هشدار می‌دهد مواظب اعمال خود باشند؛ چراکه در صورت تباهی، به همان سرنوشت گذشتگان دچار می‌شوند.

بیشتر مفسران - چنان که خواهید دید - استخلاف در آیه مورد بحث را از این نوع می‌دانند، اما نکته‌ای که باید به آن توجه ویژه کرد تصریح قرآن در این آیه در ضمن وعده به استخلاف، وعده به «تمکین دین»، «تبدیل خوف به امنیت» و در پی آن ذکر هدف والای «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» برای قوم موعود است که در سایر آیات در این زمینه به آنها تصریح نشده است. توضیح بیشتر در این باره، در بحث ارائه دیدگاه‌های مفسران خواهد آمد.

نوع سوم: استخلاف ویژه برای انبیا و اوصیا از ناحیه حق تعالی است. خداوند آنان را به طور خاص نماینده خود در زمین قرار داده، خلافت را برای آنان وضع و جعل کرده است.^۲ هر چند به تعبیر راغب اصفهانی این نوع از خلافت برای ارج نهادن و شرافت بخشیدن به خلیفه است، اما باید علت فاعلی خلافت اولیای خدا را به دلیل مناسبت

۱. یونس، ۱۳-۱۴.

۲. مانند خلافت حضرت آدم عليه السلام، نوعاً مفسران فریقین خلافت حضرت آدم عليه السلام را خلافت از خدا می‌دانند (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۳؛ رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۶۵؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۱۳ و....)

تامی دانست که این استحقاق را پدید می‌آورد! (چون در غیر این صورت، قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش خواهد بود). مفسران درباره چگونگی این مناسبت و حکمت استحقاق، دیدگاه‌های یکسانی ندارند. از جمله، علامه طباطبایی استحقاق در حضرت آدم علیه السلام (به عنوان خلیفه خدا) را به دلیل علم وی به اسماء می‌داند و می‌گوید: «و آدم علیه السلام إِنَّمَا اسْتَحَقَّ الْخِلَافَةَ الْإِلَهِيَّةَ بِالْعِلْمِ بِالْأَسْمَاءِ؛ آدم به دلیل آگاهی از اسماء سزاوار خلافت حق تعالی شد»^۱ که در این آیه به آن اشاره شده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»^۲ خداوند همه اسماء را به آدم آموخت...». علت غایی این استخلاف نیز ظهور و بروز احکام و تدابیر حق تعالی است. چون خلیفه باید از تمامی شؤون وجودی، آثار، احکام و تدابیر مستخلف عنه حکایت کند.^۳ البته آن شؤونی که خداوند به خاطر تأمین آنها، برای خود نماینده و جانشین معین کرده است و خلیفه نیز ناگزیر در حد ظرفیت خود آنها را نمایان می‌سازد. برای نمونه، خداوند متعال حضرت داوود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و فرمود:

«يٰۤاٰدَمُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاٰمُرُكَ بِالنَّاسِ بِالْحَقِّ»^۴ ای داوود تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن». حضرت داوود در زمین به نمایندگی از حق تعالی بین مردم داوری می‌کند و در حد ظرفیت و توان خود، اسم «هو الحاکم» را که (یکی از اسمای حق تعالی است و) در برخی از آیات مانند آیه: «اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ»^۵ همانا خداوند بین بندگانش حکم خواهد کرد» به آن اشاره شده است، تحقق می‌بخشد.

از دیدگاه مفسران شیعی افزون بر برخی مفسران سنی، این نوع خلافت نیز سنتی از سنت‌های حق تعالی است و هرگز زمین از این خلیفه که آن را «حجت خدا» نیز می‌نامند، خالی نخواهد بود. به هر روی بحث از این نوع خلافت و مباحث پیرامونی آن

۱. ر.ک: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. بقره، ۳۱.

۴. همان، ص ۱۱۵.

۵. سوره ص، ۲۶.

۶. غافر، ۴۸.

ژرف و گسترده است و نوعاً مفسران در ذیل آیات شریفه ۳۰-۳۳ سوره بقره آن را بررسی کرده‌اند. اشاره به این نکته نیز ضروری است که منافاتی بین این نوع از خلافت، با خلافت نوع دوم در مقام تحقق بیرونی نیست؛ برای نمونه، چون در عصر حضرت نوح علیه السلام، کافران غرق شده و به هلاکت رسیدند، حضرت نوح علیه السلام که خلیفه خدا بود با همراهانشان، جانشین آنان گردیدند و با اقتدار وارث سرزمین کافران شدند. به همین شکل، حضرت صالح و هود نیز با اهل ایمان از همراهان خود، پس از کیفر قوم ثمود و عاد، به این نوع استخلاف رسیدند. این معنا در آیه چهاردهم سوره ابراهیم که خداوند به انبیای خود وعده اسکان در زمین را می‌دهد، آمده است.

اگر ماهیت خلافت در آیه مورد بحث از نوع سوم باشد، باید اولاً: آن را برای قوم موعود، با جعل خاص بدانیم، ثانیاً: شایستگی قوم موعود را برای این نوع از خلافت احراز کنیم، ثالثاً: قلمرو استخلاف قوم موعود را بشناسیم که بحث آن خواهد آمد.

تمکین: تمکین، در اصل به معنای قرار دادن چیزی در مکان است. راغب می‌نویسد: «مَكَّنَهُ وَ مَكَّنَتْ لَهُ فَتَمَكَّنَ؛ شیء را در مکان قرار دادم پس جای گرفت او تثبیت شد».^۱ برخی از لغت‌پژوهان، اصل این ماده را استقرار همراه با قدرت دانسته‌اند.^۲ چه اصل معنای این ماده را استقرار و تثبیت بدانیم، یا تثبیت را معنای لازم آن به حساب آوریم، در هر صورت وعده خداوند به تمکین دین برای قوم موعود که فرمود: «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ بَيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»، به معنای تثبیت دینشان بدون زوال و اضطراب است، آن هم دینی که خداوند برای آنان پسندیده که همان دین اسلام است. نکته قابل توجه اینکه چون در آیات قرآن پیرامون این تعبیر تأمل کنیم، اساساً متعلق «تمکین» را قید «فی الأرض» می‌یابیم مانند آیه شریفه: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ...»^۳ و آیه: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ...»^۴ و نیز آیه: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا

۱. راغب، مفردات، ص ۷۷۲، ماده «مکن».

۲. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۳. اعراف، ۱۰. ۴. حج، ۴۱.

مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»؛^۱ جز در آیه شریفه ۵۷ قصص که می فرماید: «أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُحِبُّونَ إِلَيْهِ ثُمَّ رَثَّ كُلُّ شَيْءٍ...» که به این معناست، آنان را در حرم امن مکه جای دادیم. تنها در آیه مورد بحث سخن از «تمکین دین» است اکنون باید دید تشبیت دین و استقرار آن به چه معناست. برخی مفسران آن را به معنای چیرگی و سیطره دین اسلام بر سایر ادیان می دانند.^۲ برخی آن را به معنای والا کردن شأن دین در جامعه دانسته اند، به گونه ای که خداوند ارکان دین را تقویت می کند و اهل دین را در چشم دشمنانشان بزرگ جلوه می دهد و دشمنان را از جداسازی مردم از دین مأیوس می گرداند.^۳ علامه طباطبایی نیز تمکین دین را کنایه از استوار ساختن دین و استحکام بخشیدن به آن می داند به گونه ای که اصول آن بر اثر اختلاف سست نگردد و در اجرای قوانینش سهل انگاری نشود و احکام آن به عمل درآید. در مجموع آنچه مفسران در معنای این تعبیر آورده اند با سیطره جغرافیایی دین در تمام کره زمین سازگارتر است.^۴ تفصیل بیشتر در این زمینه را خواهید دید.

گفتار اول: بررسی دیدگاه شیعه

قرآن پژوهان شیعی در مورد زمان تحقق و تعیین مصداق برای این آیه، دیدگاه یکسانی ندارد. برخی آن را همسو با مفاد روایات، تحقق این وعده را متعین به عصر ظهور می دانند و برخی دیگر تحقق وعده را با مصادیق متعدد می شناسند.

قول اول: انحصار تحقق وعده به عصر ظهور

این دیدگاه همسو با تمام احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره این آیه است که با مضمون واحد، تحقق این وعده را در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام می دانند. این دیدگاه افزون بر آنکه به طور طبیعی در بین محدثان مانند علامه مجلسی^۵ و در کتب روایی تفسیری

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۹.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

۱. یوسف، ۵۶.

۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

۵. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۵۱.

مانند مقدمه تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی^۱ (زنده در سال ۳۰۷) و البرهان سید هاشم بحرانی^۲ (م ۱۱۰۷) و نورالثقلین علی بن جمعه خویزی^۳ (م ۱۱۱۲) و نیز تفاسیر اجتهادی با روش روایی مانند تفسیر الصافی و الاصفی مرحوم فیض کاشانی^۴ (م ۱۰۹۱ق) و الوجیز، علی بن ابی‌جامع العاملی^۵ (م ۱۱۳۵ق) رواج دارد، در بین مفسران اجتهادی با روش‌های دیگر نیز مطرح شده و جمعی از اساطین تفسیر به آن گرایش یافته‌اند.

به نظر می‌رسد نخستین تفسیر اجتهادی شیعی در این زمینه که به این قول گرایش یافته مجمع‌البیان مرحوم طبرسی (متوفای قرن ششم) است. ایشان ضمن بیان دیدگاه‌ها درباره مفاد این آیه و ارزیابی و نقد آن، چنین می‌نویسد:

اِخْتَلَفَ فِي الْآيَةِ فَقِيلَ إِنَّهَا وَارِدَةٌ فِي أَصْحَابِ النَّبِيِّ، وَقِيلَ: هِيَ عَامَّةٌ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَمَجَاهِدٍ وَالْمَرْوِيِّ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَنَّهَا فِي الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ در معنای آیه اختلاف نظر است. گفته شده آیه درباره اصحاب نبی نازل شده و ابن عباس و مجاهد گفته‌اند: مفاد آیه عمومیت دارد و درباره همه امت محمد می‌باشد. و آنچه از اهل بیت روایت شده این است که آیه درباره امام مهدی از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.^۶

سپس مرحوم طبرسی روایتی را از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که در آن امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام قوم موعود در این آیه را، شیعیان [خاص] اهل بیت می‌دانند. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام طبق این نقل چنین می‌فرماید:

هُمُ وَاللَّهِ شَعِيتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدِي رَجُلٍ مَنَا وَهُوَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَّ رَجُلٌ مِنْ عَتْرَتِي اسْمُهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ أَنْ مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛^۷ به خدا سوگند، آنان [قوم موعود] شیعیان ما اهل بیت هستند؛ خداوند این وعده را برای آنان به دست مردی از ما تحقق خواهد بخشید؛ وی مهدی این امت است همان کسی که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که

۱. قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴.

۲. بحرانی، البرهان، ذیل آیه نور.

۳. خویزی، نور الثقلین، ذیل آیه نور.

۴. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۴۹-۴۵۰؛ همو، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۵۴-۸۵۵.

۵. عاملی، الوجیز، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۶. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۳۹.

۷. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۰.

هم‌نام من و هم‌کنیه من است به ولایت رسد و زمین را از قسط و عدل پر کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده است.

طبرسی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: «این روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز نقل شده است».^۱ آنگاه آیه را با توجه به مفاد این احادیث، چنین معنا می‌کند:

مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان است. این آیه، به ایشان، استخلاف در زمین، تمکین در بلاد و ارتفاع خوف در زمان قیام امام مهدی علیه السلام را بشارت می‌دهد. به همین رو، مراد خداوند [در تنظیر این خلافت] در فراز «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» عبارت از خلفای صالحی است که خداوند آنان را پیش از این در زمین خلیفه قرار داده است. مانند حضرت آدم، داوود و سلیمان. همان‌گونه که قرآن درباره آنان می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» و آیه شریفه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» بر این قول [که مراد از قوم موعود پیامبر اکرم و اهل بیت هستند] اجماع عترت ظاهره منعقد شده و اجماع آنان به دلیل حدیث ثقلین حجت است.^۲

امین‌الاسلام طبرسی در اثبات این نظریه نه تنها از ادله برون‌متنی روایات و اجماع اهل بیت مدد گرفته، بلکه از مفاد درونی آیه نیز بهره برده، می‌نویسد:

معنای «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» عبارت است از اینکه: خداوند آنان را وارث تمام زمین‌های کافران از عرب و عجم می‌کند و ساکنان و پادشاهان زمین قرار خواهد داد... و مراد از «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» نیز این است که دین اسلام را بر تمام ادیان چیره خواهد کرد. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زمین برای من جمع و مقبوض شد و خاوران و باختران آن برای من نمایان گردید و [دیدم] به زودی فرمانروایی امت من تمام زمین را فرا خواهد گرفت.^۳

در تفسیر جوامع الجامع نیز مفاد آیه به همین شکل تفسیر شده است که دلالت بر دیدگاه امین‌الاسلام طبرسی درباره انحصار تحقق این وعده به عصر ظهور دارد.^۴

۱. همان‌جا؛ ظاهراً منظور طبرسی از اینکه می‌گوید: این حدیث از صادقین علیهما السلام نقل شده، روایتی است که نعمانی از امام صادق علیه السلام آورده که درباره این آیه می‌فرماید: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛ این آیه درباره امام مهدی و یارانش نازل شده است» (نعمانی، کتاب الغیبة، ص ۲۴۰، ح ۲۵).

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۰.

۳. همان، ص ۲۴۰.

۴. همو، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۱۷.

ابوالفتوح رازی رحمته الله (از مفسران قرن ششم) نیز پس از ابطال نظریه‌های دیگر مفاد آیه را متعین در امام مهدی علیه السلام می‌داند. و می‌نویسد:

در آنکه مراد به آیت کیست، سه قول گفتند: جماعتی گفتند: مراد جمله امت مصطفی‌اند صلوات الله که خدای تعالی ایشان را خلیفه ائمتان گذشته کرد... و بعضی گفتند: مراد صحابه‌اند که خلافت کردند بعد رسول الله صلوات الله از ابوبکر و عمر و عثمان و علی... و قول سه دیگر آن است که در تفسیر اهل بیت آمده که مراد این خلیفه، صاحب‌الزمان علیه السلام است که رسول علیه الصلوة والسلام خبر داد به خروج او در آخرالزمان و او را مهدی خوانند و امت بر خروج او اجماع کردند.^۱

آنگاه، ابوالفتوح دو قول اول از این سه قول یاد شده را ابطال می‌کند. از جمله ادله وی در این باره این است:

تمکین از دین پسندیده به آن حد نیست که خدای تعالی [در این آیه] حکایت کرد و تبدیل خوف به امن حاصل نیست بر حد آنکه از او بازگویند و آنکه گفت: «يَسْغَبُؤُنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» این هم حاصل نیست... [افزون بر آن، دلیل بر ابطال قوم دوم این است که] قول به آنکه، امامت نص باشد و خلیفه به استخلاف خدای و جز [امام] علی بود، قولی بود ثالث، خارق اجماع چون امت بر دو قول قائلند: قایلی گفت: خلافت به نص باشد دون اختیار و قایلی گفت به اختیار باشد.

[دلیل] دگر [در ابطال آن دو قول] آنکه [خدای تعالی] گفت: «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و آنان که خدای خلیفه کرد ایشان را آدم بود، فی قوله تعالی: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ و داوود بود خلیفه، فی قوله تعالی: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۳ و هارون بود خلیفه فی قوله تعالی: «أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي»^۴ و معلوم است استخلاف بر این وجه نه در حق صحابه بود و نه در حق امت... [چون] این صریح نص بودی و به این هیچ حاجت نبودی به اختیار و اجماع امت و به بیعت ایشان.^۵

صاحب روض الجنان در ادامه به اثبات نظریه خود می‌پردازد که چرا تمکین درین پسندیده، تبدیل خوف به امنیت و عبادت بدون شرک، هنوز در جامعه بشری محقق

۲. بقره، ۳۰.

۴. اعراف، ۱۴۳.

۱. رازی، روض الجنان، ج ۴، ص ۵۳.

۳. سوره ص، ۲۶.

۵. رازی، روض الجنان، ج ۴، ص ۵۴.

نشده و حاصل نیامده است. چون از نظر ایشان تمکین دین در این آیه مساوق با تعبیر «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» است که در هیچ عصری از عصر رسول خدا و یا صحابه و زمان های بعد، تحقق نیافته و تنها روزی خواهد آمد که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^۱. تبدیل خوف به امنیت نیز «بر عموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع»^۲ و عبادت بدون شرک نیز بنا به عبارت او: «پوشیده نیست که مسلمانی به اضافة با کافری اندک است از بسیاری»^۳ آنگاه مرحوم ابوالفتح به این نتیجه می رسند:

پس آیت لایق نیست و معنی او مطرّد نیست إلا به خلافت و امامت مهدی ﷺ که رسول علیه الصلاة والسلام به او بشارت داد و امت بر آن اجماع کردند بر جمله و اگرچه در تعیین [شخص] آن خلاف کردند.^۴

وی در ادامه تفسیر خود با ذکر ادله روایی به اثبات تطبیق مفاد این روایات بر وجود شخص امام مهدی ﷺ به عنوان فرزند امام حسن عسکری ﷺ می پردازد.

مرحوم ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) نیز با استناد به قول اهل بیت می نویسد:
این وعده در زمان قیام امام مهدی ﷺ خواهد بود؛ چون خداوند می فرماید: «وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ
مِّنْ أَمْنٍ خَوْفَهُمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَا كَانَ ذَلِكَ إِلَىٰ آيَاتِنَا هَذِهِ؛
تبدیل خوف به امنیت و عبادت خالصانه، هنوز تا عصر ما به وقوع نپیوسته است».^۵

علامه طباطبایی با تحلیل اجزای درون متن آیه و استفاده از سایر آیات و روح تعالیم وحی، به معنایی از آیه دست می یابد که ناگزیر تنها مصداق آن در عصر ظهور امام مهدی ﷺ خواهد بود. چون از نظر علامه «مِنْ» در تعبیر: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ...» تبعیضیه است چون این وعده ای آرمانی است و عموم مسلمانان از منافقان و نیز افراد مؤمنی که عمل صالح ندارند چنین شایستگی برای این وعده را نخواهند داشت. معنای استخلاف در زمین در فراز «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» وراثت مؤمنان ناب در زمین و مراد از «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» نیز مؤمنان پاک

۲. همان جا.

۴. همان جا.

۱. همان جا.

۳. همان جا.

۵. ابن شهر آشوب، مشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۶۹.

دین و ناب از امت‌های پیشین است؛ آنان که به دلیل ایمانشان شایستگی برای نجات داشته‌اند و خداوند پس از به هلاکت رساندن کافران و فاسقان آنان را ساکنان و وارثان زمین کرده است؛ مانند قوم نوح، هود، صالح و شعیب در این آیه که فرمود:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ...»^۱ و آنان که کافر شدند به پیامبرانشان گفتند: همانا شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم یا آنکه به آیین ما بازگردید. پس [چون بر ایمان خود استقامت کردند] پروردگارشان به آنان وحی کرد که همانا ستمکاران را هلاک خواهیم کرد و شما را پس از آن، در زمین سکونت می‌دهیم».

علامه طباطبایی رحمته الله پس از ارزیابی و نقد دیدگاه مفسران درباره دو تعبیر پیشین، پیرامون فرازهای دیگر آیه می‌گوید:

تمکین چیزی، قرار دادن آن در مکان است. این تعبیر کنایه از ثبات آن بدون زوال، اضطراب و تزلزل است، ثباتی که موجب اثربخشی آن شود بدون آنکه مانعی سر راه آن قرار گیرد. بنابراین، تمکین دین به این معناست که دین در جامعه بدون کفر به آن و خوار کردن آموزه‌های آن مورد عمل قرار گیرد و اصول معارف دین در آن جامعه بدون اختلاف و درگیری، اخذ گردد.^۲

بر اساس همین معنا، مراد از تبدیل خوف به امنیت چنین خواهد بود:

امنیت و سلم در آن جامعه گسترش می‌یابد و ترس در همه ابعاد آن از جمله از دشمنان پنهان درونی و آشکار بیرونی، رخت برمی‌بندد. آنان نمی‌توانند دین و دنیای مؤمنان را خوار کنند... چون آیه در مقام امتنان و تعبیر تبدیل خوف به امنیت در آن، مطلق است. وگرنه این چه منتی است که جامعه از دشمن بیرونی آسوده باشد اما داخل آن را فساد احاطه کرده و از هر سو بلاهای گوناگون جامعه را تهدید کند به گونه‌ای که مردم امنیت جانی، عرضی و یا مالی نداشته باشند و تنها قدرت حاکم آزاد بوده و طبقه ستمگر در رفاه و امنیت به سر برند.^۳

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

۱. ابراهیم، ۱۳-۱۴.

۳. همان، ص ۱۵۵.

مراد از تعبیر «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نیز با توجه به التفات در کلام از غیب به متکلم و تأکید «يَعْبُدُونَنِي» با «لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» و نیز وقوع کلمه نکره «شیء» در سیاق نفی که مطلق شرک را منتفی می‌کند، بدین قرار است:

آنان خداوند را بدون شرک خفی و جلی می‌پرستند و جامعه آنان از این نظر نیز در امنیت است [امنیت دینی] جامعه‌ای که جز خداوند در آن کسی پرستش نمی‌شود و پروردگاری جز رب العالمین نخواهند داشت.^۱

در پایان نتیجه‌گیری مؤلف میزان از مفاد آیه این است:

خداوند به مؤمنان ناب که دارای عمل صالحند چنین وعده داده است: برای آنان اجتماعی شایسته و خالص از عیب کفر و نفاق و فسق برپا کند آنان وارث زمین شوند، و جز آموزه‌های دین حق بر باورها و اعمال آنان چیره نگردد. آنان در امنیت کامل به سر برند بدون آنکه از دشمن درونی و بیرونی بترسند... چنین جامعه‌ای پاک با این اوصاف قدسی ارزشمند از زمان بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا کنون تحقق بیرونی نیافته است و اگر بنا باشد آن را بر مصداقی تطبیق کنیم بدون شک مفاد آیه با توجه به اوصافی که در اخبار متواتر از پیامبر اکرم و ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام درباره عصر ظهور امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام رسیده است، تنها بر آن جامعه تطبیق خواهد شد.^۲

چنان که ملاحظه شد قرآن پژوهان در این قول به نتیجه واحد رسیده، تحقق وعده حق تعالی را برای عصر ظهور متعین دانسته‌اند؛ هر چند در این فرآیند، در میان نقاط مشترک آنان اختلاف نظرهایی نیز دیده می‌شود. از جمله نقاط مشترک آنان این است: الف) دیدگاه آنان همسو با مفاد احادیث اهل بیت است که پس از این خواهید دید. ب) حرف «مِنْ» در «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» برای معنای تبعیض به کار رفته است و نه برای تبیین.

ج) مراد از استخلاف قوم موعود، استخلاف طبیعی از نوع اول نیست که در آن انسان‌ها بر طبق سنت تکوینی خداوند به عرصه زمین می‌آیند و پس از سپری زندگی به دیار ابد ره می‌سپزند و در پی آن نسلی دیگر جانشین آنان می‌شوند. بلکه استخلاف ویژه از ناحیه حق تعالی برای انسان‌های خاصی است که اولویت ذهنی و زندگی آنان

دین‌ورزی است. آنان که شایستگی اداره جامعه دینی را احراز کرده‌اند چون در عبادت خدا خالصند. از نظر این گروه باید به اطلاق تعبیری که در این آیه به کار رفته توجه ویژه کرد به همین رو باید گفت هنوز تثبیت و استقرار دین در جامعه بشری بدان صورتی که آیه با تعبیر «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ» از آن خبر می‌دهد، تحقق نیافته گستره حاکمیت دین نیز در سرتاسر گیتی به انجام نرسیده است. تبدیل خوف به امنیت نیز، به معنای مطلق آن در جغرافیای زندگی مسلمانان صورت‌نپذیرفته است و همیشه در حد خود خوف از دشمن بیرونی و درونی در بین جامعه مسلمانان مطرح بوده و هنوز هم هست.

اختلاف اساسی در این دیدگاه در تعیین مراد از قوم موعود و در پی آن اختلاف در تنظیم آیه نسبت به اقوامی است که خداوند پیش از این آنان را در زمین جانشین ساخته است. بنا به قول طبرسی در مجمع البیان و دیگران، قوم موعود، نبی مکرم اسلام و اهل بیت ایشانند و بنا به قول علامه طباطبایی - که ظاهراً تاکنون کسی در بین مفسران فریقین متعرض آن نشده است - آیه تنها در صدد بیان این است که خداوند به برخی از امت اسلام چنین وعده‌ای داده که برای آنان جامعه صالح و سالم از کفر و فسق قرار دهد، آنان را وارث زمین کند و دین حق را بر زندگی آنان حاکمیت بخشد تا بدون خوف از دشمن بیرون و درونی به سربرند بی آنکه از قرینه لفظی یا عقلی بتوان استفاده کرد که این قوم چه کسانی اند. هر چند منظور علامه از قرینه لفظی، قرینه درون متنی آیه است؛ اما از قرینه برون متنی روایات چنین استفاده می‌کند که این معنا در مقام تطبیق جز بر عصر ظهور امام مهدی علیه السلام امکان‌پذیر نیست. پس ناگزیر قوم موعود از نظر علامه که در بحث روایی المیزان به آن ملتزم شده‌اند^۱ یاران امام مهدی علیه السلام خواهند بود. از نظر علامه، روایت عیاشی از امام سجاده علیه السلام همین معنا را افاده می‌کند.^۲ اما صاحب مجمع البیان و روض الجنان و پیروان آنان که قوم موعود را نبی مکرم اسلام و اهل بیت ایشان می‌دانند، از روایاتی دیگر بهره گرفته‌اند علامه مجلسی نیز در شرح این نوع روایات بر این معنا با

۲. همان‌جا.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹.

استفاده از مفاد آیه، تأکید کرده است. ایشان در شرح حدیثی که قوم موعود را ائمه طاهرین می‌داند، می‌نویسد:

فالمراد بالذین آمنوا صدقوا بالله و رسوله و بجمیع ما یجب التصدیق به حق التصدیق و عملوا جمیع الأعمال الصالحة، و لم یخلوا منها و هم الأئمة علیهم السلام و «لَیَسْتَخْلِفْنَهُمْ فِی الْأَرْضِ» أی یجعلهم خلفاءه فیها؛ مراد از کسانی که ایمان آوردند، آنانند که خدا و رسولش و هر آنچه که باید آن را تصدیق کنند، به‌طور شایسته و بایسته تصدیق کرده‌اند. آنان تمام کارهای شایسته را بی‌آنکه چیزی را فروگذارند، انجام داده‌اند چنین افرادی تنها ائمه [معصوم] علیهم السلام خواهند بود و مراد از استخلاف در زمین نیز این است که خداوند آنان را در زمین جانشینان خود قرار خواهد داد.^۱

بر اساس اختلاف نظر در تعیین قوم موعود، تفاوتی آشکار درباره تعیین اقوامی که آیه در مقام تنظیر آورده، پدید می‌آید. مراد از پیشینیان از نظر صاحب مجمع، علامه مجلسی و دیگران حضرت آدم، هارون، داوود و سلیمان علیهم السلام هستند، که خداوند آنان را با خلافت نوع سوم، که جعل خاص است، خلیفه خود در زمین قرار داد؛ چون وجه تناسب استخلاف بین پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام به عنوان «مستخلفین» با این افراد به عنوان «مستخلفین غنه» چنین اقتضایی دارد. اما از نظر علامه طباطبایی چون پیشینیان (در مقام تنظیر) اشخاصی خاص نیستند، بلکه اقوامی همانند قوم نوح، هود، صالح و شعیب هستند که خداوند برای آنان پس از به هلاکت رساندن کافران و فاسقان، تمکین دین، زندگی امن و عبادت خالصانه فراهم آورد. بنابراین، مراد از استخلاف قوم موعود در زمین، وراثت زمین و سیطره بر آن است و از آن نمی‌توان خلیفه‌اللهی به معنای خاص (یا همان استخلاف از نوع سوم را استفاده کرد.

قول دوم: تحقق وعده با مصادیق متعدد

این قول بر این باور است که وعده حق تعالی دست‌کم یک‌بار در صدر اسلام تحقق یافت و عصر ظهور نیز یکی از مصادیق تحقق این وعده یا مصداق اتم آن است.

شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) در تفسیر این آیه مانند آیه اظهار دین، به این قول گرایش دارد. ایشان در تفسیر این آیه می‌نویسد:

خداوند در این آیه به مؤمنان دارای عمل صالح از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده داده آنان را در زمین به خلافت رساند، یعنی، آنان را وارث زمین مشرکان از عرب و عجم کند همان‌گونه که بنی اسرائیل را پس از هلاکت ستمگران، وارث شهرهای آنان کرد و در آنها سکونت داد... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ خانه گلین یا موین نیست جز آنکه اسلام در آن داخل می‌شود، یا با عزت‌مندی برای آن کس که می‌پذیرد و یا با ذلت و خواری برای کسی که از آن ناخشنود است» و این پیش‌بینی به وقوع پیوست، بنابراین، این آیه دلالت بر صدق نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد چون حضرت از غیب خبر داد و خبر او تحقق یافت... خبری که تنها خدا می‌داند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فقط از طریق وحی به آن آگاه شده‌اند.^۱

بر اساس این تحلیل مراد از تعبیر «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» چنین خواهد بود: خداوند اصحاب پیامبر را پیروز گردانید و با نیروی اسلام و گسترش آن، آنان را به امنیت رساند پس از آنکه در زمان غلبه مشرکان در مکه در ترس به سر می‌بردند.^۲

شیخ طوسی پس از نقد برخی دیدگاه‌های اهل تسنن درباره ادعای اجماع مفسران در تطبیق آیه به خلفای اربعه که پس از این خواهید دید، می‌نویسد:

لم يذكر جميع المفسرين ذلك، فإن مجاهداً قال: هم أمة محمد صلی الله علیه و آله و عن ابن عباس و غيره: قريب من ذلك و قال أهل البيت عليهم السلام: إن المراد بذلك المهدي عليه السلام لأنه يظهر بعد الخوف و يتمكن بعد أن كان مغلوباً فليس في ذلك إجماع المفسرين و هذا أول ما فيه؛ همه مفسران قائل به این قول نیستند، مجاهد می‌گوید: مراد از قوم موعود امت محمد صلی الله علیه و آله است و ابن عباس و دیگران نیز نزدیک به همین معنا را گفته‌اند. اهل بیت نیز می‌گویند: مراد از این آیه امام مهدی عليه السلام است که پس از خوف، ظهور می‌کند و پس از مغلوب بودن، اقتدار می‌یابد. بنابراین، ادعای اجماع مفسران [بر تطبیق آیه به خلفای اربعه] درست نیست، و اثبات این اجماع، آغاز بحث است.^۳

۲. همان، ص ۴۵۵.

۱. طوسی، الثبیان، ج ۷، ص ۴۵۴.

۳. همان، ص ۴۵۷.

بنابراین، شیخ الطائفه منکر روایات درباره تطبیق آیه به امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه آن را قول اهل بیت در تفسیر آیه می داند. مولی فتح الله کاشانی (م ۹۹۸ق) نیز به نظریه شیخ طوسی گرایش دارد وی ضمن نقل پاره‌ای از متن عبارات شیخ طوسی، حدیث امام سجاده علیه السلام را که پیش از این در بررسی دیدگاه طبرسی ملاحظه شد، نقل کرده است.^۱

تفسیر نمونه در تفسیر این آیه برخلاف دیدگاهش در تفسیر آیه اظهار دین - که آن را متعین در عصر ظهور می دانست - مفاد این آیه را متعین در آن عصر نمی داند، بلکه عصر ظهور را مصداق کامل آن به شمار می آورد و می نویسد:

مراد از آیه، مسلمانان صدر اسلام در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صاحب حکومت در زمین شدند و بدون شک حکومت امام مهدی علیه السلام مصداق کامل این آیه است ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نیست، یعنی در هر عصر و زمان که پایه‌های ایمان و عمل صالح در بین مسلمین مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.^۲

بنابراین، از نظر تفسیر نمونه، این آیه در مقام بیان یکی از سنت‌های الهی است، ولی مصداق کامل و اتم آن در عصر حکومت امام مهدی علیه السلام به وقوع می پیوندد.

در تفسیر تقریب القرآن نیز همین قول به چشم می خورد، سید محمد شیرازی این وعده را سنتی از سنن الهی می داند و بر این تأکید می کند که در طول تاریخ اسلام این امر چندبار به وقوع پیوسته، پس از آنکه پادشاهان به نعمت خدا کفر ورزیدند و از دستوره‌های حق تعالی سرپیچی کردند، خداوند سیادت و حکومت آنان را درهم پیچید و مؤمنان را جانشین آنان کرد. آنگاه چنین می آورد:

احادیثی فراوان نقل شده که این آیه را درباره امام مهدی علیه السلام و شیعیان وی می داند. روشن است این معنا از بارزترین مصادیق برای آن قاعده کلی است که آیه آن را بیان فرموده است.^۳

۱. کاشانی، زیادة التفاسیر، ج ۴، ص ۵۲۹-۵۳۱.

۲. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۳۱-۵۳۲.

۳. شیرازی، تقریب القرآن، ج ۱۸، ص ۱۲۲-۱۲۴.

گفتار دوم: بررسی دیدگاه اهل سنت

دیدگاه‌های اهل تسنن درباره این آیه را می‌توان در سه مقام بررسی کرد: مقام اول: شرح و بیان مفاد آیه، مقام دوم: تطبیق آیه بر خلفای اربعه و مقام سوم: تطبیق آیه بر عصر ظهور امام مهدی.

تبیین مفاد آیه

تقریباً مفسران اهل تسنن در این قول متفق‌اند که قدر متیقن خطاب در «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» صحابه پیامبر خدایتند و خداوند این وعده را به یاران حضرت رسول به عنوان مخاطبان حاضر در عصر نزول داده است. اساس این قول خبر واحدی است که در شأن نزول این آیه آورده‌اند. از جمله ابن جریر طبری که آن را با سند خود از ابی‌العالیه^۱ نقل می‌کند:

مَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِه] وَ سَلِمَ عَشْرَ سِنِينَ خَائِفًا يَدْعُو إِلَى اللَّهِ سِرًّا وَ عِلَانِيَةً قَالَ [أَبُو الْعَالِيَةِ]: ثُمَّ أَمَرَ بِالْهَجْرَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: فَمَكَتَ بِهَا هُوَ وَ أَصْحَابُهُ خَائِفُونَ يُصَبِّحُونَ فِي السَّلَاحِ وَ يُمَسُّونَ فِيهِ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَأْتِي عَلَيْنَا يَوْمَ تَأْمَنُ فِيهِ وَ نَضَعُ عَنَّا السَّلَاحَ فَقَالَ النَّبِيُّ: «لَا تَغْبُرُونَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى يَجْلِسَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فِي الْمَلَأِ الْعَظِيمِ مُحْتَبِيًّا فِيهِ لَيْسَ فِيهِ حَدِيدٌ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ... قَالَ [أَبُو الْعَالِيَةِ]: فَأَظْهَرَ اللَّهُ عَلَى جَزِيرَةِ الْعَرَبِ فَأَمَّنُوا ثُمَّ تَجَبَّرُوا فَغَيَّرَ اللَّهُ مَا بِهِمْ وَ كَفَرُوا بِهَذِهِ النِّعْمَةِ؛ پیامبر خدای صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ده سال در ترس و وحشت [در مکه] مردم را در نهان و آشکار به خداوند یکتا دعوت کرد. سپس خداوند دستور هجرت به مدینه را داد؛ حضرت با یارانشان در مدینه نیز در ترس و وحشت بودند و ناگزیر همواره با سلاح به سر می‌بردند؛ پس مردی [به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] گفت: آیا روزی بر ما نمی‌آید که در امنیت به سر ببریم و سلاح فروگذاریم؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: زمانی اندک سپری نمی‌کنید جز آنکه به امنیت می‌رسید و مردی از شما در جمع زیاد بدون سلاح حضور خواهد یافت. خداوند در پی این خبر این آیه را نازل کرد. ابو‌العالیه می‌گوید: خداوند دینش را در جزیره‌العرب چیره ساخت و مردم

۱. وی در جوانی زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درک کرده ولی در عصر ابوبکر به اسلام گرویده و در سال ۹۰ یا ۹۳ وفات یافته است. ابو‌العالیه نزد محدثان سنی جایگاهی والا دارد و وی را ستوده‌اند (ر.ک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۰۷، رقم ۲۰۷).

آن دیار ایمان آوردند، آنگاه سر از عناد درآوردند؛ پس خداوند نعمت [امنیت] را تغییر داد، چون به این نعمت کفر ورزیدند.^۱

این حدیث، که گفتیم خبر واحد است، در کتاب‌های روایی اهل سنت با همین سند آمده است.^۲ جمعی از آنان نیز بخشی از این حدیث را از ابی‌العالیه از ابی‌کعب که به نظرشان با سند صحیح است، نقل کرده‌اند. از جمله حاکم در مستدرک که حدیث را چنین آورده است:

لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ الْمَدِينَةَ وَآوَتْهُمْ الْأَنْصَارُ رَمَتْهُمُ الْعَرَبُ عَنْ قَوْسٍ وَاحِدٍ كَانُوا لَا يَبِيْثُونَ إِلَّا بِالسَّلَاحِ وَلَا يُصْبِحُونَ إِلَّا فِيهِ، فَقَالُوا: تَرَوْنَ إِنَّا نَعِيشُ حَتَّى نَبِيْتِ آمَنِينَ مَطْمَئِنِينَ لَا نَخَافُ إِلَّا اللَّهَ فَنَزَلَتْ: «وَعَدَّ اللَّهُ... إِلَى - وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ - يَعْنِي بِالنَّعْمَةِ - فَأَوْلَيْتِكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ».^۳

ذهبی در تعلیقه خود بر مستدرک بر صحت این حدیث اقرار دارد^۴ سیوطی نیز، آن را از چند تن از محدثان مانند ابن‌منذر، طبرانی، بیهقی و ابن‌مردویه نقل کرده است.^۵ مقایسه بین محتوای حدیث ابی بن کعب با ابوالعالیه، اجتهاد ابوالعالیه را در تفسیر مفاد و تطبیق این حدیث بر مصادیق آشکار می‌سازد.

مفسران سنی درباره زمان تحقق این وعده بر این باورند که خداوند آن را از اواخر زمان بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ در مدینه با تسلط مسلمانان بر جزیره‌العرب، تحقق بخشیده؛ و این یکی از ادله صحت نبوت حضرت رسول به شمار می‌آید. چون وقوع این وعده اخبار غیبی است و کسی جز خدا آن را نمی‌داند و حضرت نیز تنها از طریق وحی به آن آگاه شده و آن را اعلان کرده‌اند.

اما در اینکه امتداد تحقق این وعده تا چه زمانی بوده، بین آنان اختلاف است تعداد معتنابهی از آنان آن را تا پایان خلافت عثمان بن عفان می‌دانند. از نظر اینان، شورشیان عصر عثمان به نعمت امنیت و تمکین دین، کفر ورزیدند و وی را به قتل رساندند؛

۱. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۲. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۶۲۷، ح ۱۴۷۶۰.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۰۱.

۴. ذهبی، پانوشت مستدرک، ج ۲، ص ۴۰۱. ۵. سیوطی، الدرّ المثور، ج ۶، ص ۲۱۶.

همین امر موجب شد تا این وعده پایان پذیرد. ظاهراً نخستین کسی که به این نظریه تصریح کرده است، ابن جریر طبری (م ۳۱۰ق) است که از قول ابوالعالیه می‌نویسد:

فَأظْهَرَهُ اللهُ عَلَى جَزِيرَةِ الْعَرَبِ فَأَمْنُوا ثُمَّ تَجَبَّرُوا فَغَيَّرَ اللهُ مَا بِهِمْ وَكَفَرُوا بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَأَدْخَلَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْخَوْفَ الَّذِي كَانَ رَفَعَهُ عَنْهُمْ. قَالَ أَبُو عَلِيٍّ [أَبُو الْعَالِيَةِ]: بِسُقْتَلِهِمْ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ؛ پس، خداوند دین آنان را بر جزیره‌العرب چیره ساخت و اهل آن ایمان آوردند سپس عناد کردند و به این نعمت کفر ورزیدند. خداوند هم وضعیت را تغییر داد و خوفی که از آنان برداشته بود، دوباره بر آنان وارد ساخت. ابوالعالیه می‌گوید: زمان کفران نعمت و تغییر امنیت به خوف، از قتل عثمان بوده است.^۱

ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷) در تفسیر خود با صراحت بیشتری آن را از قول ابوالعالیه آورده می‌نویسد:

... فَكَانُوا آمِنِينَ كَذَلِكَ [أَي بَعْدَ إِظْهَارِ اللَّهِ تَعَالَى نَبِيَّهِ عَلَى جَزِيرَةِ الْعَرَبِ] فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعَثْمَانَ حَتَّى وَقَعُوا فِيهَا وَقَعُوا فِيهِ وَكَفَرُوا بِالنِّعْمَةِ فَأَدْخَلَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمُ الْخَوْفَ الَّذِي كَانَ رَفَعَهُ عَنْهُمْ... وَغَيَّرُوا فَغَيَّرَ مَا بِهِمْ.^۲

واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ق) نیز در اسباب النزول این مطلب را آورده است،^۳ بغوی (م ۵۱۶ق) این نظریه را به اهل تفسیر نسبت داده و گفته است: «قال أهل التفسير: أول من كفر بهذه النعمة... الذين قتلوا عثمان؛ نخستین کسانی که به این نعمت کفر ورزیدند، قاتلان عثمان بودند».^۴

درباره ماهیت استخلاف نیز مشهور اهل تسنن، ماهیت استخلاف قوم موعود در زمین را از نوع طبیعی آن نمی‌دانند؛ بلکه بر این باورند که این استخلاف با توجه به ساختار آیه که در مقام امتنان است از نوع دوم به معنای وراثت است؛ خداوند مسلمانان را وارث سرزمین مشرکان و کافران از عرب و عجم کرد؛ همانند بنی اسرائیل که خداوند با نابودی فرعونیان، آنان را وارث سرزمین و دارایی‌های فرعونیان قرار داد به گونه‌ای که بنی اسرائیل مالک دارایی‌های آنان شدند و می‌توانستند در سرزمین

۱. ابن جریر، محمد، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۶۲۹، ح ۱۴۷۷۲.

۳. واحدی نیشابوری، علی، اسباب النزول، ص ۳۲۸. ۴. بغوی، حسین، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۳۵۵.

فرعونیان سکونت گزینند. بنی اسرائیل در پی این استخلاف، زمام امور را به دست خود گرفته و همانند ملوک در سرزمین خود بدون مانع تصرف کردند. بنابراین، این استخلاف به معنای نوع سوم آن، که حق تعالی به صورت خاص برای افرادی همانند آدم، هارون، داوود، سلیمان و... جعل کرده، نیست. ابن جریر طبری به همین معنا تصریح کرده، می نویسد:

لِيُورِثَهُمُ اللَّهُ أَرْضَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَيَجْعَلَهُمْ مُلُوكًا وَسَائِتَهَا؛ خداوند [وعدده داد تا] آنان را وارث سرزمین مشرکان از عرب و عجم کند و فرمانروایان و اداره کنندگان آن قرار دهد.^۱

در پی آن مفسرانی همچون: ثعلبی^۲ (م ۴۲۷ ق)، واحدی نیشابوری^۳ (م ۴۶۸ ق)، حسین بن مسعود بغوی^۴ (م ۵۱۶ ق) آن را پذیرفته اند.

مراد از عبارت ابن کثیر (م ۷۷۴ ق) نیز درباره این فراز «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» همین معناست که می گوید:

هَذَا وَعْدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّهُ سَيَجْعَلُ أُمَّتَهُ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَيَّ أُمَّةٍ النَّاسِ وَالْوَلَاةِ عَلَيْهِمْ وَبِهِمْ تُصْلَحُ الْبِلَادُ وَتَخْضَعُ لَهُمُ الْعِبَادُ؛ این وعده‌ای است از حق تعالی به پیامبرش که درود و سلام خدا بر او باد، به اینکه به زودی امتش را جانشینان زمین قرار می دهد. پیشوایان مردم و والیان بر آنها می کند و به وسیله آنان شهرها را اصلاح می نماید و بندگان را برای آنان خاضع می گرداند [تا از این امت پیروی کنند].^۵

مقصود وی از استخلاف، وراثت همراه با تصرف و فرمانروایی است که برای بنی اسرائیل به وقوع پیوست. چون در مقام شرح تنظیر «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» چنین می آورد: همان گونه که حضرت موسی به قوم خود گفت: «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ»^۶ امید است پروردگار شما دشمنانتان را هلاک گرداند و شما را در زمین خلیفه کند.^۷ همچنین عبارت دیگران مانند زمخشری^۸ (م ۵۲۸ ق)، قاضی

۱. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

۲. ثعلبی، الکشف والبیان، ج ۷، ص ۱۱۴.

۳. واحدی نیشابوری، الوسيط، ج ۳، ص ۳۲۶.

۴. بغوی، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۴۲۵.

۵. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۷۱.

۶. زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۱.

۷. همو.

بیضاوی^۱ (م ۷۹۱)، اسماعیل حقی بروسوی^۲ (م ۱۱۲۷ق) که جملگی در تفسیر خود چنین آورده‌اند:

أَي لِيَجْعَلَنَّهُمْ خُلَفَاءَ مُتَصَرِّفِينَ فِي الْأَرْضِ تَصَرَّفَ الْمُلُوكِ فِي مَمَالِكِهِمْ؛ یعنی آنان را جانشینان قرار می‌دهد تا در زمین تصرف کنند، همانند فرمانروایان که در سرزمین‌های خود تصرف می‌کنند.

مراد آنان نیز همین معناست. چون زمخشری، بیضاوی و بروسوی نیز در شرح تَنْظِيرِ استخلاف می‌نویسند: «و آنان بنی اسرائیل بودند که خداوند آنان را پس از هلاکت فرعون و جباران، در مصر و شام استخلاف داد».^۳ در شرح آیه، تَنْظِيرِ استخلاف این امت به استخلاف بنی اسرائیل از مفسرانی همچون: ابن جریر طبری،^۴ حسین بن مسعود بغوی،^۵ ابوالبرکات نسفی^۶ (م ۷۱۰ق)، جلال‌الدین سیوطی^۷ (م ۹۱۱ق) و جلال‌الدین محمد بن احمد المحلی^۸ (م ۹۱۱ق) نیز مطرح شده است. ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ق) حدیثی را از کعب الاحبار نقل می‌کند که در آن وجه تَنْظِيرِ را بنی اسرائیل می‌داند.^۹ سپس مقاتل بن سلیمان تابعی، نخستین کسی است که تَنْظِيرِ استخلاف را درباره بنی اسرائیل دانسته و به صراحت می‌گوید: «یعنی بنی اسرائیل... أَوْرَثَهُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ؛ مراد از پیشینیان، بنی اسرائیل اند که خداوند آنان را وارث سرزمین و دارایی‌های فرعونیان کرد».^{۱۰} در این میان برخی مفسران سنی تَنْظِيرِ استخلاف را به بنی اسرائیل اختصاص نداده می‌نویسند:

كُلٌّ مَن اسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ فَلَا يَخْصُ ذَلِكَ بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ وَ لَا أُمَّةٍ مِّنَ الْأُمَّةِ دُونَ غَيْرِهَا؛ مراد از پیشینیان هر قومی است که در زمین استخلاف یافتند. بنابراین، این امر اختصاصی به بنی اسرائیل و یا امتی از امت‌ها به‌طور خاص، ندارد.^{۱۱}

۲. حقی بروسوی، روح البیان، ج ۶، ص ۱۷۳.

۴. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

۶. تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۸. محلی، تفسیر الجلالین، ص ۴۷۲.

۹. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۶۲۸، ح ۱۴۷۶۹.

۱۰. ر.ک: واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۳، ص ۳۲۷.

۱۱. شوکانی، فتح القدیر، ج ۴، ص ۴۷.

۱. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۱.

۵. بغوی، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۴۲۵.

۷. سیوطی، تفسیر الجلالین، ص ۴۷۲.

تفسیر ارشاد الاذهان، مصادیق اقوام دیگر در تنظیر استخلاف را مشخص کرده چنین می آورد:

أي بني إسرائيل بدل الجبارة أو المراد بهم بشكل عام المؤمنون من الأمم السابقين الذين أهلك الله الكافرين والفساقين منهم و نجى المخلصين من مؤمنهم كقوم نوح و هود و صالح و شعيب؛^۱ بنی اسرائیل به جای جباران و یا مراد آیه عام است از امت‌های گذشته‌ای که خداوند کافران و فاسقان از آنان را هلاک کرد و مؤمنان پاک از آن اقوام را نجات داد. مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب.

آلوسی (م ۱۲۷۰ ق) نیز همین معنا را پذیرفته است.^۲

در برابر این قول که از مشهور مفسران سنّی است، قولی دیگر درباره ماهیت استخلاف به چشم می خورد که پیش از هر منبع، آن را در تئویر المقباس، تفسیر منسوب به ابن عباس می بینیم. این استخلاف در تئویر المقباس از نوع سوم به معنای جعلی خاص خلافت از ناحیه حق تعالی برای افراد معنا شده است:

كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَ كَالِبَ يَوْقْنَا؛ همان گونه که خداوند کسانی را پیش از اینان جانشین زمین قرار داد، که مراد یوشع بن نون و کالب بن یوقنا از قوم بنی اسرائیل می باشند.^۳

سپس برخی این معنا را به عنوان احتمال و برخی آن را به نحو تعیین پذیرفته اند همانند فخر رازی (م ۶۰۶ ق) که در تفسیر خود، همین قول را برگزیده، می نویسد:

كَمَا اسْتَخْلَفَ هَارُونَ وَ يَوْشَعَ وَ دَاوُدَ وَ سَلِيمَانَ؛ همان گونه که خداوند هارون و یوشع و داوود و سلیمان را خلیفه قرار داد.^۴

ماوردی (م ۴۵۰ ق) نیز در النکت والعیون این معنا را به عنوان احتمال برای آیه آورده است.^۵

این معنا از استخلاف - چنان که پیش از این ملاحظه کردید - فراتر از وراثت زمین همراه با سکونت و فرمانروایی در آن است که برای قوم بنی اسرائیل و اقوام دیگر تحقق

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۹۷.

۴. رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۱۲.

۱. ابی السعود، ارشاد الاذهان، ص ۳۶۲.

۳. ابن عباس، تئویر المقباس، ص ۲۹۸.

۵. ماوردی، النکت والعیون، ج ۴، ص ۱۱۸.

یافت. بلکه جعل خاص برای افراد (و نه اقوام) از انبیا و اوصیاست که قرآن از آن خبر داده است. فخر رازی این استخلاف را طریق امامت می‌داند.^۱

نتیجه قابل توجهی که از این قول به دست می‌آید آن است که در این صورت «مِنْ» در عبارت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» برای تبعیض است و نه تبیین.^۲ یعنی چنان که خداوند برای برخی افراد از قوم بنی اسرائیل مانند هارون، داوود، سلیمان و یا دیگر اقوام، مقام خلافت را قرار داد، برای برخی از افراد این امت نیز، مقام خلافت را قرار خواهد داد.

اهل تستن در تبیین فراز «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» به دو گونه عمل کرده‌اند؛ برخی آن را به معنای لغوی تثبیت دین گرفته‌اند، بی‌آنکه از گستره جغرافیایی آن سخن گویند مانند طبری که می‌نویسد: «وَلَيُؤْتِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ؛ تا دینشان را برای آنان [در زمین] جای دهد و تثبیت کند»^۳ بیضاوی^۴ و دیگران نیز به همین مقدار اکتفا کرده‌اند.^۵

برخی دیگر به تبیین وسعت این تمکین به کمک آیه اظهار دین پرداخته، آن را غلبه بر دیگر ادیان دانسته‌اند. ابن عباس در صدر این قول قرار دارد؛ واحدی نیشابوری و بغوی از قول او می‌نویسند: «و يُظْهِرُ دِينَهُمْ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ؛ و دین آنان را بر تمام ادیان چیره سازد».^۶ در النکت والعیون ماوردی (م ۴۵۰) و تفسیر الجلالین همین تعبیر را می‌یابیم.^۷ دیدگاه قرطبی (م ۶۷۱ق) نیز باید همین‌گونه باشد؛ چون در معنای «لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ» حدیث معروف مقداد بن اسود از قول پیامبر اکرم ﷺ را نقل می‌کند که فرموده است: «در آن زمان، بر روی زمین هیچ خانه گلین و موئین نخواهند ماند جز آنکه خداوند اسلام را در آن داخل می‌کند...»^۸

۱. رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۱۰.

۲. رک: همان جا.

۳. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

۴. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۹.

۵. رک: زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۱.

۶. رک: واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۲۳، ص ۳۲۷؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۴۲۵.

۷. رک: ماوردی، النکت والعیون، ج ۴، ص ۱۱۸؛ سیوطی، ومحلی، تفسیر الجلالین، ص ۴۷۲.

۸. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۰۰.

درباره گستره تبدیل خوف به امنیت نیز دو قول در میان اهل تسنن مطرح است: قولی که چون وعده استخلاف در زمین را به شهر مکه منحصر می‌داند، تبدیل خوف را هم در همان محدوده می‌پذیرد. این قول در بین اهل سنت متروک و تنها حکایت آن در کتاب‌هایی مانند تنویر المقباس، مانده است که می‌گوید:

و یقال لئنزلنهم أرض مکه كما أنزلنا الذين من قبلهم من بني إسرائيل أرضهم...
و لیبدلنهم بمکه من بعد خوفهم من العدو أمناء؛ و گفته می‌شود آنان را در زمین مکه فرود می‌آوریم همان‌گونه که اقوامی پیش از اینان بودند از جمله بنی اسرائیل را در سرزمینشان فرود آوردیم [جای دادیم] و در مکه آنان را پس از خوف از دشمن به امنیت تبدیل می‌کنیم.^۱

قرطبی نیز از قول نقاش همین معنا را نقل می‌کند. چون از نظر وی مهاجران از خداوند خواسته بودند تا به مکه، سرزمین خود برگردند و در آن جانشین کفار مکه شوند و خداوند این وعده را به آنان داد. چنان‌که به بنی اسرائیل این وعده داده شده بود که در سرزمین خود جانشین دیگران شوند. خداوند این وعده را درباره هر دو تحقق بخشید.^۲ (تا اگر بخواهند به سرزمین خود برگردند و وارث دیگران شوند).

قول دوم که دیدگاه مشهور و رایج اهل سنت است، گستره این تبدیل را متناسب با گستره استخلاف مسلمانان بر سرزمین‌های عرب و عجم می‌داند که دست‌کم تا پایان عصر عثمان یا غلبه بر کفار به آن دست یافتند. به نظر می‌رسد این معنا را مقاتل بن سلیمان تابعی برای نخستین بار مطرح ساخته^۳ و دیگران نیز پذیرفته‌اند.

اهل سنت - چنان‌که خواهید دید - چون آیه را بر عصر خلفا تطبیق می‌کنند، ناگزیرند این خوف را تنها از کافران و عوامل بیرونی جامعه اسلامی، بدانند تا بتوانند ناامنی داخلی عصر عثمان را که به قتل او انجامید و نیز ناامنی‌های عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام که جنگ‌های داخلی را پدید آورد، توجیه کنند.

۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۹.

۱. ابن عباس، تنویر المقباس، ص ۲۹۸.

۳. ر.ک: واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۳، ص ۳۲۷.

تطبیق مفاد آیه بر خلفا

نکته قابل توجهی که تقریباً در تمام تفاسیر سنّی به چشم می‌خورد، پیوند این آیه با امر خلفاست؛ هیچ‌کدام از مفسران اهل سنن درباره تطبیق آیه بر عصر خلفا تردید نکرده‌اند، خواه آغاز تحقق این وعده را از عصر رسالت و اواخر بعثت بدانیم یا آن را از عصر خلافت ابوبکر به شمار آوریم، و خواه امکان تحقق مصادیق دیگر برای این وعده را بپذیریم یا آن را تنها بر خلفا حمل کنیم و... در هر صورت، این آیه از نظر همه اهل سنّت بدون شک و تردید بر خلفا تطبیق می‌شود. برخی آن را تنها بر شیخین حمل می‌کنند و آن را قول مالک می‌دانند.^۱ برخی نیز مانند ابن‌کثیر بر خلفای سه‌گانه تطبیق کرده‌اند^۲ تا تضادی با ناامنی‌های عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام پدید نیاید ولی مشهور آنان، آن را تا پایان عصر علی علیه السلام دانسته‌اند و ناامنی‌های عصر عثمان و علی علیه السلام را توجیه کرده‌اند.

برخی اهل سنّت، مفاد این آیه را روشن‌ترین دلیل بر امر خلافت خلفا می‌دانند.^۳ در میان مفسران سنّی، فخر رازی از قدما (م ۶۰۶ ق) و آلوسی از متأخران (م ۱۲۵۰ ق) با تفصیل بیشتر به اثبات مفاد آیه بر امر خلفا و صحت خلافت آنان پرداخته‌اند و در پی آن به مناقشه‌ها پاسخ گفته‌اند.^۴

در مصادر سنّی دلیلی بر این تطبیق از صحابه و یا از خود خلفا در دست نیست، تنها قرطبی این قول را به نقل از قشیری از ابن‌عباس آورده است^۵ که با دیدگاه ابن‌عباس درباره خلافت که آن را از نوع سوم و تمکین دین را به معنای سیطره آن بر تمام ادیان می‌داند - و پیش از این ملاحظه شد - همخوان نیست. در بین تابعین نیز به نقل از قول ضحاک در این باره آورده‌اند که گفته است:

۱. ر.ک: قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۷؛ ابن‌کثیر می‌نویسد: «قال بعض السلف: خلافة أبي بكر و عمر حق في كتاب الله ثم تلا هذه الآية» (ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۰۱).

۲. ابن‌کثیر، همان‌جا.

۳. ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۲؛ تفسیر السنفی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۴. ر.ک: رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۱۲؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۳۰۰-۳۰۲.

۵. ر.ک: قرطبی، همان، ص ۲۹۷.

هذه تتضمن خلافة أبي بكر و عمر و عثمان و علي [عليه السلام] لأنهم أهل الإيمان و عملوا الصالحات و قد قال رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: «الخلافة بعدي ثلاثون»؛ این آیه متضمن خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی [عليه السلام] است چون آنان اهل ایمان و عمل صالح بوده‌اند همانا رسول خدا [صلى الله عليه و آله] فرمود خلافت پس از من سی سال خواهد بود.^۱

با این وصف قرطبی به نقل از ابن عربی این را قول همه علمای می‌داند: قال علماءنا هذه الآية دليل على خلافة الخلفاء الأربعة - رضي الله عنهم - و أن الله استخلفهم...؛ علمای ما می‌گویند این آیه دلیل بر خلافت خلفای چهارگانه است و خداوند آنان را خلیفه قرار داده است.^۲

با تطبیق آیه بر خلافت خلفا، ناگزیر مباحث تفسیری در آیه با مباحث کلامی درهم آمیخت و در کتب کلامی سنّی به عنوان یکی از ادله صحت خلافت خلفا ثبت شد. آنگاه این مقوله با طرح نقد و ایرادها در مصادر کلامی هر دو فریق بسط و توسعه یافت. برای نمونه قاضی عبدالرحمن ایجی (م ۷۵۶ق) متکلم مشهور سنّی در مقام نقد ادله امامت امیرمؤمنان علی عليه السلام از این آیه به عنوان نخستین دلیل بهره گرفته، می‌نویسد:

هذه النصوص معارضة بالنصوص الدالة على إمامة أبي بكر و هي من وجوه: الأول قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» و أقلّ الجمع ثلاثة و وعد الله حقّ و لم يوجد إلا الخلفاء الأربعة فهي التي وعد الله بها؛ این نصوص [ادله امامت امام علی عليه السلام] با ادله‌ای که بر امامت ابوبکر دلالت دارند معارض است، از جمله این ادله عبارت است از: سخن حق تعالی که می‌فرماید: «خداوند به آنان که از شما ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده که در زمین استخلاف یابند...» [تعبیر آیه به صورت جمع آمده] و کمترین تعداد برای تحقق جمع، سه نفر است، وعده خدا هم حق است [و تخلفی در آن نیست] مضداق این وعده نیز جز خلفای اربعه کسی دیگر نیست، پس آنانند که قوم موعود به شمار می‌آیند.^۳

۱. همان‌جا؛ و نیز ر.ک: ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۱۹۳.

۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۷. ۳. ایجی، مواقف، ج ۸، ص ۳۶۴.

تفتازانی (م ۷۹۳ق) در مقاصد^۱ و شرح آن،^۲ سید شریف جرجانی (م ۸۱۲ق) در شرح المواقف^۳ نیز این دلیل را آورده‌اند. البته این امر آشکار است که بین ادله شیعه برای امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام با این دلیل از اهل تسنن برای خلافت خلفا تفاوتی اساسی است؛ ادله امامت علی علیه السلام بنا به تفکر شیعه نص و موجب نصب و مشروعیت امامت است، ولی استخلاف در این دلیل به معنای نص بر خلافت با جعل خاص آن نیست و الا با وجود نص بر خلافت، شورا و انتصاب بی‌معناست و به‌طور روشن با اندیشه کلامی اهل سنت درباره مشروعیت شورا و انتخاب ناسازگار خواهد بود.

به هر حال متکلمان فریقین در این عرصه مباحث فراوانی را رقم زده‌اند که باید در جای خود بررسی کرد.^۴ نکته قابل توجه در اینجا آن است که اهل سنت در فرآیند تطبیق آیه بر خلفا ناگزیر از دو امرند: اولاً: در جهت ایجاب، مفاد آیه را به گونه‌ای تلقی کنند که امکان تطبیق آیه به عصر خلفا فراهم آید؛ ثانیاً: در جهت سلب، هر نوع تفسیری که موجب شود آیه بر غیر خلفا تطبیق گردد، رد و ابطال کنند. در گفتار سوم تفصیل هر دو امر را خواهیم دید.

در این میان، برخی مفسران سنی، قوم موعود را به صحابه اختصاص نداده، همه امت را قوم موعود می‌دانند. آنان بر این باورند این وعده از اواخر بعثت تا عصر کنونی برای یک‌بار و برای همیشه تحقق یافت و موجب شد این امت، مالک سرزمین دیگران شده و در آن سُکنی گزینند که هم‌اکنون نیز این امر ادامه دارد. ابن عطیه آندلسی (م ۵۴۶ق) به این قول گرایش دارد و می‌نویسد:

هذه الآية عامة لأمة محمد صلى الله عليه وآله ... و «استخلافهم» هو أن يملكهم البلاد و يجعلهم أهلها كما جرى في الشام و في العراق و خراسان و المغرب و قال الضحاک في كتاب النقاش: هذه الآية تتضمن خلافة أبي بكر و عمر و عثمان و علي عليه السلام [لأنهم أهل الإيمان و عمل الصالحات... و الصحيح في الآية أنها في استخلاف الجمهور؛ این آیه، همه امت پیامبر را دربر می‌گیرد. [در این صورت] استخلاف آنان بدین معناست که خداوند آنان را مالک شهرها می‌کند و از اهل آن قرار

۱. تفتازانی، مسعود، المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۵. ۲. همان.

۳. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۴. ۴. برای توضیح بیشتر ر.ک: مفید، الافصاح، ص ۹۰-۹۸.

می‌دهد؛ چنان که آنان را در شام و عراق، خراسان و مغرب مالک کرد. ضحاک به نقل از کتاب نقاش می‌گوید: این آیه به امر خلافت ابی‌بکر، عمر، عثمان و علی [علیه‌السلام] اختصاص دارد؛ چون آنان اهل ایمان و عمل صالح بوده‌اند ولی قول درست این است که آیه درباره همه امت است.^۱

قرطبی (م ۶۷۱ق) نیز در این باره می‌گوید:

قال قوم: هذا وعد لجميع الأمة في ملك الأرض كلها تحت الإسلام كما قال ﷺ: زُوِيَتْ لِي الْأَرْضُ فَرَأَيْتُ مِشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَبُلُغُ مَلِكُ أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا وَاخْتَارَ هَذَا الْقَوْلَ ابْنُ عَطِيَّةٍ فِي تَفْسِيرِهِ؛ بِرُخَى كَقَوْلِهِ: إِنَّ وَعْدَهُ نَسَبَتْ بِهِ هَمَّةُ أُمَّتٍ لِأَنَّهَا فِي تَمَامِ زَمِينِهَا تَحْتَ أَيْمَانِ الْإِسْلَامِ دَرَمِي أَيْدٍ. چنان که پیامبر خدا ﷺ فرمود: زمین برای من گرد آمد پس خاوران و باختران را دیدم و به زودی فرمانروایی امت من همه زمین را دربر خواهد گرفت. ابن عطیه این قول را در تفسیر خود پذیرفته است.^۲

سپس قرطبی دیدگاه خود را به صراحت چنین می‌آورد:

... أَنَّ الْآيَةَ عَامَّةٌ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، غَيْرَ مَخْصُوصَةٌ [بِالْخُلَفَاءِ الْأَرْبَعَةِ]، إِذِ التَّخْصِيسُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِخَبَرٍ مَمَّنْ يَجِبُ لَهُ التَّسْلِيمُ وَمِنْ الْأَصْلِ الْمَعْلُومِ التَّمَسُّكُ بِالْعَمُومِ؛ آيَةٌ شَامِلَةٌ هَمَّةُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ اسْتِ وَاسْتِخْتِصَاصُ بِهٖ أَفْرَادِي خَاصٍ [مِثْلُ خُلَفَاءِ] نَدَارِدُ [مِفَادِ آيَةٍ عَامَّةٍ اسْتِ وَ] تَخْصِيسُ [قَوْمٍ مَوْعُودِ دَر] آيَةٍ بِبَعْضِ أَفْرَادِ، جَزَا بِخَبَرِي مَعْتَبَرِي تَسْلِيمِ أَوْ بِشَرْطِ، امْكَانِ بَدِيرِ نَيْسْتِ وَ [بِأَعْدَمِ أَيْنِ خَبَرِ] أَصْلِ قَطْعِي نَيْزِ، تَمَسُّكُ بِهٖ عَمُومِ اسْتِ.^۳

تطبيق مفاد آیه به عصر ظهور

از نظر مفسران سنتی، قدر متیقن از قوم موعود در این خطاب، صحابه‌اند. برخی نیز همه امت را مصداق این قوم دانسته‌اند، اما آیا امکان تحقق دوباره این وعده (از جمله در عصر ظهور امام مهدی عجله الله تعالی فرجه)، منتفی است؟ رویکرد اهل تسنن در این زمینه دو گونه است: جمع زیادی از آنان بحث از امکان تحقق دوباره این وعده را فرو گذاشته‌اند.

۱. ابن عطیه آنلسی، المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۸. ۳. همان، ص ۲۹۹.

و في هذا الحديث دلالة على أنه لا بد من وجود اثني عشر خليفة عادل... وقد وجد منهم أربعة على الولاء وهم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي [عليه السلام] ثم كانت بعدهم فترة ثم وجد منهم من شاء الله ثم قد يوجد منهم من بقى في الوقت الذي يعلمه الله تعالى و منهم المهدي الذي يطابق اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و كنيته كنيته، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛ اين حديث بر اين دلالت دارد که بايد دوازده خليفه عادل وجود داشته باشد، چهار تن از آنان پشت سر هم حضور يافتند که همان ابوبکر، عمر، عثمان و علي [عليه السلام] هستند. آنگاه پس از آنان فترتی حاصل شد، دوباره تعدادی ديگر از اين خلفای دوازده گانه آن گونه که خدا می خواست، يافت شدند و بقیه آنان در وقتی که فقط خدا می داند، خواهند آمد که از جمله آنان مهدي اين امت است و هم نام و هم کنیه رسول خداست، وی زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد چنان که از جور و ستم پر می شود.^۱

نظير دیدگاه ابن کثیر، تفسیر کابلی است که آخرين خليفه را امام مهدي [عليه السلام] می داند.^۲ ابن کثیر اين وعده را که از اواخر بعثت پیامبر اکرم [صلى الله عليه و آله] شروع شده همچنان پابرجا می داند تا به عصر خلفای ديگر رسد تا آنگاه که عصر ظهور امام مهدي [عليه السلام] فرا رسد و مصداقی ديگر از اين وعده تحقق يابد. هر چند از نظر ابن کثیر، اين آیه با ائمه اثنا عشر شيعی ارتباطی ندارد، بلکه با آن مخالف است.^۳

حاصل آنکه مشهور مفسران سنی در اين قول اتفاق نظر دارند که مفاد اين وعده، ناظر به اصحاب پیامبر اکرم [صلى الله عليه و آله] به طور خاص يا امت اسلامی به طور عام است. استخلاف قوم موعود به معنای خلافت ویژه نوع سوم که حق تعالی برای انبيا و اوصيا جعل کرده، مانند خلافت آدم، داوود، سليمان و... نیست؛ بلکه يا به معنای لغوی آن يعنی جایگزینی قومی به جای قومی ديگر است (که در بين اهل تسنن طرفدارانی اندک دارد) و يا استخلاف نوع دوم به معنای وراثت اموال و سرزمين آنان و به دست گرفتن سرنوشت خویش و اداره جامعه با حاکمیت در آن است. تمکين دين و تبديل خوف به اين امنيت نیز به معنای نسبی آنهاست. دين در اوایل اسلام، به ویژه در مکه و تا قبل از

۱. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظيم، ج ۳، ص ۳۰۱. ۲. دیوبندی، تفسیر کابلی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳. رک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظيم، ج ۳، ص ۳۰۱.

گسترش اسلام، تثبیت نشده بود سپس از اواخر بعثت، به تدریج تثبیت گردید و گسترش یافت هر چند تمام سرزمین‌های کافران را در گیتی، فتح نکرد. تبدیل خوف به امنیت نیز در مقایسه با شرایطی که مسلمانان در مکه به سر می‌بردند قابل توجیه است که به تدریج خوف آنان زایل شد و امنیت از دشمنان بیرونی بر جامعه اسلامی سایه افکند، اما این امنیت که به نظر آنان تنها از عوامل بیرونی جامعه بود، همانند تمکین دین، هرگز در سرتاسر گیتی به طور مطلق تحقق نیافت و هنوز هم به وقوع نپیوسته است.

این آیه بدون شک، ناظر به امر خلفا و صحت خلافت آنهاست، هر چند مصادیق دیگر را ابطال نمی‌کند. جز آنکه بخواهیم مفاد آیه را تنها به مصداقی غیر از خلفا تطبیق دهیم که هرگز اهل تسنن آن را بر نمی‌تابند. برخی اهل سنت، وقوع مجدد این وعده را امکان‌پذیر می‌دانند، بلکه عصر ظهور امام مهدی علیه السلام را به عنوان مصداقی از این وعده بر شمرده‌اند.

گفتار سوم: بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های فریقین

با مقایسه دیدگاه‌های تفسیری فریقین، موارد اشتراک و افتراق آنان را درمی‌یابیم. موارد اشتراک آنان در قولی است که امکان تطبیق آیه را بر مصادیق متعدد می‌پذیرد. و موارد افتراق از یک سو، قول به تعیین تحقق وعده نسبت به اهل بیت علیهم السلام به طور عام و یا به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام به طور خاص در دیدگاه مفسران شیعی است، که مفسران اجتهادی سنی آن را بر نمی‌تابند. از سوی دیگر قول به اختصاص تحقق وعده نسبت به شیخین یا خلفای سه‌گانه از نظر اهل تسنن است که از نظر شیعه مردود است. با این وصف امکان توسعه موارد اشتراک برای رسیدن به کمیت بیشتری از مفسران وجود دارد. چون پیش از این گفتیم: اگر برخی مفسران سنی نسبت به امکان تطبیق آیه بر مصادیق دیگر، سکوت کرده‌اند، ظاهراً به دلیل انکار آنان نیست، بلکه به این دلیل است که چون آنان وجهه اصلی تفسیر خود در این آیه را برای امر خلافت خلفا قرار داده‌اند، (چنان که گویی) از بررسی درباره تحقق مجدد این وعده غفلت ورزیده‌اند و الا

همان که برخی مفسران سنی گفته‌اند: دلیلی بر توقف آیه نسبت به صحابه یا همه امت در دست نیست.

پس اگر امکان تطبیق آیه بر مصادیق دیگر وجود دارد، می‌توان آن را به عنوان مورد مشترک (و یا قدر متیقن) دیدگاه فریقین در نظر گرفت و در پی آن به بررسی تطبیقی از تحقق این وعده در عصر ظهور پرداخت. بر این اساس باید دید، مفاد آیه تا چه اندازه بر این مصداق تطبیق می‌شود و در پی آن به همین مقدار رضایت دهیم که عصر ظهور یا یکی از مصادیق این وعده است و یا مصداق اتم آن به شمار می‌آید. اما چون در ادله این امر تأمل کنیم به این نتیجه می‌رسیم که تطبیق آیه به عصر ظهور به عنوان یکی از مصادیق یا مصداق اتم برای آیه، با چالش‌هایی روبه‌روست و ناگزیر باید عصر ظهور را تنها مصداق برای تحقق این وعده دانست.

بررسی نظریه انحصار تحقق وعده به عصر ظهور

ادله انحصار مصداق آیه به عصر ظهور، که نظریه تحقق وعده در مصادیق متعدد را ابطال می‌کند، بر دو پایه درون متن و برون متن شکل گرفته‌اند؛ درون متن بر اساس تأمل در مفاد آیه است، تا در آن «ویژگی‌های قوم موعود» درک شود و بر «اطلاق تعابیر آیه» تأکید کند و برون متن بر اساس «تأمل در مفاد احادیث فریقین» در این زمینه است. چون این ادله را به دقت بررسی کنیم بر صحت نظریه انحصار وعده به عصر ظهور اذعان خواهیم کرد.

الف) درک ویژگی‌های قوم موعود

خداوند قوم موعود را در این آیه با اوصافی یاد کرده که موجب می‌شود آنان را تنها برخی از این امت و نه همه آنان برشمرد و آنان را با شایستگی‌های نسبتاً منحصر به فرد دانست. از جمله ادله‌ای که اثبات می‌کند اینان برخی از این امت هستند، این است: قرآن درباره همه اقوام گذشته از پیروان انبیا که به آنان وعده استخلاف در زمین و هلاکت دشمنانشان را داده، از آنان با نوع تعابیری که در این آیه است، یاد نکرده است،

بدین گونه که در صدر آن با عبارت «الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و در ذیل آن با عبارت «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» آنان را توصیف کند. افزون بر آن، تعبیر «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نیز که دلالت بر این دارد آنان بدون شرک خفی و جلی، خداوند را می‌پرستند، قرینه‌ای روشن بر این امر است که «مِنْ» در «مِنكُمْ» تبعیضیه است، چه این تعبیر را جمله حالیه به منزله قید از وعده دانسته بگوییم: «وَعَدَهُمُ اللَّهُ ذَلِكَ فِي حَالِ عِبَادَتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ» و یا جمله حالیه از ضمیر «هُمْ» در «وَلَيَبْذُلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» بدانیم و چه آن را جمله مستأنفه قلمداد کنیم که بدین معناست که گویی قایلی می‌پرسد: «مَا لَهُمْ يَسْتَخْلِفُونَ وَيُؤْمِنُونَ؟ چرا آنان شایسته استخلاف و امنیت شدند؟» فقال: «يَعْبُدُونَنِي...»^۱

در تمام این صورت‌ها چون، عموم مسلمانان به این عبادتِ خالص، موصوف نیستند و بر خلاف این افراد، امکان در غلتیدن آنان به رذیلت شرک وجود دارد، این امر موجب می‌شود تا قوم موعود را درباره همه مسلمانان ندانیم و آنان را به برخی از افراد از جامعه مسلمانان، اختصاص دهیم.

ممکن است از قرینه‌های دیگر نیز برای اثبات تبعیضیه بودن «مِنْ» استفاده کنیم

برای مثال:

اولاً: با درنگ در ساختار و آموزه‌های سوره نور در می‌یابیم که یکی از آموزه‌های این سوره که به طور مشخص در قبل و بعد آیه مورد بحث به چشم می‌خورد، نمایاندن تقابل آشکار بین منافقان و گفتار آنان با مؤمنان و منطق آنان است. گفتار منافقان این است: «وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۲ و می‌گویند به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت کردیم. آنگاه گروهی از آنان پس از این ادعا روی می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند» ولی منطق مؤمنان چنین است: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳ همانا منطق مؤمنان این است که چون به نزد خدا و پیامبرش

۱. ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۲؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج ۹، ص ۳۳۹.

۲. نور، ۵۱.

۳. نور، ۴۷.

دعوت شوند تا بین آنان حکم کند می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و آنان به طور حتم رستگارانند» سپس در آیه بعد فرمود:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۱ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و تقوای الهی داشته باشد پس آنان کامیابان خواهند بود. پس از این آیه، باز از دوگانگی سخن با عمل منافقان پرده برداشت و در آیه ۵۴ راه هدایت و رستگاری را با این دستور می‌آورد:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوا تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلِّغُ الْمُبِينُ»^۲ بگو خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید، پس اگر روی گردانیدید همانا [بدانید] بر عهده وی آنچه بر او تکلیف شده و بر عهده شما آنچه که تکلیف شده‌اید، می‌باشد و اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار [پیام‌ها] نیست»، تا بالأخره به آیه ۵۵ یعنی آیه مورد بحث می‌رسد.

از سیاق حاکم بر این آیات می‌توان به خوبی استفاده کرد که مؤمنان در این آیه از شائبه نفاق خالص‌اند، تسلیم محض خدا و رسول اویند و از تقوا و خشیت الهی بهره‌مندند. و اینان برخی از این امت هستند.

ثانیاً: تعبیر «الذین آمنوا» در قرآن نوعاً در برابر «هادوا»، «نصاری» و «صابئین» به منزله اصطلاحی برای این خطاب به این امت به کار می‌رود. بنابراین، در این تعبیر اجمال یا ابهامی بر اثر اشتغال بر گروه‌های دیگر ندارد تا با «مِنْ» در «مِنْكُمْ» تبیین شود؛ جز آنکه بگوییم ضمیر برای مخاطبان عصر نزول است تا دیگران را خارج کند.

ثالثاً: قرینه دیگر تأمل در تعبیر «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» در آخر آیه است. آنان که پس از تحقق این وعده، کفر می‌ورزند، یا به کفر می‌گرایند، از افراد قوم موعود نیستند، اگر چنین بود قرآن می‌فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ - مِنْهُمْ - فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و در این صورت استعمال حرف «مِنْ» در «مِنْكُمْ» در صدر آیه برای تبیین - و

نه تبعیض - آشکارتر می‌بود؛ چون در این صورت قوم موعود، شامل همه مسلمانان می‌شد، آنگاه در پایان آیه افرادی از آنان که به این نعمت کفر می‌ورزند را جدا می‌ساخت. مانند آیه آخر سوره فتح که در صدر آن فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...»^۱ که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد، ولی در پایان آیه تعبیر «منهم» را آورد و فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» تا تنها برخی از آنان را مشمول حکم خود قرار دهد. بنابراین، با مقایسه بین جمله‌بندی آیه و عد با آیه سوره فتح می‌توان بر تبعیضی بودن «مِنْ» در آیه مورد بحث، تأکید کرد.

ویژگی دیگر این قوم در تعبیر «...وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ بَيْنَهُمُ الَّذِي آرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي» نهفته است. این ویژگی در شناخت قوم موعود اثری بسزا دارد. چون، از یک سو خداوند این تعبیر را - همانند تعابیر قبلی - درباره هیچ قومی از گذشتگان که همه افراد آنان را جانشین پیشینیان کرده، به کار نبرده است. از سوی دیگر این تعبیر حکایت از آن دارد که دغدغه اصلی قوم موعود، دین‌ورزی است آنان که خودشان در عبادت خدا از شرک جلی و خفی پاک شده‌اند درصدد برپایی دین مورد رضایت حق تعالی در جامعه بشری‌اند. و این نیز قرینه دیگری است بر اینکه اینان برخی از این امت هستند نه همه آنان؛ چون همه امت چنین دغدغه‌ای ندارند. به دیگر سخن، اگر استخلاف قوم موعود در زمین برای تثبیت دین مورد رضای حق تعالی است و آنان واسطه این امرند، پس باید این خلفا چنین شایستگی و لیاقتی را احراز کرده باشند. این شایستگی از تعبیر آنان نسبت به آموزه‌های دین حق خبر می‌دهد، چون امر دین در ابتدا در بین خود آنان تثبیت گردیده است. چنان‌که تعبیر «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» از آن حکایت می‌کند.

تبدیل خوف به امنیت نیز که در فراز «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» آمده است به نوعی از شأن قوم موعود خبر می‌دهد. این تبدیل در راستای هدف استخلاف که تثبیت دین حق و عبادت خالصانه حق تعالی است، معنا می‌شود. خداوند تضمین کرد، خوف

آنان را به امنیت تبدیل کند تا خالصانه خداوند را بدون هیچ شائبه شرک از جمله شرک در خوف، پرستش کنند. این نیز قرینه دیگری است که «مِنْ» برای تبعیض است. چون باید ضمیر این افراد از انواع آلودگی‌ها پاک باشد، تا هنگام برپایی جامعه‌ای آمن که زمینه برای بروز این آلودگی‌ها فراهم می‌آید، آنان برای طلب ریاست و... به کشمکش و فتنه‌گری در داخل جامعه نپردازند و خوف و ناامنی را به جای امنیت نشانند.

حاصل آنکه با تأمل در فرازهای آیه می‌توان به این نتیجه رسید که قوم موعود در این آیه، همه امت نیستند، تنها برخی از این امت هستند. آنان که از اوصاف والا و شایستگی‌های منحصر به فرد برخوردارند.

ب) اطلاق تعبیر در آیه

اگر فرازهای آیه وعد بر اطلاقشان باقی باشند، هرگز مصداقی از این وعده تاکنون در خارج تحقق نیافته، تا عصر ظهور، مصداقی دیگر یا مصداق اتم آن قلمداد شود، بلکه آیه با فرض این اطلاق یک مصداق بیشتر ندارد و آن عصر ظهور است. چون در این صورت، خداوند وعده داده مؤمنان موحد ناب و خالص از عیب کفر و نفاق و فسق، جامعه‌ای شایسته برپا کنند؛ آنان وارث همه زمین شوند و جز آموزه‌های دین حق بر زندگی آنان حاکم نگردد. دین حق در تمام جغرافیای زمین و در سطح جهانی تثبیت شود و غالب آید و آحاد مردم به آن گردن نهند؛ چون دین مورد رضایت خداوند در این آیه، همان دین حق است که آیه اظهار بر آن دلالت دارد و تمکین آن نیز با سیطره دین حق، هم افق و هم معناست. چون تثبیت دین از هر جهت، تنها با سیطره دین حق بر دیگر ادیان پدید می‌آید. به گونه‌ای که ارکان آن استوار شود و شأن دین و دین‌ورزی در تمام جوامع بشری والا گردد و احکام دین بدون هیچ مانعی درونی و برونی مورد عمل قرار گیرد. تبدیل خوف به امنیت نیز از تمام عوامل درونی و برونی بدون محدودیت به سرزمینی خاص، رخ نماید.

تنها مانعی که با این اطلاق ناسازگار خواهد بود، حدیث شأن نزول آیه است که اهل تسنن با خبر واحد صحیح آن را نقل کرده و برخی مفسران شیعی نیز بدان ملتزم

شده‌اند. آنان بر اساس این حدیث ناگزیرند، تمکین دین را به جغرافیای محدود تا پایان عصر خلیفه سوم بدانند. تبدیل خوف به امنیت را بر اساس همان شأن نزول، تنها به معنای امنیت از دشمنان تهاجمی بیرونی به کار برند، نه خوف از هجوم دشمن درونی و نه خوف از جنگ‌های تهاجمی در حمله به دشمن که در عصر خلفای سه‌گانه برپا بوده است. باز بر اساس همان شأن نزول باید این نوع امنیت نسبی را به لحاظ جغرافیایی نیز تنها منحصر به شهر مدینه بدانند، چون در متن حدیث می‌گوید: آنان پس از هجرت به شهر مدینه، «کانوا لا یبیتون إلا بالسلاح و لا یصبحون إلا فیه فقالوا...؛ آنان از هجوم دشمن می‌ترسیدند و روز و شب با سلاح به سر می‌بردند، پس شکوه کردند...».

اما اگر از حدیث شأن نزول آیه فراتر رویم، باید به اطلاق تعبیر آیه گردن نهیم؛ چون هر نوع محدودیتی در تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت با این اطلاق ناسازگار خواهد بود و تاکنون مصداقی از آن در زمین پدید نیامده است. ظاهر روایات فریقین به ویژه روایات شیعی (که نوعاً مفسران شیعی در تفسیر این آیه به کار برده‌اند) از اطلاق آموزه‌های آیه و در نتیجه از عدم تحقق این وعده تا عصر حاضر خبر می‌دهد، که در بررسی روایات ملاحظه خواهید کرد.

ج) تأمل در مفاد احادیث فریقین

با مقایسه مفاد احادیث فریقین درباره این آیه به اختلاف محسوسی برمی‌خوریم. منشأ این اختلاف در حدیث شأن نزول آیه در مصادر اهل تسنن، با احادیث تطبیق آیه بر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، و شیعیان خاص آنان، در مصادر شیعی است که نوعاً در آنها تحقق این وعده را بی‌آنکه مصداقی دیگر برای آن بشناسند، به عصر ظهور اختصاص می‌دهد. پیش از این ملاحظه شد که حدیث شأن نزول از اهل سنت، خبری واحد است و دو پیام دارد: یک: سبب نزول آیه را بیان می‌کند، که بر اساس شکوه صحابه از ناامنی در مدینه شکل گرفته است. هر چند سند این امر به ابی بن کعب صحابی می‌رسد که خود شاهد نزول آیه بوده است، ولی - در بررسی دیدگاه اهل سنت ملاحظه کردید - حدیث وی درباره زمان وقوع این وعده، ساکت است؛ دو: زمان تحقق این

وعده را بیان می‌کند که اجتهادی از شخص ابوالعالیه (م ۹۰ یا ۹۳ ق) تابعی است. وی برای نخستین بار، تحقق این وعده را از اواخر بعثت تا اواخر عصر خلیفه سوم دانست، آنگاه دیگر مفسران سنی از وی پیروی کردند. مفسران سنی ناگزیر در تطبیق این وعده به آن عصر با مناقشه‌هایی مواجه شده درصدد حل آنها برآمده‌اند. این مناقشه همراه با ارزیابی راه حل‌ها در گفتار بعد خواهد آمد.

احادیث سنی: اهل سنت غیر از این حدیث درباره شأن نزول آیه، احادیثی دیگر را در تفسیر آیه نقل کرده‌اند که همسو با مفاد احادیث شیعی بر اطلاق آموزه‌های آیه تأکید می‌کند. این اطلاق دلالت بر واقع شدن این وعده تا عصر حاضر دارد و ناگزیر آن را به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اختصاص می‌دهد. هر چند باز اهل تسنن ناچارند در توجیه دیدگاه ابوالعالیه درباره تطبیق مفاد این احادیث به عصر خلفا که موجب تفسیر در اطلاق آیه و این احادیث می‌شود، ساکت بمانند، یا بدون دلیل این قید را لحاظ کنند و بر آن تأکید ورزند. تفصیل بیشتر در این زمینه خواهد آمد.

از جمله این احادیث، حدیثی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ذیل این آیه نقل می‌کنند که آن فرمود: «لَيَدْخُلَنَّ هَذَا الدِّينُ عَلَى مَا دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ؛^۱ این دین همان‌گونه که شب همه جا را در بر می‌گیرد، همه جا را فرا می‌گیرد» و نیز حدیث مقداد بن اسود صحابی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که برخی از اهل تسنن به صحت آن اقرار دارند و مفسرانی همچون ماوردی (م ۴۵۰ ق)، قرطبی، ابن‌کثیر، آن را در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند.^۲ مقداد بن اسود می‌گوید:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهٌ مِنَ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٌ إِلَّا أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ...^۳ از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: هیچ خانه‌ای گلین یا موین نیست [کنایه از همه مکان‌ها] جز آنکه خداوند آیین اسلام را در آن وارد می‌کند.

۱. تفسیر السنن، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲. رک: ماوردی، النکت والعیون، ج ۴، ص ۱۱۸؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۰۰؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۰۱؛ مرحوم طبرسی از مفسران شیعی نیز این روایت را ذیل آیه نقل کرده است (رک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۷).

۳. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۳۰؛ ابن‌حبان، صحیح، ج ۱۵، ص ۹۳، ح ۶۶۹۹ و ۶۷۰۱.

حدیثی دیگر که مفسران یاد شده ذیل این آیه نقل کرده تا با آن آیه را تفسیر کنند.^۱ این حدیث مشهور است که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَبُلُغُ مَلِكُ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا؛ همانا خداوند خاوران و باختران زمین را برای من گرد آورد [کنایه از اینکه تمام گستره زمین را دید] به زودی فرمانروایی امت من تمام زمین را فرا خواهد گرفت.

اطلاق این احادیث با آیه سیطره دین نیز همسویی دارد که باز برخی مفسران سنی آن را در تفسیر این آیه آورده‌اند و باز با ظاهر قول ابن عباس سازگار است که درباره گستره تمکین دین از وی چنین نقل می‌کنند:

يُوسِّعُ لَهُمْ فِي الْبِلَادِ حَتَّى يَمْلِكُوهَا وَيُظْهِرُ دِينَهُمْ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ؛^۲ خداوند، شهرها را برای آنان می‌گشاید تا آنها را مالک شوند [بر آنها فرمانروایی کنند] و دینشان را بر تمام ادیان چیره سازد.

احادیث شیعی: احادیث شیعی، قوم موعود را ائمه اهل بیت علیهم السلام و امام مهدی علیه السلام با یارانشان می‌داند. در برخی از این احادیث ضمن آنکه وقوع این وعده را در صدر اسلام (که گفتیم نخستین بار از سوی ابی‌العالیه تابعی مطرح شده) رد و ابطال می‌کند، تحقق این وعده را به عصر ظهور امام مهدی علیه السلام اختصاص می‌دهد. از جمله آنها، حدیث مرحوم صدوق است که چنین نقل می‌کنند: سدید صیرفی، مفضل بن عمر، ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدند. امام در بخشی از این حدیث به مقایسه امام مهدی علیه السلام با سایر انبیا می‌پردازد و می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ... قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى عليه السلام وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى عليه السلام وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنِي الْخَضِرَ عليه السلام - دَلِيلًا عَلَى عَمْرِهِ...؛ خداوند چگونگی تولد امام مهدی علیه السلام را همانند تولد حضرت موسی و غیبتش را همانند غیبت حضرت عیسی و تأخیر ظهورش را همانند تأخیر [نجات] نوح [از قومش] قرار داد و سپس عمر طولانی بنده صالحش - یعنی حضرت خضر - را دلیل عمر طولانی ایشان قرار داد.

۱. ر.ک: قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲۲، ص ۴۳۹.

۲. ر.ک: واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۳۵۴.

جمع حاضر از امام می خواهند که به شرح و تفصیل این آموزه‌ها بپردازند. امام صادق علیه السلام در ضمن شرح مقایسه عصر حضرت نوح با عصر ظهور، بیاناتی دارند که خلاصه آن چنین است: خداوند تحقق وعده خود را برای نجات حضرت نوح و یارانش چندبار به تأخیر انداخت تا آنان که از رگه‌های نفاق مبرا و در باور به توحید، ناب بوده و به ریسمان نبوت حضرت نوح از سر صدق چنگ زده‌اند، شناخته شوند. خداوند با تحقق وعده خود، این استخلاف را برای مؤمنان در آن عصر فراهم آورد دینش را برای آنان تثبیت کرد و جامعه امن برای آنان پدید آورد تا این هدف والا برآورده شود:

«لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشُّكِّ [أَوِ الشَّرْكِ] فِي قُلُوبِهِمْ؛ تا عبادت اینان برای من با رفتن شک [یا شرک] از دل‌هایشان خالص گردد». از دیدگاه امام صادق علیه السلام تحقق «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در آیه شریفه تنها در بستری امکان‌پذیر است که مؤمنان موحد ناب پدید آیند.

آنگاه امام علیه السلام در تحلیل این نظریه می‌فرماید: «اگر در بین مؤمنان رگه‌های پنهان نفاق باشد، با تشکیل جامعه امن، زمینه بروز این نفاق فراهم می‌آید و آنان برای طلب ریاست و... کشمکش و فتنه‌گری می‌پردازند و در پی آن مقصود اصلی از این استخلاف و امنیت که چیزی جز عبادت خالصانه حق تعالی نیست، از دست می‌رود».

درباره امام مهدی علیه السلام و قوم موعود نیز چنین است؛ زمان‌ها سپری می‌شود [و] آزمون‌هایی در پی فرا می‌رسد [تا مؤمنان ناب از دیگران جدا شوند و به عرصه وجود درآیند. آنگاه زمان وعده خدا سر می‌رسد و این استخلاف با تمکین و امنیت برای آنان به وقوع می‌پیوندد. و در پی آن، هدف پراج عبادت خالصانه صورت می‌پذیرد.

مفضل بن عمر که در میان جمعی است که در محضر امام هستند می‌گوید: «دیگران گمان می‌برند این آیه درباره خلفای چهارگانه ابوبکر، عمر، عثمان و امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است»، که امام با ابطال این توهم می‌فرماید:

مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَتَمَكِّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ [الْأَمْرِ] فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشُّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ

فِي عَهْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتَنِ الَّتِي تَتَوَّرَّ فِي أَيَّامِهِمُ وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ...؛^۱ چه زمانی در عصر اینان [خلفا] و علی عليه السلام دینی که مورد رضایت خدا و رسولش بود در سایه گسترش امنیت [یا امر دین] و با رفتن ترس از دل‌ها و برطرف شدن شک از سینه‌ها، تحقق یافته بود؟! با آنکه در عصر آنان [امنیتی نبود و شک در سینه‌ها وجود داشت و] جمعی از مسلمانان [از درون] مرتد شدند و فتنه‌ها برپا بود و جنگ بین کفار [بیرونی] و مسلمانان شعله‌ور و ناامنی [همه‌جا] وجود داشت. مفاد این حدیث با معارفی که با تأمل در درون متن آیه شریفه به دست آمد، هماهنگ است به اینکه این وعده هنوز تحقق نیافته است؛ قوم موعود برخی از این امت هستند. آنان از اوصاف والا و شایستگی‌های منحصر به فرد برخوردارند و... نکته قابل توجه دیگری که از این حدیث استفاده می‌شود آن است که قوم موعود در این آیه تنها امامان اهل بیت علیهم السلام نیستند، بلکه یاران خاص آنان نیز مشمول این وعده‌اند. در این باره حدیثی دیگر نیز از عیاشی از امام سجاده علیه السلام نقل شده است:

إِنَّهُ قَرَأَ الْآيَةَ وَقَالَ: هُم - وَاللَّهِ - شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدِي رَجُلٍ مِّنَّا هُوَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِي رَجُلٌ مِّنْ عَتْرَتِي اسْمُهُ اسْمِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجُورًا؛^۲ امام سجاده علیه السلام پس از قرائت این آیه فرمود: به خدا سوگند آنان [قوم موعود] شیعیان ما اهل بیت هستند، خداوند این وعده را برای آنان به دست مردی از ما تحقق می‌بخشد؛ وی مهدی این امت است همان کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که هم‌نام و هم‌کنیه من است به ولایت رسد و زمین را از عدل و داد پر کند، پس از آنکه از جور و ستم پر شده است.

محمد بن ابراهیم نعمانی (از دانشمندان قرن چهارم) نیز از امام صادق علیه السلام درباره این آیه چنین آورده است:

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، باب ۳۳، ص ۳۵۷، ح ۵۰. شبیه به این فراز که اقامه دین پسندیده را به عصر ظهور منحصر می‌داند، در کافی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است (ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۳۶-۵۳۸، ح ۱).

۲. التفسیر العیاشی، ج ۳، ص ۱۳۶ و به نقل از وی طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۰.

نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛ این آیه درباره قائم (امام مهدی علیه السلام) و اصحاب وی نازل شده است.^۱

ظاهراً مراد امام صادق علیه السلام درباره زیارت امام حسین علیه السلام، همین معناست که می فرماید:
 اللَّهُمَّ وَضَاعِفْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى عِتْرَةِ نَبِيِّكَ... وَثَبَّتْ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ وَحَزْبِكَ عَلَى طَاعَتِهِمْ... وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّاماً مَشْهُودَةً وَأَوْقَاتاً مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً تُوشِكُ مِنْهَا فَرَجُهُمْ وَتُوجِبُ فِيهَا تَمَكِينَهُمْ وَنَصْرَتَهُمْ كَمَا ضَمَنْتَ لِأَوْلِيَائِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...»؛ خداوند! درود و رحمت و برکاتت را بر عترت پیامبرت، دوچندان گردان... و دل های شیعیان آنان که حزب تو هستند بر طاعت اهل بیت، استوار ساز. برای آنان روزهای [پیروزی] آشکار و زمان های پسندیده و سعادت مند، قرار ده تا در آن گشایش آنان حاصل شود و تثبیت و پیروزی شان، فراهم آید. چنان که برای اولیای خود در قرآن ضمانت کرده ای و چنین گفته ای - و گفته تو حق محض است - «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده آنان را در زمین استخلاف بخشد...».^۲

دسته دیگر از روایات در مصادر شیعی، مفاد آیه را تنها به امامان اهل بیت علیهم السلام اختصاص می دهد. از جمله حدیث خزاز قمی از دانشمندان قرن چهارم است که با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل می کند:

دَخَلَ جُنْدُبُ ابْنَ جِنَادَةَ [اليهودي] عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ... فَأَخْبَرَنِي مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَّسِكَ بِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا جُنْدُبُ، أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ... ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ...»^۳؛ جندب بن جناده از یهودیان، نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رفت و گفت: ای پیامبر خدا مرا از اوصیای پس از خود آگاه فرما تا به آنان تمسک جویم. آنگاه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: ای جندب، اوصیای پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل اند... سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «خداوند به کسانی که از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است».

مرحوم صدوق نیز این حدیث را نقل کرده است.^۴

۱. نعمانی، کتاب الغیبة، ص ۲۴۰، ح ۲۵.
 ۲. طوسی، مصباح المتعجب، ص ۷۲۷.
 ۳. خزاز قمی، کفایة الأثر، ص ۵۹-۶۰.
 ۴. صدوق؛ به نقل از: بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۱۵۰.

ابن طاووس (م ۶۶۴ق) در کتاب کشف المحجّة نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام را که پس از جنگ نهروان به شیعیان خود نگاشته‌اند از کتاب الرسائل محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده است.^۱ در فرازهای آغازین آن نامه چنین می‌خوانیم:

و قد خَصَّ اللهُ قَرِيشًا بِثَلَاثِ آيَاتٍ وَعَمَّ الْعَرَبَ بِآيَةٍ، فَأَمَّا الْآيَاتُ اللَّوَاتِي فِي قَرِيشٍ فَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَضْرِهِ...» والثانية: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» والثالثة قول قريش لنبی الله تعالى حين دعاهم إلى الإسلام والهجرة فقالوا: «إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا...» قَالَ اللهُ تَعَالَى: «أَوْلَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا» وَأَمَّا الْآيَةُ الَّتِي عَمَّ بِهَا الْعَرَبَ فَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «... وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...»؛ خداوند قريش را به سه آیه و همه عرب را به یک آیه اختصاص داد؛ اما آیات درباره قريش چنین است: سخن حق تعالى در این آیه که فرمود: «و به یاد آورید آنگاه که در زمین [مکه] افرادی کم و مستضعف بودید و از اینکه مردم شما را بربایند می‌ترسیدید پس خداوند شما را پناه داد و با یاری اش، تأیید کرد» و دومین آیه که فرمود: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین، استخلاف بخشد» و سومین آیه، سخن قريش است که چون پیامبر خدا آنان را به اسلام و هجرت دعوت کرد، گفتند: «اگر از قرآن، این کتاب هدایت پیروی کنیم و همراه تو باشیم بی‌درنگ ما را از دیارمان می‌ربایند و...» خداوند [در پاسخ آنان] می‌فرماید: «آیا آنان را در حرمی امن، جای ندادیم؟» اما آیه‌ای که درباره تمام عرب است این سخن خداست که می‌فرماید: «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما آلفت انداخت و در پرتو نعمت او با یکدیگر برادر شدید».^۲

امیرمؤمنان علی علیه السلام در ادامه می‌فرماید:

فِيهَا مِنْ نِعْمَةٍ مَا أَعْظَمَهَا إِنْ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا وَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ تَرَعَبُوا؛^۳ پس چه نعمت عظیمی اگر از آن فاصله نگیرید و به غیر آن درنیابید! و چه مصیبت بزرگی اگر به آن ایمان نیاورید و از آن روی گردانید!

۱. ابن طاووس، کشف المحجّة، ص ۲۳۵، وی می‌گوید: با طرق فراوان و روشن به این کتاب سند داشته است.

۲. همان، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۳. همان، ص ۲۳۷.

ظاهراً از فرازهای این نامه با توجه به فضای صدور نامه و استنادهای دیگر امیرمؤمنان علی علیه السلام و نیز دیگر روایات در این زمینه استفاده می شود که مراد امام این است که خداوند به برخی مؤمنان دارای عمل صالح از قبیله قریش وعده داده است که به آنان استخلاف بخشد و دین مورد رضایش را برای آنان تثبیت کند و... این مؤمنان کسی جز امامان اهل بیت نیستند چون این آیه به قریش اختصاص دارد و امامان اهل بیت برخی از قریش هستند. امام علی علیه السلام در همان نامه به این آموزه «إِنَّ الْأُئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ» اشاره دارند. در نهج البلاغه نیز به طور مبسوط تر این بیان آمده است که: «إِنَّ الْأُئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلِحُ عَلِيٌّ سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ»؛ اما جامعه قدر این نعمت را ندانست و از اهل بیت علیهم السلام دوری گزید و به مصیبت بزرگ تفرقه و ناامنی، از جمله جنگ جمل مبتلا شد. ادامه نامه امام علی علیه السلام که تحلیلی واقع بینانه و ژرف از رخدادهای پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر محور سلب حقوق اهل بیت است، این معنا را تأیید می کند. اگر از این معنا چشم پوشی کنیم نمی توانیم توجیهی برای شکوه امام درباره خلافت و اختلاف ها و جنگ های زمان امام علی علیه السلام به دست دهیم؛ چون تفاوتی بین قریش و دیگران از انصار و غیر انصار در تحقق استخلاف، تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت نبوده است. شاید هم مراد امام این است که خداوند قریش را که افرادی کم بودند از استضعاف نجات داد، آنان را در پناه خود گرفت و با نصرت خود تأیید کرد، از طیبات رزق بهره مند ساخت برای آنان حرم امن قرار داد و... سپس به آنان وعده داد تا آنان را در زمین به استخلاف رساند و دین مورد پسندش را برای آنان تثبیت کند و... در این صورت قوم موعود همه مؤمنان از افراد قبیله قریش هستند و این وعده در سرزمین مکه برای آنان تحقق یافت خداوند آنان را از استضعاف نجات داد و به استخلاف و اقتدار رساند، آیین موحدانه اسلام را برای آنان تثبیت کرد، شرایط هولناک مکه را که در آن مؤمنان از مشرکان در هراس به سر می بردند، به امنیت تغییر داد. این معنا با توجه به زمان نزول سوره نور که یکصد و سومین سوره نازل شده است و پیش از

سوره فتح که یکصد و دوازدهمین سوره به شمار می‌آید (و در آن بشارت به فتح مکه آمده است) تأیید می‌شود. اما قریش پس از وفات رسول خدا ﷺ این نعمت عظمی را قدر ندانست، اهل بیت را فرو گذاشتند، اهل بیتهایی که به تعبیر امام در همین نامه از آنان چنین یاد می‌کند: «فَمَضَىٰ ﷺ لِسَبِيلِهِ وَ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ إِمَامِينَ لَا يَخْتَلِفَانِ وَ أَخْوَانٍ لَا يَتَخَاذِلَانِ وَ مُجْتَمِعِينَ لَا يَتَفَرَّقَانِ؟» پیامبر خدا از دنیا رفت و کتاب خدا و اهل بیت خویش را به یادگار گذاشت آن دو پیشوایند که با یکدیگر اختلاف نمی‌کنند و دو برادرند که همدیگر را خوار نمی‌سازند و همواره با هم هستند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند.^۱

قریش و دیگران که از اهل بیت ﷺ فاصله گرفتند در پی آن به مصیبت شدید ناامنی دچار شدند و جنگ‌های جمل، صفین و نهروان را پدید آوردند. شکوه امام از اوضاع نابسامان و اختلاف‌ها در آن عصر، این معنا را تأیید می‌کند ضمن آنکه این توهم را ابطال می‌کند که محدوده استخلاف، امنیت و تمکین دین تنها شهر مکه بوده و همواره قریش این نعمت را پاس داشته است.

حدیثی دیگر که آیه را به ائمه اهل بیت ﷺ اختصاص می‌دهد، از مرحوم کلینی است که با سند خود از عبدالله بن سنان چنین نقل می‌کند:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا...» قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ؛^۲ از امام صادق ﷺ درباره معنای این سخن از خداوند جل جلاله «خدا به کسانی که ایمان آورده‌اند وعده داده...» پرسیدم فرمود: آنان ائمه [اهل بیت] هستند.

باز از مرحوم کلینی از امام باقر ﷺ در این باره چنین نقل شده است:

... وَ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لَوْلَاةِ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ خَاصَّةً «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» يَقُولُ: أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَ دِينِي وَ عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وَصَاةُ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يُبْعَثَ النَّبِيُّ الَّذِي يَلِيهِ «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» يَقُولُ: يَعْبُدُونَنِي بِإِيمَانٍ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ فَقَدْ مَكَّنَ وَ لَوْلَاةِ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ بِالْعِلْمِ وَ نَحْنُ هُمْ، فَاسْأَلُونَا... أَمَّا عَلِمْنَا فَظَاهِرٌ، وَ أَمَّا إِبَانُ أَجَلْنَا الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ الدِّينُ مَنَا حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَ النَّاسِ اخْتِلَافٌ فَإِنَّ لَهُ أَجَلَ مِنْ مَمَرِ اللَّيَالِي

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳.

۱. ابن طاووس، کشف المحجّة، ص ۲۳۹.

والأیام إذا أتى ظَهَرَ وَ كَانَ الْأَمْرُ وَاحِدًا وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اخْتِلَافٌ؛^۱ همانا خداوند عزوجل در کتاب خود به طور خاص درباره وایان امر پس از محمد ﷺ چنین فرموده است: «خداوند کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده اند، در زمین جانشین قرار می دهد» خداوند در این آیه چنین می فرماید: من شما [وایان] را خلیفه علم و دین و عبادت خویش [در زمین] پس از پیامبرتان قرار می دهم. همان گونه که اوصیا حضرت آدم پس از وی جانشین او شدند تا زمانی که پیامبر پس از او [آدم] به رسالت مبعوث گردد. خداوند در این فراز «مرا می پرستند، چیزی را شریک من قرار نمی دهند» می فرماید: [آن وایان] من را با ایمان به اینکه پس از محمد ﷺ، پیامبری نیست، می پرستند؛ پس هر کس غیر از این گوید فاسق است. همانا خداوند وایان امر پس از محمد ﷺ را در علم استقرار بخشید و آن وایان ما هستیم، پس از ما بپرسید... اما علم ما ظاهر است، ولی زمانی که دین خدا به وسیله ما (در آن زمان) آشکار گردد، به طوری که میان مردم هیچ گونه اختلافی نباشد، آن را مدتی است از گذشت شبها و روزها تا چون وقتش رسد آشکار گردد و امر یکی شود [و اختلافها از میان روند] به خدا سوگند که فرمان خدا چنین جاری شده که میان مؤمنان اختلافی نباشد.

مرحوم کلینی حدیث عبدالله بن سنان را در باب «إِنَّ الْأُمَّةَ خَلْفَاءُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ...» آورده است تا دیدگاه خود را درباره معنای استخلاف در این حدیث که آن را از نوع سوم می داند، بیان کند.

مرحوم علامه مجلسی نیز درباره سند حدیث مذکور می نویسد: «ضعیف علی المشهور لکن مضمونه مروی باسانید کثیرة؛ سند این حدیث بر اساس معیارهای مشهور ضعیف است اما مضمون آن با اسانید فراوان نقل شده است».^۲

مراد مجلسی از مضمونی که با اسناد زیاد نقل شده، مقام خلیفة اللہی ائمة اطهار است.

علامه مجلسی درباره سند حدیث دوم نیز همان رأی را صادر کرده، می نویسد: «ضعیف علی المشهور».^۳ تضعیف مشهور از نظر مجلسی ﷺ به دلیل شخصیت حسن بن العباس بن الحریش در سند روایت است، ولی وی بر این باور است که این تضعیف در

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۷.

۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۶۲.

کتاب رجالی مبنایی ندارد و تنها سبب آن، نقل روایات با مضامین والا و غامض از ناحیه این راوی است و الا کتاب حسن بن العباس نزد محدثان مشهور بوده و احمد بن محمد این کتاب را نقل کرده است با آنکه وی، برقی را از شهر قم به دلیل نقل روایات ضعیف بیرون زانده است. علامه مجلسی در پایان می‌نویسد: «والشواهد علی صحته عندي كثيرة؛ شواهد بر صحت این حدیث نزد من، فراوان است».^۱

به هر روی، مضمون این نوع احادیث که قوم موعود را به ائمه اطهار منحصر می‌داند در مصادر غیر شیعی نیز نقل شده است. از جمله حاکم حسکانی با سند خود از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین می‌آورد:

إِنِّي أَقْسَمُ بِالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَأَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَتَعْطِفَنَّ عَلَيْكُمْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...».^۲

ابن بطریق نیز در کتاب خصائص خود این حدیث را نقل کرده است.^۳ باز حاکم حسکانی به نقل از فرات کوفی از سندی از ابن عباس درباره آیه مذکور می‌نویسد:

نَزَلَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ؛ این آیه درباره آل محمد نازل شده است.^۴

حدیث دیگر حاکم حسکانی از عبدالله بن مسعود چنین است:

وَقَعَتِ الْخِلَافَةُ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ لِثَلَاثَةِ نَفَرٍ: لَأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» والخليفة الثاني داود لقوله تعالى: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» يعني أرض بيت المقدس، والخليفة الثالث علي بن أبي طالب لقوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعني آدم و داود؛^۵ از ناحیه خداوند در قرآن برای سه نفر خلافت قرار داده شد؛ برای آدم به این دلیل از سخن حق تعالی که فرمود: «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین قرار می‌دهم» و دومین خلیفه داوود است به اینکه فرمود: «ای داوود! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم» منظور از زمین، سرزمین بیت المقدس است و سومین

۲. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۲۲.

۴. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۲۲.

۱. همان جا.

۳. ابن بطریق، خصائص، ص ۱۷۴.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱۵۶.

می‌آید. دسته‌ای از روایات که قوم موعود را ائمه اطهار علیهم‌السلام دانسته است و دسته دیگر که موحدان ناب از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام را در این معنا داخل می‌داند. برخی روایات نیز شاهی بر این وجه جمع به شمار می‌آید. مانند احادیثی که مفاد آنها این بود: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛ این آیه درباره قائم (امام مهدی علیه‌السلام) و اصحاب او نازل شده است». بر این اساس، مفاد آیه شریفه شبیه قوم موسی یا دیگر اقوام انبیایی است که خداوند وعده خود را درباره آنان تحقق بخشید با آنکه در میان آنان، شخص حضرت موسی و یا دیگر انبیا نیز حضور داشتند اما خلافت ویژه حضرت موسی علیه‌السلام و انبیای دیگر، دلیل خاص خود را داشته است. بنابراین، استخلاف از نوع سوم برای ائمه اهل بیت علیهم‌السلام مانند استخلاف داوود، هارون و... (که به جعل خاص حق تعالی) است، با ادله دیگر اثبات می‌شود و این آیه ناظر به این نوع استخلاف نیست. علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه از قرینه‌های درون متن آیه همین معنا را استفاده کرده، می‌نویسد:

این استخلاف همانند استخلاف پیشینیان، قائم به وجود اجتماع صالح است بی آنکه به اشخاص خاص از این جامعه اختصاص داشته باشد. بنابراین، خلافت الهی در اینجا به معنای ولایت بر جامعه که از ناحیه حق تعالی برای امثال حضرت داوود، سلیمان و یوسف علیهم‌السلام تشریح شده مراد نیست؛ چون بعید است که خداوند از انبیای بزرگوار خود تنها با تعبیر «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یاد کند این تعبیر و همانند آن در بیش از پنجاه مورد در قرآن به کار رفته، بی آنکه مراد از آن حتی در یک مورد انبیا باشد. آری خداوند از آنان با تعبیر «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ» یا «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي» و امثال آن یاد می‌کند.

هفت: حدیث کلینی از امام باقر علیه‌السلام که در آن آیه را مخصوص والیان امر از معصومان برمی‌شمرد، با مفاد دیگر روایات در این زمینه، تفاوتی محسوس دارد؛ چون این روایت دلالت بر تحقق وعده به استخلاف امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان قوم موعود در زمین پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد. خداوند آنان را در علم و دین و عبادت خالصانه جانشین خویش کرد. همان‌گونه که انبیا و اوصیا را در زمین، جانشین علم و دین خود نمود و آنان را گنجینه‌های علم و معادن آموزه‌های دین و بندگان ناب خویش قرار داد تا زمین از حجت خالی نباشد به همین شکل به والیان معصوم پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز این نوع

استخلاف را بخشید؛ سپس - طبق مفاد حدیث - برای آنان در امتداد زمان مدتی مقرر کرد تا دین حق را به وسیله آنان ظاهر سازد و اختلاف‌ها را براندازد. دلیل آن این است که همه ائمه نور واحدند و امر آنان یکی است^۱ پس هر چه برای هر کدام از آنان مقرر شده نسبت به دیگری نیز صادق است. بنابراین، این وعده برای همه معصومان از اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق یافته و عصر ظهور امام مهدی علیه السلام که آشکار شدن دین در بین جامعه است در واقع حلقه‌ای دیگر از حلقات تحقق وعده خداست نه آنکه این وعده تا آن عصر به تأخیر افتاده باشد. برای وجه جمع بین این روایت - فارغ از اعتبار سند آن - با روایات دیگر می‌توان چنین احتمال داد که این روایت در سطح تأویلی آیه در برابر سطح تنزیلی آن است و این نوع استخلاف و تمکین دین که ویژه اوصیاست در طول استخلاف به معنای وراثت زمین و تثبیت دین در آحاد جامعه است و با یکدیگر منافات ندارد.

با جمع بندی از ادله انحصار وعده به عصر ظهور، که بر مبنای «شناخت ویژگی‌های قوم موعود»، «تأکید بر اطلاق تعابیر آیه» و «تأمل در مفاد احادیث فریقین» شکل گرفت، این دیدگاه را نزدیک تر به صواب می‌یابیم؛ تنها در تکمیل این نظر باید دیدگاه‌های دیگر در این زمینه را ارزیابی و نقد کنیم.

پیش از این گفتیم اهل تسنن در فرآیند تطبیق آیه بر خلفای چهارگانه ناگزیر از دو امرند؛ در جهت ایجاب، آیه را به گونه‌ای معنا می‌کنند که امکان تطبیق آن بر خلفا فراهم شود. که بحث آن را ملاحظه کردید. امر دوم در جهت سلب است، به اینکه هر نوع تفسیری از آیه که بر غیر خلفا تطبیق شود، رد و ابطال کنند. که از جمله آنها ابطال نظریه انحصار وعده به عصر ظهور است. در این جهت فخر رازی (م ۶۰۶ ق) و در پی او آلوسی (م ۱۲۵۰ ق) به این امر اهتمام جدی نشان داده‌اند. که در اینجا دیدگاه این دو را با نقد آنها ملاحظه خواهید کرد.

۱. رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، باب «بدء ارواحهم و طینتهم صلی الله علیه و آله و انهم من نور واحد».

مناقشه‌ها در نظریه انحصار و نقد آنها

فخر رازی بر این باور است که این آیه از دیدگاه شیعه، تنها بر امام علی و یا ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تطبیق خواهد شد بی آنکه ناظر به دیگران از جمله خلفای سه‌گانه باشد، چه رسد به اینکه آیه را به خلفا اختصاص دهیم. وی ابتدا این مطلب را به نقل از مفسران شیعی بدین صورت نقل کرده است:

لَمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهُ عَلِيًّا عليه السلام وَالْوَاحِدُ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهُ بِلَفْظِ الْجَمْعِ عَلَى سَبِيلِ التَّعْظِيمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» وَقَالَ فِي حَقِّ عَلِيٍّ عليه السلام: «...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَكِعُونَ»^۱ نزلنا عنه ولكن نحمله على الأئمة الاثني عشر؛ چرا نگوییم مراد از قوم موعود تنها امام علی عليه السلام است و اگر آیه از ایشان با لفظ جمع یاد کرده برای تعظیم است، مانند تعبیر «انزلناه» در سوره قدر که برای تعظیم به صورت جمع آمده است، و همین‌طور این آیه که در حق امام علی عليه السلام نازل شده [و معروف به آیه ولایت است] الفاظ آن به صورت جمع آمده است.^۲

سپس فخر رازی در مقام پاسخ به این مناقشه می‌نویسد:

إِنَّ حَمْلَ لَفْظِ الْجَمْعِ عَلَى الْوَاحِدِ مَجَازٌ وَهُوَ خِلَافُ الْأَصْلِ وَحَمْلُ الْآيَةِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ بَاطِلٌ لَوْجِهَيْنِ أَحَدُهُمَا: قَوْلُهُ تَعَالَى: «مَنْكُمْ» يَدُلُّ عَلَى أَنَّ هَذَا الْخُطَابَ كَانَ مَعَ الْحَاضِرِينَ وَهُؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ مَا كَانُوا حَاضِرِينَ، الثَّانِي: أَنَّهُ تَعَالَى وَعَدَّهُمُ الْقُوَّةَ وَالشُّوْكَةَ وَالنَّفَاذَ فِي الْعَالَمِ وَ لَمْ يَوْجَدْ ذَلِكَ فِيهِ فَثَبِتَ بِهَذَا صِحَّةَ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ وَ بَطَلَ قَوْلُ الرَّافِضَةِ الطَّاعِنِينَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعَثْمَانَ؛ حَمْلَ لَفْظِ الْجَمْعِ بِرِيكٍ نَفْرٍ، مَجَازٌ وَخِلَافُ أَصْلِ اسْتِ وَحَمْلُ آيَةٍ بِرِ تَمَامِ إِمَامَانِ دَوَاوِدَ غَانَةَ نِيْزَ بِهِ دَوْدَ لِدَلِيلِ بَاطِلٌ اسْتِ: يَكُ: خُطَابِ حَقِّ تَعَالَى بِأَيْ تَعْبِيرِ «مَنْكُمْ» فِي آيَةٍ دَلَالَتِ بِرِ إِيْنِ دَارِدُ كِهْ خُطَابِ بِهْ أَفْرَادِ مَوْجُودِ اسْتِ وَ حَالِ إِيْنِ كِهْ إِيْنِ آئِمَّةِ فِي عَصْرِ نَزُولِ آيَةٍ حَاضِرِ نَبُودَهْ اَنْدِ. دَو: خِداوَنْدِ بِهْ إِيْتَانِ، وَعَدَهْ بِهْ قَدْرَتِ، شُوكَتِ وَ تَدْبِيرِ فِي أُمُورِ جَامِعَهْ دَادَهْ اسْتِ؛ إِيْنِ أَمْرِ نِيْزِ بِرِ آيَةٍ شِيْعَهْ بِهْ وَقُوعِ نِيْپُوسَتِ، بِنَابْرِ إِيْنِ، بِشَوَائِي خِلْفَائِ چِهَارْگَانَهْ ثَابِتِ مِي شُودِ وَقَوْلِ رَافِضَهْ كِهْ بِرِ سَهْ [خَلِيْفَهْ عَادِلِ] طَعْنَهْ مِي زَنْدِ، بَاطِلِ مِي گَرَدَدِ.^۳

آلوسی (م ۱۲۷۰ ق) نیز پس از شش قرن همین مناقشه را به این دیدگاه تکرار کرده و سپس کوشیده است ضمن ابطال تطبیق آیه بر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تطبیق آن را بر

۲. رک: رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۲۵.

۱. مائده، ۵۵.

۳. همان جا.

خصوص امام مهدی علیه السلام و اصحاب ایشان نیز، نقد و ابطال کند. به نظر می‌رسد - با توجه به تتبع انجام گرفته - تنها مفسر سنی که برای نخستین بار به نقد تطبیق آیه بر امام مهدی علیه السلام و یارانشان پرداخته، آلوسی است. وی در تفسیر خود دیدگاه مرحوم طبرسی را در این باره آورده که پیش از این در بررسی دیدگاه شیعه ملاحظه کردید؛ خلاصه آن چنین است:

قوم موعود پیامبر اکرم و اهل بیت ایشانند، این وعده در عصر امام مهدی علیه السلام به وقوع می‌پیوندد، عدم وجود امام مهدی علیه السلام در زمان نزول آیه نیز منافاتی با این قول ندارد چون خطاب آیه شفاهی است و اختصاصی به افراد موجود نخواهد داشت. عدم تحقق تمکین دین و رفع خوف در عصر ائمه نیز مشکل ساز نیست. چون تعبیر آیه همانند این است که گفته شود: فلان قبیله فلان شخص را کشتند، که مراد برخی از افراد قبیله است [همین طور در این آیه، وعده به همه ائمه است، ولی وقوع این وعده، تنها در عصر امام مهدی علیه السلام صورت می‌پذیرد].

دلیل مرحوم طبرسی روایتی از امام سجاده علیه السلام بود که متن آن را آلوسی آورده است. سپس آلوسی در مقام نقد این دیدگاه می‌نویسد:

وزعم أنه روی مثل ذلك عن أبي جعفر و أبي عبد الله. و هذا على ما فيه ممّا يباه السياق والأخبار الصحيحة الواردة في سبب النزول و أخبار الشيعة لا يخفى حالها... نعم ورد من طريقنا ما يستأنس به لهم في هذا المقام لكنّه لا يعول عليه أيضاً مثل أخبارهم و هو ما أخرجه عبد بن حميد عن عطية أنه عليه الصلاة والسلام قرأ الآية فقال: اهل البيت هاهنا و أشار بيده إلى القبلة؛ طبرسی گمان برده حدیث امام سجاده از امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است، این روایت افزون بر ضعف نهفته در آن [!؟] با سیاق آیه و نیز اخبار صحیحی که درباره سبب نزول آیه، نقل شده، ناسازگار است. چه اینکه ضعف و بی‌اعتباری احادیث شیعه، بر کسی پوشیده نیست... البته از طریق ما نیز حدیثی در این زمینه نقل شده که مفاد حدیث شیعه را تأیید می‌کند، ولی به این حدیث مانند دیگر احادیث شیعه اعتنایی نیست. آن حدیث از عبد بن حمید است که از عطیه از نبی مکرم اسلام چنین نقل می‌کند که چون حضرت آیه را قرائت کرد، فرمود مراد [از قوم موعود] اهل بیت هستند و اشاره به طرف قبله کردند.^۱

در پاسخ این مناقشه‌ها باید گفت:

اینکه فخر رازی و دیگران می‌گویند: حمل آیه بر ائمه اثنی عشر باطل است؛ چون آنان زمان نزول آیه نبوده‌اند - همان‌گونه که علامه طباطبایی می‌گوید - بر اثر خلط بین خطاب‌های فردی قرآن با خطاب‌های اجتماعی است، خطاب در این آیه از نوع خطاب‌های اجتماعی است؛ قرآن جامعه مؤمنان دارای اوصاف خاص را مورد خطاب قرار داده است و هر کس از این امت به این اوصاف متصف گردد، مشمول این خطاب قرار می‌گیرد. از این قبیل خطاب‌ها در قرآن فراوان است. مانند این آیه که به بنی اسرائیل چنین وعده می‌دهد: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْئَوْا وَأُحْضَبُوا»^۱ با اینکه ضمیر «کُم» در آیه به کار رفته، ولی مخاطبان آن چند قرن بعد به وجود می‌آیند؛ یا در آیه شریفه: «ثَقَلَتْ فِي الْأَرْضِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً»^۲ که زمان خطاب با زمان وقوع آن فاصله بسیار دارد.

از سوی دیگر لزومی ندارد همه اضلاع وعده، از استخلاف، تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت برای همه ائمه تحقق یافته باشد، بلکه اگر تمام این ابعاد در عصر امام مهدی علیه السلام تحقق یابد، کافی است. بنابراین، بر این فرض که قوم موعود ائمه باشند، این وعده به همه ائمه است، ولی وقوع آن تنها در عصر امام مهدی است. مانند اینکه گفته می‌شود: فلان قبیله فلان شخص را کشتند که مراد برخی از افراد قبیله است.

اما نقدهای آلوسی به فرار از اشکال، شبیه‌تر است تا به نقد؛ چون:

اول: اینکه سیاق آیه، مخالف این قول نیست، بلکه موافق آن است. مرحوم طبرسی نیز از همین سیاق برای نظریه خود مدد گرفته، ولی آلوسی آن را نیاورده و مغفول گذاشته است. از نظر طبرسی، اطلاق تعابیر آیه موجب می‌شود تا استخلاف در زمین را به کل جغرافیای زمین توسعه دهیم و تمکین دین را بر سرتاسر گیتی [و خوف را از هر نظر منتفی] بدانیم امری که تنها بر عصر ظهور امام مهدی علیه السلام منطبق است و روایات فریقین از نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر آن دلالت دارد که در بحث آیه سیطره دین ملاحظه شد. و الا اگر بنا به قول آلوسی که می‌گوید: «استخلاف خلفا با فتنه‌های زمان عثمان و امام

علی علیه السلام منافاتی ندارد، چون مراد از تبدیل خوف به امنیت، خوف از دشمنان بیرونی است.^۱ بنابراین، باید از فتنه قتل عثمان و نیز جنگ‌های عصر امام علی علیه السلام چشم‌پوشی کنیم و آنها را خوف از کافران اعدای دین ندانیم، در این صورت چرا استخلاف، تمکین دین و امنیت را به عصر بنی‌امیه گسترش ندهیم؟ با وجود آنکه این امور در آن عصر گسترده‌تر بوده است.

دوم: اخبار صحیح‌های که آلوسی می‌گوید درباره سبب نزول آیه وارد شده، خطاست و تنها یک خبر صحیح - که پیش از این ملاحظه شد - در این زمینه نقل شده است، با آنکه داعی بر نقل این خبر در بین صحابه و تابعین بوده است، ضمن آنکه از متن خبر ابی بن کعب صحابی که شاهد نزول است - چنان که علامه طباطبایی می‌گوید - نمی‌توان استفاده کرد که این وعده در چه زمانی تحقق می‌یابد. تنها ابوالعالیه تابعی با اجتهاد خویش تحقق وعده را به عصر خلفا اختصاص داده و دیگران از وی پیروی کردند. افزون بر آن، اگر آلوسی به این خبر اعتنا دارد نباید بخشی از آن را بپذیرد و با بخشی دیگر مخالفت کند؛ چون ابی بن کعب صحابی و نیز ابوالعالیه تابعی در متن همین خبر تعبیر «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ...» در آیه را معنا کرده، می‌گویند: «و من كفر بعد ذلك یعنی بالنعمة»^۲ این کفر، به نعمت تمکین دین و امنیت است نه کفر به معنای ارتداد که شخص پس از ایمان، دچار آن می‌شود. اما آلوسی این کفر را به معنای ارتداد می‌داند می‌نویسد: «وَمَنْ كَفَرَ؛ أَي و من ارتدّ من المؤمنین»^۳ تا بتواند شورش و ناامنی در عصر عثمان را که به قتل او انجامید، توجیه کند و گوید: مراد از امنیت، امنیت از کافران و دشمنان دین است، نه امنیت از مؤمنانی که کفران نعمت کردند و فتنه قتل عثمان و جنگ‌های زمان امام علی علیه السلام را برپا داشتند.

سوم: چرا اخبار شیعه از نظر آلوسی غیر قابل اعتناست؛ آیا این داوری،

محققانه است؟!

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۲. رک: ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۲۶۲۷، ح ۱۴۷۶۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک،

ج ۲، ص ۴۰۱. ۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۹۹.

چهارم: چرا آلوسی تنها به ذکر مدعای طبرسی بسنده کرده و دلیل طبرسی را که اجماع اهل بیت علیهم‌السلام است، فرو گذاشته و به آن پاسخ نداده است. دلیل طبرسی در این قول - که قوم موعود پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام هستند - اجماع عترت است و آن را به دلیل حدیث ثقلین، حجت می‌شمرد.

پنجم: دیدگاه آلوسی درباره تفسیری که از کیفیت تمکین دین دارد، با این قول وی که آیه را تنها به عصر خلفا تطبیق می‌کند، ناسازگار است.

ششم: چرا حدیث ابن حمید اعتباری ندارد^۱ با آنکه مضمون آن از طرق دیگر نیز نقل شده و به تفصیل در بحث گزارش روایات فریقین، ملاحظه شد. از جمله این روایات، حدیث ابن عباس است که از وی درباره این آیه چنین نقل شده است: «نزلت فی آل محمد» و همین‌طور از امام علی که می‌فرماید:

وَإِنِّي أَقْسَمُ بِالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرِيءِ النَّسَمَةِ وَأَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِدْقًا
وَعَدْلًا لَتَعْطِفَنَّ عَلَيْكُمْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ...»^۲

مفاد این حدیث با روایاتی که از اهل بیت در مصادر شیعی رسیده - و پیش از این ملاحظه شد - یکسان است؛ افزون بر آن تطبیق وعده به عصر ظهور که به وسیله امام مهدی علیه‌السلام از اهل بیت، رخ می‌دهد، با اطلاق آیه مطابقت می‌کند، بلکه هر چه روایت از اهل بیت علیهم‌السلام در این باره رسیده در همین معنا مشترک است.

بررسی نظریه تطبیق مفاد آیه به عصر خلفا

اگر تحقق وعده در این آیه را در عصر ظهور متعین بدانیم، باید مصادیق دیگری که برای آن ذکر شده ارزیابی و ابطال کنیم، جز آنکه عصر ظهور را از باب مصداق آتم به شمار

۱. آلوسی حدیث ابن حمید را در این زمینه بی‌اعتبار می‌شمرد، ولی از ابن حمید به نقل از ابن عباس چنین می‌آورد: مراد از «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»، لا يخافون أحداً غيري است (همان، ج ۱۰، ص ۲۹۹).

۲. حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۲۲، ح ۵۷۶؛ حلی (ابن بطریق)، خصائص الوحي المبين، ص ۱۷۲، ح ۱۲۹، وی این حدیث را از طریق ابونعیم اصفهانی آورده است و در پی آن می‌نویسد: «و اختصاص هذه الآية بهم غير مختلف فيه».

آوریم. پیش از این ملاحظه شد که تقریباً جملگی اهل سنت تنها مصداق، یا بارزترین مصداق برای آیه را، از اواخر بعثت پیامبر خدا ﷺ تا پایان عصر خلفا می دانستند. گفتیم آنان در این فرآیند ناگزیر از دو امرند: اول، در جهت ایجاب، مفاد آیه را به گونه‌ای تلقی کنند که امکان این تطبیق فراهم شود؛ دوم، در جهت سلب، هر نوع تفسیری که آیه را بر غیر خلفا تطبیق می کند ردّ و ابطال کنند، که از جمله آنها تفسیر مشهور شیعه به ویژه تفاسیر بالمأثور آنهاست که مصداق آیه را به عصر ظهور اختصاص می دهد. اگر در این فرآیند تأمل کنیم، قول اهل سنت را در هر دو جهت سلب و ایجاب با چالش های جدی مواجه می بینیم. بررسی ادله‌ای را که برخی اهل سنت (در جهت سلب) برای ابطال نظریه وقوع وعده به عصر ظهور آورده‌اند، به زودی خواهیم آورد. در اینجا ناحیه ایجابی موضوع را بررسی خواهیم کرد پیش از این بررسی لازم است به این نکته اشاره کنیم اگر تطبیق آیه به عصر اواخر بعثت تا پایان عصر خلفا امکان پذیر نباشد، مصادیق دیگر نیز ابطال می شود. چون تطبیق آیه به آن قطعه از زمان به عنوان تنها مصداق آیه و یا بارزترین مصداق برای آیه به شمار آمده است. آنچه اهل سنت در جهت ایجاب به آن ملتزم شده‌اند عبارت است از:

الف) چشم پوشی از حدیث شأن نزول آیه که آن را صحیح السند می دانند. شأن نزول آیه از شکوه صحابه نسبت به ترس و وحشت از دشمنان خبر می دهد و می گوید: این آیه در پی آن نازل شده است. همانند بنی اسرائیل که خداوند گفتگوی آنان را با حضرت موسی علیه السلام چنین آورده است: «قَالُوا أَوَدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛^۱ [آنان به حضرت موسی] گفتند: همواره پیش از آنکه تو بیایی و پس از آنکه آمدی، ما اذیت و آزار کشیدیم، [حضرت موسی] گفت: امید است پروردگار شما دشمنانتان را به هلاکت رساند و شما را در زمین جانشین [آنان] کند پس بنگرد شما چه خواهید کرد». در این صورت، استخلاف در آیه مورد بحث، همانند قوم بنی اسرائیل به معنای وراثت

سرزمین کفار و پایان یافتن ترس و وحشت‌هاست و برای همه مؤمنان از قوم موعود، بالسویة و یکسان خواهد بود. بنابراین، مفاد آیه نسبت به صحت و سقم خلافت زعمای قوم موعود ساکت است. به دیگر سخن، این وعده از حق تعالی قطعی و حق است و بنا به قول اهل تسنن در آن عصر طبق شأن نزول برای همه صحابه‌ای که شکایت داشتند تحقق یافت، بی آنکه اختصاص به خلفای چهارگانه داشته باشد؛ پس از این آیه استفاده نمی‌شود هرکس را که مؤمنان پس از استخلاف برای اداره جامعه خود انتخاب کردند، حق بوده است. آیه ناظر به مقام پیشوایی و یا حق و باطل بودن این انتخاب نیست.

ب) اگر اهل سنت تحقق وعده را از اواخر بعثت می‌دانند، چون از آن زمان امنیت حاصل شد، باید وجود مبارک پیامبر خدا ﷺ را در این وعده بپذیرند، با آنکه خداوند پیامبر گرامی‌اش را در شمار مؤمنان و با تعبیر «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یاد نمی‌کند، بلکه برای تکریم شأن حضرت تعابیر مستقل و ویژه به کار می‌برد؛ مانند الرسول، النبی و... که در آیات قرآن فراوان به چشم می‌خورد مانند آیه شریفه: «أَمَّا أَلَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...»^۱ و آیه: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^۲ و آیه: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...»^۳ و آیاتی دیگر مانند آیه ۸۸ سوره توبه. و اگر آغاز تحقق وعده را از عصر ابابکر می‌دانند، قوی بدون دلیل و مخالف با شأن نزول آیه است که اهل تسنن آن را پذیرفته‌اند.

ج) آنان باید «مِنْ» در «مِنْكُمْ» را برای تبیین و استخلاف را از نوع دوم به معنای وراثت بدانند. چون اگر «مِنْ» برای تبعیض و استخلاف از نوع سوم آن همانند استخلاف حضرت هارون، داوود، سلیمان و... با جعل خاص باشد، خلافت در این آیه تنها برای خلفای چهارگانه وضع و جعل می‌شود و آنان منصوب از ناحیه حق تعالی خواهند شد. این تلقی با اندیشه سیاسی اهل تسنن که خلافت را منصوص و منصوب

۲. آل عمران، ۶۸.

۱. بقره، ۲۸۵.

۳. توبه، ۲۶.

نمی دانند، سازگار نیست. هر چند فخر رازی با تطفن به این اشکال، کوشیده است «من» را برای تبعیض و استخلاف در این آیه را از نوع سوم بداند و این ناسازگاری را بدین صورت حل کند:

هر چند بر اساس اندیشه ما، پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله] کسی را به طور مشخص برای جانشینی خود تعیین نکرد، لکن اوصافی را برای خلیفه ذکر فرمود و امر انتخاب آن را به اختیار امت گذاشت. بنابراین، خلفای چهارگانه به این معنا از ناحیه خدا و رسول او منصوبند؛ «فَالَّذِي قِيلَ إِنَّهُ عَلَيْهِ لَمْ يَسْتَخْلَفْ أُرِيدَ بِهِ عَلَى وَجْهِ التَّعْيِينِ وَإِذَا قِيلَ اسْتَخْلَفَ فَالْمُرَادُ عَلَى طَرِيقَةِ الْوَصْفِ وَالْأَمْرُ؛ پس اگر گفته می شود رسول خدا [صلی الله علیه و آله] کسی را برای جانشینی خود قرار نداد، مراد عدم جانشین به صورت تعیین است و اگر گفته می شود: جانشین [برای خود] قرار داد منظور ذکر اوصاف خلیفه [از ناحیه ایشان] و انتخاب آن [از ناحیه امت] است».^۱

این راه حل فخر رازی، راه به جایی نمی برد. چون:

اول اینکه، استخلاف حضرت هارون، داوود، سلیمان و... از نوع ذکر وصف و اختیار نیست، بلکه از نوع تعیین و نصب است. و تنظیر فخر رازی که درباره «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» می گوید: «کما استخلف هارون و يوشع و داود و سليمان» خطاست. دوم اینکه، اگر در سقیفه کسی غیر از ابوبکر انتخاب می شد یا ابوبکر فردی دیگر غیر از عمر را انتخاب می کرد و شورای عمر، فردی غیر از عثمان را برمی گزیدند لابد فخر رازی آنان را نیز همانند حضرت هارون و يوشع و... منصوب از ناحیه حق تعالی می دانست.

سوم اینکه، اگر ذکر اوصاف در حدی باشد که موصوف را در حد نصب، نمایان کند نیازی به انتخاب مردم نیست و اگر در حد نصب نباشد، استخلاف از نوع سوم نخواهد بود و تنظیر نابجاست.

چهارم اینکه، این معنا با شأن نزول آیه که اهل تسنن به آن ملتزمند، تنافی خواهد داشت. در شأن نزول، سخن از استخلاف خاص نیست، بلکه شکوه از خوف و وحشت است که رفع آن برای همگان با استخلاف همه آنان رخ نمود.

منشأ اشتباه فخر رازی این است که گمان برده چون خلافت از نوع دوم که به معنای وراثت است، برای همگان تحقق یافت، با مژده‌ای که حق تعالی در این آیه به مؤمنان داده، منافات دارد، پس باید خلافت از نوع سوم به معنای جعل خاص و نصب باشد تا مژده حق تعالی معنا پیدا کند. وی می‌نویسد: «الإستخلاف بالمعنى الذى ذكرتموه أى حصول الخلافة لكل من آمن و عمل صالحاً حاصل لجميع الخلق فالمذكور هاهنا فى معرض البشارة لا بدّ و أن يكون مغايراً له».

غافل از اینکه استخلاف به معنای دوم که برای همگان رخ نمود، بشارت و منت حق تعالی بود که آنان را از خوف نجات داد و وارث ملک عرب و عجم کرد؛ همانند استخلاف بنی اسرائیل که بشارتی از ناحیه حق تعالی بود که به نابودی فرعونیان و وراثت بنی اسرائیل به انجام رسید.

(د) مراد از قلمرو تمکین دین تنها گستره جغرافیایی عصر خلافت عثمان است و آیه ناظر به تمکین دین در سرتاسر گیتی بلکه جغرافیای عصر امویان که سرزمین‌های دیگری به تصرف مسلمین درآمد، نمی‌باشد.

(ه) قلمرو امنیت نیز همانند قلمرو تمکین دین، محدود به سرزمین‌هایی است که تا پایان خلافت عثمان تصرف شد، بلکه رفع خوف و ایجاد امنیت تنها از کفار و عوامل بیرونی جامعه، صورت پذیرفت و خوف و ناامنی در عصر عثمان، که به قتل او منجر شد و نیز جنگ‌های داخلی و ناامنی‌های عصر امام علی علیه السلام، مشمول این وعده نخواهد بود. توضیح آنکه تبدیل خوف به امنیت طبق تفسیر اهل تسنن امری نسبی بوده که بر مبنای شأن نزول آیه آن را پذیرفته‌اند. مسلمانان در مدینه، نسبت به وضعیتی که در مکه به سر می‌بردند، به امنیت نسبی دست یافتند؛ با این وصف، همواره خوف از هجوم دشمن مطرح بود تا آنکه شکوه کردند و این آیه نازل شد. از اواخر بعثت با تحقق وعده حق تعالی این خوف که تدافعی بود، زایل شد و جای خود را به خوف تهاجمی داد؛ مسلمانان با هجوم‌های پی‌درپی به دیگر سرزمین‌ها در اواخر بعثت و نیز عصر خلفای سه‌گانه، به این نوع خوف در جنگ‌ها مبتلا بودند تا آنکه اواخر عصر عثمان و زمان امام علی علیه السلام فرارسید و خوف از جنگ‌های تهاجمی

بیرونی جای خود را به ترس از شورش زمان عثمان و جنگ‌های داخلی زمان امام علی علیه السلام داد.

مفسران، خوف در این آیه را از میان انواع خوف‌ها منحصر به خوف از هجوم دشمن بیرونی می‌دانند نه خوف از هجوم دشمن درونی و نه خوف از جنگ‌های تهاجمی در حمله به دشمن، بلکه طبق شأن نزول آیه باید این نوع امنیت نسبی را به لحاظ جغرافیایی نیز تنها منحصر به شهر مدینه از هجوم دشمن می‌ترسیدند و روز و شب با سلاح به سر می‌بردند پس شکوه کردند و...».

روشن است که این نوع تلقی از تمکین دین و رفع خوف از چند نظر دشوار خواهد بود. اول: با اطلاق تعابیر آیه که در آن تثبیت دین و رفع خوف به جغرافیای خاص محدود نشده، ناسازگار است. دوم: با مفاد آیه اظهار دین که از سیطره جهانی دین پرده برمی‌دارد و برخی از اهل تسنن آن را مفسر آیه مذکور دانسته‌اند، ناهماهنگ است. سوم: با روایاتی که باز برخی اهل تسنن مانند ماوردی، قرطبی، ابن‌کثیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذیل آیه نقل کرده‌اند منافات دارد؛ روایاتی که دلالت بر گستره جهانی تمکین دین و امنیت فراگیر در زمان تحقق این وعده می‌کند. و پیش از این در گفتار سوم ملاحظه کردید.

(و) با آنکه واژه «کفر» در فراز «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ...»، بنا به متن روایت صحیح از ابی بن کعب که شأن نزول این آیه را بیان می‌کند - و پیش از این ملاحظه شد - به معنای کفر به نعمت است، ولی برخی اهل سنت این کفر را به معنای ارتداد گرفته‌اند تا فتنه قتل عثمان و جنگ‌های زمان امام علی علیه السلام را از دایره مفاد آیه بیرون بزنند. توضیح بیشتر در این باره را در نقد دیدگاه‌های آلوسی خواهید دید.

(ز) نوعاً مفسران اهل سنت برای تأیید برداشت خود از آیه، حدیث سفینه را می‌آورند که از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً»^۱ اما

بر تطبیق آیه بر خلفای چهارگانه به دلیل مسئله شورش‌ها در عصر عثمان و قتل وی و جنگ‌های زمان امام علی علیه السلام، دچار نوعی سردرگمی اند.

به هر حال اهل تسنن به دلیل همین دشواری‌ها نتوانسته‌اند در این زمینه به اتفاق نظر دست یابند ناگزیر - چنان که پیش از این ملاحظه شد - برخی آیه را تنها بر شیخین و برخی بر خلفای سه‌گانه و جمعی از آنان بر خلفای چهارگانه تطبیق کرده‌اند هر چند همه آنان به این قدر متیقن ملتزم‌اند که آیه ناظر به خلافت خلفا، پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

نتیجه

آیه شریفه ۵۵ سوره نور، که آن را آیه وعده یا استخلاف می‌نامیم، جایگاهی ویژه در بحث مهدویت دارد. هر چند اختلاف دیدگاه‌های فریقین درباره مفاد آیه و نیز تعیین مصداق قوم موعود، بحث را با دشواری مواجه ساخته است؛ اما هیچ‌کدام از دو فریق، تطبیق قوم موعود در این آیه را به نحو تأویل یا تنزیل بر امام مهدی علیه السلام و یارانشان انکار نکرده‌اند و دلیلی هم بر انکار آن نیست.

برخی از قرآن‌پژوهان شیعی اعم از افرادی که روش روایی یا روش اجتهادی دارند، همسو با احادیث اهل بیت درباره این آیه، تحقق وعده را به عصر ظهور منحصر می‌کنند. جمعی دیگر تحقق این وعده را با مصداق متعدد می‌شناسند.

اهل تسنن، در تفسیر آیه تقریباً متفق‌القول هستند که قدر متیقن خطاب در این آیه، صحابه‌اند و این وعده در عصر خلفا به وقوع پیوسته است. با تطبیق آیه بر خلافت خلفا، ناگزیر مباحث تفسیری در آیه با مباحث کلامی در هم آمیخته و نقد و ایرادهایی را در کتب کلامی فریقین پدید آورده است.

برخی اهل تسنن به تطبیق دوباره آیه در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام تصریح کرده‌اند اما جمع زیادی از آنان بحث از امکان تحقق دوباره این وعده را فرو گذاشته‌اند؛ چون خطاب این آیه را به موجودین می‌دانند و بیشتر اهتمام آنان برای تطبیق مفاد آیه به امر

خلفای سه گانه یا چهارگانه مصروف شده است. هر چند دلیلی بر توقف آیه نسبت به صحابه یا خلفا در دست نیست.

اگر در ادله انحصار تحقق وعده به عصر ظهور که بر دو پایه درون متن، یعنی: درک ویژگی های قوم موعود و اطلاق در تعبیر آیه و برون متن، یعنی مفاد احادیث فریقین درنگ کنیم، این دیدگاه را به صواب نزدیک تر می یابیم.

در این فرآیند باید از یک سو مناقشه هایی که در نظریه انحصار آیه به عصر ظهور مطرح شده، پاسخ گوئیم و از سوی دیگر نظریه تطبیق مفاد آیه به عصر خلفا را بررسی و ارزیابی نماییم، تا در این بررسی به کاستی های آن واقف شویم. به نظر می رسد پاسخ به آن مناقشه ها کافی و کاستی ها در این نظریه همچنان پابرجاست.

تبیین دین حق و ویژگی‌های عصر سيطرة دین

گفتار اول: تبیین دین حق در پرتو آیه اکمال

به طور قطع آن دینی که خداوند (در آیه ۳۳ سوره توبه) با عنوان «دین حق» از آن یاد کرد و برای قوم موعود (در آیه ۵۵ سوره نور) «دین پسندیده» نام نهاد و وعده به تحقق آن داد، دین اسلام است. تبیین دین اسلام در ابعاد گوناگون آن باید در جای خود بررسی شود. اما در خصوص بحث مهدویت باید از این منظر به این موضوع نگریست که اسلام عصر ظهور چه نوع ماهیتی دارد. این گفتار برای این بحث گشوده است.

هر کدام از فرقه‌های مسلمانان، آیین خود را دین حق و اسلام مورد پسند خدا می‌دانند؛ پس ناگزیر باید در این باره اندیشید که در عصر ظهور، اسلام کدام یک از این فرقه‌ها احیا و بر دیگر ادیان و فرقه‌ها چیره می‌شود. چون بر اساس روایات فریقین، تنها یکی از مذاهب اسلامی در میان هفتاد و سه فرقه، راه صواب رفته و بر حق است، پس لابد همان مذهب حق برای قوم موعود استقرار خواهد یافت و بشریت را به نجات می‌رساند.

از دیدگاه قرآن، اسلامی که در عصر ظهور استقرار می‌یابد اسلامی است که خداوند آن را برای قوم موعود پسندید و فرمود: «...وَلَيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ...». قرآن کریم تنها در آیه سوم سوره مائده از این وصف سخن گفته و فرموده است: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...»؛ امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را آیین شما پسندیدم». بنابراین، باید در مفاد این آیه که نقش کلیدی در این زمینه دارد با دقت نگریست تا راهی برای پاسخ به آن پرسش

بیابیم. پیش از این - در فصل پنجم از کتاب دوم تفسیر تطبیقی - به تفصیل درباره تفسیر این آیه سخن گفتیم و دیدگاه‌های فریقین در تفسیر آیه را ارزیابی کردیم.^۱ در اینجا به دلیل اهمیت این بحث خلاصه‌ای از مباحث گذشته را می‌آوریم. گفتیم که متأسفانه مسلمانان درباره این آیه با اهمیت، که از «اکمال دین» و «اتمام نعمت» خبر می‌دهد و دین مورد پسند حق تعالی را معرفی می‌فرماید، دچار اختلاف نظرند. اختلافی که مباحث کلامی گسترده‌ای را در بین فریقین رقم زده است. اگر مسلمانان درباره نخستین آیه نازل شده بر پیامبر خدا ﷺ اختلاف نظر داشته باشند، طبیعی است؛ زیرا در آن هنگام شاهد نزول نبوده‌اند، ولی درباره این آیه که آخرین آیه یا جزء آخرین آیات نازل شده است، نباید دچار تشتت دیدگاه و رأی می‌شدند. همچنین اهمیت موضوع این آیه و زمان نزول آن، اقتضا می‌کرد شمار زیادی از صحابه از کیفیت نزول آیه و زمان آن خبر دهند، ولی واقعیت چنین نیست و این نیز جای شگفتی است. به هر حال، به نظر می‌رسد نقطه اصلی تمایز در دیدگاه فریقین در دو امر نهفته است: یکی در علت نزول این آیه و دیگری در تعیین روزی که در این آیه با تعبیر «الیوم» از آن یاد شده است.

از نظر فریقین، هر دو لفظ «الیوم» در آیه اکمال که یکی، از ناامیدی کفار در آن روز خبر می‌دهد و دیگری، از اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی خداوند از آیین اسلام سخن می‌گوید، به یک روز مشخص یا دوره‌ای از زمان دلالت دارد و تفکیکی در آنها نیست. این نظریه با ظاهر آیه سازگار است. هیچ روایتی نیز در مصادر فریقین این دو روز را از یکدیگر جدا نکرده است؛^۲ از این رو، مفسران از صحابه، تابعین و جملگی سلف و خلف تا به امروز همگی دو جمله‌ای که با «الیوم» آغاز شده، متصل به هم گرفته و یکی را متمم دیگری دانسته‌اند، بی آنکه دو لفظ «الیوم» را به دو روز جداگانه معنا کنند، که خواهید دید.

۱. ر.ک: نجارزادگان، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، ص ۱۷۷-۲۱۵ و همو، مقاله «بررسی

تطبیقی تفسیر آیه اکمال با تأکید بر نقد مناقشه‌ها»، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۹.

۲. جز حدیث عیاشی؛ به نقل از: امام باقر علیهما السلام که در آن چنین می‌خوانیم: «بنی امیه در عصر ظهور از آل محمد ﷺ مایوس خواهند شد» (ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۱۹) ظاهراً این حدیث در مقام بیان تأویل آیه است و با نظریه یاد شده منافاتی ندارد.

بررسی دیدگاه شیعه

قرآن پژوهان شیعی نزول آیه اکمال را درباره اعلان ولایت امام علی علیه السلام قطعی می‌دانند^۱ و حتی برخی از آنان این آیه را یکی از دلایل عصمت امام به حساب می‌آورند.^۲ آنان برای اثبات نزول این آیه درباره ولایت، به دو دسته دلیل «تحلیل درون‌متنی از آیه اکمال» و «تحلیل برون‌متنی یا دلایل روایی» استناد کرده‌اند که در کتاب دوم تفسیر تطبیقی ملاحظه کردید. اساس ادله درون‌متن عبارت‌اند از:

یک: مراد از واژه «الیوم» در این آیه دوره زمانی نیست؛

دو: لابد باید در این روز رخدادی خاص اتفاق افتاده باشد تا موجب اکمال دین و

اتمام نعمت گردد.

در متن روایاتی که از شاهدان نزول آیه به ما رسیده، علت نزول، دو امر ذکر شده است: یکی از قول ابن عباس که علت را، نزول سوره براءت و راندن مشرکان از بیت‌الحرام می‌داند و دوم با صراحت می‌گوید نزول این آیه به خاطر نصب و اعلان ولایت امام علی علیه السلام است.^۳

قول اول که تنها از ابن عباس نقل شده، افزون بر آنکه احتمال دارد در مقام بیان یکی از مصادیق اتمام نعمت باشد، نه آنکه علت نزول این آیه را بیان کند، مخالف با قول دیگر ابن عباس است که علت نزول را ولایت امام علی علیه السلام می‌داند^۴ و نیز مخالف با ظاهر آیه است که نشان می‌دهد در آن روز حادثه‌ای اتفاق افتاده که موجب اکمال دین و اتمام نعمت شده است، و حال آنکه عدم شرکت مشرکان در اعمال حج، موجب اکمال دین و اتمام نعمت و یا حتی یأس کفار از دین - در صورتی که هر دو لفظ «الیوم» را اشاره به یک روز مشخص بدانیم - نخواهد بود؛ چنان که به تفصیل در بررسی

۱. برای نمونه ر.ک: شریف مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۴، ص ۱۳۰؛ رازی، روح الجنان، ج ۲، ص ۹۷-۹۹؛

طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۱۲؛ حلی، منهاج الکرامه، ص ۱۱۸؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج ۴، ص ۳۲-۳۶؛ مؤلفان، الامامة والولاية في القرآن الكريم، ص ۹۷؛ شرف‌الدین، المراجعات (ط جدید)، ص ۳۷۹؛

طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۸۲ و....

۲. ر.ک: حلی، الألفین فی إمامة أمير المؤمنين، ص ۳۵۵. ۳. ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۶-۱۷.

۴. ر.ک: حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۲۱۷.

دیدگاه اهل سنت مشاهده خواهید کرد. این احتمال نیز وجود دارد که حدیث ابن عباس «مدرج» باشد؛ یعنی این آیه را به عنوان شاهد در حدیث درج کرده‌اند، بی‌آنکه به ناسازگاری آن با رویداد نزول سوره براءت و حذف مشرکان از بیت‌الحرام توجه داشته باشند.

روایاتی که درباره زمان و مکان نزول این آیه نیز نقل شده، دو دسته‌اند؛ یک دسته زمان نزول را در عرفه می‌دانند و دسته دیگر در غدیر خم و هر دو دسته در مصادر فریقین یافت می‌شود، با این تفاوت که تمام روایات شیعی اعم از روایاتی که بر نزول آیه در عرفه و یا غدیر دلالت دارد، جملگی آنها، علت نزول آیه را «اعلان ولایت امام علی (علیه السلام)» می‌دانند. اما روایات اهل سنت مختلف است؛ در برخی این علت بیان نشده و در یک روایت علت نزول «نفی مشرکان از خانه خدا» در حجة الوداع گفته شده است و در برخی از آنها نیز علت نزول آیه، اعلان ولایت امام علی (علیه السلام) است. در مصادر اهل سنت، بنا به گفته آنان با سند صحیح و با چند طریق، نزول آیه در روز عرفه (در حجة الوداع) بوده است.^۱

در کتاب کافی^۲ از ابی‌الجارود از امام باقر (علیه السلام) و در تفسیر العیاشی، حدیث نزول آیه در عرفه از جعفر بن محمد الخزاعی نقل شده است. وی (مانند سه حدیثی دیگر که عیاشی از او نقل می‌کند)^۳ تنها از پدرش از امام صادق (علیه السلام) حدیث نقل می‌کند و فردی مجهول است؛ یعنی توثیق و تضعیفی درباره او نیست.^۴ هر دو سند روایت کلینی نیز ضعیف^۵ و متن آن نیز مشوش است.

۱. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۲-۱۳. همو در کتاب البداية والنهاية می‌نویسد: «والله ما نزلت الآية إلا يوم عرفة قبل غدیر خم بأیام والله تعالی أعلم» (ج ۵، اواخر سنة عشرة من الهجرة، ص ۱۵۵). محققان سند احمد نیز پس از ذکر روایات نزول این حدیث در روز عرفه، اسناد آن را بنا بر شرط

بخاری و مسلم صحیح می‌دانند (ر.ک: ابن‌حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱۸۸ و ص ۳۷۶، ح ۲۷۳).

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب «ما نص الله - عزوجل - ورسوله علی الائمة (علیهم السلام) واحداً فواحداً»، ص ۲۹۰-۲۹۱، ح ۶.

۳. ر.ک: تفسیر العیاشی، ج ۳، ص ۲۷۷.

۴. ر.ک: خویی، معجم رجال‌الحديث، ج ۴، ص ۱۲۶، رقم ۲۲۹۶.

۵. ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۵۹.

دسته دوم این روایات درباره زمان و مکان نزول آیه، بر نزول آن در روز غدیر یا اندکی پس از آن دلالت دارد. این روایات در مصادر شیعی با سند صحیح و طرق متعدداً و در مصادر اهل سنت نیز از صحابه‌ای که شاهد نزول آیه بوده‌اند، نقل شده‌اند، هر چند برخی اهل سنت سند آنها را ضعیف می‌دانند^۱ که به زودی بررسی خواهد شد. از جمله احادیث شیعی، حدیث صحیح‌السند مرحوم محمد بن یعقوب کلینی است که از طریق علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از چند نفر حدیث را نقل کرده و آن چند نفر از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که در آن آمده است:

فرائض یکی پس از دیگری نازل می‌شد و ولایت آخرین آنها بود که نازل شد و در پی آن خداوند - عزوجل - فرمود: «امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را برای شما تمام کردم» آنگاه امام [در تبیین آیه] فرمود: خداوند می‌فرماید: پس از این فریضه، واجب دیگری برای شما نازل نخواهم کرد؛ زیرا [با امر ولایت] فرائض کامل شد.^۲

این مضمون که امر ولایت را آخرین فریضه نازل شده از جانب خدا می‌داند، در چندین روایت شیعی به چشم می‌خورد.^۳ در مصادر شیعی، حدیث نزول آیه اکمال درباره ولایت امام علی علیه السلام از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله،^۴ امام علی علیه السلام،^۵ امام باقر علیه السلام،^۶ امام

۱. ر.ک: همان، ص ۲۶۱. مرحوم بحرانی این احادیث را یکجا آورده است، ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۴-۴۴۷؛ و نیز ر.ک: قمی مشهدی، کز الدقائق، ج ۴، ص ۳۲-۳۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۵۲.
۲. ر.ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹.
۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴.
۴. ر.ک: بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۴۳۵-۴۴۶. وی از تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، احتجاج طبرسی، مناقب سید رضی، تفسیر العیاشی و بصائر الدرجات این معنا را ذکر کرده است.
۵. ر.ک: محمودی، ترتیب الامالی (از امالی طوسی، مجلس ۱۸، ح ۴۲)، ج ۹، ص ۱۴۹-۱۵۰ (از امالی صدوق)، ج ۹، ص ۱۳۸-۱۳۹، ح ۵۲۷۵.
۶. کلینی، روضة الکافی، ص ۲۷، ح ۴؛ محمودی، همان، ج ۸، ص ۱۱۹-۱۲۰، ح ۴۵۰۹؛ ج ۹، ص ۱۷-۱۸، ح ۵۱۱۳.
۷. ر.ک: محمودی، ترتیب الامالی (از امالی طوسی، مجلس ۱۸، ح ۴۲)، ج ۹، ص ۱۴۹-۱۵۰ (از امالی صدوق)، ج ۹، ص ۱۳۸-۱۳۹، ح ۵۲۷۵.

صادق علیه السلام،^۱ امام رضا علیه السلام،^۲ امام حسن عسکری علیه السلام،^۳ عبدالله بن عباس،^۴ ابوهریره^۵ و زید بن ارقم^۶ نقل شده است.

شاید بتوان بین دو دسته روایتی که درباره زمان و مکان نزول آیه اکمال است (نزول در عرفه، نزول در غدیر) جمع کرد تا تهافت بین آنها از میان برود. از جمله وجوه جمع این است که بگوییم: آیه اکمال دوبار نازل شده است، یکبار در عرفه و بار دیگر در غدیر و هر دو مربوط به اعلان ولایت امام علی علیه السلام است. شاهد بر این وجه جمع، حدیثی است که ابن طاووس از احمد بن محمد الطبری - معروف به خلیلی - نقل کرده است. وی در این روایت از امام باقر علیه السلام این‌گونه نقل کرده است:

چون پیامبر خدا در عرفه وقوف کردند، جبرئیل این آیه را نازل کرد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، علی را برپا کن و بر ولایت او بیعت بگیر...؛ پس حضرت از توطئه اهل نفاق و شقاوت که مبادا در بین امت تفرقه ایجاد کنند یا آنان را به جاهلیت برگردانند، بیمناک شد؛ چرا که از دشمنی و کینه‌توزی عده‌ای نسبت به امام علی علیه السلام باخبر بودند؛ از این‌رو، از جبرائیل تضمین خواستند... تا به غدیر خم رسیدند...^۷

برخی از بزرگان شیعه و برخی از اهل سنت نیز این احتمال را داده‌اند.^۸

شاهد دیگر نیز روایتی از زید بن ارقم صحابی است که خود شاهد ماجرا بوده و در این باره می‌گوید:

همانا جبرئیل روح الامین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عصر روز عرفه ولایت علی بن ابی طالب را فرود آورد، رسول خدا دل‌تنگ شدند؛ زیرا از تکذیب اهل نفاق و افک بیمناک بودند؛ به همین‌رو حضرت گروهی را که من نیز در میان آنان بودم، فرا خواند و در این باره با

۱. کلینی، روضة الکافی، ص ۲۷، ج ۴؛ محمودی، همان، ج ۸، ص ۱۱۹-۱۲۰، ج ۹، ص ۴۵۰-۴۵۱، ص ۱۷-۱۸، ج ۵۱۱۳.

۲. محمودی، ترتیب الامالی (از امالی صدوق)، ج ۳، ص ۲۵-۲۶، ج ۱۰۹۱.

۳. همان (از امالی طوسی)، ج ۳، ص ۳۱۹، ج ۱۳۹۰ و نیز ر.ک: صدوق، علل الشرایع، باب ۱۸۲، ص ۲۴۹، ج ۶.

۴. همان (از امالی صدوق)، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۳، ج ۱۶۹۹.

۵. همان (از امالی صدوق)، ج ۴، ص ۱۳۶، ج ۱۶۹۳؛ ج ۹، ص ۱۳۸، ج ۵۳۷۴.

۶. ابن طاووس، التحصین (ملحق به کتاب الیقین)، باب ۲۹، ص ۵۸۴.

۷. ر.ک: همو، الیقین، باب ۱۲۷، ص ۳۴۴؛ و نیز همو، التحصین، الباب ۲۹، القسم الأول.

۸. ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۶۰؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۰.

آنان مشورت کرد تا آن را در موسم اعلان فرماید، ولی ما نمی‌دانستیم در این باره چه بگوییم.^۱

در این احتمال، آیه دوبار نازل شده و هر دو بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را ابلاغ کرده‌اند؛ یک بار در عرفه برای برخی صحابه که برای استشارة جمع شدند، و یک بار در غدیر به طور رسمی برای عموم مردم.

احتمال دیگر آن است که آیه تنها در عرفه نازل شده و پیامبر خدا نیز در عرفه آن را ابلاغ کرده باشند و بار دیگر در غدیر نیز ابلاغ شده باشد؛ زیرا علت نزول آیه با مسئله غدیر و آیه عصمت ارتباط وثیق دارد.^۲

باز احتمالی دیگر نیز می‌توان وجه جمع ارائه کرد و آن اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در مکان‌های اجتماع عمومی مردم، از جمله در مسجد خیف،^۳ در روز عرفه^۴ و در غدیر،^۵ حدیث ثقلین و در حجة الوداع در خطبه عرفات، حدیث «اثنی عشر خلیفة»^۶ را اعلان کرده باشند. این مطلب ضمن آنکه نشان می‌دهد یکی از رسالت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع - افزودن بر آموزش مناسک حج به مردم - اتمام حجت بر مردم درباره ثقلین بوده است، که از آن می‌توان چنین استفاده کرد: با اعلان رسمی حدیث ثقلین از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اجتماع مردم، یأس کفار، اکمال دین، اتمام نعمت، و خشنودی خدا از اسلام به وجود آمد و آیه اکمال به همین علت نازل شد و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۱۹۹۶؛ به نقل از: حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۳۶۸؛ فتال نیشابوری نیز همین مضمون را به صورت مرسل از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند (ر.ک: روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۰۹).

۲. علامه طباطبائی احتمال می‌دهد روز نزول آیه، عرفه و روز ابلاغ آن در غدیر باشد (ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۹۶).
۳. ر.ک: هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰.

۴. ر.ک: سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۳۷۸۶؛ سمهودی، جواهر العقدين، ص ۲۳۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ (حجة الوداع)، ص ۱۱۲.

۵. ر.ک: ابن ابی عاصم، کتاب السنة، ص ۶۲۹، ح ۱۵۵۱-۱۵۵۵؛ ابن مغازلی، مناقب، ص ۱۶، ص ۲۳. برای تفصیل بیشتر درباره مکان‌ها و زمان‌های صدور حدیث ثقلین (ر.ک: لجنة التحقیق، کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین).

۶. ابن حنبل، مسند، ج ۷، ص ۴۰۵، ح ۲۰۸۴۰ و ص ۴۲۹، ح ۲۰۹۹ و....

حضرت رسول نیز آن را در همان جا اعلان فرمود و حادثه غدیر در واقع شرح و توضیح پیامبر معظم اسلام ﷺ درباره حدیث ثقلین بوده است.

این احتمال‌ها برای جمع بین دو دسته روایت است، ولی اگر نتوان آنها را جمع کرد، احادیثی که از نزول آیه در عرفه حکایت می‌کنند (به ویژه آن دسته احادیث که علت نزول را غیر از ولایت امام علی علیه السلام می‌داند) به دلیل ضعف‌های متعدد درون‌متنی و برون‌متنی ساقط خواهند بود که به تفصیل در بحث «ارزیابی و نقد دیدگاه‌های اهل سنت» خواهد آمد.

پس از اثبات این امر که آیه اکمال درباره ولایت امام علی علیه السلام نازل شده، می‌توان به این نکته اساسی پی برد که: اسلامی که مورد رضایت خداست، مرتبط با ولایت امام علی علیه السلام است؛ زیرا در این آیه می‌فرماید: «...وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» بنابراین، آنان که از این ولایت سر باز می‌زنند، در متن دینی که مرضی خداست، اخلال می‌کنند و اسلام آنان از دایره اسلام مرضی خدا بیرون خواهد بود». به نظر می‌رسد این بخش از خطبه غدیریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین مطلب اشاره دارد:

خداوندا، همانا تو بر من چنین نازل کردی که امامت برای علی ولی توست؛ در آن هنگام که وی را برتری بخشیدی و با امامت او، دین بندگان را کامل و نعمت را بر آنان تمام کردی و برای آنان اسلام را به عنوان دین، پسندیدی و فرمودی: «هر کسی غیر از اسلام دینی جستجو کند، از او پذیرفتنی نیست و در آخرت از زیانکاران خواهد بود». خدایا، تو شاهد باش که من پیام تو را رساندم.^۱

با این معنا از آیه اکمال این آیه با آیه تبلیغ (یا آیه عصمت: مائده، ۶۷)، آیات ولایت (مائده، ۵۵-۵۶)، آیه اولی الامر (نساء، ۵۹) و سایر آیات ولایت اهل بیت، ارتباط وثیق می‌یابد و در این زمینه مفسر یکدیگر می‌شوند و معنای هر کدام در جای خود آشکار می‌گردد؛ چنان که احادیث صحیح‌السند از مصادر روایی شیعی بر این مطلب دلالت می‌کند.^۲

۱. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ابن طاووس، التحصین، باب ۲۹، ص ۵۸۴.
 ۲. رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰، ح ۴ و نیز رک: ابن عقده، کتاب الولاية، ص ۱۹۹.

بررسی دیدگاه‌های اهل سنت

اهل تسنن برخلاف شیعه درباره تفسیر این آیه (همانند تفسیر آیات دیگر در امر ولایت) همداستان نیستند. دیدگاه آنان پیرامون دو امر اساسی در این آیه، یعنی مراد از روزی که آیه اکمال نازل شده و نیز حادثه‌ای که در این باره رخ داده و موجب نزول آیه گشته و در پی آن مسائلی گوناگون را رقم زده که بدین شرح است:

تعیین «الیوم» در آیه اکمال: جمهور اهل سنت بر این باورند که نزول آیه مذکور در روز عرفه و در حجة الوداع است و دیگر روایات در این باره را ضعیف می‌پندارند، اما در کشف مراد خدای متعال از «الیوم» دو نظر متفاوت دارند:

الف) مراد از «الیوم» در این آیه روز خاص و مشخصی نیست، بلکه دوره‌ای از زمان است که زمان قبل و بعد از نزول یا تنها زمان پس از نزول آیه را دربر می‌گیرد؛ مانند اینکه می‌گوییم: «دیروز جوان بودم و امروز پیر شده‌ام». این قول را بزرگانی همچون ابن جریر طبری،^۱ فخر رازی،^۲ زمخشری،^۳ بیضاوی،^۴ و آلوسی^۵ مطرح کرده‌اند و ابن عطیه آندلسی^۶ به صورت احتمال بیان نموده است.

ب) مقصود از «الیوم» با وقت نزول آیه یکی است؛ یعنی تنها همان روز عرفه که (بنا به قول جمهور اهل سنت) روز نزول آیه بوده، مراد خداست. ابن عطیه آندلسی^۷ به این قول گرایش دارد و فخر رازی،^۸ بیضاوی^۹ و آلوسی^{۱۰} نیز آن را به عنوان احتمال ذکر کرده‌اند.

تعیین رخداد: درباره تعیین رخداد در روز عرفه نیز اهل سنت بر دو قول اند؛ برخی با استناد به روایت ابن عباس و سدی اکمال دین را به نزول تمام فرایض از جانب خدا دانسته، می‌گویند:

- | | |
|---------------------------------------|---|
| ۱. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۹۴. | ۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۱، ص ۱۰۸. |
| ۳. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۴-۶۰۵. | ۴. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵. |
| ۵. آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۸۹-۹۰. | ۶. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۴. |
| ۷. همان جا. | ۸. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۱، ص ۱۰۸. |
| ۹. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵. | ۱۰. آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۸۹-۹۰. |

چون مسلمانان حج گزارند و پس از آن هیچ حکمی دیگر از فرایض بر پیامبر اکرم نازل نشد، دین کامل گردید.^۱

قول دوم می‌گوید:

مراد از اکمال دین، پایان یافتن تمام فرایض در حجة الوداع نیست، بلکه به معنای اتمام معظم فرایض و حلال و حرام‌هاست.^۲

ابن عطیه آندلسی و قرطبی این قول را رأی جمهور اهل سنت می‌دانند.^۳

تحلیل یأس کافران: اهل تسنن در این بخش در پی تحلیلی مناسب از فراز «...الْيَوْمَ

يَسِئَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» برآمده، آن را به چند صورت تبیین کرده‌اند.

بنا بر نظر جمعی بسیار از اهل سنت، مدار یأس کفار، آحاد مسلمانان است که امکان

بازگشت آنان به آیین شرک و کفر در این زمان به کلی منتفی شده است. ابن جریر

طبری،^۴ جصاص،^۵ بغوی،^۶ ابن کثیر^۷ و قرطبی^۸ این قول را مطرح کرده‌اند.

تبیین اکمال دین: تقریباً اقوال اهل تسنن درباره تبیین اکمال دین، به شش قول

می‌رسد که آنها را می‌توان در چهار محور اصلی خلاصه کرد: اول: اکمال دین با پایان

یافتن نزول آیات و ابلاغ تمام فرایض، دوم: اکمال دین با نزول و ابلاغ معظم فرایض،

سوم: اکمال با مسئله حج و چهارم: اکمال با غلبه مسلمانان بر دیگر ادیان.

برخی مانند واحدی نیشابوری،^۹ بغوی،^{۱۰} جبایی،^{۱۱} بلخی^{۱۲} به قول اول

گرایش دارند.

در برابر این نظریه، قول کسانی مطرح است که می‌گویند مراد از اکمال دین اظهار

بیشترین فرایض و حلال‌ها و حرام‌هاست؛ زیرا پس از نزول این آیه، آیات متعددی

دیگر مانند آیه ربا، آیه کلاله و... نازل شده است.^{۱۳}

۱. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۹.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۶۲.

۳. رک: ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۱۵۲؛ قرطبی، همان‌جا.

۴. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۸.

۵. جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۲.

۶. بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۰.

۷. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴.

۸. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۶۲.

۹. واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۲، ص ۱۵۴.

۱۰. بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۰.

۱۱. رک: آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۹۰.

۱۳. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۹.

۱۲. همان‌جا.

این قول را به جمهور اهل سنت نسبت داده‌اند.^۱
 قول سوم مدار اکمال دین را بر مسئله حج می‌داند یا اینکه در حجة الوداع هیچ
 مشرکی در این مراسم با مؤمنان حضور نداشت؛^۲ قولی که ریشه در عصر تابعین
 از جمله سعید بن جبیر و قتاده دارد^۳ و طبری آن را پذیرفته است،^۴ و یا آنکه
 خداوند مؤمنان را به حج به عنوان آخرین رکن دین، موفق ساخت و امر حج را
 برای آنان کامل کرد،^۵ و بالأخره قول چهارم، اکمال دین را در آن برهه در پیروزی
 مسلمانان و غلبه آنان بر سایر ادیان می‌شمرد که در کمال امنیت از دشمن، مراسم خود
 را انجام می‌دهند.^۶

اقوال دیگر نیز در این میان مطرح شده که مورد اعتنای مفسران اهل سنت قرار
 نگرفته است.

تبیین اتمام نعمت: اهل سنت در تبیین اتمام نعمت نیز نظری یکسان ارائه نکرده‌اند.
 اساس اقوال آنان در این زمینه را می‌توان در دو قول خلاصه کرد:
 قول اول، که طرفدار فراوان دارد، اتمام نعمت را در تحلیل رابطه مؤمنان با مشرکان
 می‌داند و می‌گوید: اتمام نعمت با فتح مکه و ورود مسلمانان به مکه در کمال امنیت و
 نیز با ویرانی آثار جاهلیت و غلبه بر آنان بود که موجب شد هیچ‌یک از مشرکان در
 صفوف مؤمنان در مراسم حج حاضر نشوند.^۷
 این قول را بغوی،^۸ واحدی نیشابوری،^۹ زمخشری^{۱۰} (به عنوان نخستین احتمال)
 قرطبی،^{۱۱} بیضاوی^{۱۲} (به عنوان احتمال) و آلوسی^{۱۳} پذیرفته‌اند.

-
۱. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۱۵۴.
 ۲. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵ و نیز، ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۵.
 ۳. ر.ک: طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۹. همان جا.
 ۴. همان جا.
 ۵. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۶۳.
 ۶. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵ و نیز ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۹۰. وی این قول را به زجاج
 نسبت می‌دهد.
 ۷. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۹.
 ۸. ر.ک: همان جا.
 ۹. واحدی نیشابوری، الوسیط، ج ۲، ص ۱۵۴.
 ۱۰. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۵.
 ۱۱. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۶۲.
 ۱۲. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵.
 ۱۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۹۱.

قول دوم، اتمام نعمت را بر مدار اکمال دین و شریعت اسلام می‌شناسد و تحریم خبائث یاد شده در این آیه را، جزء دین کامل و نعمت تمام شده می‌داند.^۱
پیش از وی فخر رازی نیز سبب اتمام نعمت را اکمال دین دانسته است.^۲

ارزیابی و نقد دیدگاه‌های اهل سنت

اقوال اهل سنت در شرح و تحلیل اجزای این آیه با چند اشکال اساسی روبه‌رو است. یک: ادعاهای بدون دلیل مانند تفسیر «الیوم» در این آیه به دوره زمان، با آنکه این استعمال قرینه می‌خواهد؛ به دیگر سخن، چرا باید این آیه را همانند این سخن بدانیم که می‌گوید: «دیروز جوان بودم و امروز پیر شدم» که یا به این معناست که امروز در آستانه پیری‌ام، یا آنکه مدتی از پیری من گذشته است؛ برای نمونه، چرا نگوییم دین از روزی که سوره براءت اعلان شد، در آستانه کمال و نعمت در آستانه تمام قرار گرفت و خشنودی خداوند از اسلام، از همان زمان آغاز شد، به ویژه آنکه اهل سنت عدم حضور مشرکان در حج را که از زمان نزول سوره براءت به وقوع پیوست، دلیل اکمال دین و اتمام نعمت می‌دانند؟

همچنین ادعای بدون دلیل دیگر آنان این است که یأس کفار را بر رجوع مؤمنان به کفر و آیین شرک می‌دانند، با آنکه سخن از یأس از دین مسلمانان و نه از خود آنهاست.

دو: ایجاد انفصال در مفاد دو فقره: «الْيَوْمَ يَسْأَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» با آنکه مفهوم این دو فقره - چنان که گفته شد - در ظاهر با یکدیگر مرتبط و هر دو به یک رخداد در یک روز و زمان اشاره دارد، ولی گروهی از اهل سنت مانند قرطبی و دیگران مفاد این دو فقره را از یکدیگر جدا کرده‌اند.

سه: ادعاهایی که با واقعیات عصر نزول آیه ناسازگار است؛ مانند قول زمخشری و همه کسانی که دو فقره یاد شده را با سیاق کل آیه در مورد تحریم پلیدی‌ها پیوند

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵.

می‌دهند و یا اكمال دین و اتمام نعمت را به نفی مشرکان و عدم شرکت آنان در حج معنا می‌کنند، در حالی که ظاهر معنای اكمال دین، کامل کردن اجزای دین از حیث فرایض دینی است و نشان می‌دهد پس از این آیه، فریضه‌ای که تشریح نشده باشد، باقی نیست، نه آنکه مراد، خالص کردن اعمال مؤمنان و مخصوصاً عمل حج آنان از اعمال و حج مشرکان باشد؛ این خلاف ظاهر است.

به همین دلیل، اقوال اهل سنت در تفسیر این آیه با تشتت و اضطراب همراه شده و ناگزیر جمعی از آنان مانند بیضاوی و دیگران کوشیده‌اند به نحوی تمام اقوال را درباره این آیه جمع کنند و - چنان که ملاحظه شد - برخی را به صورت قول و برخی را به صورت احتمال مطرح کرده‌اند.

روایات اهل سنت درباره نزول این آیه در روز عرفه نیز که اساس مستند اقوال آنهاست، با چند اشکال مواجه است:

اول، برخی روایات اهل سنت چنین افاده می‌کند که حضرت در روز عرفه در حجة الوداع نماز جمعه نخواندند و نماز ظهر را با نماز عصر با هم به جا آوردند،^۱ در این صورت، نزول آیه در روز جمعه را با مشکل مواجه می‌سازد.

دوم، در ادامه روایت عمر ذیلی نقل شده که گفته است: «ما بعد الکمال إلا النقص» روشن است که نقص دین پس از کمال آن معنای معقولی نخواهد داشت.

سوم، ذیل این روایت با ظاهر آیه و نیز با روایت ابن عباس در تعارض است که می‌گوید: «أخبر الله... قد أتمه فلا ينقصه أبداً؛ خداوند نعمت دین را به اتمام رساند و پس از آن، هرگز نقصی نخواهد داشت»،^۲ هر چند رشید رضا کوشیده وجه جمعی بین این دو روایت پیدا کند. وی حدیث ابن عباس را بر خود دین حمل می‌کند و حدیث عمر را بر اخذ به دین و اخلاص در عمل به آموزه‌های آن؛^۳ اما دلیلی بر این وجه حمل نیست و کوشش رشید رضا راه به جایی نمی‌برد.

۱. رک: سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۴۲۹ و نیز: سنن نسائی، کتاب الصلاة، ج ۱، باب «الجمع بین الظهر والعصر بعرفة»، ص ۲۹۰.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۷۹.

۳. رک: رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۱۳۷.

چهارم، اگر روایات ابن عباس درباره این آیه را یکجا بنگریم، متوجه تهافت در آنها خواهیم شد و ناچار باید راه حلی برای آن اندیشید. اهل سنت از یک سو از ابن عباس چنین نقل می‌کنند:

پس چون سوره براءت نازل شد، مشرکان از بیت‌الحرام رانده شدند و مسلمانان بدون شرکت مشرکان حج گزاردند. پس این رویداد از جمله تمام کردن نعمت است و معنای قول خداوند خواهد بود که فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم».^۱

این حدیث از ابن عباس مورد توجه ویژه جمع زیادی از اهل سنت است و - چنان که ملاحظه شد - آنان در تبیین اتمام نعمت حق تعالی، از آن بهره می‌گیرند، با آنکه از سوی دیگر، از وی چنین روایت کرده‌اند:

خداوند خبر داد که ایمان را برای آنان کامل کرد و نیازی به افزایش ندارد و نعمت را تمام کرده و هرگز ناقص نخواهد کرد.^۲

اگر طرد مشرکان از بیت‌الحرام در زمان نزول سوره براءت موجب اكمال دین و اتمام نعمت باشد، نباید تا زمان نزول این آیه در حجة‌الوداع، احکامی فراوان نازل می‌شد، با آنکه بنا به روایت دوم ابن عباس، با اكمال دین نیازی به افزایش در آموزه‌های دین نبود و نقصی پدید نمی‌آمد؛ بنابراین باید حدیث اول را توجیه کرد و - چنان که گفتیم - آن را در مقام بیان یکی از مصادیق اتمام نعمت دانست، نه آنکه آن را علت نزول آیه اكمال قلمداد یا حدیث را مُدرج محسوب کنیم و قسمت پایانی حدیث را که آیه اكمال را ذکر می‌کند، ضمیمه‌ای بدانیم که بعداً به حدیث ابن عباس افزوده شده است. به علاوه، چون این حدیث با ظاهر قرآن نیز منافات دارد، قابل استناد نیست.

حدیث دوم ابن عباس در مقام تفسیر آیه همسو با ظاهر قرآن، قابل انطباق بر دیدگاه شیعه و منطبق بر روایتی سوم از ابن عباس است که حاکم حسکانی از وی نقل کرده است:

بينما النبي صلى الله عليه وآله وسلم بمكة أيام الموسم إذا التفت إلى علي فقال: هنيئاً لك يا أبا الحسن إن الله قد أنزل علي آية محكمة غير متشابهة؛ ذكرى وإياك

فیها سواء: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»؛ پیامبر خدا ﷺ در ایام موسم حج به حضرت علی نگریست و فرمود: بر تو مبارک باد ای ابالحسن، خداوند بر من آیه‌ای محکم که تشابهی در آن نیست را نازل کرد که در آن من و تو را به‌طور یکسان یاد کرده و فرمود: «امروز دینم را برای شما کامل کردم...»^۱.

افزون بر همه اینها، این حدیث ابن عباس با حدیثی دیگر از وی تأیید می‌شود که می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول آیه اکمال ۸۱ روز بیشتر در این دنیا نبودند و درگذشتند»^۲؛ زیرا اگر روز وفات حضرت را طبق برخی اقوال اهل سنت دوازدهم ربیع‌الاول بدانیم، می‌توانیم بر نزول آیه در روز غدیر خم طبق قول ابن عباس، تأکید کنیم.

بررسی مناقشه‌های اهل سنت بر دیدگاه شیعه

به نظر ما بررسی ژرف و عالمانه علامه طباطبایی درباره دیدگاه‌های اهل تسنن ما را از تفصیل بیشتر و نقد فزون‌تر بی‌نیاز می‌کند. اساس مناقشه‌های اهل تسنن بر دیدگاه شیعه، بر نقد اعتبار روایاتی است که نزول آیه را در غدیر خم می‌داند که پاسخ آنها را در کتاب دوم تطبیقی خواهید دید. تنها نقد درونی (فارغ از اسناد و مضامین روایات) بر دیدگاه شیعه، از فخر رازی است که چنین می‌گوید:

اصحاب ما می‌گویند: این آیه بر بطلان قول رافضه دلالت دارد؛ زیرا خداوند در این آیه فرمود: کافران از تبدیل دین مایوس شدند و سپس بر آن با عبارت «پس از آنان نترسید و از من بترسید» تأکید کرد؛ بنابراین اگر امامت علی بن ابی‌طالب از جانب خدا و رسولش، به نص تعیین شده، واجب‌الطاعة می‌بود، هر کس می‌خواست آن را پنهان سازد و تغییر دهد باید به مقتضای این آیه، مایوس می‌شد؛ و لازمه‌اش این بود که هیچ‌کس از صحابه نتواند این نص را انکار کند یا آن را تغییر دهد و پنهان سازد و چون چنین امری در کار نیست [و اگر نص در کار می‌بود انکار

۱. رک: حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۲۱۴-۲۱۵.

۲. به نقل از: رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۱۲۷. ابن سید الناس (م. ۷۳۴ق) در کتاب السیرة النبویة، ص ۷۳۲، این قول را (که پیامبر اکرم ﷺ پس از این آیه، ۸۱ روز بیشتر در قید حیات نبودند) را به واقدی و جمهور مردم نسبت داده است، و نیز رک: واعظ خرگوشی (م. ۴۷۰ق)، شرف النبی، ص ۳۵۴.

نمی‌کردند] دانستیم که این ادعا [از رافضه مبنی بر نص بر امامت امام علی علیه السلام] دروغ است.^۱

فخر رازی با این گفتار نشان می‌دهد که به درستی دیدگاه شیعه را درنیافته و الا چنین اشکالی مطرح نمی‌ساخت؛ بنابراین لازم است حاصل دیدگاه شیعه در این باره را بار دیگر مرور کنیم. شیعه می‌گوید: بنا به مدارک فراوان قرآنی و روایی، در بین اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منافقان کافر حضور داشتند. آنان پیش از آنکه اسلام بیاورند، در کسوت شرک از انواع توطئه‌ها برای خاموشی نوررسالت و وحی فروگذار نکردند و پس از آنکه اسلام را در ظاهر پذیرفتند و کفر درون خود را پنهان ساختند، به حيله‌گری‌های خود ادامه دادند و تمام امیدشان پس از ناکامی‌های متعدد به این بود که پس از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دین نابود خواهد شد؛ زیرا دین را قائم به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دیدند؛ به همین جهت، حتی برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از جنگ تبوک همت گماردند که به ثمر نرسید.^۲ هدف منافقان - طبق مدارک موجود روایی که پیش از این در بررسی آیه عصمت ملاحظه شد - بر جوسازی و شایعه‌پراکنی و تکذیب نسبت به ولایت امام علی علیه السلام بود (به‌ویژه بغض خاص آنان نسبت به شخص امام علی که مشهود است)، تا بگویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه خود با جانبداری از داماد و پسرعموی خود، جانشینی برای خویش برگزید، نه آنکه خبری از آسمان و گزینشی الهی باشد. آنچه در غدیر اتفاق افتاد، تحقق همین وعده خدا بود که فرمود: «...وَأَلَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» بر اساس این وعده خدا، منافقان هرگز نتوانستند شایعه‌سازی کنند و امر ولایت را به حساب شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله (و نه از ناحیه خدا) گذارند؛ زیرا اگر این تکذیب رخ می‌داد و این شایعه در آن عصر ساخته و منتشر می‌شد، اصل دین به خطر می‌افتاد و مردم ساده لوح نسبت به حقایق وحی و اصل دین تردید می‌کردند.

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

۲. رک: صحیح بخاری (فتح الباری)، ج ۷، ص ۹۰، ج ۳۷۴۳؛ فخر رازی، همان، ج ۲، ص ۶۹-۷۰؛ ابن تیمیه،

التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۶۹-۷۰.

اما خداوند هم تضمین و هم وعده داده بود که قوم کافر را هدایت نکند که مراد از آن هدایت ابتدایی نیست (زیرا خداوند همه را ابتدائاً هدایت کرده و فرموده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱ ما راه را [بر انسان] نمایانیم، پس یا شکرگزار است و یا کفر می‌ورزد)، بلکه هدایت ثانوی است؛ به این معنا که خداوند اسباب توفیق برای رسیدن به مقصدشان را فراهم نمی‌سازد و نقشه‌های آنان را نقش بر آب می‌سازد.^۲ آری، با این تضمین و وعده الهی و قیام رسول مکرم اسلام ﷺ در اعلان ولایت در غدیر، تمام امید منافقان نقش بر آب شد؛ زیرا خداوند پس از نبی اکرم ﷺ برای تدبیر امر دین و ارشاد و هدایت مردم، امام علی عليه السلام را به‌طور رسمی به دست پیامبرش به قائم مقامی حضرت برگزید و تمام شوون ولایت رسول اسلام ﷺ را به ایشان سپرد و سپس در پی همین برنامه فرمود: «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»؛ امروز آنان که کافر شدند، از شما مأیوس گشتند؛ پس از آنان نترسید و از من بترسید؛ یعنی از تکذیب منافقان و شایعه‌سازی و دسیسه‌های آنان نسبت به امر ولایت امیر مؤمنان علی عليه السلام نترسید و از من بترسید که نافرمانی کنید و نعمت خدا را کفران نمایید که عواقب آن را خواهید دید. حاصل آنکه مدار تضمین حق تعالی و وعده او بر عدم دسیسه منافقان کافر بر تکذیب امر ولایت در غدیر و در پی تحقق آن وعده، یأس آنان از عدم بقای دین بود که به وقوع پیوست؛ زیرا باید حجت از ناحیه خدا تمام می‌شد: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ»^۳ اما خداوند، طبق نصوص روایی، تضمین نکرد پس از آن واقعه، امت حقایق را تبدیل نکنند و یا نصوص را انکار و واقعیات را پنهان نمایند یا از آنان نافرمانی در امر ولایت سرزنند؛ زیرا این امت باید مانند دیگر امم در سنت آزمون الهی حضور یابند که متأسفانه مانند دیگر امم به تحریف و کتمان حقایق دست

۱. دهر، ۳.

۲. تعداد قابل توجهی از مفسران اهل سنت نیز «هدایت» در این آیه را هدایت ثانوی می‌دانند و آن را چنین معنا می‌کنند: «خداوند نقشه آنان را برای هلاکت و زیان زدن به پیامبر اکرم ﷺ به ثمر نمی‌نشانند و اسباب انجام آن را برای ایشان فراهم نمی‌کند» (ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۶۶۰؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۶؛ شوکانی، فتح القدر، ج ۲، ص ۶۰ و...). ۳. انعام، ۱۴۹.

زدند و با کفران نعمت حق تعالی (دست‌کم) به نعمت تفرقه دچار شدند. چنان‌که وضعیت موجود آنان این حقیقت تلخ را نشان می‌دهد.

به هر حال، دین حق یا دین مورد پسند حق تعالی، دینی است که با ولایت امام علی علیه السلام گره خورده است و آنچه که خداوند وعده به تحقق آن در عصر ظهور داده، اسلام ولایی است.

گفتار دوم: نزول حضرت عیسی علیه السلام در عصر سیطره دین

فریقین در مورد نزول حضرت عیسی علیه السلام در عصر ظهور اتفاق نظر دارند. از دیدگاه مفسران هر دو فریق نیز، آیاتی از قرآن ناظر به این موضوع است. از جمله آیه: «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...»^۱ و هیچ‌یک از اهل کتاب نیست جز آنکه به حضرت عیسی پیش از مرگش ایمان می‌آورد» با آنکه درباره مرجع ضمیر «به» و «موته» اختلاف نظر وجود دارد، اما تفاسیر متعدد کهن و متأخر سنی، مفاد این آیه را درباره نزول حضرت عیسی در آخرالزمان می‌دانند. مانند ابن جریر طبری که در بین اقوال تفسیری درباره این آیه، این قول را برمی‌گزیند:

تمام اهل کتاب به عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند هنگامی که حضرت از آسمان فرود می‌آید تا دجال را به قتل رساند و در آن زمان همه آیین‌ها یگانه می‌شوند که همان آیین اسلام حنیف و دین ابراهیم است.^۲

سپس ابن جریر روایاتی را از ابن عباس، ابی مالک، حسن بصری و قتاده در این زمینه نقل می‌کند و در جمع‌بندی این قول را به صواب نزدیک‌تر می‌داند.^۳ در تفسیر الدر المنثور روایات بیشتری در این باره از مصادر سنی نقل شده است.^۴

ابن‌کثیر نیز ضمن آنکه این معنا را برای آیه قول حق تلقی می‌کند، می‌گوید: «ادله قاطعی بر این قول دلالت دارد که می‌توان به آنها اتکا کرد».^۵ ابن‌کثیر باب «ذکر الاحادیث

۱. نساء، ۱۵۹.

۲. ابن جریر، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. رک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۷۳۳-۷۳۶.

۵. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۷۶.

الواردة فی نزول عیسی بن مریم الی الارض من السماء فی آخر الزمان قبل یوم القیامة» گشوده و در آن روایاتی متعدد از ابن عباس و برخی تابعین نقل کرده است،^۱ ضمن آنکه سند روایت ابن عباس از طریق سعید بن جبیر، صحیح تلقی شده است.^۲

قرطبی نیز همین معنا را از ابن عباس، حسن بصری، مجاهد و عکرمه می‌داند و بر آن تأیید ضمنی دارد.^۳ برخی مفسران اهل سنت نیز این قول را آورده‌اند، بی‌آنکه آن را مردود بشمارند.^۴

این قول در دیدگاه مفسران شیعی نیز پذیرفته شده است و در پی آن حدیثی را از علی بن ابراهیم نقل می‌شود که در آن علی بن ابراهیم با سند خود از شهر حوشب چنین نقل کرده که: حجاج بن یوسف گفت: در معنای این آیه درمانده‌ام... به وی درباره معنای آیه گفتم:

إن عیسی بن مریم ینزل قبل یوم القیامة الی الدنیا و لا یتقی أهل ملة یهودی أو نصرانی أو غیره إلا و آمن به قبل موت عیسی و یصلی خلف المهدي علیه السلام قال: ویحک أتئ لک هذا و من این جئت به قال: قلت: حدّثنی به الباقر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام قال: جئت والله بها من عین صافیة؛ همانا عیسی بن مریم پیش از برپایی رستاخیز به دنیا فرود می‌آید و هیچ یهودی و مسیحی و دیگران نیستند جز آنکه به حضرت عیسی پیش از وفاتش ایمان می‌آورند و او پشت سر امام مهدی علیه السلام نماز می‌گزارد. حجاج چون این سخن را شنید گفت: وای بر تو! این معنا از کجاست؟ شهر بن حوشب می‌گوید: این را امام باقر محمد بن علی الحسین علیه السلام به من فرموده است، حجاج گفت: به خدا سوگند آن را از چشمه زلال و صاف گرفته‌ای.^۵

آیه دیگری که در این زمینه مورد توجه مفسران فریقین قرار دارد این آیه از سوره زحرف درباره حضرت عیسی علیه السلام است که می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا

۱. همان جا.

۲. ر.ک: ابن حجر، فتح الباری، کتاب احادیث الانبیاء، ج ۶، ص ۴۹۲.

۳. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۱۰-۱۱.

۴. ر.ک: بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۲۰.

۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۱؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر

نمونه، ج ۴، ص ۲۶۷.

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛^۱ و همانا وی نشانه برپایی قیامت است پس در آن شک نکنید و مرا پیروی کنید که این راه راست است». شیخ طوسی احتمال می‌دهد این آیه درباره نزول حضرت عیسی در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام باشد.^۲ طبرسی نیز آیه را چنین معنا می‌کند:

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ يَعْنِي إِنَّ نَزُولَ عِيسَى عليه السلام مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ يَعْلَمُ بِهَا قُرْبُهَا؛ همانا وی نشانه ساعت قیامت است یعنی، نزول حضرت عیسی علیه السلام از نشانه‌های برپایی قیامت است که از طریق آن نزدیک بودن قیامت، دانسته می‌شود.^۳

وی این معنا را از قول ابن عباس، قتاده، مجاهد، ضحاک و سدی می‌داند و سپس حدیث ابن جریج از جابر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند که می‌فرماید:

يَنْزِلُ عِيسَى بِنَ مَرْيَمَ فَيَقُولُ أَمِيرَهُمْ صَلَّى بِنَا فَيَقُولُ: لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمْرَاءُ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ، أوردوها مسلم في الصحيح وفي حديث آخر كيف أنتم إذا نزل فيكم ابن مريم وإمامكم منكم.^۴

تفسیر صافی^۵ و نمونه نیز بنا به یک احتمال در معنای این آیه، آن را درباره حضرت عیسی می‌دانند. در تفسیر نمونه می‌گویند:

نزول حضرت مسیح علیه السلام از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی در آخر زمان صورت می‌گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است.^۶

تفسیر کزالدقائق این معنا را برای آیه، متعین دانسته است.^۷ در روایات شیعی نیز به نزول حضرت عیسی و نمازگزاردن ایشان پشت سر امام مهدی علیه السلام تصریح شده است.^۸

در تفاسیر اهل تسنن، معنای آیه درباره نزول حضرت عیسی علیه السلام در عصر ظهور، رونق بیشتری دارد؛ طبری با چند سند از ابن عباس دیدگاه وی را نقل

۱. زخرف، ۶۱.

۲. طوسی، الثیان، ج ۹، ص ۲۱۲.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۲.

۴. همان‌جا، مضمون این حدیث در البیان کنجی شافعی، ص ۸۰۰، رقم ۵۷۷؛ کشف الغمّه، اربلی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ به نقل از: اربعین ابونعیم اصفهانی و ملاحم ابن منادی، ص ۲۴۸ نقل شده است.

۵. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۹۸.

۶. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۱۱.

۷. قمی مشهدی، کزالدقائق، ج ۱۲، ص ۸۹.

۸. برای نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۰؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۱۶.

می‌کند که گفته است آیه درباره نزول عیسی بن مریم است از جمله حدیث جابر که می‌گوید:

كان ابن عباس يقول: ما أدري علم الناس بتفسير هذه الآية أم لم يفتنوا لها؟ قال: نزول عيسى بن مریم؛ ابن عباس می‌گفت: دانش مردم را درباره تفسیر این آیه نمی‌دانم یا آنکه آنان معنای آیه را درنیافته‌اند؛ آیه درباره نزول حضرت عیسی بن مریم است.^۱

وی احادیثی دیگر از قول ابی مالک، حسن بصری، مجاهد، قتاده، سدی، ضحاک و ابن زید در همین معنا نقل کرده است.^۲ سیوطی نیز بنا به مشی تفسیری خود در الدر المنثور روایات در این باره را گرد آورده است.^۳ فخر رازی به طور مشخص دیدگاه خود را در این باره که آیه درباره تولد حضرت عیسی یا نزول او در آخرالزمان است، مطرح نساخته اما از روایتی که از ابن عباس درباره نزول حضرت عیسی از آسمان نقل کرده، به دیدگاه مفسران دیگر نزدیک می‌شود.^۴ قرطبی نیز ضمن نقل اقوال و احادیث درباره معنای آیه مورد بحث، این معنا که آیه مربوط به نزول حضرت عیسی است، تقویت کرده است.^۵ وی حدیث مسلم و ابن ماجه را از پیامبر خدا نقل کرده که فرموده است:

كيف أنتم إذا نزل ابن مریم فيكم و إمامكم منكم؛^۶ چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در بین شما فرود می‌آید و پیشوایتان از شما خواهد بود.

این حدیث در صحیح بخاری نیز نقل شده است.^۷ ابن کثیر در تفسیر این آیه، نظر خود را به صراحت بیان داشته، آیه را درباره حضرت عیسی عليه السلام و فرود ایشان از آسمان برمی‌شمرد و اقوال دیگر را تضعیف می‌کند. وی در پی نقل دیدگاه خود می‌نویسد:

قال مجاهد «وإنه لعلم للساعة» أي آية للساعة خروج عيسى بن مریم عليه السلام قبل يوم القيامة و هكذا روي عن أبي هريرة و ابن عباس و أبي العالية و أبي مالك و عكرمة و الحسن و قتادة و الضحاک و غيرهم و قد تواترت الأحاديث عن

۲. همان، ص ۹۰-۹۱.

۱. ابن جریر، جامع البیان، ج ۱۳، ص ۹۰.

۴. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۲۲۲.

۳. سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۸۶-۳۸۷.

۶. همان جا.

۵. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۱۰۶.

۷. ر.ک: ابن حجر، فتح الباری، کتاب احادیث الانبیاء، ج ۶، باب «نزول عیسی بن مریم»، ص ۴۹۳، رقم ۲۳۳۹.

البته وجه جمعی که آلوسی پیشنهاد کرده ناتمام است؛ چون روایات متعارض - تا آنجا که می‌دانیم - تنها درباره نماز صبح، وقت نزول حضرت عیسی علیه السلام است و نسبت به دیگر نمازها حدیثی نقل نشده است. بیشتر دانشمندان نیز بنا به قول آلوسی بر این باورند که حضرت عیسی علیه السلام در این نماز به امام مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند، و نسبت به نمازهای دیگر اظهار نظر نکرده‌اند، چون دلیلی در نفی و اثبات آن در دست نیست. تنها دلیل آلوسی و دیگران افضلیت حضرت عیسی علیه السلام از امام مهدی علیه السلام است که این نیز، قابل دفاع نیست. در گفتار سوم از فصل پنجم تحت عنوان «تبیین مقام امامت حضرت مهدی علیه السلام» به تفصیل ملاحظه خواهد شد که مقام امامت از نبوت برتر است.

برخی دانشمندان شیعی درباره دلیل این اقتدا و به‌طور کلی همراهی حضرت عیسی علیه السلام با امام مهدی علیه السلام، از این آیه شریفه مدد گرفته‌اند که می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِي وَتَنْصُرُنَّهُ، قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا...^۱
و هنگامی [را یاد کن] که خداوند از پیامبران و امت‌هایشان پیمان گرفت که هر کتاب و حکمتی به شما دادم به آن ایمان می‌آورید، سپس پیامبری را که به سوی شما می‌آید و حقانیت آنچه را با شماست تأیید می‌کند، یاری می‌دهید. آنگاه به پیامبران فرمود: آیا اقرار کردید و از امت‌های خود نیز پیمان مرا بر این امر گرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم....

آنان می‌گویند: دلیل نماز گزاردن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر امام مهدی علیه السلام [و به‌طور کلی همراهی ایشان با امام مهدی علیه السلام] به دلیل این پیمانی است که خداوند از پیامبران گرفت تا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورند و وی را یاری رسانند و نصرت امام مهدی علیه السلام نصرت رسول خداست [چون آیین ایشان را بدون هیچ اشتباهی احیا می‌کند].^۲

به هر روی، مفسران فریقین نزول حضرت عیسی علیه السلام را از آسمان در عصر ظهور پذیرفته‌اند و آیاتی از قرآن را دلیل این امر دانسته‌اند. این تلقی از آیات در بین سلف از صحابه و به‌ویژه تابعین، مطرح بوده است. قلمرو بحث تفسیری درباره نزول حضرت

۱. آل عمران، ۸۱.

۲. جزایری، البراهین الاثنا عشر علی وجود الامام الثاني عشر، ج ۳، ص ۹.

به همین مقدار است و نیازی به بررسی و ارزیابی مباحث پیرامونی این رخداد - مانند بحث از نسخ شریعت حضرت عیسی علیه السلام و آیینی که حضرت در عصر ظهور به آن ایمان می‌آورند - نیست.

گفتار سوم: ویژگی‌های عصر سیطره دین حق

پیش از این در بررسی جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام در نظام دین حق، بیان شد که «توحید»، اصل الاصول همه ادیان آسمانی و «توحیدگرایی» هدف اصلی خلقت انس و جن و آرمان همه انبیاست. عصر ظهور، عصر فراهم آوردن زمینه‌ها برای بازگشت انسان به فطرت توحیدی اوست. بنابراین، نهضت مهدوی در این عرصه، حلقه‌ای از حلقه‌های خط روشن از صراط مستقیم فطرت‌گرایی یا «معرفت الله» و باور و گرایش به «یکتاپرستی» است که حلقات خود را در تک‌تک دعوت انبیا پشت سر گذاشته تا آنگاه که در عصر ظهور در گستره جهانی و با اقتدار کامل موحدان (بنا به مفاد آیه ۵۵ سوره نور) نمایان گردد. اکنون باید ره‌آوردها و برکات عصر ظهور را در سایه همین آموزه «زیست موحدانه» باز شناسیم. چنان که به نظر می‌رسد تا حدودی می‌توان شرایط پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام را با شرایط پیش از بعثت انبیا (به‌ویژه شرایط بعثت خاتم انبیا به عنوان دوره فترت) مقایسه کرد.

عدالت‌گستری

برپایی عدالت و قسط در همه ابعاد آن، شورانگیزترین تعبیر برای آدمی بوده و هست. خداوند خود را «قائم به قسط» خواند و فرمود: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱ خداوند که در کارهایش عدالت را برپا داشته، گواهی داده است که معبودی شایسته پرستش جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز بر آن گواهی داده‌اند، [آری] معبودی شایسته پرستش نیست جز او که شکست‌ناپذیر و حکیم است» و سپس آن را به پیامبرش دستور داد که بگوید: «قُلْ أَمَرَ

رَبِّي بِالْقِسْطِ...^۱ بگو: پروردگارم به عدل و داد فرمان داده است...» و در پی آن مؤمنان را نیز به برپایی عدالت و قسط فراخواند و فرمود: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُوثُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شَهَدَاءَ لِلَّهِ... فَلَاتَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ أَنْ تَعْدِلُوا... فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برپادارندگان عدالت باشید [و در پاسداری آن سخت بکوشید] و برای خدا گواهی هستید... پس از هوای خویش پیروی نکنید که مبادا از حق منحرف شوید... پس همانا خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و نیز در سوره مائده شبیه به همین دستور را آورد و در ادامه آن فرمود: «...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ءَاعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳ و مبادا دشمنی شما با قومی و ادارتان کند که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا بدارید که همانا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است». و بالأخره خداوند انبیا را برای برپایی مردم بر امر عدالت فرستاد و آن را یکی از اهداف رسالت قرار داد و فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۴ همانا ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم همواره به عدل و داد برپا باشند».

امام علی علیه السلام درباره جایگاه عدل می‌فرماید:

إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَ نَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ...؛ عدالت، ترازوی خدای سبحان است که آن را در میان خلق خود نهاده و برای برپا داشتن حق، نصب کرده است.^۵

عدالت با این جایگاه بسیار والا و ویژه شاخصه اصلی قیام امام مهدی علیه السلام به شمار آمده است به گونه‌ای که نهضت مهدویت با این واژه درآمیخته و با آن قرین گشته است. از امام کاظم علیه السلام درباره تأویل این آیه که می‌فرماید: «أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...»^۶ بدانید که همانا خداوند زمین را پس از موتش، زنده می‌کند» چنین نقل شده است:

۲. نساء، ۱۳۵.

۴. حدید، ۲۵.

۶. حدید، ۱۷.

۱. اعراف، ۲۸.

۳. مائده، ۸.

۵. آمدی، غرر الحکم، ص ۱۳۰۰، ح ۵۴۱.

يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَجَالًا فَيَحْيُونَ الْعَدْلَ، فَتُحْيَى الْأَرْضُ لَأَحْيَاءِ الْعَدْلِ؛ خداوند عزوجل، مردانی را برمی‌انگیزد تا عدل را احیا کنند چون زمین با احیای عدل، زنده می‌شود.^۱

از امام باقر علیه السلام نیز همین مضمون درباره احیای زمین با اجرای عدالت به دست امام مهدی علیه السلام نقل شده است.^۲ در حدیث امام صادق علیه السلام نیز حیات زمین پس از مرگ آن، به عدالت پس از ستم معنا شده است.^۳

دکتر اکبرنژاد در این باره می‌نویسد:

در خصوصیات قیام و حکومت امام مهدی علیه السلام هیچ ویژگی به اندازه عدالت و قسط روشنی و نما ندارد. آن قدر که در روایات، بر ویژگی عدالت‌گستری آن حضرت تأکید شده، بر دیگر مسائل چنین ابرامی نرفته است و این، نشان از برجستگی این مهم در سازمان مدینه فاضله اسلامی در دوران ظهور دارد.

ده‌ها و بلکه صدها حدیث در منابع معتبر و اولیه اسلامی در مورد عدل‌گستری آن ولی منتظر آمده است... فراوانی این حدیث‌ها به اندازه‌ای است که حتی مجال یادکرد از آدرس آنها نیز، امکان‌پذیر نیست.^۴

آنگاه وی به ذکر چند نمونه روایت از مصادر روایی فریقین از جمله: کتاب‌های برقی، کلینی، صدوق، طوسی، طبری و... از منابع شیعی و صنعانی، ابن ابی شیبه، احمد، ابی داوود، طبرانی و... از مصادر سنی در مورد عدل‌گستری امام مهدی علیه السلام می‌پردازد و سپس چنین ادامه می‌دهد:

در تمام این موارد، بر مفهوم واحدی تأکید شده است و آن اینکه عدالت‌گستری آن حضرت حتمی و قطعی خواهد بود...^۵

عدالت‌گستری مهدوی به عنوان ارزشمندترین رهاورد عصر ظهور به چه معناست؟ به نظر ما یکی از راه‌های درک این تعبیر و شناخت ابعاد و عمق آن،

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

۲. استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۱۴.

۳. بحرانی، المحجة، ص ۲۲۲.

۴. اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۸۱.

بررسی همه‌جانبه از تعبیر «ظلم بشری» پیش از ظهور است؛ چون تعبیر «عدالت» و «قسط» با «ظلم» و «جور» در کنار یکدیگر به صورت جایگزین آمده‌اند، روایات متعدد فریقین از پر شدن زمین از ستم و جور پیش از ظهور، همانند پر شدن آن از عدالت و قسط پس از ظهور خبر می‌دهد. مرحوم کلینی از امام علی علیه السلام چنین نقل می‌کند:

... الْمَهْدِي ... يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا...؛ مهدی زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است.^۱

همین مضمون نیز در مصادر اهل سنت از امام علی علیه السلام چنین نقل شده است:
لَتَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا... ثُمَّ لَتَمْلَأَنَّ بَعْدَ ذَلِكَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛ همانا ظلم و ستم در زمین فراگیر خواهد شد... پس از آن عدالت و دادگری آن را پر خواهد کرد آن‌گونه که از ستم و بیداد پر شده بود.^۲

ابی داوود نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آورده است:
لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا؛ اگر از دنیا جز یک روز هم باقی نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت من را مبعوث خواهد کرد تا آن را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از ستم پر شده است.^۳

باز به تعبیر دکتر اکبرنژاد، فراگیر شدن ستم پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام یکی از عنوان‌های مشهوری است که کمتر حدیث مربوط به امام مهدی علیه السلام درباره آن سخن گفته‌اند.

مقوله «ظلم» در مصادر فریقین به سه نوع تقسیم شده است. ظلم نابخشودنی، ظلم غیر واگذاشتنی و ظلم بخشودنی.^۴ امام علی علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَ ظُلْمٌ لَا يُشْرَكُ، وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ. فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ». وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷.

۲. صنعانی، المصنف، ح ۲۰۷۶۷؛ به نقل از اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و سنی، ص ۱۲۸.

۳. سنن ابی داوود، ح ۴۲۸۲؛ به نقل از اکبرنژاد، همان، ص ۱۳۸.

۴. هندی، کنز العمال، ح ۷۵۸۸ و ۱۰۳۲۶.

يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضَهُمْ بَعْضًا؛ بدانید که ستم سه گونه است: آن ظلمی که آمرزیدنی نیست و آن ظلمی که وا گذاشتنی نیست و آن ظلمی که بخشوده است و بازخواست کردنی نیست؛ اما آن ظلمی که آمرزیدنی نیست همتا انگاشتن برای خداست [که بزرگ‌ترین ظلم است] خدا [در قرآن] فرمود: «همانا خدا شرک‌آوران را نخواهد بخشید». اما ستمی که بر بنده ببخشایند، ستم اوست بر خود به برخی از کارهای ناخوشایند. اما آن ظلمی که وا گذاشتنی نیست، ستم کردن بندگان است بر یکدیگر.^۱

ظلم به خدا شرک به اوست و نابخشودنی است و ظلم به دیگران پایمال حقوق آنان است و ظلم به خویش ارتکاب گناه و آلوده ساختن صحنه جان و پذیرش کیفر او (در صورت عدم بخشش حق تعالی) است. چون در ماهیت این سه نوع ظلم درنگ کنیم ریشه همه آنها را در شرک خفی و جلی انسان با غفلت او از یکتاپرستی می‌یابیم، ضمن آنکه اگر افاق دید خود را توسعه دهیم و این سه نوع ظلم را در سطح جهانی بنگریم متوجه وسعت و عمق فاجعه خواهیم شد. شرک ذاتی بر اثر تحریف‌ها، کتمان‌ها و جهالت‌ها به وقوع می‌پیوندد که اهل کتاب با نظریه تثلیث گرفتار آوند. شرک در ربوبیت، که پیش از این ملاحظه شد، در محدوده اهل کتاب با معبود قرار دادن احبار و رهبان مطرح بوده و هست، امروز در سطح جهانی بسی توسعه یافته است؛ بشر امروز سازمان‌ها و مجامع جهانی را «رب» خود پنداشته و همان معیاری که معصوم درباره احبار و رهبان فرمود:

«أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ فَاتَّبَعُوهُمْ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ آنان [احبار و رهبان] حلال خداوند را برای ایشان حرام و حرام وی را حلال کردند و مردم پیروی نمودند؛ پس آنان را بدون آنکه بدانند معبود خود قرار دادند».^۲ در این گستره عظیم به کار می‌گیرد. سطح عظیمی از جامعه جهانی بشر تکنولوژی را به جای عبودیت و معنویت نشانده و به این شرک تنزل کرده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. این مضمون در مصادر شیعی و سنی نقل شده است (ر.ک: بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۸. وی این مضمون را از چند مصدر نقل کرده است.

منشأ ظلم به خویش و به دیگران نیز پیروی از نفس و شیطان و در واقع شرک در اطاعت است که در این آیه از سوره نساء آمده است. قرآن پس از دستور بر برپایی به عدالت، فرمود: «...فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَّ أَنْ تَعْدِلُوا...»^۱ پس، از هوای خویش پیروی نکنید که مبادا از حق منحرف شوید».

چون اگر این نوع پیروی از نفس تداوم یابد و پررنگ‌تر شود به شرک در عبودیت می‌انجامد. چنان که قرآن می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...»^۲ پس آیا دیدی آن کسی که معبود خویش را هوای خود قرار داده و با اینکه حق را شناخته خدا او را در بیراهه گذارده است».

عبادت از شیطان نیز در برخی از آیات از جمله در این آیه بیان شده که در آن خداوند به آدمیان می‌فرماید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ إِتْنًا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا»^۳ ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نبسته بودم که شیطان را عبادت نکنید همانا او دشمن آشکار برای شماست».

برای بشر امروز زمینه‌های ظلم به خود یا همان آلوده کردن روح و جان با ارتکاب به گناه، آماده‌تر و غفلت انسان از این ظلم پررنگ‌تر است. بشر در دهکده جهانی خود با کمک وسایل ارتباطات جمعی در یک لحظه قادر است باوری انحرافی، رذیلتی اخلاقی و... را در سطح بسیار گسترده منتشر کند و خود و دیگران را به آلودگی و جرم آن دچار سازد. بنابراین، ظلم در جهان امروز در هر سه دسته آن از سطح خرد و محدود بسی فراتر رفته و به سطح کلان در پهنه جهانی توسعه یافته است و هر روز نیز گسترده‌تر و عمق آن ژرف‌تر می‌شود.

از جمله مصادیق بارز ظلم آشکار و فراگیر به دیگران که به طور مشخص در برخی روایات فریقین از آن یاد شده، پایمال شدن حقوق اهل بیت علیهم‌السلام است. مانند این حدیث از رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که می‌فرماید:

۲. جائیه، ۲۳.

۱. نساء، ۱۳۵.

۳. یس، ۶۰.

... أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ أَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ [أَي الظُّلْمَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ؛
... جبرئیل به من چنین خبر داد که ظلم به [اهل بیت علیهم السلام] پایان می‌پذیرد، آن هنگام که
قائم آنان قیام کند...^۱

حاصل آنکه ریشه ظلم پیش از ظهور، در شرک خفی و جلی آدمیان به صورت آگاهانه و ناآگاهانه دارد و عدالت پس از ظهور، در نقطه مقابل شرک ریشه در توحیدشناسی و توحیدگرایی آنان دارد. بنابراین عدالت‌گستری امام مهدی علیه السلام در تمام قلمروهای آن در برابر این ظلم گسترده با تمام ابعاد آن خواهد بود.

عدالت در برابر ظلم به خدا، برپایی قسط در یکتاپرستی و بازگشت انسان بر خط اعتدال فطرت توحیدی و ایمان موحدانه به حق تعالی است. برپایی توحید و پاسداری از آن، که یکی از مهم‌ترین حقوق انسانی به شمار می‌رود، از آن روی است که کمال انسان در گرو آن است و در پی آن نجات آدمی را از طغیان نفس و بندگی شیطان رقم خواهد زد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در بخشی از توصیف محبوب‌ترین بندگان خدا می‌فرماید:

... قَدْ أُلْزِمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَىٰ عَنِ نَفْسِهِ؛ خویشتن را به عدالت

ملزم ساخته است؛ پس نخستین گام در عدالت او دور کردن هوا و هوس از خویشتن است.^۲

عدالت در برابر ظلم به دیگران، درک ارزش برپایی عدالت و معرفت به موقعیت آدمیان و ارزش آنان به عنوان «بندگان خدا» و ایجاد بستر مناسب برای اجرای عدالت است که در پی آن احترام به حقوق آنان احیا خواهد شد.

عدالت برای خویش نجات از شرک خودپرستی و فرو نشانیدن معبودپنداری نفس و شیطان و سپس زندگی بر مدار توحید در اطاعت و عبادت است.

نکته قابل تأکید در روند اجرای عدالت در نهضت امام مهدی علیه السلام این است که محرک‌های ایجاد و بقای چنین عدالتی را می‌توان از مقایسه با نهضت انبیا به دست آورد. این محرک‌ها - همان‌گونه که در آیات مورد بحث آید - «خودکنترلی» را به وجود می‌آورند که با اصلاح باورها بر مدار توحید یعنی: «اتَّقُوا اللَّهَ» و «أَعْبُدُوا اللَّهَ» شکل

۱. طوسی، امالی، ص ۳۵۱، ح ۷۲۶؛ خسارزمی، المناقب، ص ۶۲، ح ۳۱؛ قندوزی، ینابیع المودة، ج ۳،

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

ص ۲۷۹، ح ۲.

گرفته‌اند. بنابراین در یک کلام باید گفت: عدالت‌گستری امام مهدی علیه السلام و محرک‌های آن بر پایهٔ «توحیدگرایی» انسان‌هاست. چون - همان‌گونه که بارها گفتیم - در آن عصر زمینه‌های زیست موحدانه برای همگان فراهم می‌شود و شرک رو به افول می‌رود. آدمیان خود از انواع ظلم دست می‌شویند و عدالت واقعی را چشیده بر عدالت توحیدمدار، زندگی را سپری می‌کنند؛ پس در واقع این امر، تحقق بخشیدن به یکی از اهداف متوسط رسالت انبیا در آن عصر است که فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۱ همانا ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم تا مردم به قسط و عدل برپا باشند».

امنیت فراگیر

از دیگر شاخصه‌های عصر سیطرهٔ دین حق، امنیت فراگیر است. در بررسی مفاد آیهٔ اظهار دین ملاحظه شد که روایات فریقین از امنیت مطلق و فراگیر در سطح گیتی در عصر ظهور خبر داده‌اند؛ از جمله احادیث اهل تسنن که با سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین است:

... تَقَعُ الْأَمْنَةُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَرْتَعَ الْإِبِلُ مَعَ الْأَسَدِ جَمِيعاً وَالشُّمُورُ مَعَ الْبَقَرِ وَالذَّنَابُ مَعَ الْغَنَمِ... لَا يَضُرُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً...؛ [در آن عصر] امنیت در زمین فراگیر می‌شود به گونه‌ای که شتران و شیرها، گاوها و ببرها، گرگ‌ها و گوسفندان با یکدیگر به سر می‌برند، بی‌آنکه یکی به دیگری زیان رساند.^۲

این تعبیر کنایی، دلالت بر امنیت مطلق و فراگیر در عصر ظهور دارد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز چنین آمده است:

به خدا سوگند! یاران مهدی آن اندازه می‌جنگند، تا خدا به یگانگی پرستیده شود و به او شرک نوزند تا جایی که پیرزنی سالخورده و ناتوان از این سوی جهان به آن سوی جهان رهسپار می‌شود و کسی متعرض او نمی‌گردد.^۳

۱. حدید، ۲۵.

۲. ابن حنبل، مسند، ج ۱۵، ص ۲۹۸، ح ۹۶۳۲؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۸۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۹؛ نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۱۸۷، ح ۳۰.

امنیت در عصر ظهور را باید همانند عدالت، در سایه هدف اصلی دین‌ورزی یعنی: «توحیدگرایی یا زیست موحدانه» تبیین کنیم. در حدیث امام باقر علیه السلام نیز به رابطه بین «یکتاپرستی» و «امنیت» اشاره شده است. در اینجا نخست به این نکته توجه کنیم که خداوند بنا به مفاد سوره نور به امام مهدی علیه السلام و یارانشان تضمین داده که خوف آنان را به امنیت تبدیل کند. قرآن می‌فرماید: «...وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...»^۱ و به‌طور قطع خداوند خوف آنان را به امنیت تبدیل خواهد کرد.

بنابراین، زمامداران عصر ظهور در امنیت کامل خواهند بود. آنچه از مفاد آیه وعده به تبدیل خوف به امنیت و نیز آیه اظهار دین حق و روایات درباره ماهیت این امنیت می‌توان استفاده کرد آن است که امنیت در آن عصر در ابعاد معنوی، اخلاقی، معیشتی (یا اقتصادی)، انتظامی و... برای همه مردم است. هر چند امنیت روانی برای همگان نخواهد بود. بنابراین، جامعه آن روز برای برپایی مراسم دین و شعائر الهی هیچ نوع دغدغه‌ای نخواهند داشت و از ناحیه دشمنان داخلی و خارجی، مورد استخفاف، استهزاء، یا تهدید نیستند. در آن عصر، جامعه به لحاظ اقتصادی و انتظامی نیز در امنیت خواهد بود. چون ریشه‌های ناامنی‌ها می‌خشکد. اما چون کافران و مشرکان از حکومت دینی ناخشنودند از امنیت روانی برخوردار نخواهند بود. با سیطره دین حق، امنیت معنوی و اخلاقی نیز نمایان و در این بستر امکان رشد معنویت و فضایل اخلاقی فراهم می‌شود که تفصیل بیشتر آن را خواهید دید.

ریشه‌های ناامنی انتظامی و اقتصادی در جامعه یا فقر و محرومیت است که چون در آن عصر، عدالت توحیدمدار برپا می‌شود، فقر ریشه کن می‌گردد. عامل دوم ناامنی، بی‌تقوایی حریصان و فزون‌خواهان است. در جامعه‌ای که بستر تقوای پیشگی فراهم باشد این عامل نیز رو به افول می‌رود، به‌ویژه آنکه قدرت حاکمیت، از تحرک کسانی که از تقوا سر می‌پیچند، جلوگیری کند. بنابراین، باید ریشه این امنیت را در دین‌ورزی حاکمیت و جامعه جستجو کنیم؛ چون گاهی آسایش در سایه ترس از قدرت قاهرانه

پدید می‌آید به گونه‌ای که صالح و طالح بر اثر ترس از بی‌عدالتی قدرتمندان به امنیت موقت و کاذب می‌رسند و گاهی اهرم این امر «تقوی الله» و از ناحیه زمامداران و آحاد مردم - هر کدام به سهم خود - است. در این صورت، امنیت دائمی و واقعی برای همگان خواهد بود و ریشه آن، ترس از قدرت ستمگران نیست.

در این عرصه باید به سنت امدادهای غیبی حق تعالی نیز در فراهم آوردن رفاه و امنیت توجه کرد. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»^۱ و اگر مردم آن شهرها [که به عذاب گرفتار شدند] ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند به یقین از آسمان و زمین برکت‌هایی بر آنان می‌گشودیم» این آیه از جمله آیاتی است که دلالت بر وجود رابطه اسباب و علل هستی با عقاید و اعمال نیک و بد آدمیان دارد. عنوان «اهل القری» حکایت از این دارد که گشایش انواع برکت‌ها و برای آدمیان برخاسته از ایمان نوعی است و هرگاه نوع انسان‌ها مؤمن شوند و تقوا در پیش گیرند، این اثر بر آن مترتب می‌شود. در عصر ظهور، زمینه برخورداری از این امداد به خوبی فراهم می‌آید که در روایات نیز به آن اشاره شده است. از جمله ابونعیم از پیامبر خدا ﷺ چنین نقل کرده است:

يَخْرُجُ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي وَيَعْمَلُ بِسُنَّتِي وَيُنَزِّلُ اللَّهُ الْبَرَكَاتِ مِنَ السَّمَاءِ؛ مسردی از خاندان من ظهور می‌کند که بر سنت من رفتار خواهد کرد و [به همین رو] خداوند، برکت را از آسمان فرود خواهد آورد.^۲

این ماجه نیز در حدیث دیگری این وضعیت مطلوب را چنین نقل می‌کند:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... فَتُنْعَمُ فِيهِ أُمَّتِي نِعْمَةً لَّمْ يُنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ؛ مهدی در میان امت من خواهد بود مردم در آن دوره به چنان نعمتی دست می‌یابند که در هیچ دوره‌ای چنین ندیده باشند.^۳

علامه مجلسی نیز این مضمون را نقل کرده است.^۴

۱. اعراف، ۹۶.

۲. به نقل از: اربلی، کشف الغم، ج ۳، ص ۲۶۰؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۷؛ مقدسی شافعی، عقد الدرر، باب ۱، ص ۴۱.

۳. ابن ماجه، سنن، ح ۴۰۸۳؛ به نقل از: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۱۸۶.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸؛ به نقل از: همو.

شکوفایی خردها

در قاموس دین اساساً دین و عقل قرین یکدیگرند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «... أَلَا وَإِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ...»؛ آگاه باشید خردمندترین مردم بنده‌ای است که پروردگارش را شناخت و فرمانش برد.^۱ امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ...»؛ هر کس خردمند باشد، دیندار است.^۲ در تبیین شکوفایی خردها در عصر ظهور نیز باید آن را در مدار «توحیدگرایی» و دین‌ورزی تبیین کنیم. سطحی از رشد و شکوفایی عقل‌ها به این دلیل است که چون عقل از اسارت نفس‌پرستی نجات یابد و به یکتاپرستی روی آورد، آزاد و فارغ از نفسانیات در جایگاه واقعی خود می‌نشیند و انسان را راهبری می‌کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ؛ وَ بَسَا خِرْدٌ كَمَا اسِيرٌ فَرْمَانِ هَوَا وَ هَوَسٍ اسْت.»^۳
چون عقل از اسارت نفس‌رهایی یابد و حاکمیت کشور جان را به عهده گیرد سهم هر یک از خواسته‌ها و نیازهای این مملکت را عادلانه می‌پردازد و آتشفشان‌های نفس‌آماره را مهار می‌کند. عصر ظهور بستری مناسب برای خردورزی و کنترل نفسانیات فراهم می‌آورد.

سطحی دیگر از رشد عقلی با اعمال تکوینی امام مهدی علیه السلام صورت می‌بندد. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ؛
چون قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد پس به وسیله آن،
خردهایشان گرد می‌آید و فرزاندگی‌هایشان کامل می‌گردد.^۴

مقام امامت امام مهدی علیه السلام چنین تصرفی را توجیه می‌کند که پس از این ملاحظه خواهید کرد، با این تصرف تکوینی است که خردهای مساعد، بارور می‌شود. شاید

۱. الدیلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۳۳۷، ح ۱۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱.

مراد از تعبیر «جَمَعَ بِهَا عَقُولَهُمْ» در این روایت به این معناست که با این تصرف الهی، خرده‌ها از تشتت نجات می‌یابند و جملگی در مسیر عبودیت حق تعالی، آدمی را هدایت می‌کنند.

پالایش رذایل و رشد فضایل

چنان که گفتیم در عصر ظهور، عدالت و امنیت سایه خود را بر جامعه بشری می‌گسترانند، روشن است عدالت و امنیت در بُعد معنوی و اخلاقی به مراتب ارزشمندتر از بُعد معیشتی و مادی آنهاست.

چون زمینه اجرای عدالت در جامعه دینی فراهم گردد و آحاد مردم دیندار در حد خود نسبت به یکدیگر عدالت ورزند و خود را متعهد به آن بدانند، فضایل اخلاقی متعددی در جامعه رخ می‌نماید.

از اطلاق روایاتی فراوان که از پرشدن زمین از عدل و داد در عصر ظهور خبر می‌دهند می‌توان استفاده کرد که نه تنها زمامداران به عدل و داد حکم می‌کنند، بلکه هر کدام از مردم خود در پرتو دین‌ورزی تربیت شده به عدالت و انصاف زندگی می‌کنند و مفاد این آیه را تحقق می‌بخشند که فرمود:

«ای مؤمنان به عدالت رفتار کنید و در پاسداری از آن سخت بکوشید و برای خدا گواهی دهید هر چند گواهی شما به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیک‌ترین خویشاوندانتان باشد... پس، از هوای خویش پیروی نکنید که مبادا از حق منحرف شوید»^۱ در این صورت هر کس هر چه را برای خود بخواهد برای دیگری نیز می‌پسندد. شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: دوست دارم عادل‌ترین مردم باشم؟ حضرت فرمود:

«آنچه برای خود دوست داری برای مردم نیز دوست بدار تا عادل‌ترین مردم باشی»^۲ با این معیار، عدالت را بسی فراتر از حیطة اموال می‌یابیم و حفظ حریم و

۱. نساء، ۱۲۵.

۲. هندی، کنز العمال، ح ۴۴۱۵۴ و نیز رک: صدوق، امالی، باب ۲۷، ح ۴.

حرمت هر کسی را در قلمرو آن به شمار می‌آوریم. با این نگرش، شخص عاقل، از رذایل اجتماعی حسادت، تکبر، استهزاء، غیبت و... برحذر خواهد بود چون این مقوله‌ها، «ظلم» به حرمت افراد و «تعدي» به حریم آنهاست.

با این تحلیل از «عدالت» و نیز توجه به مفاد «امنیت مطلق» (که شامل امنیت معنوی و اخلاقی نیز می‌شود) در عصر ظهور، می‌توان به پیدایش و رشد فضایل اخلاقی در جامعه مهدوی پی برد. در روایات فریقین نیز به پاره‌ای از فضایل برجسته جامعه مهدوی اشاره شده که باید آنها را از برکات عصر ظهور دانست. از جمله حس بی‌نیازی مردم و احساس عزت نفس که در احادیثی متعدد بر آن تأکید شده است. از جمله مسند احمد از رسول خدا ﷺ چنین روایت می‌کند:

أَبَشْرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ... وَ يَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ غَنِيٍّ...؛ شما را به مهدی بشارت می‌دهم [به هنگام ظهور او] خداوند دل‌های امت محمد را سرشار از بی‌نیازی می‌کند.^۱

سید ابن طاووس نیز چنین نقل می‌کند:

زمانی که حضرت مهدی ﷺ قیام کند، خداوند غنا و بی‌نیازی را در دل بندگان می‌نهد، به گونه‌ای که حضرت اعلام می‌کند هر کس به مال و ثروت نیاز دارد بیاید، ولی کسی قدم به پیش نمی‌گذارد.^۲

احساس بی‌نیازی در دل‌ها فضیلتی والاست چون انسان به‌طور طبیعی حریص و طماع است و هرگز آرام نمی‌گیرد جز آنکه تربیت شود. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ»^۳ انسان بسیار حریص آفریده شده، چون شری به او رسد جزع و بی‌صابری می‌کند، و چون خیری به او رسد بخل می‌ورزد، جز نمازگزاران» با احساس بی‌نیازی، حرص و طمع پایان می‌پذیرد و در پی آن آدمی در خود احساس عزت نفس می‌کند و به کرامت ذاتی خویش پی می‌برد. نمونه دیگر از فضایل اخلاقی پالایش‌کننده‌ها از دل‌هاست. شیخ صدوق از امام علی ﷺ چنین نقل کرده است:

۱. ابن حنبل، مسند، ج ۱۸، ص ۶۲، ح ۱۱۴۸۴؛ هندی، همان، ج ۱۲، ح ۳۸۶۵۳.

۲. ابن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۶۴؛ به نقل از: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین، ص ۱۹۱.

۳. معارج، ۱۹ - ۲۲.

لَوْ قَدِ قَامَ قَائِمُنَا لَذَهَبَتْ السُّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ...؛ هنگامی که قائم ما قیام کند
کینه‌های بندگان [نسبت به یکدیگر] زدوده خواهد شد.^۱

نعیم بن حماد نیز شبیه این حدیث را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است.^۲
بخشی از این تحول‌های اخلاقی از عنایات ویژه حق تعالی است که در آن عصر به
دست ولی اعظم خود به اجرا درمی‌آورد و با قدرت تکوینی الهی و جاذبه معنوی
ایشان، دل‌های مستعد را با پالایش رذایل و پیدایش و افزایش فضایل، نور می‌بخشد و
بخشی نیز مرهون شرایط خاص اجتماعی آن عصر است که زمینه‌های فساد
فرو می‌نشیند و امکان رشد فضایل فراهم می‌آید. آنچه در اینجا باید بر آن تأکید کنیم
این است که اصلاح خلق و خوی انسان‌ها در حرکت انبیا به طور عام و نهضت جهانی
امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به طور خاص، با اصلاح باورها آغاز می‌شود. انبیای الهی اساس
خودسازی و نخستین گام در راه تربیت انسان از جمله تربیت اخلاقی و تزکیه نفس
را معرفت و باور به «توحید» و پالایش از شرک قرار دادند. آغاز این حرکت از
درون «فطرت توحیدی» آدمی در هر دو بُعد بینش‌ها و گرایش‌های اوست و انجام آن
آگاهی و هوشیاری نسبت به این فطرت با جهت‌بخشی و رشددهی آن است؛ تا آنجا
که آدمی با تمام وجود متوجه پروردگار خود شود و باور کند همه چیز جز ذات
اقدس حق، فقر محض و فانی است و در هستی جز خداوند هیچ چیز منشأ اثر
نیست، همین توجه و باور، پایه اصلی پیدایش فضایل و پالایش تمام رذایل در
عالی‌ترین سطح آن است.

در قرآن کریم تمام برانگیزنده‌ها برای منش‌های مثبت اخلاقی و نیز عوامل بازدارنده
از منش‌های منفی، بر مدار «توحید و خداباوری» شکل گرفته‌اند، این محرک‌ها انسان را
از درون کنترل می‌کنند و ضمانت اجرایی‌شان را در درون خود فراهم آورده‌اند؛ چون
آنها در نهان آدمی همسو با هویت الهی اوست.

این برانگیزنده‌ها در طول یکدیگر قرار دارند و هر کدام جلوه‌ای از اسمای حسنی
حق تعالی هستند، از جمله:

۲. ابن حماد، الفتن، ص ۲۶۲.

۱. صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۲.

الف) «شوق به پاداش‌های خداوند»، ابعاد این شوق گوناگون و بسیار متنوع است و هر کدام از آنها می‌تواند امیدآفرین و شوق‌برانگیز باشد. اگر آدمی این حقایق را باور کند که خداوند وعده داده پاداش نیکوکاران را عطا می‌کند،^۱ خدا فراموشکار نیست،^۲ و هرگز خُلف وعده نمی‌کند^۳ (چون دلیل ندارد که خلف وعده کند) افزون بر آنکه متن کار خوب بنده و بهتر از آن^۴ را با افزایش ده برابر یا بیشتر عطا می‌کند، بر آن کار پاداش‌هایی نیکوتر^۵ و متنوع نیز، تفضل می‌فرماید. این باورها، انسان را به کسب فضایل و پالایش رذایل وامی‌دارد.

ب) «خوف از کیفرهای خداوند»، این عامل انبوهی از آیات و روایات را به خود اختصاص داده است و در سمت دیگر امید به پاداش‌ها قرار گرفته تا انسان همواره با توازن بین آنها، میان «خوف از کیفر و عذاب خدا» و «امید به عفو و پاداش خدا» به سر ببرد. قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک قاعده کلی چنین خطاب می‌کند:

نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ؛^۶ به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان * و اینکه عذاب من، عذابی است دردناک.

اصولاً هیچ رذیلتی بدون کیفر نیست؛ چون رابطه عمل با کیفر آن، تکوینی از قبیل کنش و واکنش است. (جز آنکه انسان با توبه، زشتی‌هایش را اصلاح و کیفر آنها را به پاداش تبدیل کند) تنها تفاوت در نمودهای کیفر و زمان بروز آنهاست. برخی کیفرها زود هنگام و در همین دنیا و پاره‌ای از آنها پس از زندگی دنیا (که از لحظه مرگ آغاز می‌شود) رخ می‌نماید و در هر صورت اشکال بروز آن گوناگون خواهد بود. از این رو آدمی نباید گمان ببرد عملش مفقود و کیفر آن محو شده بلکه همواره باید از واکنش تکوینی اعمال زشت خود بر حذر باشد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان نمودهای کیفر و زمان بروز آنها را به چهار دسته کلی: کیفرهای زود هنگام در دنیا، گذرگاه مرگ، هراس محشر و کیفر دوزخ تقسیم کرد.

۱. زمر، ۲۰.
 ۲. مریم، ۶۴.
 ۳. رعد، ۳۱.
 ۴. نمل، ۸۹.
 ۵. سبأ، ۳۷.
 ۶. حجر، ۴۹-۵۰.

ج) «جاذبه محبت»، این جاذبه محرکی نیرومند در اخلاق آدمی است. امتداد این محبت مانند سایر گرایش‌های فطری انسان، به سمت پروردگار با محبتی هستی‌سوز که از آن به مقام فنا یاد می‌کنند و محبوبی زیبا و بدون نقص است که شدیدترین رابطه وجودی را با انسان دارد. اگر انسان این محبت را بچشد می‌کوشد خواسته محبوسش را برآورده کند و نافرمانی‌اش را فروگذارد تا مبادا بین او و محبوسش جدایی افتد.

د) محرک دیگر «باور به نظارت و مراقبت» حق تعالی است؛ یعنی باور به اینکه هیچ چیز در نظام آفرینش، در آسمان‌ها و زمین از خدا پنهان نیست^۱ برای خدا آشکار و پنهان یکسان است^۲ آنچه را کتمان کنیم یا اظهار نماییم، او همه را می‌داند^۳ خطورات ذهنی، باورها، پندارها، رفتارها و همه سطوح وجودی ما در محضر اوست^۴ و به آنها احاطه کامل دارد^۵ هرگز خداوند از ما و کارهای ما غافل نیست.^۶ این حقایق در آیات و روایاتی فراوان، بیان شده‌اند.

بی‌گمان باور به این حقایق پیش از هر عاملی دیگر، محرکی نیرومند برای دست‌شستن از رذایل در تمام زوایای زندگی به شمار می‌رود و آدمی را بی‌آنکه نیاز به پشتوانه حقوقی داشته باشد، در نهان چه رسد در آشکار، کنترل می‌کند. این حقیقتی است که قرآن برای آن ارزشی ویژه در نظر گرفته و در چند آیه به آن پرداخته است؛ از جمله این آیه شریفه که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»^۷ همانا آنان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند، برای آنان غفران و پاداش بزرگی است.^۸ اگر عده‌ای به مقام عصمت بار می‌یابند به همین دلیل است که در همه حال، در نهان و آشکار، خود را تحت مراقبت و نظارت می‌بینند و به همین رو از کوچک‌ترین تخطی احساس شرم دارند.

۱. ابراهیم، ۳۸.
 ۲. رعد، ۹-۱۰.
 ۳. بقره، ۷۷.
 ۴. بقره، ۲۲۵.
 ۵. فصلت، ۵۴.
 ۶. نمل، ۹۳.
 ۷. ملک، ۱۲.
 ۸. در آیات ۳۳ سوره ق؛ ۴۱ انبیاء؛ ۱۱ یس نیز همین مضمون آمده است.

محرک‌هایی که تاکنون بحث شد همواره در تعالیم ادیان آسمانی مطرح بوده‌اند، چون گفتیم تمام آنها در محور باور به خداست و باور به خدا نیز در رأس هرم تعالیم و حیاتی است. در این میان، محرکی دیگر نیز مطرح است که به تعبیر علامه طباطبایی رحمته‌الله در بین تعالیم آسمانی و غیر آسمانی گذشته، سابقه نداشته و ره‌آورد خاص قرآن کریم است. چه اینکه در مقام تحقق، اجرای این محرک برای برخی از انسان‌ها از جمله یاران خاص امام مهدی علیه‌السلام با توجه به اوصافی که برای آنان نقل شده، امکان‌پذیر است. در واقع این محرک به جای آنکه احساس نیاز به کسب فضایل و پالایش رذایل را در زندگی انسان به وجود آورد، انگیزه‌ای نیرومند و پایدار برای انسان می‌سازد تا از اول‌گرد رذایل بر دل او ننشیند و مانعی بر سر رشد فضایش فراهم نیاید. حاصل بحث درباره این محرک که بر مبنای «درک توحید ناب» بنا شده با الهام از کلام علامه طباطبایی رحمته‌الله، چنین است که قرآن می‌خواهد از راه‌های گوناگون معرفتی (مانند: استدلال، موعظه، تمثیل، جدال احسن و...) و عملی (مانند: توصیه به عبادت، تقوا و...) دل را سراسر با توحید ناب پر کند به گونه‌ای که آدمی به حق باور کند، مُلک و مُلک آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست از آن خداست؛ یعنی: هیچ‌کس از خود چیزی ندارد هر چه هست، خداوند مالک ذات، صفات و افعال اوست و تکویناً در همه حال وابسته به خدا و نیازمند به اوست. آیات فراوانی این معارف را بیان کرده است.

چون آدمی این حقایق را باور کرد، با تمام وجود این تعالیم از قرآن را احساس می‌کند:

الف) هر چه از نعمت‌ها دارد از آن خداست: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...»^۱ و هر نعمتی که دارید از خداست.

ب) خداوند برای بنده کافی است: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...»^۲ آیا خدا کفایت‌کننده بنده‌اش نیست.

ج) یاری و هدایت‌گری حق تعالی برای بنده بس است: «...وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا...»^۱ و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور است.

د) عزت و ذلت به دست خداست و منشأ همه عزت‌ها اوست: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...»^۲ هر کسی عزت و سربلندی خواهد، [بداند] سربلندی یکسره از آن خداست.

ه) خداوند بر هر چیز توانا و بر کار خود چیره است: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ...»^۳ و خداوند بر کار خود چیره است و...

این باورها، تمام رذایل را پیش از آنکه در دل انسان رخنه کند، از ریشه برمی‌اندازد؛ چون ریشه تمام رذایل یا در عدم اقتناع بشر از تأمین خواسته‌ها و میل‌های خود به طور موقت و محدود است (مانند: میل به شکست‌ناپذیری، میل به جاودانگی و بقا، میل به ارضای محبت و...) و یا در ترس از دیگری، امید داشتن به غیر، دل سپردن به اغیار، مدد خواستن و عزت طلبیدن از دیگران و... است (به طور نمونه چون از دیگری می‌ترسد، دروغ می‌گوید. چون امیدوار به کمک اوست او را نهی از منکر نمی‌کند، چون نزد کسی عزت می‌خواهد و یا گشودن گره کار خود را به دست او می‌بیند، خود را در نزد او ذلیل و بی‌مقدار می‌سازد و...) آنگاه که انسان به حقیقت توحید راه یافت، اولاً: ارضای کامل خواسته‌های خود را در ارتباط با سرچشمه علم و قدرت و پیوستن به معدن جمال و کمال بی‌نهایت امکان‌پذیر می‌بیند؛ ثانیاً: چون همه شؤون خود و هستی را از آن خدا می‌بیند و دیگران را در کمال فقر و نیاز و ناداری مشاهده می‌کند، تمام آن امیدها، ترس‌ها، مددها، خضوع‌ها و... که منشأ بروز رذایل بودند، از بین می‌روند و به جای آن، صفحه دل او به صفاتی همچون: مناعت طبع، عزت و غنای نفس، هیبت و وقار، آرامش مدام، امید پایدار و... آراسته می‌شود چنین انسانی هرگز در برابر غیر خدا خضوع نمی‌کند، از غیر او نمی‌ترسد، امیدوار به دیگران نیست، از غیر خدا مدد نمی‌خواهد، لذت و بهجت از چیزی که رنگ و بوی خدایی ندارد، نمی‌طلبد. نه تنها

۲. فاطر، ۱۰.

۱. فرقان، ۳۱.

۳. یوسف، ۲۱.

غیر خدا را اراده نمی‌کند بلکه نمی‌تواند غیر او را بخواهد؛ از همین روست که هرگز دچار ردایل نمی‌شود. این شیوه خاص قرآن در عالی‌ترین سطح برای تهذیب اخلاق و آراستگی جان به اوصاف پسندیده است که بر اساس توحید ناب بنا شده^۱ و ره‌آورد آن نیز تربیت بندگان صالح و مقرب‌ی مانند انبیا و اوصیاست که مکارم اخلاق در زندگی آنان موج می‌زند.^۲ به نظر می‌رسد یاران خاص امام مهدی علیه السلام که تعداد آنان را ۳۱۳ نفر به

۱. برای توضیح بیشتر رک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۶۱؛ نجارزادگان، دهیاقی به اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۷۱-۱۰۲.

۲. برای نمونه قرآن (به عنوان کتاب تربیت) می‌خواهد در متن زندگی حضرت یوسف علیه السلام آموزه‌هایش را به‌طور محسوس و عینی نشان دهد تا بندگان خدا از پندارزدگی درآیند و حق را باور کنند، خداوند مالک واقعی ملک و ملک هستی است و بر کارش چیره است، عزت و ذلت به دست اوست و بنده‌اش را کفایت می‌کند. هرگز خداوند بندگان باتقوا و سپاسگزارش را به حال خود رها نمی‌کند، همواره آنان را هدایت کرده با امتدادهای ویژه همراهی می‌کند و در آخرت نیز به آنان پاداش‌های بی‌پایان ارزانی می‌دارد.

در تمام ماجرای پرفراز و نشیب یوسف علیه السلام (در درون چاه و زندان و در درون کاخ و منصب وزارت) هیچ تغییر و دگرگونی در بینش‌ها، منش‌ها و گرایش‌های یوسف به چشم نمی‌خورد با آنکه وی امتیازهای استثنایی چون: توان تأویل خواب، زیبایی حیرت‌آور، امکانات کاخ، دلباختگی زنان درباری به او، نیروی اجرایی و منصب خزانه‌داری، حافظه‌ای نیرومند، قدرت بر انتقام و... دارد و خلاصه همه چیز برای او مهیاست. یوسف قرآن در صورت و سیرت زیباست و برخوردار از تمام خوبی‌ها، از جمله: «عفت»، «جوانمردی» و «حیا» در برخورد با پیشنهاد زلیخا و حضور در جلسه زنان دربار. «صداقت» در منش و گفتار و «خیرخواهی» با هم‌بندهای زندانی و دیگران. «عفو و گذشت» نسبت به زلیخا و برادران خود. «تقوای الهی» و «توکل به خدا» در همه جا و همه وقت. «احسان و دستگیری» از نیازمندان در آسایش و قحطی. «حق‌شناسی» از خداوند و نعمت‌های او در همه حال. «مهر و مدارا» و «ارشاد» نسبت به هم‌زندانیان خود. «مناعت طبع» و «عزت نفس» در برابر گناه و نجات از زندان. «رازداری و پرده‌پوشی» نسبت به آبروی زلیخا و دیگران. «صبر و پایداری»؛ «حلم و سعه صدر» در برابر ناملایمات و اتهام‌ها. «تواضع و فروتنی و احترام» به پدر و مادر در زمان وزارت و اقتدار و فضایی دیگر.

نکته کلیدی در اینجا آن است که ریشه همه این فضایل و ثبات در خوبی‌ها، در خداباوری یوسف علیه السلام نهفته است. قرآن این حقیقت را از زبان یوسف علیه السلام چنین نقل می‌کند:

وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (یوسف، ۳۸)؛ من آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را [که توحید ناب است] پیروی می‌کنم. ما هرگز به هیچ‌روی به خدا شرک نمی‌ورزیم این فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکرگزار نیستند.

یوسف علیه السلام به دلیل همین درک توحید است که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی خود، پروردگارش را یافته و می‌گوید: «...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي...» (یوسف، ۲۳)؛ پناه به خداوند که او پروردگار من است» و با همین پناه به او، از ردیلت و فحشا نجات می‌یابد و در باشکوه‌ترین لحظه‌های زندگی نیز با تمام وجود اذعان می‌کند همه

تعداد اصحاب جنگ بدر گفته‌اند،^۱ از این شیوه در اصلاح اخلاق الگو گرفته‌اند؛ چون اوصاف و نشانه‌های آنان در روایات حکایت از رتبه والای آنان در معرفت و باور راسخ به توحید ناب با عمل صالح دارد. از جمله در حدیث امام باقر علیه السلام از آنان چنین یاد شده است «سجده بر پیشانی‌شان اثر نهاده، شیران روز و راهبان در شب‌اند، گویی دل‌هایشان [در استحکام باور و اعتقاد] همچون پاره‌های آهن است».^۲

این مضمون از طریق اهل تسنن، از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده است.^۳ حاکم نیشابوری از امام علی علیه السلام درباره اوصاف آنان چنین می‌آورد: «... خداوند، دل‌های آنان

امتیازاتش از خداست و هر چه دارد از آن اوست. از همین رو، همواره خود را نیازمند الطاف او در دنیا و آخرت می‌بیند. باز قرآن کریم از زبان یوسف علیه السلام چنین می‌آورد:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (یوسف، ۱۰۱)؛ پروردگار من، همانا تو به من مُلک دادی و تأویل خواب‌آموختی، تویی آفریننده آسمان‌ها و زمین و تروی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی من را مسلمان از این دنیا بپر و به صالحان ملحق کن.

آنان که در برابر یوسف قرار دارند هر کدام به نحوی گرفتار رذایل اخلاقی‌اند؛ از جمله برادران یوسف، هر چند آنان پیغمبرزاده و مؤمن‌اند اما تحت تأثیر برانگیزنده‌های رذایل اخلاقی (نفس، شیطان) فاجعه می‌آفرینند و یوسف را به چاه می‌اندازند تا او را از میان بردارند و خواسته‌های نفسانی خود را برآورند، آنان گرفتار رذایلی مانند: حسادت، خودبیرترینی، عجب، اتهام، احساس حقارت، دروغ‌گویی، سوء ظن، یأس و... هستند چون آنان به عمق توحید و خداباوری راه نیافتند؛ آری مؤمنانی که به نحوی گرفتار رذایل اخلاقی‌اند، در واقع دچار شرک در اطاعت هستند. این نوع شرک ریشه رذایل و آفتی زیانبار در زندگی بیشتر مؤمنان است که قرآن در جمع‌بندی حکایت یوسف به عنوان یکی از پیام‌های اصلی داستان، به آن پرداخته و می‌فرماید:

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (یوسف، ۱۰۶)؛ و بیشتر آنان [مؤمنان] به خدا ایمان ندارند جز آنکه به خدا شرک می‌ورزند.

امام باقر علیه السلام درباره معنای این آیه می‌فرماید:

شُرک طاعة و ليس شرک عبادة والمعاصی التي یرتکبون فهي شرک طاعة اطاعوا فیها الشیطان فأشركوا بالله فی الطاعة لغيره... (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸ و به مضمون آن، کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۳)؛ این شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت (که مانند مشرکان، دیگری را پرستند) در واقع گناهایی که مؤمن مرتکب می‌شود، شرک در اطاعت است (چون غیر از خدا را اطاعت می‌کنند) آنان هنگام گناه، شیطان را اطاعت می‌کنند و از این رو در اطاعت خدا، شریک قرار می‌دهند.

۱. رک: صدوق، کمال الدین، ج ۲، باب ۳۶، ص ۳۷۷، ح ۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۴.

۲. بحر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۵، ح ۷۹۱.

۳. مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۹۰؛ ابن حماد، الفتن، ص ۹۰.

را به هم پیوند زده و از هیچ‌کس هراس به دل ندارند و از افزوده شدن افرادی به جمعشان شاد نمی‌شوند... از گذشتگان کسی بر آنان پیشی نگرفته و از آیندگان کسی به پای آنان نمی‌رسد.^۱ در روایتی دیگر از صادقین علیهم‌السلام از آنان به عنوان «بندگان صالح خدا که وارثان زمین خواهند شد»^۲ یاد شده است.

حاصل آنکه اساس برانگیزنده‌ها در پالایش رذایل و رشد فضایل اخلاقی در جامعه دینی مهدوی بر محور «خداباوری» است و هرکس به قدر ظرفیت خود از آنها بهره می‌برد تا به عالی‌ترین سطح از محرک‌ها به معرفت و باور توحید ناب برسد و افرادی خاص از آن الگوگیرند. جامعه‌ای که این چنین تربیت شود عدالت را ارج می‌نهد، امنیت را پاس می‌دارد و خردمداری را بر پندارگرایی برتری می‌بخشد.

نتیجه

ضرورت تبیین دین حق به دلیل اختلاف امت درباره مصداق آن است که هر کدام از فرقه‌های مسلمانان آن را تنها برای خود محفوظ می‌داند. از دیدگاه قرآن اسلامی که در عصر ظهور استقرار می‌یابد اسلامی است که خداوند آن را برای قوم موعود پسندیده و در آیه سوم سوره مائده آن را توصیف کرده است. بنابراین باید در مفاد این آیه به دقت نگریست و دیدگاه‌های فریقین را با آن محک زد. شیعه با دو دسته دلیل درون‌متن و برون‌متن، نزول آیه اکمال را درباره ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و دین حق را با اسلام ولایی پیوند می‌زند. اهل سنت در تفسیر آیه یاد شده همدستان نیستند و اقوال آنان با کاستی‌هایی مواجه است.

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۴؛ مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۹۱.

۲. استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۲۲. در حدیثی دیگر ابابصیر از امام صادق علیه‌السلام درباره اوصاف یاران ویژه امام مهدی چنین می‌پرسد: فدایت گردم، آیا در آن روز مؤمنی غیر از آنان در زمین یافت نمی‌شود. امام می‌فرماید: «آری، لکن آنان [در رتبه‌ای والا قرار دارند و] نجیبان، قاضیان، حاکمان و فقیهان در دینند، خداوند دست عنایتش را بر آنان کشیده و این امر موجب شده هیچ حکمی بر آنان مشتبه نشود» (ر.ک: مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۵۲؛ به نقل از: دلائل الامامة، ص ۳۰۷، ح ۵۲۶ و ملاحم ابن طاووس، ص ۳۷۵، ح ۵۴۶).

از جمله ویژگی‌های عصر ظهور، نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان است که فریقین بر آن اتفاق نظر دارند و آیاتی از قرآن را دلیل این امر دانسته‌اند. این تلقی از آیات در احادیث اهل بیت و صحابه و تابعین مطرح بوده است. از جمله آموزه‌های فرازمند در این عرصه، اقتدای نماز حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام است.

ویژگی‌های عصر ظهور یا عصر سیطره دین در هرم تعالیم دین قابل بررسی و درک است. عصر ظهور فراهم آوردن زمینه‌ها برای بازگشت انسان به فطرت توحیدی اوست و باید ره‌آوردها و برکات آن را در سایه همین آموزه «زیست موحدانه» بازشناسیم. عدالت در تمام ابعاد آن که جایگاهی بسیار والا و ویژه در نظام دین دارد، شاخصه اصلی نهضت امام مهدی علیه السلام و ارزشمندترین ره‌آورد عصر ظهور به شمار آمده است. برای درک این تعبیر و شناخت ابعاد و عمق آن باید به بررسی همه‌جانبه از تعبیر «ظلم بشری» پیش از ظهور پرداخت و آن را در سه نوع ظلم نابخشودنی، ظلم غیر واگذاشتنی و ظلم بخشودنی مطالعه کرد. این سه نوع ظلم در عصر کنونی (و به‌طور طبیعی پس از آن) بسی توسعه یافته و تمام‌گستره جهانی را در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات، به خود اختصاص داده است.

عدالت در برابر ظلم به خدا، برپایی قسط در یکتاپرستی و بازگشت انسان بر خط اعتدال فطرت توحیدی اوست. عدالت در برابر ظلم به دیگران، درک ارزش برپایی عدالت و معرفت به موقعیت آدمیان و ارزش آنان به عنوان «بندگان خدا» خواهد بود. عدالت برای خویش نیز نجات از شرک خودپرستی و فرونشاندن معبودپنداری نفس و شیطان است.

امنیت فراگیر در عصر ظهور نیز در تمام ابعاد آن همانند عدالت در سایه هدف اصلی دین‌ورزی یعنی: «توحیدگرایی یا زیست موحدانه» تبیین می‌شود و همین‌طور شکوفایی خرده‌ها که بخشی از آن نیز با اعمال تکوینی ولی اعظم خداوند، امام مهدی علیه السلام صورت می‌بندد. پالایش رذایل و رشد فضایل در عصر ظهور در سایه عدالت‌گستری و امنیت فراگیر، قابل تبیین است. در این میان، در روایات فریقین به

پاره‌ای از فضایل برجسته جامعه مهدوی اشاره شده که باید آنها را از نفس قدسی امام علیه السلام و از برکات عصر ظهور دانست. نکته‌ای که باید بر آن تأکید شود این است که اصلاح خلق و خواها در نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام با اصلاح باورها آغاز می‌شود و محرک‌های آن نیز در تمام مراتب بر مدار «توحید و خدا باوری» شکل می‌گیرند.

شخصیت شناسی امام مهدی علیه السلام

گفتار اول: امام مهدی علیه السلام از اهل بیت و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد

در بررسی تطبیقی از دیدگاه‌های فریقین پیرامون تفسیر آیات اظهار دین و وعد ملاحظه شد، هر دو فرقه شیعه و سنی به نحو انحصار یا احتمال موجه بر تحقق وعده حق تعالی در آیه اظهار دین و نیز تصریح یا عدم تکذیب در آیه استخلاف، نسبت به ظهور امام مهدی علیه السلام اتفاق نظر داشتند، اما آنچه که نقطه فارق اصلی فریقین به شمار می‌رود «شخصیت شناسی امام مهدی علیه السلام» است. این بحث، مرتبط با شناخت ویژگی‌های قوم موعود است که در آیه وعد از آنها یاد شده است. شیعه و جمعی از اهل سنت^۱ می‌گویند: امام مهدی نوعی نیست؛ بلکه شخصی است آن هم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام که در سال ۲۵۵ق متولد شده است. از نظر شیعه امام مهدی علیه السلام، انسان کامل، صاحب ولایت عظمای الهی در زمین، امام معصوم، خلیفه الله و... است. این باور مورد اجماع شیعه، بلکه از ضروریات مذهب امامیه به شمار می‌آید، بدون آنکه در آن کوچک‌ترین تردیدی داشته باشند. اما غالب اهل سنت به دنیا آمدن آن حضرت را نپذیرفته‌اند و بر این باورند که مهدی موعودی که به

۱. دکتر اکبرنژاد نام دوازده تن از دانشمندان سنی را با متن عبارت آنان نقل می‌کند که ولادت امام مهدی علیه السلام را به عنوان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پذیرفته‌اند و برخی نیز اقرار به مهدی بودن ایشان دارند (ر.ک: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت، ص ۲۰۳-۲۱۲).

آن نوید داده شده، شاید متولد شده و یا هنوز به دنیا نیامده است، ولی در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد.

ادله رایج شیعه برای اثبات دیدگاه خود، مبتنی بر اخبار متواتری است که از منابع کهن و متأخر شیعه نقل شده است؛ از جمله: اخبار رسول خدا ﷺ و امامان معصومین، تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به ولادت فرزندشان امام مهدی علیه السلام، شهادت قابله امام مهدی علیه السلام، دیدارکنندگان با امام علیه السلام در خردسالی و در دوره غیبت صغرا و...

برای شناخت شخصیت امام مهدی علیه السلام به عنوان وجود شخصی و نه نوعی، راهی دیگر نیز می‌توان پیمود که بر اساس موارد مشترک فریقین در این موضوع شکل گرفته است و با فرآیند بحث تطبیقی تناسب بیشتری دارد. در پرتو این راه اوصاف، خط‌مشی‌ها و شیوه‌های حرکت اصلاحی امام مهدی علیه السلام نیز تا حدودی نمایان می‌گردد، بلکه این شیوه بر تبیین مباحث پیرامون عصر غیبت نیز اثر می‌گذارد. این شیوه بر تحلیل اوصاف امام مهدی علیه السلام در مدارک فریقین و نیز تحلیل رسالت مهدوی در نهضت احیاء است و بر سه محور اصلی بنا شده است:

یک: شناخت جایگاه و اوصاف «اهل بیت علیهم السلام» در آموزه‌های دین؛ چون امام مهدی علیه السلام به اتفاق فریقین از اهل بیت رسول خدا است. با درک اوصاف اهل بیت علیهم السلام، ابعاد متعددی از ویژگی‌های شخصیتی امام مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد.

دو: کشف پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام (به عنوان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) با قرآن که در پی آن ویژگی‌های دیگری از امام علیه السلام، رخ می‌نماید.

سه: شناخت هندسه تعالیم وحی و به‌طور کلی درک نظام‌مند از مجموعه دین (یا هرم تعالیم دین) تا جایگاه امام مهدی علیه السلام و نهضت مهدویت در این منظومه آشکار شود. در فرآیند شناخت هندسه تعالیم وحی، نگاهی پیوسته به آیات درباره انبیا و اوصیا از نظر اهداف، خطوط کلی (یا خط‌مشی‌ها) شیوه‌ها و... ضروری است؛ چون نهضت مهدوی، احیاء و تداوم حرکت دینی انبیاست که از آدم علیه السلام آغاز گشت و پیوسته ادامه یافت تا به خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و سپس به اوصیای ایشان علیهم السلام رسید. به

همین روست که نمی‌توان مهدویت را از سیر حرکت اصلاحی دینی انبیا جدا دید و یا جدا کرد؛ چون حرکت اصلاحی امام مهدی علیه السلام دینی است و بر اساس موازین وحی شکل می‌گیرد.

در این نظام فکری - دینی، هر کدام از عناصر درباره شخصیت‌شناسی امام مهدی علیه السلام و نهضت وی همانند قطعات یک مجموعه منسجم در جای خود می‌نشینند و یکدیگر را تبیین و تکمیل می‌کنند بی آنکه با یکدیگر ناهمخوانی یا تضاد داشته باشند.

ادله اثبات امام مهدی از اهل بیت

مهدی موعود علیه السلام از خاندان رسول خداست، این حقیقت با الفاظ مختلف و بیان متعدد در مصادر روایی فریقین آمده است.^۱ برخی پژوهشگران درباره علت این تصریح نوشته‌اند:

شاید علت چنین تأکیدی در روایات که امام مهدی علیه السلام را از اهل بیت علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند این باشد که چون پیش‌بینی می‌شد، مدعیان فراوان بیایند و بخواهند مهدی موعود را از خود بدانند ولی از اول مشخص شد که امام مهدی علیه السلام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هر چند با این همه تأکید باز هم عده‌ای خواسته‌اند ایشان را از غیر اهل بیت علیهم السلام معرفی کنند که البته تیرشان به هدف اصابت نکرد.^۲

از نظر شیعه هیچ جای تردید نیست که امام مهدی علیه السلام از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از همان سلسله امامان معصوم است. دانشمندان سنی نیز بر این امر اتفاق نظر دارند که امام مهدی علیه السلام از اهل بیت رسول خداست. آنان اخبار این امر را صحیح و حتی متواتر می‌شمرند. از جمله حاکم نیشابوری با تأیید ذهبی و نیز قرطبی (م ۶۷۱ ق) که در ذیل

۱. ر.ک: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت، ص ۱۰۹. ایشان مصادر این مطلب را تا حدودی استقصاء کرده و از چندین منبع مانند من لایحضر الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۷؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷؛ الامامة والبصرة، ص ۲۹۷ که از شیخ صدوق است، ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۴۰؛ کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۴۵ و ۱۸۶؛ کفایة الاثر خزاز قمی، ص ۲۶۶ و از منابع اهل تسنن از معجم کبیر طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۲۵، ج ۱۰۲۲۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۵۵۷؛ جامع الاصول ابن اثیر، ج ۷۸۱۳؛ النهاية فی الفتن والملاحم ابن کثیر، ص ۲۵ و... نام برده است.
۲. همان جا.

آیه وعده، به سیطره دین حق در مقام نقد و ردّ این نظریه که می‌گوید: «المهدی هو عیسی فقط» چنین می‌نویسد:

و هو غیر صحیح لأنّ الأخبار الصحاح قد تواترت علی أنّ المهدی من عترة رسول الله ﷺ؛ اینکه گفته شده امام مهدی علیه السلام همان حضرت عیسی علیه السلام است، نظریه نادرست است چون اخبار متواتر صحیح بر این امر دلالت دارد که مهدی از عترت رسول خداست.^۱

احمد بن حنبل در مسند از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌آورد:
لا تقوم الساعة حتی تمتلئ الأرض ظلماً و عدواناً قال: ثم ینخرج رجل من عترتی أو من أهل بیتی من یملؤها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً؛ قیامت برپا نمی‌شود جز آنکه زمین از ستم و دشمنی پر گردد، سپس فرمود: آنگاه مردی از عترت یا از اهل بیت من خروج خواهد کرد، همان کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان‌گونه که از دشمنی و ستم پر شده است.^۲

محققان مسند درباره این حدیث می‌نویسند: «اسناد صحیح علی شرط الشیخین...؛ سند این حدیث بنا به شرط بخاری و مسلم صحیح است».^۳ حاکم نیشابوری نیز آن را به شرط شیخین صحیح می‌داند و ذهبی نیز آن را تأیید کرده است.^۴
در حدیثی دیگر نیز این تعبیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:
... حتی یملک رجل من أهل بیتی؛^۵ سند این حدیث نیز بنا به گفته محققان مسند، صحیح است.

باز از جمله احادیث اهل سنت، حدیث ابن ابی شیبّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که چنین روایت شده است:

لو لم یبق من الدهر إلا یوم لبعث رجلاً من أهل بیتی یملأها عدلاً كما ملئت جوراً؛
اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند یکی از اهل بیت مرا خواهد فرستاد تا زمین را پر از عدل کند، همان‌گونه که از ستم پر شده است.^۶

۱. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۲. ۲. ابن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۴۱۶، ح ۱۱۳۱۳.

۳. همان‌جا، پانویس.

۴. ر.ک: حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۷.

۵. ابن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۲۱۰، ح ۱۱۱۳۰. ۶. ابن ابی شیبّه، المصنّف، ح ۳۷۶۳۷.

ابن ماجه قزوینی و محمد بن عیسی ترمذی نیز به نقل از رسول خدا ﷺ چنین آورده‌اند:
 الْمَهْدِي مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ مهدی از ما اهل بیت است.^۱

در ذخائر العقبی نیز از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي
 اسمه کاسمی؛ اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی کند تا اینکه
 مردی از فرزندان من ظهور کند که هم‌نام من است.^۲

به هر حال این موضوع که امام مهدی ﷺ از اهل بیت ﷺ و عترت رسول خداست، از موارد اتفاق بین شیعه و سنی در عرصه مهدویت پژوهی است و نکته‌ای کلیدی در این زمینه به شمار می‌آید. اکنون این پرسش مطرح است که مراد از اهل بیت ﷺ و یا عترت رسول خدا ﷺ چیست؟ آیا در مدارک و اسناد این تعبیر به منزله اصطلاح خاصی به کار رفته که بر افرادی مشخص تطبیق می‌شود، یا هر کسی که به نوعی به بیت نبی اکرم منسوب و صلاحیت‌های علمی و دینی او احراز شده است، مشمول این تعبیر خواهد شد؟

در گام نخست در پاسخ به این پرسش با روایاتی مواجه می‌شویم که امام مهدی ﷺ را فرزند امیرمؤمنان علی ﷺ و از نسل فاطمه زهرا ﷺ می‌داند و به تشابه ایشان با پیامبر خدا ﷺ تصریح می‌کند. این روایات موجب می‌شود تا دایره شناخت اصطلاح «اهل بیت» در این زمینه محدودتر شود چون با این روایات، آل عقیل، آل عباس، آل جعفر از شمول این اصطلاح خارج شده و راه درک درست از این اصطلاح، هموارتر می‌گردد؛ از این نوع احادیث، حدیث جلال‌الدین سیوطی از طبرانی است که با سند خود از عبدالله بن عمر و او از رسول خدا ﷺ چنین نقل کرده که آن حضرت دست علی ﷺ را گرفته و فرمود:

سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هَذَا فَتَى يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا؛ از نسل این، [فرد] جوانی ظهور خواهد کرد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند.^۳

۱. ابن ماجه قزوینی، سنن، ح ۴۰۸۵ و ترمذی، سنن، ح ۲۲۳۰.

۲. طبری، ذخائر العقبی، باب «ما جاء في ذلك مختصاً بالحسين».

۳. سیوطی، المعرف الوردی (چاپ شده در الرسائل العشر)، ص ۲۱۹.

مضمون این حدیث را شیخ طوسی نیز نقل کرده است.^۱

جوینی شافعی نیز از ابن عباس از رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند:

علی بن ابی طالب امام امت من است و جانشین من در میان آنان است و قائم منتظری

که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، از فرزندان اوست...^۲

احادیثی که دلالت دارد امام مهدی ﷺ از نسل حضرت زهرا ﷺ است، بسیارند؛ مانند

این حدیث از ابی داوود که از ام سلمه نقل کرده که وی از رسول خدا ﷺ چنین

شنیده است:

المَهْدِيّ مِنْ عِترتي مِنْ وُلْدِ فاطمة؛ مهدی از خاندان من و از فرزندان فاطمه است.^۳

ابن ماجه،^۴ نعیم بن حماد، حاکم نیشابوری و متقی هندی، همگی این حدیث

را آورده‌اند.^۵

در منابع حدیثی شیعی نیز این مضمون نقل شده است. مانند حدیث مرحوم

شیخ صدوق و شیخ طوسی از امام باقر ﷺ که می‌فرماید:

المَهْدِيّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فاطمة؛ مهدی، مردی از فرزندان فاطمه است.^۶

مرحوم سید محسن امین در این زمینه، که گویی پس از جمع‌بندی روایات به آن رسیده،

چنین می‌آورد:

اعلم أنّ جميع المسلمين مُتَّفِقُونَ عَلَى خروج المهدي في آخر الزمان و أنّه مِنْ وُلْدِ

علي بن أبي طالب و فاطمة ﷺ و أنّ اسمه كاسم النبي والأخبار في ذلك متواترة

عند الفريقين قد روّتها ثقافتهم...؛ بدان که تمام مسلمانان بر قیام مهدی در آخر زمان،

متفق القول‌اند، و نیز بر این امر اتفاق نظر دارند که وی از فرزندان علی بن ابی‌طالب و

فاطمه ﷺ است و هم‌نام نبی خداست. اخبار در این باره نزد فریقین متواتر است و

راویان موثق آنها را روایت کرده‌اند.^۷

۱. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۸۵، ح ۱۴۴.

۲. جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۵۸۹.

۳. ابی داوود، سنن، ح ۴۰۸۶.

۴. ابن ماجه، سنن، ح ۴۲۷۸.

۵. ر.ک: اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۱۱۳. وی می‌نویسد: متقی هندی این

حدیث را از صحیح مسلم نقل کرده در حالی که اکنون در خود صحیح مسلم این حدیث وجود ندارد [۱].

۶. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۰؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۸۷.

۷. امین، اعیان الشیعة، الجزء الرابع، القسم الثالث، ص ۳۴۰.

امام مهدی در خَلق و خُلُق به پیامبر اکرم ﷺ شباهت دارند. این معنا در روایات فریقین نقل شده است. مانند حدیث شیخ صدوق از پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرماید:

القائم من ولدي اسمه اسمي... و شمائله شمالي؛ قائم از فرزندان من است، نام او، نام من و شمایل او [در خَلق و خُلُق] همچون شمایل من است.^۱

باز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

... المهدي من ولدي... أشبه الناس بي خلقاً و خُلُقاً؛ مهدی از فرزندان من و از نظر اندام و خوی شبیه‌ترین افراد به من است.^۲

ابن حبان در صحیح خود نیز از رسول خدا چنین نقل می‌کند:

يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَ خُلُقَهُ خُلُقِي؛ مردی از اهل بیت من خروج خواهد که هم‌نام من است و خُلُق و خُویش همانند خُلُق و خوی من است.^۳

ابونعیم^۴ و خطیب بغدادی^۵ نیز مضمون این حدیث را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند. خطیب بغدادی تعبیر «رجل من عترتي، يشبه خلقه خلقي و خُلُقَهُ خُلُقِي يَمَلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدلاً...؛ مردی از عترت من که شکل و شمایل و خُلُق و منش او همانند من است و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند» را آورده است.

حاصل آنکه روایات فریقین، امام مهدی ﷺ را از اهل بیت یا عترت رسول خدا ﷺ می‌شناسند؛ ایشان را هم‌نام پیامبر اکرم و در خَلق و خُلُق شبیه آن حضرت معرفی می‌کنند. اکنون باید دید مراد از این اوصاف چیست؟ شیعه بر این باور است این نشانه‌ها تعبیر عام بر انسانی غیر معین از سلاله حضرت فاطمه ﷺ نیست، بلکه بر شخصی خاص و معین تطبیق می‌شود که معصوم و منصوب از ناحیه حق تعالی با اوصافی ویژه است. دلیل شیعه افزون بر روایات متواتر که به‌طور مشخص امام مهدی ﷺ را فرزند امام عسکری ﷺ می‌داند، تحلیل و بررسی همه‌جانبه از اصطلاح «اهل بیت» در مدارک و اسناد است.

۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۵، ح ۶ و ص ۲۵۷، ح ۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۱، و نیز ر.ک: طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۸۹، ۵۲؛ نعمانی، الغیبة، ص ۲۱۲، ح ۲.

۳. ابن حبان، صحیح، ج ۱۵، ص ۲۳۷، ح ۶۸۲۵.

۴. به نقل از: کنجی شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۷۱، ح ۴۴.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۷۱، ش ۱۵۰۱.

اصطلاح‌شناسی اهل بیت علیهم‌السلام

ابتدا معنای این واژه را در لغت و در خصوص بیت نبوت ملاحظه خواهیم کرد. در این زمینه بررسی درست و همه‌جانبه برخی دانشمندان، ما را از شرح و تفصیل آن بی‌نیاز می‌کند:

واژه «اهل» در لغت به شایسته، سزاوار^۱ و مستوجب^۲ معنا شده و در عرف نیز در همین معنا، ظهور دارد...؛ ولی وقتی به شیء یا شخصی اضافه شود - که غالباً نیز چنین است - به مناسبت مضاف‌الیه معنای دیگری از آن فهمیده می‌شود. جمعی کلمه «اهل بیت» را به ساکنان خانه معنا کرده‌اند.^۳ فقیومی پس از معنی کردن «الاهل» به «اهل بیت» گفته است: اصل در آن، خویشی است^۴ راغب نیز از کاربرد مجازی «اهل بیت» شخص، در مورد کسانی که با وی پیوند نسبی دارند، سخن گفته است.^۵ بنابراین، می‌توان گفت «اهل بیت» در لغت به هر شخصی که ساکن خانه است یعنی زن و فرزندان اطلاق می‌شود و به معنای خویشاوندان او نیز به کار می‌رود در عرف نیز به همین معناست.

اما در مورد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، چون بیت آن حضرت محل نزول وحی و بیت نبوت نیز بوده است کلمه اهل بیت در مورد ایشان دو کاربرد پیدا می‌کند. گاهی اهل بیت پیامبر گفته می‌شود و از بیت محل سکونت آن حضرت اراده می‌شود...؛ در این صورت کلمه اهل بیت در مورد آن حضرت نیز به همان معنایی است که در مورد دیگران به کار می‌رود، یعنی به معنای خانواده یا به معنای مطلق خویشاوندان آن حضرت؛ ولی گاهی اهل بیت پیامبر با لحاظ ویژگی محل نزول وحی و بیت نبوت است در این صورت به معنای ساکنان خانه، خانواده یا مطلق خویشاوندان آن حضرت نیست، بلکه منظور افرادی است که از نظر علمی و عملی و صفات انسانی، شایسته بیت آن حضرت هستند...^۶

۱. ر.ک: ابراهیم انیس، المعجم الوسیط، ص ۳۱. ۲. ابن سیده، المحکم، ج ۴، ص ۲۵۶.

۳. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۸۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴. فقیومی، المصباح المنیر، ص ۳۳. ۵. راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۵.

۶. بابایی، مکاتب تفسیری، ص ۶۷-۶۸.

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

۱. چون اهل بیت در معنای دوم قابلیت توسعه یا تضییق در تطبیق بر افراد دارد، باید از ناحیه شارع حد و حدود آن تعیین شود. از این رو امکان دارد در این تطبیق برخی از افراد از اهل بیت به معنای اول نیز در این مصداق داخل شوند و یا بیرون روند؛ برای نمونه، خداوند به حضرت نوح درباره فرزندش می‌فرماید: «...إِنَّهُ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ».

۲. شایستگی انتساب به بیت نبوت در این معنا دارای مراتب است که بر اساس معیارهای خاص ذاتی یا اکتسابی افراد احراز می‌شود؛ به همین دلیل سلمان فارسی از میان صحابه عرب و غیر عرب (مانند صهیب رومی و بلال حبشی) با عبارت: «مَنَا اهل البیت»^۱ از ما اهل بیت است» معرفی شده است.

در لسان مبارک پیامبر خدا ﷺ اهل البیت به معنای دوم در عالی‌ترین نمونه شایستگی انتساب به بیت نبوت، تنها بر افرادی خاص تطبیق شده و به صورت اصطلاح درآمده است به گونه‌ای که هرگاه کلمه «اهل بیت» (و گاهی با افزودن کلمه «عترت» به آن) به کار می‌رود همین افراد به ذهن متبادر می‌شوند.

نمونه بارز این شایستگی در حدیث ثقلین منعکس شده است که در آن پیامبر خدا ﷺ آنان را هم‌ردیف قرآن قرار داده، فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي...». این رتبه، اوصافی والا از جمله: عصمت، علم ویژه، هدایت‌گری، اسوه بودن را برای اهل بیت ﷺ به طور عام و امام مهدی ﷺ به طور خاص رقم می‌زند که خواهید دید.

ادله‌ای که اثبات می‌کند «اهل بیت» در این حدیث به معنای اصطلاحی خاص است بدین شرح است:

یکم: آل عقیل، آل عباس، آل جعفر و زنان^۲ پیامبر چنین ادعایی نداشته‌اند، در هیچ روایتی از اینان - غیر از یازده معصوم از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام - چنین ادعایی به

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، کتاب الحجۃ، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۳؛ مزنی، تهذیب الکمال، ص ۲۵۱، رقم ۲۴۳۸.
 ۲. در متن برخی روایات حدیث ثقلین، به خروج زنان پیامبر از اهل بیت در این حدیث تصریح شده است (ر.ک: مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۷۳، ح ۲۴۰۸).

چشم نمی‌خورد که خود را یکی از دو ثقل در حدیث ثقلین معرفی کرده باشند. ممکن است آنان ادعا کرده باشند از اهل بیت پیامبرند، یعنی به بیت رسالت منسوب‌اند (برای اثبات مدعایی به طور حق یا باطل)، ولی ادعای هم‌سنگ بودن با قرآن را نداشته‌اند، شاهد آن هم ناآگاهی آنان از تمام معارف قرآن است. آنان در حد خود تنها با تعلم نزد دیگران چیزی در این زمینه آموخته‌اند.

دوم: اگر همه آنان هم‌ردیف قرآن بودند، به گونه‌ای که انسان با تمسک به سیره و سنت آنان از گمراهی نجات می‌یافت، نباید آنان با یکدیگر اختلاف می‌کردند؛ چون کسانی که هم‌سنگ قرآن‌اند مانند خود قرآن، از اختلاف و تشتت به دورند.

سوم: به طور قطع پیامبر خدا ﷺ مراد از اهل بیت ﷺ در این حدیث را تبیین کرده‌اند چون در صدد ارائه راه برای هدایت بشرند و در غیر این صورت، نقض غرض لازم می‌آید و امکان داشت منسوبان به بیت رسالت نیز طمع کرده خود را در این مقام و موقعیت بلند قلمداد کنند.

از این رو، در برخی روایات نقل شده که چون رسول خدا ﷺ حدیث ثقلین را بیان کرد، برخی اصحاب پرسیدند ای رسول خدا، عترت شما چه کسانی‌اند؟ فرمود: «علی و حسن و حسین و امامانی که از فرزندان حسین‌اند، تا روز قیامت»^۱ در این باره احادیثی دیگر از فریقین نقل شده است،^۲ بی‌آنکه در بین آنها تعارض باشد؛ به سخن دیگر، هیچ حدیثی در مصادر فریقین از رسول خدا ﷺ یافت نمی‌شود که در آن، اهل بیت در این حدیث را به غیر از دوازده معصوم تفسیر کرده باشند.

۱. صدوق، معانی الاخبار، باب «معنی الثقلین و العتره»، ص ۹۰-۹۱، ح ۴ (بند این حدیث صحیح است) ح ۵/ باب «معنی آل و اهل و العتره و الامة» ص ۹۳-۹۵ و نیز ر.ک: همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۱۶۷ و ص ۴۹۹، ح ۲۱۰؛ حموتی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۸، ح ۲۵۰؛ ابن عقدة، کتاب الولاية، ص ۲۰۲ و....

۲. همان مصادر و نیز ر.ک: صدوق، کمال الدین، ج ۱، باب ۲۲، ص ۲۴۰، ح ۶۴؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۷، ح ۲۵؛ قندوزی، بنایع السودة، ص ۴۳۰ و نیز به همین مضمون، ر.ک: صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۷۵.

به همین روی، اگر اهل سنت بخواهند از تشنت آرا و سردرگمی نسبت به معنای احادیث صحیح‌السند از پیامبر خدا ﷺ که در آنها سخن از «اثنی عشر خلیفه»^۱ دارد نجات یابند، ناگزیرند، این احادیث را با حدیث ثقلین و احادیث دیگر درباره اهل بیت، یکجا بنگرند.

در روایات شیعی با سند صحیح^۲ (و برخی روایات اهل سنت) از امام صادق علیه السلام تفسیر پیامبر خدا ﷺ را در این زمینه چنین می‌یابیم، امام در پاسخ به ابوبصیر که می‌پرسد «مردم می‌گویند: چرا نام علی و اهل بیتش در کتاب خدا برده نشده است؟» می‌فرماید:

به آنان بگو [در قرآن دستور] نماز بر رسول خدا ﷺ نازل شده ولی خداوند سه یا چهار رکعت بودن آن را [در قرآن] بیان نکرده است و رسول خدا ﷺ آن را برای مردم تفسیر کرد و دستور زکات نیز بر آن حضرت نازل شده ولی [در قرآن] بیان نشده که از هر چهل درهم، یک درهم زکات است و رسول خدا ﷺ آن را برای آنان تفسیر کرد... و آیه «اطيعوا الله والرسول و اولی الامر منکم» درباره علی و حسن و حسین نازل شد و [از این رو] رسول خدا ﷺ درباره علی فرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست و نیز فرمود: اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی، فإني سألت الله عزوجل أن لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض، فأعطانی ذلك؛ و قال لا تعلموهم فهم أعلم منکم؛ و قال إنهم لا یخرجوکم من باب هدی و لن یدخلوکم فی باب ضلالة، فلو سکت رسول الله ﷺ فلم یبین من اهل بینه، لادعاهآ آل فلان و آل فلان، لکن الله عزوجل أنزله فی کتابه تصدیقاً لنبیہ ﷺ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. فكان علي والحسن والحسين وفاطمة: فأدخلهم رسول الله تحت الكساء في بيت أم سلمة، ثم قال: اللهم إن لكل نبي أهلاً و ثقلاً و هؤلاء اهل بیتی و ثقلی، فقالت أم سلمة: ألسنت من أهلك؟ فقال: إنکِ إلی خیر ولكن هؤلاء أهلي و ثقلی....

۱. این حدیث در مصادر متعدد فریقین با اسناد گوناگون از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که در آن عزت اسلام، قیام دین و امارت امت و... را در دوازده خلیفه دانسته‌اند. درباره اسانید و مصادر فریقین و معنای این حدیث، ر.ک: اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۳۰. از جمله توجیحات اهل سنت پیرامون این حدیث، ر.ک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۱-۱۳؛ آل محسن، مسائل الخلافة والرأی الحقّ فیہ، ص ۹-۴۳.

۲. ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۱۳.

شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می‌کنم، از خدا خواسته‌ام بین آن دو جدایی نیندازد تا در کتاب حوض [کوثر] بر من وارد شوند و خداوند آن را به من عطا کرد و نیز رسول خدا ﷺ فرمود: لازم نیست به آنان چیزی بیاموزید، آنان شما را از در هدایت بیرون نمی‌برند و به در گمراهی داخل نمی‌کنند، سپس [امام فرمود] اگر رسول خدا ﷺ ساکت می‌شد و اهل بیت خود را [که دارای این اوصاف هستند] معرفی نمی‌کرد، آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می‌کردند، ولی خداوند عزوجل، گفتار رسولش را با نزول آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» تصدیق کرد، پس رسول خدا، علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم‌السلام را در زیر پوششی در خانه ام‌سلمه گرد آورد و فرمود: خداوند، برای هر پیامبری اهلی و ثقلی است و اینان اهل بیت من و ثقل من هستند، پس ام‌سلمه گفت: آیا من از اهل شما نیستم؟ حضرت فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی، ولی اینان اهل و ثقل من هستند...^۱

امام هادی علیه‌السلام نیز با عرضه حدیث ثقلین بر قرآن (بر آیه ۵۵ سوره مائده) صحت آن را درباره اهل بیت به معنای مذکور تأیید کرده‌اند.^۲

چهارم: واقعیت موجود در زندگی منسوبان به بیت رسالت نیز حکایت از آن دارد که تنها امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و یازده امام پس از ایشان به همه معارف قرآن آگاه بودند و علوم و معارفی که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت کرده یکی پس از دیگری به آنان منتقل شده است. از این رو، در هیچ خبر یا روایتی دیده نشده آنان معنای آیه‌ای را که از آنان می‌پرسند، ندانند^۳ یا در مقام احتجاج با دیگران در مانده شوند^۴ یا کسی بتواند دلیل آنان را ابطال کند. آنان که در جستجوی حقیقت بوده‌اند

۱. کلینی، الکافی، کتاب الحجة (باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة)، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷ و نیز ر.ک: تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۱۰۱۲ و ص ۴۱۰، ح ۱۰۱۳؛ حموی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۷؛ ابن عقده، کتاب الولاية، ص ۲۰۲؛ حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۳.

۲. ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ج ۵، ص ۶۸.

۳. برای نمونه، ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ج ۸؛ ص ۳۹۰، ح ۵۸۶؛ نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ۹۳ و ۱۸۵.

۴. در این زمینه کافی است به کتاب احتجاج، از احمد بن علی طبرسی، از علمای قرن ششم بنگرید، وی در آن، احتجاج‌های معصومان را یکجا گرد آورده است.

همواره در پیشگاه امامان معصوم به بلندای علوم آنان و ویژگی منحصر به فردشان درک شف حقایق قرآن، معترفند.^۱

پنجم: اگر در بین دانشمندان در تعیین مصداق «اهل بیت» در حدیث ثقلین اختلاف باشد، قدر متیقن در همه اقوال آنان این است اصحاب مباهله که پیامبر خدا ﷺ درباره آنان فرمود: «اللهم هؤلاء اهلی»^۲ و نیز اصحاب کساء که همین تعبیر را درباره آنان به کار برده و فرموده است: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی...» (و با صراحت همسر خود ام سلمه را از آن بیرون می‌داند)، در این مصداق داخل است^۳ و در این تردیدی نیست. اصحاب کساء نیز اجماع دارند اهل بیت در حدیث ثقلین فرزندان معصوم از نسل امام حسین ﷺ هستند.

ششم: اهل بیت در حدیث ثقلین باید انسان‌های والایی باشند که برخلاف صحابه با مقام ارجمند برخی از آنها در کنار نام مبارک پیامبر خدا ﷺ در صلوات شرف حضور دارند. مضمون روایات متواتر با اسناد صحیح در کتب معتبر از جمله صحیحین و سنن ترمذی چنین است که برخی صحابه پیامبر ﷺ مانند: ابوسعید خدری، بشیر بن سعد، ابوهریره، بریده الخزاعی و... از ایشان پرسیدند: «کیف الصلاة علیک؟» قال: قولوا: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم إنک حمید مجید و بارک علی محمد كما بارکت علی ابراهیم إنک حمید مجید^۴

۱. مانند قتاده از تابعین در مناظره با امام باقر ﷺ (ر.ک: حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، باب ۱۳، ح ۲۵؛ علی بن الجهم در مناظره با امام رضا ﷺ (ر.ک: محمودی، ترتیب الامالی، ج ۲، ص ۷-۱۱ و...).

۲. ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰؛ مسلم، صحیح، کتاب فضائل الصحابه، ج ۴، ص ۱۸۷۱، ح ۲۴۰۴؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۵، ح ۲۹۹۹، ص ۶۳۸، ح ۳۷۲۴؛ نسائی، خصائص، ص ۳۳-۳۴، ح ۱۱؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۶۳؛ ابن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۶۰۸. محققان در پانوشت اسناد آن را قوی می‌دانند و رجال سند را از رجال بخاری و مسلم می‌شناسند.

۳. حجم مصادر و روایات درباره حدیث کساء و نزول آیه تطهیر در مورد آن و نیز تصریح رسول مکرم اسلام در این باره که «اهل البیت» در آیه تطهیر تنها شامل علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ می‌شود، به قدری زیاد است که هیچ جایی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تنها حاکم نیشابوری از ۵ طریق این حدیث را آورده و در صحت اسناد آنها تصریح به شرط بخاری و مسلم یا یکی از آنان کرده است (ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۴۸).

۴. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۲، باب «ما جاء فی صفة الصلاة علی النبی».

ابوعیسی ترمذی در پی این حدیث می‌نویسد: «و فی الباب عن علی، ابی حمید و ابی مسعود و طلحة و ابی سعید و بریده و زید بن خارجه».^۱

بر اساس برخی روایات دیگر پیامبر خدا ﷺ امت را از صلوات ابتر و ناقص که در آن «آل محمد» را ذکر نکنند بر حذر داشتند.^۲ و بنا به گفته برخی حدیث پژوهان سنی، روایت کیفیت صلوات به شکل «اللهم صل علی محمد و آل محمد» متفق علیه است.^۳ شاید راز اینکه صلوات بر ابراهیم و بر آل ابراهیم ضمیمه صلوات بر محمد و آل محمد شده^۴ این باشد که در بین آل ابراهیم، انبیا و اوصیا بوده‌اند و در طول تاریخ، دین و شریعت ابراهیمی را ادامه دادند و آنان با آل محمد که شریعت محمدی و دین اسلام را ترویج و حقایق آن را احیا نمودند، تناسب دارند؛ از این نظر صلوات بر محمد با آل محمد و صلوات بر ابراهیم با آل ابراهیم در کنار یکدیگر آمده است.

هفتم: اهل بیت در حدیث ثقلین همان افرادی هستند که در کلام رسول خدا ﷺ به اوصاف ویژه دیگری همچون: «کشتی نوح»،^۵ «امان امت از اختلاف»،^۶ «جنگ با آنان

۱. ر.ک: همان جا. ۲. هینمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۳۴.
۳. همان، ص ۲۳۴. برای توضیح بیشتر در این باره، ر.ک: محمد حسن زمانی، مقاله «کیفیت صلوات از نگاه فریقین»، مجله طلوع، ش ۶، ص ۲۹-۵۰.
۴. ر.ک: هینمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۳۳.
۵. حدیث کشتی نوح یا «حدیث سفینه» (که در آن پیامبر خدا ﷺ اهل بیت خود را همانند کشتی نوح تشبیه می‌کنند که هر کس سوار شود نجات می‌یابد و هرگز تخلف کند غرق می‌شود) با طرق گوناگون در مصادر فریقین نقل شده و برخی از اسانید آن صحیح می‌باشد (ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ج ۳، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ مستقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۴۳۲، ج ۴۴۲۹؛ ابن مغازلی، مناقب، ص ۱۳۲-۱۳۴، ج ۱۷۳-۱۷۷. وی با ۵ طریق این حدیث را نقل کرده است؛ شهرستانی، مفاتیح الاسرار، ص ۱۹۹؛ هینمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴ و ۲۳۴؛ حموی، فرائد السطین، ج ۲، ص ۲۴۳، ج ۵۱۷، ص ۲۴۶، ج ۵۱۹؛ طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ج ۲، ص ۲۲؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶ و... از مصادر شیعه نیز، ر.ک: حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۵۲، ج ۳۸۳ و ۳۸۵.
۶. ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ج ۳، ص ۱۴۹ و ۴۵۷؛ هینمی، ابن حجر، صواعق المحرقة، ص ۱۴۰ و ۱۹۱؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ قندوزی، ینابیع المودة، ص ۱۹-۲۱، ۱۸۸؛ حموی، فرائد السطین، ج ۱، ص ۴۵؛ ج ۲، ص ۲۵۲، ج ۵۲۲ رسول خدا در این حدیث می‌فرماید: «ستارگان آسمان، امان اهل زمین‌اند تا آنان از غرق شدن نجات یابند و اهل بیت من نیز امان برای امت من هستند تا از اختلاف نجات یابند پس هرگاه قبیله‌ای با آنان مخالفت کرد به اختلاف درونی خود دچار می‌شود و جزء حزب شیطان خواهد بود».

جنگ با رسول خدا و سازش با آنان سازش با رسول خدا^۱ و... موصوفند. به طور قطع این اوصاف برای هر کسی که صرفاً منسوب به بیت نبوت است، نیست، بلکه تنها برای افرادی خاص قابل اثبات است که علمشان از قرآن و سیره و سنت ایشان منطبق بر کتاب خدا و همانند قرآن از مقام عصمت برخوردارند.

حاصل آنکه مراد از واژه «اهل بیت» در روایاتی که امام مهدی علیه السلام را از اهل بیت علیهم السلام می‌داند همین معنای اصطلاحی است که همواره در سیره نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از آنان با ارجمندی، والایی و فضیلت یاد شده است.^۲

ضرورت شناخت اهل بیت علیهم السلام و امام مهدی علیه السلام

با درک این مقام و موقعیت برای اهل بیت علیهم السلام در نظام تعالیم دین که بخشی از آن را در احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه کردید به این نکته اذعان خواهیم کرد که: شناخت و باور به اهل بیت علیهم السلام به طور عام و امام مهدی علیه السلام به طور خاص در سعادت آفرینی، ضروری است. چون این معرفت و اعتقاد، لازمه ایمان به خداوند و کتاب او و نیز تصدیق تعالیمی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه حق تعالی آورده است. بنابراین، راهی برای جهل یا انکار این مطلب نیست. متأسفانه گذشت زمان و انبوه جعلیات و اشکال تراشی‌های بی اساس، موجب شد تا نسل امروز جهان از این نکته، که یکی از اصول اساسی قرآن است، غافل بماند. البته روشن است تکلیف انسان‌هایی که به غفلت کشیده شده یا به رغم تلاشی که در فهم مضامین وحی کرده‌اند، نتوانسته‌اند به

۱. در این حدیث زید بن ارقم از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین خبر می‌دهد: «إِنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبْتُمْ وَ سَلَامٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ؛ مَنْ دَرَجَنُكُم بَا أَنْكِهِ بَا شِمَا دَرَجَنُكُم اسْتِ وَ دَرَجَنُكُم اسْتِ بَا أَنْكِهِ بَا شِمَا دَرَجَنُكُم اسْتِ» (ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹؛ ذهبی، تلخیص مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲؛ سنن ابوداؤد، ج ۱، ص ۱۴۵؛ حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷؛ خوارزمی، مناقب، ص ۹۱؛ طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۳؛ حموئی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۸ و ۳۷۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۶. درباره دیگر مصادر این حدیث نیز ر.ک: شوشتری، احقاق الحق، ج ۹، ص ۱۶۱-۱۷۲).

۲. برای توضیح بیشتر پیرامون اصطلاح‌شناسی اهل بیت علیهم السلام، ر.ک: نجارزادگان، «اهل البيت فی حدیث الثقلین مطالعه تحلیلیة و نقدیة مقارنه»، مجله نصوص معاصره، ش ۱۱.

معنای واقعی آنها دست یابند، با کسانی که انسان‌ها را به غفلت کشانده و یا از سر عناد و تقصیر حقایق را می‌پوشانند، جداست.

قرآن سنگ بنای معرفت به خاندان وحی را پی نهاده و در آیاتی متعدد به بیان ارزش‌های والا و شایستگی‌های بی‌مانند آنان پرداخته است. پس از آن رسول مکرم اسلام ﷺ، به عنوان معلم وحی، در موقعیت‌های گوناگون اوصاف اهل بیت ﷺ را به جامعه شناساندند. این رسالت در خطبه مشهور زهرای مرضیه ﷺ و بیان دیگر معصومان ﷺ ادامه یافت. امام علی ﷺ در زمان حکومت کوتاه خود و پس از یک دوره انزوای اهل بیت، دوباره مردم را به جایگاه والای خاندان رسول خدا ﷺ و لزوم پیروی از آنان آگاه کرد. امیرمؤمنان ﷺ، اهل بیت را معرفی کرد تا گوشه‌ای از فضایل بی‌مانند آنان را فراخور درک مخاطبان ارائه کند. در نهج‌البلاغه نزدیک به صد مورد در این زمینه سخن به میان آمده است. در آثار دیگر معصومان ﷺ نیز، ضمن تحذیر از غلو درباره اهل بیت، روایاتی بی‌شمار درباره جایگاه والا، مکارم اخلاق، دانش‌های گسترده و ویژگی‌های منحصر به فرد اهل بیت ﷺ به چشم می‌خورد.^۱ زیارت معروف جامعه کبیره که از امام هادی ﷺ نقل شده، به بیان ابعاد بی‌شمار فضایل پرداخته است. ریشه تمام این فضایل را باید در پیوند ویژه اهل بیت ﷺ با قرآن جستجو کرد.

به همین رو، شناخت اهل بیت ﷺ از جمله امام مهدی ﷺ و در پی آن اعتقاد به آنان، شرط سعادت و کمال، و بیان فضایل و مناقب آنان، رسالت دینی است؛ معرفت به اهل بیت (همراه با پیروی از سنت و سیره ایشان) با متن تعالیم دین، گره خورده و آن را اجتناب‌ناپذیر کرده است. برای نمونه، مردی از امام پنجم درباره سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرموده: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» پرسید. امام باقر ﷺ فرمود:

این سخن از پیامبر ﷺ، صحیح و حق است، آن مرد خارج شد. امام فرمود: او را بازگردانید سپس به وی فرمود:

ای مرد! برای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شرایطی است، آگاه باش که من از آن شرایط هستم.^۲

۱. برای نمونه، ر.ک: میرحامد حسین هندی، عبقات الانوار.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳، ح ۲۸.

و باز حدیثی دیگر از همین امام می‌خوانیم:

إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ يَعْْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛^۱ همانا کسی خداوند عزوجل را می‌شناسد و عبادت می‌کند که او را شناخته و پیشوایی ما اهل بیت را نیز، شناخته باشد.

امام علی علیه السلام نیز ارزش این معرفت را چنین می‌دانند:

قَاتَهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلِيٌّ فَرَأَاهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ مَعْرِفَةُ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً؛ از شما هر که بر خوابگاه خود بمیرد در حالی که به حق پروردگارش و حق پیامبر او و حق اهل بیت، آگاه باشد شهید مرده است.^۲

به نظر می‌رسد با همین توضیح اندک درباره اصطلاح‌شناسی اهل بیت و درک موقعیت آنان در نظام تعالیم دین می‌توان تا حدودی به معنای درست از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله پی برد که لزوم داشتن امام و ناگزیر، معرفت به او را بیان می‌فرماید و فریقین آن را نقل کرده‌اند. از جمله این حدیث که می‌فرماید:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؛ هر کس بمیرد و امام برای او نباشد پس مرگش مرگ جاهلی است.^۳

مرحوم کلینی این حدیث را با دو حدیث دیگر در باب «من مات و لیس له امام» نقل کرده است.^۴ برخی بزرگان شیعه مانند شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) این حدیث را متواتر می‌دانند.^۵ این روایت در مصادر گوناگون اهل تسنن نیز نقل شده است از جمله در مسند احمد و صحیح ابن حبان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌آورد:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.^۶

محققان مسند احمد این حدیث را «صحیح لغیره» می‌شناسند.^۷

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲.

۴. همان جا.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۵. مفید، الافصاح، ص ۲۸.

۶. ابن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۹۱؛ صحیح ابن حبان به ترتیب ابن لبان، ج ۱۰، ص ۴۳۹. همین مضمون با تعبیر «من مات و لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة» به نقل از امام صادق علیه السلام از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب

کافی نقل شده است (ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱، ح ۹).

۷. همان جا.

گفتار دوم: پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام با قرآن و آثار آن

در گفتار پیشین مشخص شد مراد از «اهل بیت» در احادیثی که می‌گوید: «امام مهدی علیه السلام از اهل بیت یا عترت رسول خدایند» اصطلاح خاص است و برای افراد برگزیده و معین با منزلتی والا و اوصافی ویژه به کار رفته است. ریشه این گزینش و منزلت (و نیز ضرورت معرفت آنان) در پیوند ویژه آنان با قرآن نهفته است، تنها اینانند که در حدیث ثقلین هم‌ثقل و هم‌سنگ با قرآن معرفی شده‌اند. در خصوص امام مهدی علیه السلام دلیل قاطع دیگری این آموزه را اثبات می‌کند و آن اینکه براساس اتفاق نظر فریقین، نهضت امام مهدی علیه السلام «احیاگری» است؛ امام علیه السلام می‌خواهد دین حق را احیا کند و بشر را به توحید ناب فراخواند، تا اراده خداوند در وعده به تمکین دین حق، تحقق یابد و این دین بر همه ادیان غالب آید. این امر موجب می‌شود اولاً: ایشان را از همان اهل بیتی بدانیم که اوصاف منحصر به فرد دارند و در حدیث ثقلین، هم‌وزان قرآن معرفی شده‌اند. ثانیاً: ایشان باید به توحید ناب در باورها و منش‌ها آراسته باشند؛ تا در یک سو، سر تا پای دین حق را بدون خطا بشناسند و در سوی دیگر، دین را بدون لغزش و خطا اجرا کنند تا بتوانند اراده حق تعالی را در تحقق بخشیدن به دین حق به انجام رسانند.

در واقع معرفت چنین شخصیتی، آدمی را از مرگ جاهلی نجات می‌دهد و این صلاحیت‌ها برای فرد دیگری قابل اثبات نیست.

ادله پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام با قرآن

اثبات پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام (به عنوان اهل بیت) با قرآن مبتنی بر دو دسته ادله قرآنی و روایی است. این ادله غیر از تحلیل نقش «احیاگری» امام مهدی علیه السلام است که موجب درک معصومانه از آموزه‌های قرآن و اثبات صفت عصمت برای ایشان است و تفصیل آن را خواهید دید.

یک: ادله قرآنی

ادله قرآنی، آیاتی متعدد را در بر می‌گیرد؛ که از قراین درونی این آیات و روایات فراوان فریقین در تفسیر آنها، به خوبی این مقام برای امام مهدی علیه السلام به عنوان اهل بیت اثبات می‌شود. از جمله این آیات عبارت‌اند از:

الف) آیه شریفه: «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْتًا بِهِ، كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»^۱ کسی جز خداوند و راسخان در علم تأویل آن را نمی‌دانند، آنان [راسخان در علم] می‌گویند: ایمان آوردیم همه [آیات] از ناحیه پروردگار ماست...».

راسخان در علم کسانی هستند که در مطلق علم ثابت و پایرجایند که بر اثر رسیدن به حقیقت علم در همه امور در هیچ موردی نظرشان دگرگون نمی‌شود چنین افرادی جز پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیستند زیرا علم ایشان از وحی نشأت گرفته و با قلبشان حقیقت علم را یافته‌اند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا كذباً و بغياً علينا إن رفعنا الله و وضعهم و أعطانا و حرّمهم...؛ کجایند آنان که به دروغ و از روی گستاخی و ستمگری گمان برده‌اند که آنان راسخان در علم‌اند، حال آنکه خدا ما را رفعت بخشیده و آنان را فرو گذاشته و به ما عطا فرموده و آنان را محروم ساخته است.^۲

روایاتی متعدد در کتاب‌های روایی شیعه نقل شده، که مضمون آنها چنین است: راسخان در علم تنها ائمه اهل بیت هستند و آنان علم تأویل قرآن را می‌دانند.^۳

ب) آیه شریفه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۴ و کافران می‌گویند: فرستاده [خداوند] نیستی بگو: خدا و کسی که نزد او علم کتاب است میان من و شما برای گواهی، کافی است.

۱. آل عمران، ۷. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۳. ر.ک: کلینی، الکافی، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۲۱۳، ایشان بابی را تحت عنوان باب «الراسخين في العلم هم الأئمة» گشوده و در این باب روایات با سند صحیح (نظیر روایت شماره یک) آورده است و نیز ر.ک: صفار، بصائر الدرجات، جزء ۴، باب ۱۰، ح ۱ و ۵؛ کلینی، الکافی، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۶ و تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۳، ح ۶۴۴ و ۶۴۶-۶۴۸. برای توضیح بیشتر درباره این روایات، ر.ک: بیابانی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۷۳-۷۵. ۴. رعد، ۴۲.

در بسیاری از احادیث فریقین مفهوم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» در این آیه به امیرمؤمنان علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام تفسیر و بر آنها تطبیق شده است از علمای اهل سنت حاکم حسکانی با شش روایت،^۱ ثعلبی (م ۴۲۷ ق)^۲ و ابن مردویه (م ۴۱۰ ق)^۳ هر کدام با دو حدیث ابن مغازلی (م ۴۸۳ ق)^۴ و نیز محمد بن سلیمان کوفی (از دانشمندان زیدی قرن چهارم)^۵ این احادیث را نقل کرده‌اند. مرحوم سید هاشم بحرانی از علمای شیعه نیز در تفسیر خود ۲۵ روایت در این زمینه گرد آورده است^۶ که در هفده حدیث، این تعبیر به حضرت علی علیه السلام و هفت روایت به همه معصومان علیهم السلام تفسیر شده است قرآن پژوه معاصر، استاد علی اکبر بابایی در این زمینه می‌نویسد:

در این روایات حدیث صحیح‌السند یافت می‌شود^۷ الف و لام در «الکتاب» یا عهد حضوری است و منظور از کتاب، قرآن کریم است و یا الف و لام جنس است و منظور از آن لوح محفوظ و مطلق کتاب‌های آسمانی است، که از جمله آنها قرآن کریم است، اضافه «علم» به «الکتاب» دلالت بر این دارد که همه علم کتاب نزد آنان است؛ زیرا اضافه مصدر به کل، که همه اجزای آن به‌طور یکسان می‌توانند متعلق آن مصدر واقع شوند، ظهور در استیعاب و عموم دارد... برخی روایات نیز مؤید این استظهار است؛ زیرا در آنها دلالت این کلمه بر علم کل کتاب و دلالت «علم من الکتاب» (در آیه ۴۰ سوره نمل) بر علم بخشی از کتاب مسلم گرفته شده و در پایان آن آمده است که امام صادق علیه السلام با دست به سینه خود اشاره کرد و دوبار فرمود: «به خدا سوگند علم همه کتاب نزد ماست»^{۸ و ۹}.

وی در بخشی دیگر از کلام خود می‌نویسد:

امام باقر علیه السلام در تفسیر «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» می‌فرماید: «إِنَّا نَا عِنِّي وَ عَلِيٌّ أَوْلْنَا وَ أَفْضَلْنَا وَ خَيْرْنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؛ خدا از این تعبیر، خصوص ما را قصد کرده و امام علی نخستین و برترین و بهترین ما پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است».

۱. ر.ک: حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۵، ح ۴۲۲-۴۲۷.

۲. ثعلبی، الکشف والبيان، ج ۵، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۳. ابن مردویه، مناقب، ص ۲۶۸، ح ۴۱۵-۴۱۶.

۴. ابن مغازلی، مناقب، ص ۳۱۳، ح ۲۵۸.

۵. بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۳۰۲ به بعد.

۶. مانند حدیثی که ابوجعفر کلینی نقل کرده است (ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۶).

۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۳.

۸. بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۴۹.

سند این روایت صحیح است و دلالت دارد همه معانی و علوم قرآن در نزد یازده امام بعد از حضرت علی علیه السلام یافت می‌شود. از تقدیم «ایانا» بر «عنی» اختصاص همه علوم قرآن به آنان دریافت می‌شود. و این اختصاص نیز دلیلی دیگر بر ظهور «عِلْمُ الْكُتُبِ»، در همه علوم قرآن است، زیرا بعضی از علوم قرآن اختصاص به آنان ندارد. در روایات دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «به خدا سوگند همه علم کتاب نزد ماست»^۱.

ج) آیه شریفه: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»^۲ بلکه آن آیات روشنگری است در سینه کسانی که به آنان دانش عطا شد و کسی جز ستمکاران، آیات ما را انکار نمی‌کند.

در روایات شیعی تعبیر «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، کسانی که به آنان علم داده شده و آیات روشنگر در سینه آنان است، به امامان معصوم علیهم السلام تأویل شده است، مرحوم کلینی در این زمینه پنج حدیث ذیل بابی با عنوان «إِنَّ الْأئِمَّةَ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أُثْبِتَ فِي صُدُورِهِمْ» به ائمه علم داده شده و در سینه آنان پایدار گشته است» نقل کرده^۳ که در میان آنها حدیث صحیح‌السند نیز وجود دارد. مانند این حدیث از امام صادق علیه السلام که در تأویل این آیه می‌فرمایند: «هم الائمة خاصة؛ آنان تنها پیشوایان [معصوم] اند»^۴.

د) آیه شریفه: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكُتُبَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^۵ ما این کتاب را به کسانی که از بندگان برگزیده‌مان، به ارث دادیم پس، از ایشان کسانی اند که به خود ستم کردند و کسانی که میانه‌رو هستند و کسانی که به اذن خدا در خیرات پیشی می‌گیرند و آن فضل بزرگی از ناحیه خدا است».

۱. همان، ص ۷۳. ۲. عنکبوت، ۴۹.

۳. کلینی، الکافی، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴.

۴. همان، ص ۲۱۴، ح ۴، رک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۳۸.

۵. فاطر، ۳۲.

در مصادر شیعه و سنی روایاتی متعدد به چشم می‌خورد^۱ که دلالت می‌کند مراد از وارثان کتاب در این آیه تنها ائمه معصوم هستند، از جمله روایت کلینی از امام کاظم علیه السلام است که چنین آورده: «فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأُورِثْنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛ ما یبیم کسانی که خداوند آنان را برگزید و این [کتابی] را که در آن تبیان همه چیز است به ارث به ما داد». ^۲ همین مضمون از امام رضا علیه السلام در مقام احتجاج با دانشمندان مخالف نقل شده است، آنان می‌گویند: مراد از وارثان کتاب تمام امت‌اند و امام پس از ابطال نظر آنان با دلیل می‌فرماید: «أَرَادَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْعَتْرَةَ الطَّاهِرَةَ...؛ مراد خداوند از این بندگان برگزیده، عترت پاک است». ^۳

ه) آیه شریفه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالتَّيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ؛ ^۴ و پیش از تو انبیایی نفرستادیم جز مردانی که به آنان وحی کردیم پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید * دلیل‌های آشکار [معجزات] و کتاب‌ها...».

مرحوم کلینی بابی با عنوان: «إِنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام؛ اهل ذکری که خداوند به خلقتش دستور داده از آنان پرسند، ائمه علیهم السلام هستند» گشوده و در آن از امام سجاده، صادقین و امام رضا علیهم السلام نه حدیث ذکر کرده^۵ که پنج حدیث آن با سند صحیح و یک حدیث به صورت حسن موثق است،^۶ مضمون این احادیث به طور یکسان دلالت دارد بر اینکه اهل الذکر همان اهل البیت هستند. مانند این حدیث از محمد بن مسلم که به امام باقر علیه السلام می‌گوید:

إِنَّ مِنْ عِنْدِنَا يَزْعُمُونَ إِنْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»
إِنَّهُمْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ قَالَ: فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ

۱. ر.ک: تفسیر العیاشی، ج ۳، ص ۱۵، ح ۲۴۰۳ و ص ۷۹، ح ۲۵۹۶؛ صفار، بصائر الدرجات، جزء ۱، باب ۲۱، ح ۱-۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۳؛ ابن مردویه، مناقب، ص ۳۱۱، ح ۵۱۰-۵۱۱؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۷۸۲.

۲. کلینی، الکافی، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۷.

۳. ر.ک: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۴. نحل، ۴۳-۴۴.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲ و نیز ر.ک: ص ۲۹۳، ح ۳؛ ج ۸، ص ۵، ح ۱ و ص ۳۲ ذیل ح ۵.

۶. ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۲۷-۴۳۱.

نحن أهل الذکر و نحن المسؤولون...؛ برخی از افرادی که نزد ما ایند گمان می‌کنند
اهل الذکر در آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...» یهودیان و نصاری هستند.
امام می‌فرماید: اگر چنین باشد آنان شما را به دین خودشان دعوت می‌کنند سپس راوی
می‌گوید: امام دست بر سینه خود گذاشت و فرمود: ما اهل الذکر هستیم و ما مرجع
پرسش‌ها خواهیم بود.^۱

ابن جریر طبری نیز همین تفسیر را از امام علی و امام باقر علیهما السلام نقل کرده است. در این
احادیث می‌گویند:

نحن اهل الذکر؛ ما یم اهل الذکر.^۲

در برخی از این روایات به استناد آیات دیگر، تعلیلی برای این معنا که اهل الذکر همان
اهل البیت هستند ذکر شده است؛ از جمله روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که به
استناد آیات ۱۱ و ۱۲ سوره طلاق می‌فرماید:

«فالذکر، رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن أهله؛ مراد از ذکر در آن آیات رسول خداست و ما اهل
رسول خدا یم پس اهل الذکر ما یم»^۳ و یا امام باقر علیه السلام به استناد آیه ۴۴ سوره زخرف که
در آن ذکر بر قرآن اطلاق شده و فرموده: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» می‌فرماید:
نحن قومه و نحن المسؤولون؛ مراد از قوم رسول خدا ما یم و ما یم کسانی که از آنان
پرسیده می‌شود.^۴

کوتاه سخن آنکه این معنا برای اهل الذکر در روایات متعدد فریقین^۵ وارد شده به گونه‌ای
که می‌توان درباره آنها ادعای تواتر کرد. از این احادیث مرجعیت مطلق اهل بیت برای

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۷ و نیز ر.ک: شهرستانی، مفاتیح الاسرار، ص ۱۹۹.

۲. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۸، ص ۱۰۹؛ ج ۱۰، ص ۵.

۳. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۹. ۴. کلینی، الکافی، کتاب الحجّة، ص ۲۱۰، ح ۱.

۵. از جمله مصادر شیعه ر.ک: صفّار، بصائر الدرجات، جزء ۱، باب ۱۹، مرحوم ابو جعفر صفّار (ج ۲، ص ۲۹۰).

ح ۲۸) حدیث در این باره در تحت عنوان باب: «فی ائمة آل محمد علیهم السلام إنهم أهل الذکر الذین أمر الله
بسؤالهم...» آورده است و نیز: محمودی، ترتیب الامالی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۹۲ و ص ۶۰۹، ح ۵۶۲؛ ج ۳، ح ۱۰۹۷
و ص ۲۰۸، ح ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵؛ تفسیر [منسوب به] علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۶۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۲،
ص ۱۱، ح ۲۹-۳۲.

و از مصادر اهل سنت، ر.ک: حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۳۷ و ۴۵۹-۴۶۶؛ شهرستانی، مفاتیح
الاسرار، ص ۱۹۹؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ج ۶، ص ۲۷۰؛ ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۸، ص ۱۰۹؛ ج ۱۰،
ص ۵؛ کوفی (از علمای زیدی در قرن چهارم)، مناقب، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۷۱.

امت اسلام اثبات می‌شود؛ این مرجعیت به دلیل آن است که آنان انسان‌های آگاه به همه معارف قرآند و این آگاهی با تزلزل و تردید و خطا و هوا و هوس مشوب نیست. به آیاتی دیگر در این زمینه می‌توان استناد کرد که به دلیل رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

دو: ادله روایی

در این زمینه به روایاتی فراوان می‌توان استناد کرد. برخی از این احادیث در مصادر فریقین درباره جداناپذیری خصوص امام علی علیه السلام با قرآن و دانش ویژه امام نسبت به معارف آن است. در پاره‌ای از این احادیث تصریح شده است که هیچ‌کس هم‌پایه امام علی علیه السلام در این خصوص نیست. برخی نیز از این احادیث درباره رابطه همه اهل بیت علیهم السلام با قرآن است که از جمله آنها حدیث معروف ثقلین است.

چنان که گفتیم حدیث ثقلین از رابطه ویژه امام مهدی علیه السلام به‌طور خاص و تمام اهل بیت علیهم السلام به‌طور عام با قرآن حکایت می‌کند و در پی آن از عصمت، علم ویژه، هدایت‌گری و اسوه بودن امام مهدی علیه السلام پرده برمی‌دارد. این حدیث که در مصادر معتبر و متعدد فریقین با اسانید گوناگون ذکر شده، حدیث ثقلین است. این حدیث بر حسب تتبع برخی دانشمندان شیعی از بیش از سی نفر صحابی^۱ و به قول برخی از اهل سنت از بیش از بیست نفر صحابی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و بارها بر لسان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در موقعیت‌های گوناگون تکرار شده است.^۲ این حدیث هر چند با گونه‌های مختلف از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است^۳ ولی با یکدیگر تنافی

۱. ر.ک: بلاغی نجفی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۴ (ایشان نام صحابه‌ای که این حدیث را نقل کرده‌اند آورده است)، همان، و نیز در پانویست المراجعات اسامی آنان آمده است (ر.ک: شرف‌الدین، المراجعات، ص ۷۲-۷۳).
۲. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸.

۳. به‌طور نمونه، در کتاب صحیح مسلم این حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیریه حجة الوداع چنین نقل شده است: «... و أنا تارک فیکم ثقلین أولهما کتاب الله... و أهل بیتی أذکرکم الله فی أهل بیتی أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی» (ج ۴، ص ۱۸۷، ح ۲۴۰۸) و نیز ر.ک: ابن حنبل، مسند، ج ۳۲، ص ۱۰، ح ۱۹۲۸؛ ابن مغزلی، مناقب، ص ۲۲۶، ح ۲۸۴؛ احمد بن شعیب نسائی این حدیث را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان خطبه غدیر حجة الوداع چنین نقل می‌کند: «إني قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر».

ندارند و شاید خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عبارت‌های گوناگون آن را فرموده باشد؛ یکی از این گونه‌ها با طرق متعدد و اسانید صحیح در مصادر فریقین، بدین صورت نقل شده است؛ پیامبر خدا بنا بر قول جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، ابوسعید خدری و دیگر صحابه، می‌فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی
 اهل بیتی؛ ای مردم من در میان شما چیزی را می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید هرگز
 گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیتم.^۱

با آنکه این حدیث از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و به نحوی با سرنوشت این امت گره خورده، ولی متأسفانه حدیث پژوهان اهل سنت به آن اعتنائی درخور نداشته - تا آنجا که ما می‌دانیم - تنها به نقل آن اکتفا کرده‌اند؛ با آنکه سنت دانشمندان این است که هر حدیثی که نزد آنان به نوعی اهمیت دارد، به‌طور مستقل آن را با عنوان «جزء» مورد مطالعه قرار می‌دهند. به همین روی در تاریخ حدیث «جزء» نویسی جایگاهی ویژه دارد. با این وصف، اگر این انتظار تاکنون برآورده نشده اما دست‌کم کسی تا زمان ما

کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض» (نسائی، خصائص، ص ۱۱۲، ح ۷۸ و نیز، ابویعلی، مسند، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱۰۲۱؛ ابن مغازلی، مناقب، ص ۲۳۵، ح ۲۸۳؛ ابن ابی عاصم، کتاب السنة، ص ۶۳۰، ح ۱۵۵۵؛ ابن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۲۱۱، ح ۱۱۱۳۱؛ طبرانی، معجم کبیر، ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۴۹۸۰-۴۹۸۱ و...).

۱. از مصادر اهل سنت رک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲، ح ۳۷۸۶ و ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ ابن ابی عاصم، کتاب السنة، ص ۶۲۹، ح ۱۵۵۳ و ص ۶۳۰، ح ۱۵۵۸؛ ابن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۱۶۱، ح ۱۱۱۰۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵-۶۷، ح ۲۶۷۸، ۲۶۸۰-۲۶۸۱؛ ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۴۹۷۱؛ ابن حمید، مسند، ص ۱۰۷-۱۰۸، ح ۲۴۰، در کتاب کتاب الله و اهل بیت فی حدیث الثقلین من مصادر اهل السنة تا حدودی این حدیث را استقصا کرده‌اند.

از مصادر شیعه نیز رک: صدوق، کمال الدین، ج ۱، باب ۲۲، ص ۲۲۴، ح ۴۴-۶۲؛ محمودی، تزیین الامالی، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۱۲۱۰ و ص ۱۶۰-۱۶۲، ح ۱۲۱۳-۱۲۱۵ و...

از مصادر زیدیه نیز رک: ابن شجری، الامالی خمیسه، ج ۱، ص ۱۵۵؛ کوفی، مناقب، ص ۱۱۲، ح ۶۱۶، ص ۱۱۶، ح ۶۱۸، ص ۱۳۵، ح ۶۳۳، ص ۱۷۰، ح ۶۶۳، ص ۳۱۳، ح ۷۹۹، ص ۴۳۶-۴۳۵، ح ۹۲۸-۹۲۹ و ص ۴۴۹-۴۵۰، ح ۹۴۸-۹۴۹.

برخی از منابعی که حدیث ثقلین را از مصادر گوناگون گرد آورده‌اند عبارت‌اند از: بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۹-۱۵؛ راضی، هوامش الشحیفة (ملحق به کتاب المراجعات)، ص ۳۲۷؛ تستری، احقاق الحق، ج ۹، ص ۳۷۷-۳۰۹؛ میرحامد حسین هندی، غقات الانوار، ج ۱، ص ۱۷-۳۲۸؛ ج ۲، ص ۱۰-۳۹۲.

باز تا آنجا که می‌دانیم - در اسناد این حدیث تردید و یا مناقشه نکرده، بلکه به صحت سند آن اعتراف کرده‌اند، ولی جای بسی شگفتی از محققان مستند احمد بن حنبل است که کوشیده‌اند به هر صورت که امکان دارد اسناد این‌گونه احادیث را که در آن تعبیر: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَىٰ الْحَوْضِ» و «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِيَمَانِي لَنْ تَضَلُّوا» آمده، تضعیف کنند؛ آنان تنها به چند طریق از این حدیث اشاره کرده‌اند و سپس در پی آن نوشته‌اند:

و ما ورد ممّا يفهم منه وجوب الاقتداء بهم والأخذ بأقوالهم والعمل بها، مثل قوله: «لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُمَا»، أو: «لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا» فأسانیده ضعيفة لا يصلح الاحتجاج بها؛^۱ اسانید روایاتی که در آنها وجوب اقتدا به اهل بیت و اخذ اقوال آنان و عمل به آن شده مانند تعبیر: «هرگز پس از آن دو [قرآن و اهل بیت اگر به آنها تمسک کنید] بیراهه نمی‌روید» یا این تعبیر: «هرگز گمراه نمی‌شوید اگر از آن دو [قرآن و اهل بیت] پیروی کنید». اسانید این روایات ضعیف بوده و شایسته احتجاج نیستند.

متأسفانه تضعیف آنان نسبت به اسانید این روایت بدون تأمل و به دلیل نگاه یک‌سویه است. چون، اولاً: اگر آنان طرق این‌گونه از حدیث ثقلین را با توجه با احادیث «شاهدی» که بر آن ذکر کرده‌اند^۲ (با قطع نظر از مصادر و شواهد و طرق دیگر) در نظر می‌آوردند، آن را خبر متواتر می‌یافتند و بر مبنای دانش حدیث پژوهی، نیازی به بررسی تک‌تک رجال آن نداشتند^۳ تا به تضعیف اسناد آن اقدام کنند. ثانیاً: تضعیف آنان به اسناد این روایت نیز بدون مبنا و با مناقشه جدی روبه‌روست از جمله شواهد بر این سخن آن است که آنان این حدیث را از چندین نفر از حفاظ مانند نسائی، طحاوی، ابن ابی عاصم، طبرانی و حاکم از طریق ابی عوانه عن الاعمش عن حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم، نقل می‌کنند، آنگاه می‌نویسند:

و هذا إسناد ضعیف لانقطاعه، حبیب بن ابی ثابت...^۴

۱. ر.ک: پانوش مستند احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۲. ر.ک: شعیب الارنؤوط و دیگران، پانوش مستند احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۳. ر.ک: صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۱۵۱. وی به نقل از شرح النخبة می‌نویسد: «إِنَّ الْمُتَوَاتِرَ لَيْسَ مِنْ مَبَاحِثِ الْأَسْنَادِ... وَ الْمُتَوَاتِرَ لَا يَبْحَثُ عَنْ رِجَالِهِ بَلْ يَجِبُ الْعَمَلُ بِهِ مِنْ غَيْرِ بَحْثٍ؛ حَدِيثٌ مُتَوَاتِرٌ فِي زَمْرَةٍ مَبَاحِثُ أُسْنَادِي قَرَارٌ نَدَارِدُ... وَ أَرِجَالُهَا لَا يَبْحَثُ نَمِي شُود، بَلْ كِه لَازِمُ اسْتِ بَهْ أَنْ عَمَلُ كُرْدِدُ».

۴. سقیب الارنؤوط و دیگران، پانوش مستند احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۷۱.

این دلیل سست و بی‌مبناست چون امکان سماع حبیب بن ابی‌ثابت (م ۱۲۲ یا ۱۱۹) از ابی‌الطفیل (م ۱۰۰ یا ۱۰۷ ق) با توجه به زمان زندگی و مکان آنان به اینکه هر دو در کوفه بوده‌اند، وجود دارد. جملگی علمای رجال «حبیب بن ابی‌ثابت» را ثقه، صدوق و برخی حجت می‌دانند و می‌گویند برخی از ائمه، مانند: اعمش، ثوری، شعبه و دیگران از وی روایت می‌کنند^۱ «ابی‌الطفیل» نیز ثقه است بنابراین دلیلی بر انقطاع روایت نیست. افزون بر آن حافظ مزنی، ابی‌الطفیل را از مروی عن «حبیب بن ابی‌ثابت» برشمرده است. حاکم نیشابوری در مستدرک نیز با همین سند، این روایت را آورده و آن را «صحیح علی شرط الشیخین» می‌داند^۲ شرط بخاری، هم عصر بودن راوی و مروی عن و احراز سماع و شرط مسلم تنها هم عصر بودن و امکان سماع به شرط وثاقت راوی است.^۳ راوی در این حدیث نیز - که حبیب بن ابی‌ثابت است - نزد همه حفاظ ثقه است. چه اینکه ذهبی نیز که رجال‌شناس معروف این فن است، با عدم تعلیق بر این روایت در مستدرک حاکم، صحت این روایت را نزد شیخین تأیید کرده است.^۴ با این اوصاف محققان مستد ابن‌حنبل حکم غیر منصفانه کرده از این نکته تغافل دارند که اگر «حبیب بن ابی‌ثابت» از «ابی‌الطفیل» چنین حدیثی را نشنیده باشد، تدلیس کرده و موجب جرح اوست با آنکه هیچ‌کس وی را تجریح نکرده است.

نمونه دوم حکم آنان دربارهٔ سند این حدیث در سنن ترمذی و المعجم الکبیر طبرانی است که دربارهٔ آن می‌نویسند:

و اسناده ضعیف لضعف زید بن الحسن الأنماطی.^۵

هر چند ابو حاتم رازی «زید بن الحسن الانماطی» را کوفی و منکر الحدیث می‌شناسد، اما ابن‌حبان وی را در کتاب الثقات ذکر کرده است.^۶

۱. مزنی، تهذیب‌الکمال، ج ۵، ص ۲۵۸.
 ۲. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.
 ۳. رک: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۸. مسلم بن حجاج می‌گوید: «علمای قدیم و حدیث‌اجماع دارند که حدیث معنعن محمول بر اتصال و سماع است به شرط آنکه تنها امکان ملاقات بوده و راوی از تدلیس مصون باشد» (همان‌جا).
 ۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.
 ۵. رک: پانوش مستد احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۷۲.
 ۶. رک: مزنی، تهذیب‌الکمال، ج ۱۰، ص ۵۰، رقم ۲۰۹۸.

باز نمونه دیگر حکم آنان درباره «قاسم بن حسان» در سند این حدیث در کتاب سنن ابن ابی عاصم و طبرانی است که درباره آن می‌نویسند:

القاسم بن حسان قال البخاری - فیما نقله الذهبی فی المیزان - حدیثه منکر و لا يعرف و قال الحافظ فی التهذیب: قال ابن القطان: لا يعرف حاله؛ البخاری - بنا به آنچه که ذهبی در میزان الاعتدال از وی نقل کرده - حدیث قاسم بن حسان را منکر می‌داند، ابن حجر نیز در کتاب تهذیب گفته: ابن قطان قاسم بن حسان را مجهول الحال می‌داند.

اما ابن حبان وی را در کتاب الثقات ذکر کرده، العجلی درباره وی می‌گوید: «کوفی تابعی ثقة»، ابن شاهین نیز از قول احمد بن صالح وی را ثقة معرفی می‌کند و ابن حجر در تقریب التهذیب می‌نویسد: «مقبول».^۲

بررسی سایر اسناد این روایت و نقد آرای غیر منصفانه محققان مسند احمد، مجالی دیگر می‌طلبند، همین چند نمونه تنها کافی است تا درباره حکم اینان قضاوت شود. متأسفانه گاهی آشفتگی در رجال اسانید روایات باعث می‌شود تا در مواردی متعدد هر کس، هر نوع قضاوتی که بخواهد، بتواند انجام دهد. یعنی: هر جا که نیاز به تضعیف دارد، به قول کسانی استناد کند که راوی را تجریح کرده، هر چند ممکن است تجریحی قوی نباشد و هر جا نیاز به تعدیل دارد، به دیدگاه افرادی دیگر که راوی را توثیق کرده‌اند تمسک جوید، هر چند توثیق وی قوی نباشد. روشن است که هرگز این شیوه منصفانه و محققانه نیست. به‌ویژه در مواردی که روایت شواهد متعدد و اسانید گوناگون دارد و بار معنایی آن برای امت سرنوشت‌ساز است. مانند حدیث ثقلین که اگر اسناد آن قابل مناقشه می‌بود، به لحاظ همین بار معنایی، تاکنون بارها حدیث پژوهان آن را زیر تیغ نقد، تضعیف کرده بودند. بنابراین، پس از گذشت چند قرن، ردّ و ایراد افرادی مانند محققان مسند احمد در همه اسانید این حدیث توجیه‌ناپذیر است. شاید به همین دلیل ناصرالدین الالبانی معاصر - که از رجال‌شناسان مورد قبول افرادی

۱. ر.ک: پانوشت مسند احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۱۷۳.

۲. ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۳۴۲، رقم ۴۷۸۴.

همچون محققان مسند ابن حنبل است - با نگاهی نسبتاً منصفانه درباره یکی از اسناد این حدیث می‌نویسد:

حدیث صحیح... و إنما صححته لأن له شواهد تقویه؛^۱ این حدیث صحیح است... و من آن را صحیح می‌دانم چون شواهدی با آن همراه است که موجب تقویت آن است. حاصل آنکه حدیث ثقلین با گونه و جوب اقتدا به اهل بیت علیهم‌السلام و اخذ قول آنان، معتبر است و جایی برای انکارها و تردیدهای غیر منصفانه دیگران نیست.

آثار پیوند ویژه امام مهدی علیه‌السلام با قرآن کریم

اکنون که اثبات شد مراد از اهل بیت علیهم‌السلام در حدیث ثقلین و دیگر احادیث، منحصر در افراد معین است و امام مهدی علیه‌السلام یکی از آنان به شمار می‌آید. لازم است، در این مبحث نگاهی کوتاه به آثار پیوند امام مهدی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام با قرآن داشته باشیم تا از این رهگذر به بخشی از اوصاف امام مهدی علیه‌السلام راه یابیم.

میزان هدایت: بنا به حدیث ثقلین، تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام در کنار قرآن، شرط بیراهه نرفتن است و این به آن دلیل است که اهل بیت نسخه دیگری از قرآن و مبین کتاب خداوند و تمام اندیشه‌هایشان منطبق بر کتاب خداست. کتابی که هدایت‌کننده به راه مستقیم است و غیر آن گمراهی است، به گونه‌ای که اگر کسی از قرآن حقیقتی را کشف کند و هدایت گردد، به همان اندازه از تبیین اهل بیت و هدایت آنان بهره برده است.^۲ افزون بر آن تبیین اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن مشوب به خطا و هوا نیست و الا تضمینی برای گمراه نشدن با تمسک به آنان وجود نخواهد داشت.

رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

هم مع القرآن والقرآن معهم لا يفارقونه و لا يفارقهم حتی یردوا علی الحوض...؛
 آنان با قرآنند و قرآن با آنان است آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا [ابد] بر من بر سر حوض وارد شوند.^۳

۲. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱ و ۳۹۹.

۱. ر.ک: همان جا.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵؛ ابن عقده، کتاب الولاية، ص ۱۹۹؛ حمونی، فرائد السطین، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۵۰.

اهل بیت علیهم‌السلام از نظر علم و عمل همواره قرین قرآن هستند و تمام علوم و معارف قرآن نزد ایشان است، به همین دلیل اسوه هدایتند اگر آنان بخشی از معارف قرآن را ندانند آن قسمت از آنان جدا می‌شود و این کلام آن را نفی کرده است. به تعبیر ژرف و زیبای امام علی علیه‌السلام که این پیوستگی را با ایجاز و اعجاز بدین گونه ترسیم فرموده است:

فَمَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِسَبِيلِهِ وَتَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ إِمَامِينَ لَا يَخْتَلِفَانِ وَ أَخَوَيْنِ لَا يَتَخَاذَلَانِ وَ مَجْتَمِعَيْنِ لَا يَتَفَرَّقَانِ...؛ پس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت و کتاب خدا و اهل بیت را [در بین امت] واگذاشت. آن دو پیشوایانی هستند که با یکدیگر اختلاف نمی‌کنند و برادرانی‌اند که یکدیگر را خوار نمی‌کنند و با همدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند.^۱

پس تنها آنان هم ثقل قرآنند و اسوه هدایتند و سفارش‌های ویژه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره آنهاست و گرنه ممکن نیست هر مؤمنی که با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رابطه قومی یا نسبی داشته باشد، از چنین مقام و موقعیتی برخوردار شود؛ این خلاف تعالیم وحی و سنت و سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

قرآن ناطق: امام مهدی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام قرآن ناطقند. در این باره افزون بر روایات، می‌توان از دیگر منابع مدد گرفت از جمله: روایات نهج البلاغه امام علی علیه‌السلام که مشحون از این نوع احادیث درباره اهل بیت علیهم‌السلام است. امام علیه‌السلام در مواردی متعدد از پیوند ویژه اهل بیت با قرآن و مقام و موقعیت و دانش خاص آنان نسبت به قرآن پرده برمی‌دارد، مانند این فراز از خطبه ۴۷ که در آن می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَلَنْ تَمَسُّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهَا فَإِنَّهُمْ عِيشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهَرَبَيْنِهِمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ...؛ بدانید تا واگذارنده رستگاری را نشناسید، رستگاری را نخواهید شناخت؛ و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید، با قرآن پیمان استوار

نخواهید ساخت و تا کسانی که قرآن را وا گذاشته، پشت سر انداختند نشناسید، در قرآن چنگ نتوانید انداخت، پس رشد را نزد کسانی جوید که اهل آند [و آنان عترت پیامبرند] دانش به آنان زنده است و جهل و نادانی به دانش آنان مرده. آنانند که حکمشان شما را از دانش آنان خبر می‌دهد، سکوتشان از منطقتشان و ظاهرشان از باطنشان، حکایت می‌کند. نه با دین مخالفت دارند، و نه در آن اختلاف کنند. دین در میان آنان گواهی صادق و خاموشی گویاست.^۱

کسانی را که امام علیه السلام در این خطبه با اوصافی همچون: اهل رشد، حیات دانش، مرگ جهل و... ستوده‌اند جز بر اهل بیت علیهم السلام تطبیق نمی‌شود: شاهد آن هم خطبه‌های دیگر امام است که در آنها همین اوصاف تنها درباره اهل بیت به کار رفته است.^۲

از این نوع فرازها درباره اهل بیت به قدری در نهج البلاغه آمده است که تنها فهرستی از عبارات آنها چندین صفحه را به خود اختصاص می‌دهد.^۳

در صحیفه سجادیه نیز از این نوع تعابیر درباره اهل بیت به کار رفته، مانند این فراز از دعای چهارم که عرضه می‌دارد:

اللهم یا من خصّ محمداً و آله بالكرامة... و جعلهم ورثة الانبياء... و علمهم علم ما كان و ما بقى...؛ ای خدایی که محمد و آل او را به کرامت، ویژه کردی... و آنان را وارث پیامبران قرار دادی... و دانش گذشته و آینده را به آنان آموختی.^۴

در دعای دیگر نیز عرضه می‌دارد:

اللهم إنك أنزلته [أي القرآن] على نبيك محمد صلى الله عليه و آله مجملاً و ألهمته علم عجائبه مكملاً و ورثتنا علمه و قويتنا عليه لترفعنا فوق من لم يطق حمله...؛ خداوندا! تو قرآن را بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله به طور اجمال (بدون شرح) نازل کردی و علم عجایب و رازهای آن را به طور کامل بر وی الهام نمودی و دانش به آن را با تفسیر و توضیح به ما ارث دادی و ما را بر کسانی که به دانش آن آگاه نیستند، برتری بخشیدی و ما را [از نظر علم] بر آنان نیروبخشیدی تا برتر از کسانی قرار دهی که طاقت حمل آن را ندارند.

۲. برای نمونه رک: همان، خطبه ۲۳۹.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۳. برای نمونه، رک: همان، خطبه ۲، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۵۴ و... حکمت ۱۰۹.

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۴.

۱۴۷ و....

در این زمینه باید تمام روایاتی که از انتقال مصحف امام علی علیه السلام (که در آن تأویل، تنزیل قرآن نگاشته شده) و دانش ویژه ایشان درباره قرآن (که از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فراگرفته‌اند) که به ائمه اطهار رسیده، یاد کنیم^۱ و نیز احادیثی بسیار که از دیگر ائمه به ویژه صادقین علیهم السلام نقل شده، در نظر آوریم. فهرستی از این احادیث در تفسیر عیاشی با عنوان: «علم الائمة بالتأویل»^۲ و در بصائر الدرجات، جزء چهارم ابواب ۶، ۷، ۸ و ۱۰ و جزء ششم ابواب ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۵ آمده است. ابو جعفر کلینی در کتاب الحجّة از کافی نیز ابواب متعددی را به این امر اختصاص داده و ذیل هر باب چندین روایت نقل کرده است. مرحوم بحرانی برخی از احادیث را در مقدمه تفسیر خود با عنوان: «باب في أن القرآن لم يجمعه كما أنزل إلا الائمة عليهم السلام»^۳ و صاحب تفسیر مجد البیان نیز با عنوان: «في نبذة مما جاء إن علم القرآن كله إنما هو عندهم عليهم السلام و ما أشبه ذلك» گرد آورده است.^۴

ممکن است در این احادیث، روایاتی با سند ضعیف نقل شده باشد و یا در دلالت آنها بر مراد، مناقشه‌هایی صورت گیرد، ولی شمار این روایات به اندازه‌ای است که انسان از قدر متیقن آنها علم به مطلوب خود پیدا می‌کند.

وارث معارف وحی: از مجموع این ادله که از کمیت و کیفیت دانش اهل بیت علیهم السلام از جمله امام مهدی علیه السلام نسبت به قرآن، خبر می‌دهد، می‌توان به این آموزه راه یافت که امام، وارث علم اولین و آخرین است. چون قرآن با سطوح گوناگون خود در بردارنده این دانش‌هاست و اهل بیت علیهم السلام از جمله امام مهدی علیه السلام از همه معارف قرآن آگاهند. مانند این حدیث امام صادق علیه السلام که می‌فرماید:

إني لأعلم خبر السماء و خبر الأرض و خبر ما كان و ما كائن كأنه في كفي ثم قال: من كتاب الله أعلم أن الله قال: فيه تبيان كل شيء...؛ من خبر آسمان و زمین را می‌دانم، از آنچه بود و آنچه هست آگاهم، گویی همه آنها در کف دست من است. سپس

۱. برای نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب «الرد الى الكتاب والسنة...»، ص ۵۹-۶۲، باب «إن الائمة عليهم السلام ورثة العلم، يرث بعضهم بعضاً العلم»، ص ۲۲۱-۲۲۳، باب «إن الائمة ورثوا علم النبي...»، ص ۲۲۳-۲۲۶ و باب «إنه لم يجمع القرآن إلا الائمة عليهم السلام و إنهم يعلمون علمه كله»، ص ۲۲۸-۲۲۹ و... درباره مصحف امام علی علیه السلام، محتوای آن و دفع شبهات نسبت به آن (ر.ک: نجارزادگان، سلامة القرآن من التحريف،

ص ۶۴-۶۹ و ۴۰۸-۴۵۳. ۲. ر.ک: تفسیر عیاشی، ص ۹۰-۹۵.

۳. بحرانی، البرهان، ص ۱۵، ۱۷. ۴. اصفهانی، مجد البیان، ص ۵۸-۶۱.

فرمود: اینها را از کتاب خدا می‌دانم. خداوند [درباره قرآن] فرموده است: تبیان هر چیزی در قرآن است.^۱

نگرش ایجابی به این احادیث، به دلیل معارف بیکران قرآن است که در ذیل حدیث به آن اشاره شده و احادیثی بسیار نیز آن را تأیید می‌کند. مانند این روایت که گوید: «مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ؛ هر کس دانش اولین و آخرین را می‌خواهد، قرآن را زیر و رو کند»، کنایه از اینکه در آن به خوبی بیندیشید و معارف آن را بشناسد.^۲ به همین رو، آگاهی امام مهدی علیه السلام و تمام اهل بیت علیهم السلام، شامل همه سطوح ظاهری و باطنی، تأویلی و تنزیلی و... محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و... می‌شود. نتیجه همین امر است که آنان هرگز در پاسخ به پرسش‌ها درمانده نشدند و در احتجاج‌ها شکست نخوردند. برخلاف دیگران که چنین ادعایی در این سطح نداشته، بلکه نمی‌توانند داشته باشد.

دانش خطاناپذیر: اهل بیت و امام مهدی علیه السلام مطهرند، اوج معارف قرآن و عمق مطالب آن ممسوس اندیشه تابناک آنان است. چون خود قرآن در یک کبرای کلی فرمود: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۳ آن قرآن کریم است در کتابی پوشیده که جز پاکان با آن تماس ندارند» و در آیه ۳۳ احزاب، صغرای قضیه را معرفی کرد و فرمود اهل بیت علیهم السلام از هر نوع رجس تطهیر شده‌اند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را با تطهیر ویژه، پاک کند». این آیه، مصداق آتم تطهیر را بیان می‌کند و در عالی‌ترین سطح، پیوند اهل بیت علیهم السلام با قرآن کریم را می‌نماید.

پس دانش اهل بیت از قرآن خطاناپذیر و قطعی است، بی‌آنکه مشوب به هوا و هوس یا شک و تردید باشد و یا صبغه تفسیر به رأی به خود گیرد.^۴ آنان از همگان

۱. کلینی، الکافی، کتاب الحجة، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. رک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۵۸ ذیل آیه ۱۸۹ از سوره نحل؛ زرکشی، البرهان، ج ۲، ص ۱۵۴؛

الوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹. ۳. واقعه، ۷۷-۷۹.

۴. هرگز در کلام اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه‌ای خطا یا شک و تردیدی نمی‌بینید، اگر چنین می‌بود خودشان به آن اعتراف می‌کردند.

بی‌نیازند و دیگران به آنان نیازمند. هرگز آنان نزد کسی درس نخوانده‌اند؛ هر چه دارند به الهام بی‌واسطه خداوند و یا به میراث باواسطه از اجدادشان از رسول خداست، از این رو، همانند دیگران نیستند که همواره به تعلّم و یادگیری نیازمندند. و خطا و اختلاف در علمشان راه می‌یابد. اما دیدگاه اهل بیت درباره تفسیر قرآن به طور خاص و معارف دین به طور عام متناقض نیست. چنان که ملاحظه شد، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ آنان با دین مخالفت نمی‌کنند و در آن نیز اختلاف نمی‌ورزند.^۱

این امر باز به تعبیر امام علی علیه السلام به این دلیل است که:

هُم عِشُّ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ؛ آنان، حیات دانش و مرگ جهل‌اند (علم با آنان زنده است و جهل نزد آنان مرده است).^۲

رمز این حقیقت در این نکته است که آنان هر چه دارند تنها از خدا و رسولش اخذ کرده‌اند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نَحْدُثُ وَ لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ كَلَامُنَا. إِن كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلَ كَلَامِ أَوَّلِنَا وَ كَلَامِ أَوَّلِنَا مُصَادِقٌ لِكَلَامِ آخِرِنَا...؛ ما تنها از خدا و رسولش سخن می‌گوییم [و دانش خود را از دیگران اخذ نمی‌کنیم] و نمی‌گوییم فلانی چنین و فلانی چنان گفت تا در سخن ما تناقض پدید آید. سخن آخر ما همانند سخن اول ما و کلام اول ما تصدیق‌کننده کلام آخر ماست...^۳

شیخ صدوق در این باره می‌گوید:

اهل بیت با یکدیگر اختلاف ندارند، ولی گاهی در مقام فتوا حکم واقعی را می‌گفتند و گاهی حکم تقیه‌ای صادر می‌کردند؛ بنابراین، اختلاف در سخن آنان به دلیل احکام تقیه‌ای است.^۴

حاصل آنکه امام مهدی، نوعی نیست، بلکه شخصی و موعود موجود است و از اهل بیت پیامبر اکرم و فرزند امام علی و سلاله پاک فاطمه علیها السلام است. وی پیوند ویژه‌ای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷ و شبیه به آن در خطبه ۲۳۹ که می‌فرماید: «لا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ».

۲. همان جا.

۳. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۰ (فی المغيرة بن سعيد) و به مضمون آن، رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۱۴.

۴. صدوق، معانی الاخبار، باب «مثل أصحابی فیکم کمثل النجوم»، ص ۱۵۷.

با قرآن دارد به همین رو، ایشان انسانی معصوم، آگاه به تمام زوایای دین، و سنت و سیره ایشان همانند سنت پیامبر خدا ﷺ است؛ هر چند اهل بیت، از جمله امام مهدی ﷺ هر چه دارند از رسول خداست. همین امر موجب می‌شود تا از یک سو، شباهت امام مهدی را به رسول خدا عمیق‌تر بشناسیم و از سوی دیگر به عمق معنای روایات پیش‌گفته، که ضرورت شناخت امام را برمی‌شمرد و ناآگاهی از آن را مساوی با مرگ جاهلی می‌دانست، راه یابیم. به راستی اگر امامی ثقل قرآن نباشد معرفتش نجات از مرگ جاهلی نخواهد بود. چنان که اگر کسی قرآن را نشناسد، مرگش مرگ جاهلی است.

گفتار سوم: تبیین امامت حضرت مهدی ﷺ

در فرآیند شخصیت‌شناسی امام مهدی ﷺ که - در آغاز این فصل - گفتیم، با درک ویژگی‌های قوم موعود در آیه و عهد پیوند می‌خورد، به بحث از رتبه امامت حضرت مهدی ﷺ می‌رسیم. این رتبه در تفکر شیعی برتر از رتبه نبوت و رسالت است. برخی بزرگان امامیه از این امر نیز فراتر رفته‌اند؛ برای مثال شیخ مفید در بابی با «القول فی المفاضلة بین الأئمة والأنبياء» می‌گوید:

برخی از امامیه بر برتری ائمه از آل محمد، بر دیگر انبیا و پیامبران پیشین، جز پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ، باور دارند.^۱

برتری مقام امامت حضرت مهدی از مقام نبوت و رسالت، با دو دسته دلیل قابل اثبات است:

دسته اول، تحلیل مقامات حضرت مهدی ﷺ: این دسته از ادله مبتنی بر اتفاق نظر فریقین درباره مقام «خليفة الله»، «امامت» و... حضرت مهدی ﷺ است. در روایات شیعی، آموزه «إِنَّ الْأئِمَّةَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛ همانا پیشوایان معصوم خلفای حق تعالی در زمین‌اند» از ائمه اهل بیت ﷺ فراوان به چشم می‌خورد.^۲

۱. مفید، اوائل المقالات، ص ۷.

۲. رک: محمدی ری‌شهری، اهل‌الیت فی‌الکتاب والسنة، ص ۱۲۹-۱۳۰. وی از مصادر شیعی این آموزه را آورده است.

احادیث متعددی این مقام را برای امام مهدی علیه السلام نیز بیان کرده است. مانند حدیث مرحوم صدوق^۱ (م ۳۸۶ ق) و خزاز قمی^۲ از دانشمندان قرن چهارم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

لا تقوم الساعة حتى يقوم قائم للحق منا... فإنه خليفة الله عز وجل و خلیفتی؛ قیامت برپا نمی‌شود جز آنکه قائمی از ما، برای حق قیام می‌کند که وی خلیفه خداوند عزوجل و خلیفه من است.

چند تن از بزرگان اهل سنت مانند احمد بن حنبل^۳، ابن ماجه^۴، حاکم نیشابوری^۵، بیهقی^۶ و بزار^۷ این حقیقت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین صورت نقل کرده‌اند که: **فإنه خليفة الله المهدي؛ همانا مهدی، خلیفه خداست.**

قرطبی نیز بابی با نام «في الخليفة الكائن في آخر الزمان المسمى بالمهدي و علامة خروجه» گشوده و چند روایت ذیل آن آورده است.^۸

اهل سنت با سند صحیح، حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که فرموده است: لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قريش...؛ آیین اسلام تا قیامت برپا خواهد بود تا آنکه دوازده تن که همگی از قریش‌اند، خلیفه شما شوند.^۹

برخی اهل سنت تصریح دارند امام مهدی علیه السلام یکی از این خلفای دوازده گانه است از جمله «سیوطی»،^{۱۰} «دیوبندی»^{۱۱} و «ابن کثیر»^{۱۲} که می‌گویند:

و في هذا الحديث دلالة على أنه لا بد من وجود اثني عشر خليفة عادل... و منهم المهدي الذي يطابق اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و كنيته

۱. صدوق، عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰. ۲. خزاز قمی، كفاية الاثر، ص ۱۰۶.

۳. ابن حنبل، مسند، ج ۳۷، ص ۷۰، ح ۲۲۳۸۷. ۴. ابن ماجه، سنن، ج ۲، ص ۱۳۶۷، ح ۴۰۸۴.

۵. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۴۶۳. ۶. بیهقی، دلائل النبوة، ج ۴، ص ۵۱۵.

۷. بزار، مسند، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۴۱۶۳. ۸. قرطبی، التذكرة، ج ۲، ص ۷۸۵-۷۸۷.

۹. مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۴۵۳، ح ۷-۸؛ ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۵۰۱، ح ۲۲۲۳؛ ابن حنبل، مسند، ج ۷،

ص ۴۱۲، ح ۲۰۸۸۲ و... درباره اسانید و معنای این حدیث در مصادر فریقین، رک: اربلی، کشف الغمة، ج ۱،

ص ۱۱۳-۱۳۰؛ آل محسن، مسائل الخلافة والرأى الحق فيه، ص ۹-۴۳.

۱۰. سیوطی، العرف الوردی، ص ۳۱. ۱۱. دیوبندی، تفسیر کابلی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۱۲. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۰۱.

کنیته، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً، و ظلماً؛ این حدیث بر این دلالت دارد که باید دوازده خلیفه عادل وجود داشته باشد... که از جمله آنان مهدی این امت است همان که هم نام و هم کنیه رسول خداست. وی زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، چنان که از جور و ستم پر می‌شود.

بی‌تردید مقام خلافت امام مهدی علیه السلام در این روایت و روایات دیگر که از آن با تعبیر «خلیفة الله» و در برخی از روایات «خلیفة النبی» یاد شده است، دلالت بر نوع سوم از انواع خلافت سه‌گانه دارد که والاترین نوع خلافت است و تفصیل آن در فصل سوم در بررسی واژگان تفسیر آیه و عد ملاحظه شد.

چون خلافت از نوع اول، استخلاف طبیعی به معنای مطلق جایگزینی و وراثت پیشینیان است و اختصاصی به اشخاص ندارد. استخلاف از نوع دوم نیز با دخالت حکیمانه حق تعالی صورت می‌بندد و در آن نسلی از ستمگران کافر را پس از اتمام حجت، از زمین برمی‌اندازد و دیگران را که نوعاً مؤمنان مستضعف‌اند، جانشین ایشان می‌کند و به آنان وراثت زمین و اقتدار و امنیت می‌بخشد؛ این نوع از استخلاف نیز به‌طور خاص برای افراد وضع و جعل نشده است. اما استخلاف نوع سوم، شخصی و ویژه است و برای انبیا و اوصیا، همانند آدم، داوود، سلیمان، هارون، یوشع بن نون و... از ناحیه حق تعالی است. خداوند آنان را به‌طور خاص نماینده خود در زمین نهاده، خلافت را برای آنان قرار داده است. حکمت این استخلاف ظهور و بروز احکام و تدابیر حق تعالی به دست خلیفه خویش در جوامع انسانی است که بخشی از آنها عبارت است از: خلافت در تبلیغ و تبیین پیام‌های حق تعالی و تأمین حیات معنوی و هدایت افراد و جامعه به کمال و سعادت. خلافت در تدبیر جامعه با سیاستگذاری، اجرای احکام و حدود حق تعالی برای برپایی زیست موحدانه و عدالت و قسط و... .

امام مهدی علیه السلام که خلیفه خدا و رسول اوست، منصوب و معصوم، تسلیم محض در برابر اراده تشریحی و تکوینی خداوند، آینه تمام‌نمای دین حق است (که بناست در سطح جهانی آن را برپا کند) و اسوه همگان خواهد بود. حقیقت معنای خلافت و کارکردهای خلفای حق تعالی با این مقدار بحث پایان نمی‌یابد؛ زیرا این موضوع مباحث متنوعی را در دانش تفسیر، کلام، عرفان و حدیث رقم زده است، که باید در

جای خود بررسی شود. ما در اینجا تنها به نقل خلاصه عبارتی از آیت الله جوادی آملی در این زمینه اکتفا خواهیم کرد:

خلیفه‌اللهی برجسته‌ترین لقب برای انسان کامل است. خداوند که هرگز از هیچ‌کس پنهان نیست و همه‌جا حضور دارد، یا اساساً خلیفه ندارد (چون از جایگاه خویش غایب نیست تا کسی جانشین وی شود) و یا خلیفه او مظهر تمام اسمای حسناوی اوست که همه‌جا به اذن وی حضور و ظهور دارد. آنچه برای ذات اقدس حق تعالی ازلی و ثابت است برای خلیفه او به گونه ظهور و آیت ثابت می‌گردد... خلیفه الله تنها شخصی است که می‌تواند عصمت مطلق را بازتاباند و تجلی بخشد. وی مظهر فیض کامل خداست و تمام موجودات دیگر، از فرشته تا جن و بشر و سایر موجودات به واسطه وجود او از انوار الهی فیض می‌برند.^۱

مقام دیگر حضرت مهدی علیه السلام امامت است. به نظر می‌رسد با تدبیر بیشتر در شخصیت امام مهدی علیه السلام به عنوان «اهل بیت رسول الله»، «خلیفه الله»، توجه ویژه به پیوند امام مهدی علیه السلام با قرآن کریم، درک رسالت ایشان در احیای دین حق و به طور کلی با امعان نظر در موارد مشترک فریقین پیرامون امام مهدی علیه السلام، بتوان ترسیمی واقع‌بینانه از مقام «امامت» ایشان که در روایات فریقین بیان شده، به دست داد. مانند روایاتی که مرحوم کلینی در چند باب از ابواب کافی مانند باب «إِنَّ الْحِجَّةَ لَا تَقُومُ لَهَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ» و باب «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ» آورده است.^۲

در مصادر اهل سنت نیز چندین حدیث در این زمینه نقل شده است، مانند حدیث بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید:

کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و إمامکم منکم؛ چگونه خواهید بود آنگاه که فرزند مریم در بین شما فرود می‌آید و امام شما از شما باشد؟^۳

و احادیثی دیگر در این باره که در مدارک اهل تسنن به چشم می‌خورد.^۴

۱. جوادی آملی، امام مهدی موجود موعود، ص ۱۱۵-۱۱۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۳. ابن حجر، فتح الباری، کتاب احادیث الأنبياء، باب «نزل عیسی بن مریم»، ج ۶، ص ۴۹۱، رقم ۳۴۴۹.

۴. رک: کنجی شافعی، بیان، ص ۸۰۰، ح ۵۷۷؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۴، ص ۱۸۶. وی به نقل از کتاب اربعین ابی نعیم که هم‌اکنون مفقود است، حدیث امامت حضرت مهدی علیه السلام را آورده است.

البته احادیثی دیگر در مصادر اهل تسنن با سند صحیح وجود دارد که از حاکمیت حضرت عیسی علیه السلام در آن عصر خبر می‌دهد، مانند حدیث بخاری از ابوهریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتَلَ الْخَنزِيرَ وَ...؛ به خدایی که جانم به دست اوست به زودی عیسی مریم در میان شما به عنوان حاکم عدل فرود می‌آید و صلیب را [که نماد برای نصرانیت است و آن را تعظیم می‌کنند] می‌شکند و خوک را می‌کشد [که کنایه از تحریم گوشت خوک است].^۱

از وجه جمع بین این روایات و روایاتی که از امامت حضرت مهدی علیه السلام سخن می‌گویند می‌توان زعامت ایشان را در برخی از امور، یا در منطقه‌ای از مناطق مانند مناطق مسیحی نشین که امکان دارد بعداً مسلمان شوند محسوب کرد و الا در بین امت - تا آنجا که می‌دانیم - چنین قولی رایج و مشهور نیست که زعامت کلی در عصر ظهور به عهده حضرت عیسی علیه السلام است.

نزول حضرت عیسی و اقتدای حضرت به امام مهدی علیه السلام در نماز، که امری قطعی بین فریقین است^۲ - و تفصیل آن را در گفتار دوم از فصل چهارم، ملاحظه کردید - به همین دلیل است که مقام امامت حضرت مهدی علیه السلام از مقام نبوت حضرت عیسی برتر است با آنکه حضرت عیسی پیامبر اولوالعزم است. ابن حجر در این زمینه نکته لطیفی دارد و می‌نویسد: وَ فِي صَلَاةِ عِيسَى خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ كَوْنِهِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ قَرَبِ قِيَامِ السَّاعَةِ دَلَالَةٌ لِلصَّحِيحِ مِنَ الْأَقْوَالِ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو عَنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ؛ نماز گزاردن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این امت که در آخر الزمان و نزدیک برپایی قیامت ظهور می‌کند، دلالت بر صحت دیدگاهی دارد که بر این باور است که زمین از کسی که به حجت و دلیل، دین خدا را برپا می‌دارد، تهی نمی‌ماند.^۳

۱. ابن حجر، فتح الباری، کتاب احادیث الانبیاء، باب «نزول عیسی بن مریم»، ج ۶، ص ۴۹۱، رقم ۳۴۴۸.
 ۲. رک: صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۱۶؛ ابن ماجه، سنن، ح ۴۰۷؛ مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۲۹۲؛ ناصرالدین آلبانی، روایات این امر را متواتر می‌داند (سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵، ص ۱۷۸).
 ۳. ابن حجر، فتح الباری، کتاب احادیث الانبیاء، باب «نزول عیسی بن مریم»، ج ۶، ص ۴۹۴.

مضمون همین تعبیر از امام علی علیه السلام به صورت: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لِي لا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قائمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ» نقل شده است.^۱

ابن ابی الحدید در شرح این حدیث از امام علی علیه السلام می‌نویسد: «چون زمان، از کسی که از ناحیه حق تعالی بر بندگان [در امر هدایت] سیطره دارد، خالی نخواهد بود».^۲
دسته دوم: تأمل در مفاد آیات قرآن از جمله این آیات، آیه معروف «ابتلی» درباره حضرت ابراهیم علیه السلام است که می‌فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛^۳ و به یاد آر آنگاه که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود پس چون آنها را به پایان برد گفت: من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم.

رتبه امامت در دیدگاه شیعه

مفسران شیعی همسو با مفاد روایات در مصادر خود، رتبه امام را در این آیه فراتر از نبوت می‌دانند و بر این باورند که زمان اعطای این مقام به حضرت ابراهیم علیه السلام پس از رسالت ایشان بوده است. تفصیل این بحث همراه با ارزیابی و نقد دیدگاه‌ها در کتاب چهارم تفسیر تطبیقی، در گفتار اول از فصل دوم با عنوان «شناخت رتبه امامت در دیدگاه فریقین» آمده است. در اینجا خلاصه‌ای از آن مبحث را مرور خواهیم کرد.

ادله مفسران شیعه در این باره به دو دسته قرآنی و روایی تقسیم می‌شود:

۱. تحلیل ساختار ادبی آیه؛ از جمله ادله قرآنی در نگاه جمعی از مفسران شیعه، تحلیل ساختار ادبی آیه ابتلی است،^۴ که بدین شرح است: «امام» در این آیه، مفعول دوم «جاعل» است. اسم مشتق «جاعل» در صورتی عمل می‌کند که به معنای حال یا آینده باشد. پس اولاً: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» به این معنا نیست که پیش از این، تو را برای مردم امام قرار دادم، تا بتوان امام را به معنای نبی معنا کرد و یا امامت و پیشوایی را در

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹. ۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۳. بقره، ۱۲۴.

۴. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۰؛ حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰.

این آیه لازمه نبوت دانست، ثانیاً: استعمال مشتق در آینده مجاز و نیاز به قرینه دارد و در اینجا قرینه‌ای نیست تا گفته شود معنای این فراز این است: من در آینده تو را امام قرار خواهم داد. پس «إِنِّي جَاعِلُكَ» برای زمان حال و معنای آیه چنین است: چون ابراهیم علیه السلام ابتلاها را با موفقیت به پایان برد خداوند خطاب به وی فرمود: «هم اکنون مقام امامت مردم را برای تو قرار دادم [تا پاداش این موفقیت باشد]» یا طبق این احتمال که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» عبارت از همان «کلمات» باشد، معنای این فراز چنین خواهد شد: «خداوند ابراهیم را به کلماتی تکلیف کرد به اینکه به وی گفت: تو را هم اکنون برای مردم امام قرار می‌دهم».

۲. نزول وحی پیش از امامت؛ حضرت ابراهیم از طریق وحی به آزمون‌های خود آگاه شده‌اند و یا دست‌کم همین خطاب که فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ...» از طریق وحی است. پس ایشان باید نبی بوده باشد تا وحی را دریافت کنند.

۳. درنگ در آزمون‌ها؛ از جمله آزمون‌هایی که قرآن با صراحت از آن نام برده و برخی از مفسران آن را مصداق روشن ابتلا محسوب کرده‌اند، رخداد ذبح اسماعیل علیه السلام است. ^۱ قرآن می‌فرماید: «... قَالَ يَبْنِيْٓ اِنِّيْ اَرَىٰ فِى الْمَنَامِ اَنِّيْۤ اذْبَحُكَ... اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ الْبَلْتٰوُا الْمُبِيْنُ» ^۲ این رخداد در کهنسالی حضرت ابراهیم علیه السلام، در زمانی است که وی صاحب فرزند شده‌اند، همان‌گونه که قرآن از قول ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَهَبَ لِىْ عَلٰى الْكَبْرِ اِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّىْ لَسَمِيْعُ الدُّعَاۗءِ» ^۳ بنابراین، اگر ذبح حضرت اسماعیل را از آزمون‌ها بدانیم، به‌طور قطع، زمان اعطای مقام امامت، پس از نبوت و رسالت و در اواخر عمر حضرت بوده است. ^۴

۴. تأمل در زمان دعای ابراهیم؛ حضرت ابراهیم در این آیه از خدا با تعبیر «...وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ...» می‌خواهند این مقام را به فرزندانشان عطا کنند یا امامانی که در آینده خواهند

۱. شیخ طوسی نیز می‌گوید: این امامت پاداش موفقیت در آزمون‌های حضرت ابراهیم است و اگر ایشان پیش از این ابتلاها، امام می‌بود این جعل معنا نداشت (ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۴۹).

۲. صافات، ۱۰۲-۱۰۶. ۳. ابراهیم، ۳۹.

۴. فیض کاشانی، الاصفی، ج ۱، ص ۶۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

بود، از دودمان ایشان باشند. در هر صورت، این درخواست از حضرت، یا در کهنسالی است که در آن به صورت معجزه، صاحب فرزند شدند و عرضه داشتند: «الْحَقُّ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ...»^۱ و یا در جوانی و میانسالی است، یعنی در زمانی که فرزند نداشته‌اند، اما به طور طبیعی امکان فرزنددار شدن ایشان و همسرشان فراهم بوده است. در این صورت، درخواست مقام امامت برای فرزندان است که در آینده نصیبشان خواهد شد. اما بین این دو مقطع، یعنی: پیش از فرزنددار شدن و پس از دوره جوانی و میانسالی، گمان نمی‌برند صاحب فرزند شوند تا بخواهند برای آنان مقام امامت را درخواست کنند. به همین رو، چون فرشتگان به خانه ایشان می‌آیند و بشارت به تولد اسماعیل می‌دهند، از این بشارت در شگفت می‌مانند. قرآن در این باره می‌فرماید: «...إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُوا بُشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَاتُكُنَّ مِنَ الْقٰنِطِينَ»^۲ ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم * ابراهیم گفت: آیا با وجود اینکه پیری به سراغ من آمده و ناتوان شده‌ام به من مژده می‌دهید * راستی به چه چیز مژده می‌دهید * گفتند: ما به تو مژده‌ای درست دادیم و این وعده تحقق خواهد یافت، پس از نومیدان مباش.»

حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه از مژده فرشتگان شگفت‌زده شده، و می‌فرماید: من را به فرزنددار شدن مژده می‌دهید با آنکه دچار کبر سن هستم؟! فرشتگان که از سخن حضرت نوعی ناامیدی را احساس می‌کنند در جواب می‌گویند: «ما تو را مژده حق می‌دهیم پس از مایوس شدگان نباش» شرایط سنی همسر ابراهیم علیه السلام نیز به گونه‌ای است که به طور طبیعی از باردار شدن گذشته است. قرآن پس از آنکه از مژده فرشتگان به همسر ابراهیم یاد می‌کند از قول ایشان چنین می‌آورد: «...يَنْوِيْلَتِي ۖ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ»^۳ همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم با اینکه زنی سالخورده‌ام و این هم شوهر من است که کهنسال است به‌راستی این چیزی شگفت است». پس یا باید منصب امامت حضرت ابراهیم علیه السلام در دوره فرتوتی و

۲. حجر، ۵۱-۵۵.

۱. ابراهیم، ۳۹.

۳. هود، ۷۲.

کهنسالی ایشان باشد که در آن صاحب فرزند شده‌اند و در این صورت مقام امامت برتر از مقام نبوت و رسالت خواهد بود چون حضرت بدون شک پیش از دوره کهنسالی به مقام نبوت و رسالت نائل شده، بارها از طریق وحی رسالی مأموریت‌های خود را انجام داده‌اند. یا باید در دوره جوانی به این مقام نائل شده باشند. علامه طباطبایی در مورد فرض اول می‌گوید:

وَالْقِصَّةُ إِنَّمَا وَقَعَتْ فِي أَوَاخِرِ عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ كِبَرِهِ وَتَوْلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاسْحَاقَ لَهُ وَإِسْكَانَهُ إِسْمَاعِيلَ وَ أُمَّهُ بِمَكَّةَ كَمَا تَنَبَّهَ بِهِ بَعْضُهُمْ أَيْضاً وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا حَكَاهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بَعْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، قَوْلُهُ: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» فَإِنَّهُ قَبْلَ مَجِيءِ الْمَلَائِكَةِ بِبَشَارَةِ إِسْمَاعِيلَ وَاسْحَاقَ مَا كَانَ يَعْلَمُ وَ لَا يَظُنُّ أَنْ سَيَكُونُ لَهُ ذُرِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى أَنَّهُ بَعْدَ مَا بَشَّرْتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَوْلَادِ خَاطَبَهُمْ بِمَا ظَاهَرَهُ الْيَأْسُ وَالْقَنُوطُ؛ إِيْن رِخْدَادِ [عَطَايَ مَقَامِ إِمَامَتِ] فِي أَوَاخِرِ عُمُرِ حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ پَسِ از كِبَرِ سِنِ وَ تَوْلَدِ إِسْمَاعِيلِ وَ اسْحَاقِ وَ اسْكَانِ حَضْرَتِ إِسْمَاعِيلِ وَ مَادَرَشِ فِي مَكَّةَ بُوْدَه اسْت. چنان که برخی از مفسران به آن توجه کرده‌اند. دلیل آن جمله‌ای است که خداوند از حضرت ابراهیم نقل می‌کند که گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» امامت را در ذریه‌ام قرار ده. چون حضرت ابراهیم پیش از آمدن فرشتگان و مزده به تولد اسماعیل و اسحاق، نمی‌دانست و گمان نمی‌برد که صاحب فرزند می‌شود حتی هنگامی که فرشتگان بشارت به فرزنددار شدن به وی دادند، به گونه‌ای با آنان سخن گفت که نومی‌دی و یأس از اولاددار شدن در آن به چشم می‌خورد.^۱

اما فرض دوم، یعنی رسیدن به مقام امامت در دوره جوانی و میانسالی حضرت منتفی است؛ چون به تعبیر علامه طباطبایی:

چنین درخواستی در این شرایط سنی خلاف ادب است. چگونه ممکن است کسی که کمترین آشنایی به ادب کلام داشته باشد، آن هم مثل ابراهیم خلیل به خود اجازه دهد از پروردگار جلیل خود درخواستی کند که به آن علم ندارد، چون ایشان نه فرزند داشته و نه اطلاعی از فرزنددار شدنش داشته است. اگر هم چنین سخنی را از حضرت ابراهیم احتمال دهیم باید می‌فرمود: به فرزندانم اگر فرزندانم روزیم کردی، امامت عطا فرما و یا عبارات دیگر که این قید و شرط را برساند.^۲

به هر روی، چنان که برخی مفسران گفته‌اند:^۱ درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام برای امامت فرزندان خود در اواخر عمر ایشان بوده و دلالت بر الحاق رتبه امامت پس از نبوت و رسالت حضرت دارد.

۵. تمسک به سیاق آیات؛ آیه «ابتلی» با هفده آیه پس از آن (تا آیه ۱۴۱) جملگی درباره ابراهیم علیه السلام و دودمان اوست، تا ترسیمی روشن از حیات سراسر توحیدی ایشان و فرزندان‌شان در همه زوایا و شؤون به دست دهد... جملگی این آیات از زمانی حکایت می‌کند که خلیل الرحمن در دوره کهنسالی قرار داشته و دارای فرزند بوده است. مانند تعبیر «وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ...» (در آیه ۱۲۵)، «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ... رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ» (در آیات ۱۲۷ و ۱۲۸) «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ...» (در آیه ۱۳۲). در همه این آیات، حضور فرزندان ابراهیم را می‌بینیم بنابراین، بر اساس سیاق آیات یاد شده، مقام امامت در زمانی به حضرت عطا شد که ایشان در دوره فرزندداری و کهنسالی بوده‌اند و به‌طور قطع حضرت ابراهیم پیش از این دوره، مقام نبوت و رسالت را داشته‌اند.

۶. بررسی مقاطع زندگی حضرت ابراهیم در قرآن؛ قرآن کریم در چند مورد حضرت ابراهیم علیه السلام را نبی و رسول نامیده است. با بررسی موقعیت این خطاب‌ها روشن می‌شود که حضرت ابراهیم علیه السلام پیش از احراز مقام امامت، این دو مقام را داشته‌اند و مقام امامت حضرت، فراتر از رسالت و نبوت اوست. از جمله، قرآن در سوره مریم می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ... * قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي... وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلِمْتُ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي... * وَأَعْتَرِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... * فَلَمَّا أَعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛^۲ و در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو [و] پیامبر بود * آنگاه که به پدر خود گفت: ای پدر چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند، می‌پرستی * وی گفت: ای ابراهیم آیا تو از معبودهای من روی می‌گردانی. پس از من

۱. ر.ک: بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۳؛ حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. مریم، ۴۱-۴۹.

برای مدتی طولانی دور شو * ابراهیم [با نرمی به او] گفت: سلام بر تو، من به زودی برای تو از پروردگار خود آموزش می‌طلبم * و من از شما و از آنچه به جای خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم * پس چون از آنان و از آنچه آنان به جای خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد به او [فرزندش] اسحاق و [نوه‌اش] یعقوب را عطا کردیم و هر یک را پیامبر قرار دادیم». ظاهر این آیات و تصریح به لفظ «نَبِيًّا» به خوبی دلالت دارد بر اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام در آغاز دعوت به توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی، مقام نبوت، داشته‌اند.

قرآن کریم درباره رسالت حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی که قوم خود را به توحید کرده‌اند، چنین خبر می‌دهد: «الَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ... أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»^۱ بنابراین، مقام رسالت حضرت ابراهیم در زمان دعوت قوم خود به توحید پیش از زمانی است که ایشان از عمومی خود - که در قرآن با تعبیر «اب» از او یاد می‌شود - رویگردان شده و از قوم خود هجرت کنند و باز پیش از آن بوده که صاحب فرزند شوند.

تفصیل هر کدام از این موقعیت‌ها، کم و بیش در قرآن آمده است. برای نمونه در آیاتی از سوره انبیاء شرایط زمانی هجرت ابراهیم علیه السلام از قوم خود با شرح بیشتری بدین صورت نقل شده است. حضرت، بت‌ها را می‌شکنند و قوم ایشان وی را در آتش می‌افکنند ولی آتش بر ابراهیم سرد و سلامت می‌شود. آنگاه سخن از هجرت و جدایی حضرت به میان می‌آید. قرآن پس از شرح این حوادث می‌فرماید: «وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً...»^۲ و ما او و لوط را نجات دادیم به سوی سرزمینی که آنجا را برای جهانیان پربرکت کرده‌ایم * و به او [پسرش] اسحاق و [نوه‌اش] یعقوب را به عنوان عطیه‌ای افزون، عطا کردیم...».

باز به طور مشخص‌تر در آیات سوره عنکبوت این تفصیل به چشم می‌خورد. خداوند در این آیات می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ... * فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ... * وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ...». حرف «واو» در آغاز آیه: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ

لِقَوْمِهِ...^۱ عاطفه و کلمه ابراهیم را بر کلمه نوح در آیه: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا...»^۲ عطف می‌کند^۳ و چنین معنا می‌شود: و لقد أرسلنا إبراهيم إذ قال لقومه... - همانند آیه ۲۸ و ۳۶ همین سوره که می‌فرماید: «وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ...» و «وَاللَّيْ مَذِينٌ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا...» که باز عطف به همان آیه درباره نوح است. در این صورت ابراهیم عليه السلام قوم خود را به عنوان پیامبری از پیامبران خدا - و نه تنها به عنوان بنده صالح خداوند - به توحید دعوت می‌کند. افزون بر آن ظاهر گوینده این تعبیر در آیه بعد که می‌فرماید: «وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّم مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ»^۴ حضرت ابراهیم و مخاطب آن، قوم ایشان است. حضرت ابراهیم به آنان می‌فرماید: «اگر [من را] تکذیب می‌کنید [جای تعجب نیست] قطعاً امت‌های پیش از شما نیز [پیامبرانشان را] تکذیب کردند» در این معنا. عبارت: «... وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ» در ادامه همین آیه، به طور صریح از مقام رسالت ابراهیم عليه السلام در این مقطع از زندگی، پرده برمی‌دارد. بلکه اگر ابراهیم عليه السلام رسول نمی‌بود، ایمان حضرت لوط به ایشان بنا به آیه‌ای که در ادامه همان آیات آمده و می‌فرماید: «فَأَمَّنَ لَهُ وَلُوطٌ...»^۵ توجیه مناسبی نمی‌یافت. هر چند برخی مفسران مخاطب «وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّم مِّن قَبْلِكُمْ...» را قریش دانسته و گوینده آن را رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم قلمداد کرده‌اند.^۶ اما این نظریه در بین مشهور مفسران با تردید مواجه شده و تنها آن را به عنوان یک احتمال پذیرفته‌اند.^۷ بلکه از نظر علامه طباطبایی چنین احتمالی بعید به نظر می‌رسد.^۸ نکته‌ای دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که آیات ۱۹ تا ۲۳ این سوره به صورت جملات معترضه در میان داستان ابراهیم آمده است. علامه طباطبایی نیز بر همین نظر است^۹ و آلوسی آن را قول محققان می‌داند.^{۱۰}

۱. عنکبوت، ۱۶. ۲. عنکبوت، ۱۴.
 ۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۳۳۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۵ و... ۴. عنکبوت، ۱۸.
 ۵. عنکبوت، ۲۶. ۶. ر.ک: طبرسی، همان، ص ۴۳۵.
 ۷. برای نمونه، ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۴۴۷؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۶؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۲۱۴-۲۱۵. ۸. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۶.
 ۹. همان، ج ۱۶، ص ۱۱۵. ۱۰. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۲۱۵.

در قرآن کریم شبیه به این نوع از جمله‌های معترضه به چشم می‌خورد، مانند آیات ۱۴ و ۱۵ سوره لقمان، که در اثنای مواعظ حضرت لقمان و آیات ۱۷-۲۹ که در اثنای داستان حضرت داوود در سوره ص قرار دارد.

به هر روی، از مجموع این آیات که به بخشی از زندگی ابراهیم پرداخته می‌توان با اطمینان گفت که ابراهیم علیه السلام رسول خداوند بوده‌اند پیش از آنکه قوم خود و عموی خود را به توحید دعوت کند و پیش از آن بوده که وی را به آتش افکنند و از قوم خود هجرت کند و حضرت لوط به رسالت او گردن نهند و باز پیش از زمانی است که ابراهیم علیه السلام صاحب فرزند شود. قرآن در ادامه همین بخش از آیات سوره عنکبوت، به بیان داستان قوم لوط می‌پردازد و سپس گزارش فرشتگانی که برای کیفر قوم لوط آمده‌اند را در ضمن مژده به حضرت ابراهیم (برای فرزنددار شدن) بدین شرح بیان می‌کند: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ... * قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا * إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛^۱ و چون فرستادگان ما [از فرشتگان] برای ابراهیم بشارت [تولد فرزند] را آوردند، گفتند: البته ما هلاک‌کننده اهل این شهر نیز خواهیم بود. [ابراهیم] گفت: همانا لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند داناتریم. ما بر اهل این شهر به خاطر فسقی که می‌ورزند عذابی از آسمان فرود خواهیم آورد». باز این گزارش در آیات دیگر قرآن از جمله در سوره حجر تفصیل بیشتری یافته که بخشی از آن بدین قرار است:

جمعی از فرشتگان که برای هلاکت قوم لوط رهسپار شده‌اند، ابتدا به خانه حضرت ابراهیم در می‌آیند و به ایشان چنین بشارت می‌دهند: «...إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ؛^۲ ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم» آنگاه به خانه لوط می‌روند و از عذاب قطعی قوم لوط سخن می‌گویند: «...جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ... أَنْ دَابِرَ هَوَالَاءِ مَقْطُوعٍ مُّصْبِحِينَ؛^۳ ما همان را آورده‌ایم [عذاب را] که در آن شک و تردید داشتند. همانا ریشه اینان در صبحگاهان، قطع خواهد شد».

۲. حجر، ۵۳.

۱. عنکبوت، ۳۱-۳۴.

۳. حجر، ۶۳ و ۶۶.

بنا بر این، فاصله زمانی که حضرت، به رسالت مبعوث شده‌اند تا زمان فرزنددار شدن ایشان، بسیار زیاد است، به نحوی که تمام ابتلاها از دعوت قوم و محاجه با آنان، افکندن در آتش، هجرت و... را در بر می‌گیرد و اگر ابتلاها به این امور باشد، حضرت آنها را پشت سر گذاشته‌اند، افزون بر آن چون دوره امامت ایشان بنا به ظاهر آیه مورد بحث (بقره، ۱۲۴) در زمان فرزندداری ایشان به وقوع پیوسته، این دوره (امامت) بسیار متأخرتر از زمان رسالت حضرت خواهد بود و امامت، مقامی فراتر از رسالت است.

۷. تمسک به فرازهای آیه ابتلا؛ در فراز آخر آیه مورد بحث (بقره، ۱۲۴) چنین آمده است: «... وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» [ابراهیم علیه السلام گفت:] و از فرزندان من امام خواهد شد؟! [خداوند] گفت: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» مفهوم مخالف عبارت «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» این است که این پیمان که همان امامت است به غیر ستمکاران خواهد رسید و آنان شایسته دریافت چنین مقامی خواهند بود. چون درباره مقامات دودمان ابراهیم در قرآن جستجو کنیم در میان آنان تنها برخی از افرادی را می‌یابیم که این مقام برای آنان تصریح شده است و در واقع از اجابت درخواست ابراهیم علیه السلام برای رسیدن فرزندان خود به این مقام، پرده برداشته است. مانند حضرت اسحاق و یعقوب که قرآن درباره آنان می‌فرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...»^۱ و به او [پسرش] اسحاق و [نوه‌اش] یعقوب را به عنوان عطیه‌ای افزون عطا کردیم و همه را شایسته و صالح قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [جامعه را] به خواست ما هدایت می‌کردند». اسحاق و یعقوب به مقام امامت می‌رسند با آنکه آن دو نفر، مقام نبوت را داشته‌اند. قرآن در این باره می‌فرماید: «... وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛^۲ ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و هر یک را پیامبر قرار دادیم». باز قرآن در آیاتی از سوره صافات می‌فرماید: «سَلَّمْ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ... وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ؛^۳ سلام بر ابراهیم باد و

۲. مریم، ۴۹

۱. انبیاء، ۷۲-۷۳.

۳. صافات، ۱۰۹-۱۱۲.

اورا به [فرزندی به نام] اسحاق، پیامبری از شایستگان، مژده دادیم». ظاهر این آیه نشان می‌دهد بشارت به ابراهیم علیه السلام دربارهٔ مقام نبوت اسحاق علیه السلام در همان زمانی است که فرشتگان به خانه ابراهیم آمده و مژده به اصل فرزنددار شدن را، به حضرت می‌دهند. بنابراین، حضرت ابراهیم با این مژده، پیش از مقام امامت خودشان، می‌دانستند فرزندشان اسحاق، پیامبر خدا خواهد بود. پس مقام امامتی که ابراهیم علیه السلام در آیه «ابتلا» (بقره، ۱۲۴) از خداوند برای فرزندانشان از جمله اسحاق می‌خواهند، غیر از نبوت است. اگر در خصوص این دلیل درباره اسحاق مناقشه کنیم دست‌کم می‌توانیم بر اصل دلالت تغایر معنا با تغایر لفظ تأکید کنیم و بگوییم: لفظ نبوت و امامت متغایرند پس معنای آنها نیز متغایر خواهد بود (جز آنکه دلیلی بر اشتراک معنایی آنها اقامه شود) و چون بنا به آیات قرآن، اسحاق و یعقوب هر دو نبی خدا و نیز امام هستند، دارای دو مقام خواهد بود. شاهد آن هم این است که قرآن برای همهٔ انبیا تعبیر «ائمه» را به کار برده و تنها برای برخی از آنان به این وصف، تصریح کرده است. مانند داستان پیامبرانی که در سورهٔ انبیا آمده و قرآن از حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام افزون بر اوصاف دیگر از آنان با عنوان «ائمه» یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَبْدُونَ بِأَمْرِنَا...»^۱ ولی از سایر انبیا مانند حضرت لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل و... در جنب اوصاف دیگر، آنان را با تعبیر: «إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ... إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ...»^۲ می‌ستاید.

۸. تأمل در زمان دعاهای ابراهیم بر فرزندان؛ چون در آیات قرآن دربارهٔ دعاهای حضرت ابراهیم نسبت به فرزندانشان تأمل کنیم به این نتیجه می‌رسیم که همهٔ این دعاها در مقطعی است که حضرت سالخورده بوده و فرزند داشته‌اند نه آنکه در مقطع جوانی باشد، که به‌طور طبیعی امید به فرزنددار شدن، داشته‌اند مانند آیات: «رَبِّ... وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ... رَبَّنَا إِنَّنِي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ... فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...»^۳ پروردگارا... من و پسرانم را از پرستش بت‌ها دور فرما... پروردگارا!

۲. انبیا، ۸۶-۹۰.

۱. انبیا، ۷۳.

۳. ابراهیم، ۳۵-۳۷.

من برخی از فرزندانم را در سرزمینی بی‌کشت و زرع... سکونت دادم... پس دل‌های گروهی از مردم را به آنان گرایش ده...» و نیز این آیات: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي»^۱ ستایش خدای راست که دعای مرا اجابت کرد و با وجود سالخوردگی من، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود، قطعاً پروردگار من شنونده دعا و اجابت‌کننده آن است * پروردگارا! مرا برپادارنده نمازگردان و از فرزندان من نیز نمازگزارانی قرار ده. پروردگارا! و دعای مرا بپذیر». آیاتی که در ادامه آیه «ابتلا» است نیز از دعاهای حضرت ابراهیم با اسماعیل علیه السلام درباره فرزندانشان حکایت می‌کند مانند این آیه: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...»^۲ پروردگارا! و ما را در همه امور تسلیم خودگردان و از نسل ما نیز گروهی مقرر دار که در همه حال تسلیم تو باشند». این آیات شاهد آن است که حضرت ابراهیم علیه السلام همواره به ذریه خود در دعاها عنایت داشته و درخواست امامت حضرت برای فرزندان خود نیز داشته است، مانند سایر دعاهایی که برای فرزندانش پس از نبوت و رسالت و در زمان کهنسالی و وجود فرزندان بالفعل داشته است. و حضرت می‌دانسته فرزندانش نیز پس از موفقیت در آزمون‌ها به این مقام نائل می‌شوند.

۹. تحلیل شرایط احراز امامت در قرآن؛ قرآن کریم از اوصاف پیشوایانی خبر می‌دهد که از میان بنی اسرائیل برگزیده شده‌اند و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِبَيِّنَاتٍ يُوقِنُونَ».^۳ در این آیه شرط جعل امامت از ناحیه حق تعالی برای انسان‌ها، دستیابی به مقام صبر و یقین است. آیا برای جعل مقام نبوت نیز، این دو شرط لازم است؟ برای پاسخ به این پرسش باید در آیات و روایات تأمل کرد. اما در خصوص مقام امامت حضرت ابراهیم علیه السلام ناچار باید ابتلاهای متعددی صورت پذیرفته باشد تا ایشان با صبرشان آزموده شده و مقام یقین ایشان نیز آشکار گردد و شایسته دریافت مقام امامت شوند. چون در آیات قرآن تأمل کنیم چنین می‌یابیم: قرآن کریم از مقام یقین حضرت ابراهیم علیه السلام در زمان نبوت ایشان در هنگام محاجه با آزر و قومش خبر می‌دهد

و می‌فرماید: « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءازرَ اتَّخِذْ أَسْنَمًا ءالِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَجِبُ الأَفْلِينَ... إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛^۱ و هنگامی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌هایی را خدایان خود می‌گیری و به پرستش آنها می‌پردازی؟ بی‌گمان، من تو و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم * و بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا از کسانی باشد که به آیات ما یقین دارند * از این رو، هنگامی که تاریکی شب او را فراگرفت و ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار [و مالک] من است [که تدبیر امور می‌کند] اما چون غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم [چرا که آنها در خور تدبیر نیستند]... بی‌تردید من به کسی روی کردم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من به غیر او تمایل نخواهم یافت و از مشرکان نخواهم بود».

درباره مقام صبر حضرت ابراهیم علیه السلام نیز ناچار باید ابتهای متعددی صورت گرفته باشد تا در یک فرآیند زمانی نسبتاً طولانی، صبر حضرت نمایان شود. در آیات قرآن، دست‌کم بخشی از ابتهای مانند، محاجه با قوم، القای در آتش، هجرت و... را در زمان نبوت ایشان می‌یابیم. بنابراین، مقام امامت حضرت پس از احراز شرط یقین و صبر است، و این دو بر طبق آیات شریفه قرآن، در زمان نبوت ایشان پدید آمده است. پس مقام امامت حضرت ابراهیم پس از مقام نبوت ایشان خواهد بود. قرآن در خصوص مقام امامت حضرت یعقوب نیز به احراز صبر و یقین ایشان اشاره کرده، از قول وی در آغاز فراق یوسف می‌فرماید: «...فَصَبْرٌ جَمِيلٌ...»^۲ و سالیانی دراز بر این شکیبایی پایداری می‌ورزد تا نزدیک وصال باز چنین می‌فرماید: «...إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ...»^۳ درباره یقین ایشان نیز از این آیه می‌توان بهره گرفت که می‌فرماید: «وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّاللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ...»^۴ حضرت یعقوب بر اساس این آیه بر این باور است که حکم تنها از آن خداست، اوست که به اسباب و علل، اثر می‌بخشد و رشته همه امور را به

۲. یوسف، ۱۸.

۴. یوسف، ۶۷.

۱. انعام، ۷۴-۷۹.

۳. یوسف، ۸۶.

دست دارد. ظاهراً ابتلا به فراق یوسف با آن همه شیفتگی و شیدایی حضرت یعقوب علیه السلام به ایشان از شرایط احراز مقام امامت حضرت یعقوب علیه السلام به شمار می‌آید. مفسران شیعی در جنب ادله قرآنی به روایات نیز استناد کرده‌اند.^۱ جمعی از آنان این روایات را مستفیض می‌دانند^۲ از جمله این احادیث عبارت است از:

۱. حدیث مرحوم کلینی از طریق محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن محمد عن ابی یحیی الواسطی عن هشام بن سالم و درست بن ابی منصور از امام صادق علیه السلام است که چنین نقل می‌کند:

... و قد کان ابراهیم علیه السلام نبیاً و لیس یامام حتی قال الله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» مَنْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا؛ همانا حضرت ابراهیم پیامبر بود ولی امام نبود تا آنکه خداوند فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم. گفت: آیا از ذریه‌ای من، [هم امام می‌شوند]، خداوند فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد، کسی که بت پرستیده باشد [ستمگر است و] امام نخواهد بود.^۳

محمد بن صفار نیز در بصائر الدرجات همین حدیث را از طریق محمد بن هارون عن ابی یحیی الواسطی... نقل کرده است.^۴

مرحوم شیخ مفید نیز با سند مرحوم کلینی این حدیث را آورده و در آن تصریح می‌کند «احمد بن محمد» در سند حدیث عبارت از «احمد بن محمد بن عیسی» است.^۵

۲. باز مرحوم کلینی با سند محمد بن الحسن عمّن ذکره عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن زید الشّحام چنین می‌آورد:

قال سمعت أبا عبد الله يقول: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ

۱. برای نمونه، رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۹؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج ۲،

ص ۱۳۷؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. رک: بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۳؛ طیب، تفسیر اطبیب البیان، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴. ۴. صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۰۹، ح ۱۱.

۵. مفید، الاختصاص، ص ۲۲.

لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ: فَمِنْ عَظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ: لَا يَنْتَازِعُ عَهْدِي
الظُّلَمِينَ قَالَ: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ؛ [زيد شحام] می‌گوید از امام صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود: خداوند ابراهیم را بنده [خاص] خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش
قرار دهد و او را به عنوان نبی برگزید پیش از آنکه رسول خود سازد و او را رسول خدا
انتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود انتخاب کند و او را خلیل خود قرار
داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را برای او فراهم
کرد، فرمود: من تو را امام مردم قرار می‌دهم این مقام به قدری در چشم ابراهیم علیه السلام
بزرگ جلوه کرد که عرض کرد: خداوندا، از دودمان من امامانی انتخاب می‌شوند؟!
فرمود: پیمان من به ستمکاران از آنها، نمی‌رسد، [و] فرمود: سفیه نابخرد امام متقی
نخواهد شد.^۱

۳. حدیث دیگر مرحوم کلینی نیز بدین شرح است: علی بن محمد عن سهل زیاد عن
محمد بن الحسين عن اسحاق بن عبدالعزيز أبي السفّاج عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال:
سمعتَه يقول:

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ
اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ
هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَ قَبِضَ يَدَهُ قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَمِنْ عَظَمِهَا فِي
عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام، قَالَ: يَا رَبِّ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ: لَا يَنْتَازِعُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ همانا
خداوند ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد و او را به عنوان نبی
قرار داد پیش از آنکه رسول کند، و او رسول کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل برگزیند
و او را خلیل گرفت پیش از آنکه به امامت نائلش کند پس چون همه این مقامات برای او
جمع شد - و امام دست خود را مشت کردند تا کنایه از این باشد که همه اینها جمع شد -
خداوند به ابراهیم فرمود من تو را امام برای مردم قرار می‌دهم، پس این مقام در چشم
ابراهیم علیه السلام بزرگ جلوه کرد و گفت: پروردگار من! آیا [این مقام] به ذریه من هم می‌رسد؟
فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد.^۲

مرحوم مفید، حدیث اول را از طریق ابی الحسن الاسدی عن ابی الخیر صالح بن
ابی حماد الرازی یرفعه قال: سمعت أبا عبد الله الصادق يقول: ... نقل کرده است.^۳

۲. همان جا.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. مفید، الاختصاص، ص ۲۲.

۴. باز مرحوم کلینی از امام رضا علیه السلام همین مضمون را از طریق ابومحمد القاسم بن العلاء رضی الله عنه رفعه عن عبدالعزیز بن مسلم چنین نقل کرده است:

... إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخُلَّةَ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةَ شَرَفِهِ وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. فَقَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام سروراً بها: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ هَمَانَا خَدَاوَنَد بَلَنْد مَرْتَبَه، اِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ رَا پَسِ اَز نَبُوْت وَ خُلْتِ دَر مَرْتَبَه سَوْم، بَه اِمَامَتِ نَائِلِ كَرْد وَ بَه اَيْنِ فَضِيْلَتِ تَشْرَفِ دَاد وَ بَه وَسِيْلَةُ اَنْ نَامِ حَضْرَتِ رَا بَلَنْد اَوَازَه كَرْد بَه اَيْنَكِه فَرْمُوْد: مَنْ تُوْرَا بَرَايَ مَرْدَمِ اِمَامِ قَرَارِ مِي دَهَم. حَضْرَتِ خَلِيْلِ عليه السلام كِه اَز اَيْنِ مَقَامِ مَسْرُوْر شُدِه بُوْد عَرْضِ كَرْد: اَيَا اَز فَرَزَنْدَانِم نِيْزِ اِمَامِ خَوَاهَنْد شُد؟ خَدَاوَنَد فَرْمُوْد: عَهْدِ مَنْ بَه سَتْمِگَرَانِ نَمِي رَسَد.^۱

در سند این حدیث از مرحوم کلینی تعبیر «رفع» به کار رفته که مرحوم صدوق سند آن را از طریق مرحوم کلینی بدین شرح آورده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْمُتَوَكَّلِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ [الكليني] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ...^۲

اگر «قاسم بن مسلم» زاوی برادرش و مروی «قاسم بن العلاء» باشد این حدیث از رفع، بیرون می آید.

مرحوم صدوق سند دیگری نیز به این حدیث دارد که بدین شرح است: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [الهاروني] الْمَرْوَزِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ...^۳

ظاهراً این روایات در مقام بیان بلندای رتبه امامتند، به اینکه این مقام بسی والاست، نه آنکه شرط احراز امامت، گذر از مقام نبوت و رسالت و... باشد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۶.

۵. صاحب بصائر الدرجات نیز از طریق خود از امام صادق علیه السلام حدیثی را بدین شرح نقل می‌کند: سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الجبار عن محمد بن خالد البرقی عن فضالة بن أيوب عن عبد الحمید بن النضر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام:

يُنكروَن الإمامَ المَفروض الطَّاعة و يَجحدونَه والله ما في الأرض مَنزِلَةٌ عند الله أعظم من منزلة مفترض الطاعة، لقد كان إبراهيم عليه السلام دهرًا ينزل عليه الأمر من الله و ما كان مفترض الطاعة حتى بدا لله أن يُكرمه و يعظمه فقال: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فعرف إبراهيم عليه السلام ما فيها من الفضل فقال: «وَمِن ذُرِّيَّتِي» أي و اجعل ذلك في ذُرِّيَّتِي قال الله عزَّ وجلَّ: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ أَنان امامی که اطاعتش واجب است را منکرند، به خدا سوگند در زمین منزلتی نزد خدا بزرگ‌تر از منزلت امام مفترض الطاعة نیست، همانا وحی مدتی طولانی بر ابراهیم علیه السلام نازل می‌شد و هنوز مفترض الطاعة نبود تا آنکه خداوند او را بزرگداشت و ارج نهاد و فرمود: من تو را برای مردم، امام قرار می‌دهم، حضرت ابراهیم فضیلتی که در این مقام است را شناخت و به همین رو، گفت: و از ذریه من؟ یعنی: این مقام را در ذریه من قرار ده. خداوند بلندمرتبه فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد.^۱

شبيه به این حدیث که شأن و منزلت امام را نزد خداوند، بزرگ‌ترین شأن و منزلت می‌داند، حدیثی دیگر در تفسیر عیاشی از هشام بن الحکم از امام صادق علیه السلام است که درباره فراز «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» می‌فرماید:
اگر خداوند نامی برتر از نام امام می‌دانست ما را به آن، نامگذاری می‌کرد.^۲

رتبه امامت در دیدگاه اهل سنت

امامت مترادف با نبوت و رسالت: اهل سنت به طور مشخص درباره رتبه امامت در این آیه، بحث نکرده‌اند و متعرض اثبات یا ابطال ادله شیعه در این زمینه نشده‌اند، آنان تنها درصدد تبیین معنای امام برآمده، اساساً آن را به معنای «نبی» دانسته‌اند. از این رو می‌توان گفت: رتبه امامت در نزد اهل سنت هم رتبه مقام نبوت است.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۸.

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۰۹، ح ۱۲.

اهل سنت در این معنا ناگزیر از دو امرند: الف) تبیینی مناسب از زمان ابتلای حضرت ابراهیم به کلمات، با زمان اعطای مقام نبوت به ایشان، به دست دهند؛ ب) دلیل برای اثبات معنای امامت به نبوت در آیه مورد بحث، اقامه کنند.

اهل سنت - تا آنجا که جستجو کردیم - به طور مبسوط در این دو امر بحث نکرده‌اند. جز چند نفر از جمله قاضی ابوبکر باقلانی که به نظر می‌رسد نخستین کسی است که به تبیین زمان ابتلا با زمان اعطای مقام نبوت پرداخته است. و سپس فخر رازی است که کوشیده ادله‌ای اقامه و اثبات کند که امامت حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه به معنای نبوت است و پس از او، آلوسی است که - با این پیش فرض که امامت ابراهیم علیه السلام در این آیه به معنای نبوت می‌داند - در صدد تبیین رابطه امامت و نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام برآمده و کوشیده است به این پرسش پاسخ دهد که چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در میان انبیا، سمت پیشوایی دارد، یعنی: با آنکه ابراهیم علیه السلام پیامبر است و امامت در این آیه نیز به معنای نبوت می‌باشد، چرا تنها او در میان پیامبران متصف به صفت امام شده است.

فخر رازی دیدگاه قاضی ابوبکر باقلانی را نقل کرده که حاصل آن چنین است:

ابتلاهای حضرت ابراهیم پیش از نبوت ایشان، به منزله سبب برای نصب مقام نبوت است. اگر گفته شود حضرت ابراهیم علیه السلام تنها از طریق وحی [رسالی] این ابتلاها را شناخته و به آنها مکلف شده، پس حضرت باید پیش از آزمون‌ها، به مقام نبوت رسیده باشد تا بتواند وحی را دریافت کند، در پاسخ می‌گوییم: احتمال دارد این وحی از زبان جبرائیل بر حضرت القا شده پیش از آنکه حضرت به مقام نبوت رسد و برای خلق مبعوث شود.

البته اگر ابتلای ابراهیم علیه السلام به ستاره و خورشید و ماه باشد - آن‌گونه که حسن بصری می‌گوید - چون این امور پیش از نبوت حضرت است، مشکلی نخواهد بود، اما اگر با ادله قطعی ثابت شود مراد از ابتلاها، ذبح فرزند، هجرت، القای در آتش و ختنه [که گفته شده در ۱۲۰ سالگی ایشان رخ داده] باشد، چون این امور پس از نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام است باید درباره آن چاره‌ای اندیشید و چنین گفت: چون خداوند سبحان می‌دانسته، حضرت ابراهیم این آزمون‌ها را [پس از نبوت] در آینده با موفقیت به پایان می‌برد، به ایشان پیش از انجام آزمون‌ها، خلعت نبوت پوشاند.^۱

بنا بر نظر قاضی ابوبکر باقلانی، فراز: «إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» به این معناست: خداوند حضرت ابراهیم را با کلماتی آزمود و چون حضرت این آزمون‌ها را در زمان پیامبریش با موفقیت به انجام رساند، خداوند به وی فرمود: من تو را پیش از این آزمون‌ها - به این دلیل که از قبل می‌دانستم موفق خواهی بود - پیامبر برای مردم قرار دادم.

فخر رازی نیز با ارائه سه دلیل به اثبات معنای نبوت برای امامت پرداخته و چنین می‌آورد:

قال أهل التحقيق: المراد من الإمام هاهنا النبي و يدلّ عليه وجوه أحدها: أن قوله «لِلنَّاسِ إِمَامًا» يدلّ على أنه تعالى جعله إماماً لكلّ الناس والذي يكون كذلك لا بدّ و أن يكون رسولاً من عند الله مستقلاً بالشرع لأنه لو كان تبعاً لرسول آخر لكان مأموماً لذلك الرسول لا إماماً له، فحينئذٍ يبطل العموم. و ثانيها: أن اللفظ يدلّ على أنه إمام في كلّ شيء والذي يكون كذلك لا بدّ و أن يكون نبياً. و ثالثها: إن الأنبياء: أئمة من حيث يجب على الخلق اتّباعهم... والخلفاء أيضاً أئمة لأنهم رتبوا في المحلّ الذي يجب على الناس اتّباعهم و قبول قولهم و أحكامهم والقضاة والفقهاء أيضاً أئمة لهذا المعنى... فإذا ثبت أن اسم الإمام يتناول ما ذكرناه و ثبت أن الأنبياء في أعلى مراتب الإمامة و جب حمل اللفظ هاهنا عليه لأن الله تعالى، ذكر لفظ الإمام هاهنا في معرض الامتنان فلا بدّ و أن تكون تلك النعمة من أعظم النعم ليحسن نسبة الامتنان فوجب حمل هذه الإمامة على النبوة؛

اهل تحقيق گفته‌اند: مراد از امام در اینجا، «نبي» است. این قول با چند دليل قابل اثبات است: اولاً: خداوند، امامت ابراهیم را برای همه مردم قرار داد و کسی که امامتش برای همه مردم جعل شود ناگزیر باید رسول از ناحیه حق تعالی و مستقل در شریعت باشد؛ چون اگر پیرو رسولی دیگر شد مأموم اوست، نه امام او و این با عمومیت امامت وی ناسازگار خواهد شد.

ثانياً: تعبیر جعل امامت برای حضرت ابراهیم در آیه، دلالت بر این دارد که حضرت، در همه شؤون امام مردم است و کسی که چنین امامتی دارد باید پیامبر باشد [چون تنها پیامبران در تمام شؤون دینی و دنیوی، امام مردم هستند].

ثالثاً: انبیا، پیشوایان مردم‌اند و بر مردم واجب است از آنان پیروی کنند... همین‌طور خلفا نیز در رتبه خود امام هستند و مردم باید قول و احکام آنان را بپذیرند، و باز قاضیان، فقها و

امامان جماعت همه به همین معنا امام می‌باشند. بنابراین، نام امام بر کسی اطلاق می‌شود که در رتبه خود شایستگی دارد در امر دین به وی اقتدا شود... و چون انبیا در بالاترین رتبه امامت قرار دارند در اینجا باید لفظ امام را بر نبوت حمل کنیم چون آیه در مقام امتنان است و ناگزیر باید امام را بر عالی‌ترین رتبه از انواع نعمت امامت حمل کنیم تا با امتنان متناسب گردد و آن امامت علی‌الاطلاق است که ویژه انبیاست. چون گفتیم تنها انبیا در همه شؤون، پیشوای مردم‌اند و دیگران در رتبه‌های بعد، به تناسب مسئولیت خود، چنین مقامی دارند.^۱

آلوسی (م ۱۲۷۰ ق) نیز ضمن آنکه از ظاهر آیه چنین استفاده می‌کند که ابتلای حضرت ابراهیم قبل از نبوت ایشان بوده و خداوند آنها را سبب برای جعل نبوت ابراهیم قرار داده، می‌نویسد:

اگر ذبح ولد و هجرت و القای در آتش از کلمات [مواد آزمون] به شمار روند همین طور ختنه، که در ۱۲۰ سالگی تحقق یافته است، معنای آیه را با دشواری مواجه می‌کند؛ چون قطعاً این امور پس از نبوت حضرت بوده است.

بنابراین، باید گفت اتمام کلمات، سبب برای عمومیت امامت حضرت ابراهیم و سبب برای اجابت دعای اوست.^۲

یعنی از نظر آلوسی موفقیت حضرت ابراهیم در این آزمون‌ها که در دوره نبوت ایشان صورت گرفت، موجب شد حیطه نبوت حضرت گسترش یابد و پیامبر برای همه انسان‌ها شوند و نیز دعایشان مستجاب گردد. وی درباره معنای «امام» چنین اظهار می‌کند:

الإمام... و هو بحسب المفهوم و إن كان شاملاً للنبي والخليفة وإمام الصلاة بل كل من يقتدى به في شيء ولو باطلاً كما يشير إليه قوله تعالى: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...»^۳ إلا أن المراد به هاهنا النبي المقتدى به؛ هر چند مفهوم امام شامل پیامبر، خلیفه و امام جماعت می‌شود، بلکه این معنا برای هر کسی را که به او در امری - هر چند باطل - اقتدا کنند خواهد بود، چنان که این سخن خداوند متعال بر آن دلالت دارد که: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خواندند»، لیکن مراد از امام در این آیه، پیامبری است که به او اقتدا می‌شود.^۴

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۵۹۱.

۴. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۵۹۱.

۱. همان، ص ۳۹.

۳. قصص، ۴۱.

آنگاه آلوسی در تبیین این مسئله که چرا در اینجا، نبوت حضرت ابراهیم به «امامت» تعبیر شده می‌گوید:

همه انبیا امام‌اند، ولی چون دیگر انبیا پیرو [شریعت] این پیامبر [یعنی ابراهیم] هستند، امامت آنان مانند امامت حضرت ابراهیم نیست. این امامت یا برای ابراهیم ابدی است، همان‌گونه که اطلاق «للناس» و صیغه «اماماً» به شکل اسم فاعلی در آیه، بر آن دلالت دارد؛ در این صورت انبیای پس از وی، فی‌الجمله مأمور به اتباع و پیروی از اویند (چون شرایع پس از ابراهیم در تمام ابعاد با شریعت ابراهیم منطبق نیست) پس، امامت ابراهیم در انبیای پس از وی - که جملگی نیز فرزند اویند و در حکم پاره‌ای از تن ابراهیم‌اند - به تناوب باقی خواهد بود. و یا این امامت برای ابراهیم علیه السلام موقتی است چون دست‌کم بخشی از شریعت او نسخ شده است و با این نسخ، این امامت را ابدی نمی‌نامند و الا باید امامت هر پیامبری را ابدی دانست که امری رایج نیست. بنابراین، امامت برای حضرت ابراهیم موقت و تنها برای امتش خواهد بود.

سپس آلوسی استدراکی در کلام خود آورده، چنین ادامه می‌دهد:

البته می‌توان به امامت ابدی هر پیامبری در عقاید توحیدی آنان که هیچ‌گاه نسخ نشده و نسخ نخواهد شد، گردن نهاد؛ همان‌گونه که قرآن در این آیه فرموده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنَهُمْ أُقْتِدَ»^۱ آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان، اقتدا کن». در این صورت، می‌توان امامت هر پیامبری را امری رایج دانست و اگر چنین امری هم رایج نباشد [به اینکه امامت همه انبیا را ابدی ندانست] ضرری به استدلال ما نخواهد زد.

به هر حال، اگر تنها به ابراهیم علیه السلام در این زمینه امتنان شده است [و خداوند از نبوت وی با تعبیر امامت یاد کرده است] به دلیل خصوصیتی است که [در حضرت ابراهیم وجود دارد] چنین امری را اقتضا می‌کند.^۲

ارزیابی دیدگاه اهل تسنن

گفتیم در این زمینه - تا آنجا که می‌دانیم - تنها سه نفر از اهل سنت، ادله‌ای برای اثبات همسانی نبوت با امامت و پیامدهای آن اقامه کردند، قاضی ابوبکر باقلانی در قرن پنجم، فخر رازی در قرن ششم و آلوسی در قرن سیزدهم. ادله اینان افزون بر آنکه بر

نصی از پیامبر اکرم یا صحابه مبتنی نیست، با اشکال‌های متعددی روبه‌روست که به تفکیک چنین است:

الف) نقد دیدگاه باقلانی: توجیه قاضی ابوبکر باقلانی در این امر راه به جایی نمی‌برد چون، اولاً: ابتلای حضرت ابراهیم به احتجاج با قوم خود درباره ابطال ربوبیت ستاره و خورشید، همانند دستور به ذبح فرزند و هجرت از قوم، پس از نبوت ایشان رخ داده که ادله آن ملاحظه شد. ثانیاً: چنان که اهل ادب گفته‌اند و مفسران نیز آن را نقل کرده‌اند؛ کلمه «اماماً» مفعول دوم برای «جاعلک» است و کلمه «جاعلک» که مشتق است در صورتی عمل می‌کند که به معنای حال یا آینده به کار رود پس در اینجا که عمل کرده به همین معناست؛ یعنی: من هم اکنون با اتمام کلمات تو را امام برای مردم قرار می‌دهم و یا در آینده امام قرار خواهم داد، نه آنکه تو را پیش از این، برای مردم پیامبر قرار دادم. ثالثاً: به قول آلوسی حرف «فاء» تفریع بر سر کلمه «أتمهنّ»، مانع از این معناست که آن را به معنای «انه سبحانه علم من حاله انه یتّمهنّ» معنا کنیم در هر صورت، توجیه قاضی نوعی تکلف در کلام خدا و مردود خواهد بود.

ب) نقد نظریه فخر رازی: دیدگاه وی نیز قابل دفاع نبوده، با مناقشه‌های جدی روبه‌روست که آنها را در دو مقام بررسی خواهیم کرد:

مقام اول: فخر رازی در این نظریه، توجیه قاضی را برای سازگاری زمان ابتلاها با زمان نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام پذیرفته بدون آنکه به اشکال‌های آن توجه کند و در صدد رفع آنها باشد. توضیح آنکه، فخر رازی در بین اقوالی که مفسران برای معنای «کلمات» گفته‌اند، بدون اظهار نظر، تنها به نقل آنها پرداخته، ولی در صدد دفاع و تبیین از قولی است که ابتلای حضرت ابراهیم را (با تمسک به سیاق آیه مورد بحث تا آیه ۱۲۹) به اموری که در همین آیه و آیات بعدی آمده، می‌داند؛ وی می‌گوید:

خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را با اعطای مقام نبوت، بنای بیت، تطهیر بیت و دعا برای بعثت پیامبر اکرم آزمود و حضرت آنها را به بهترین وجه انجام داد و چون این امور با مشقت شدید درآمیخته است مراد از ابتلای به کلمات می‌تواند همین امور باشد.^۱

سپس وی چگونگی مشقت در این موارد را تحلیل می‌کند^۱ و در جمع‌بندی می‌گوید:
 قُتِبَ أَنَّ الْأُمُورَ الْمَذْكُورَةَ عَقِيبُ هَذِهِ الْآيَةِ، تَكَالِيفُ شَاقَّةٍ شَدِيدَةٍ، فَأَمَكُنَ أَنْ يَكُونَ
 الْمُرَادُ مِنْ ابْتِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ بِالْكَلِمَاتِ، هُوَ ذَلِكَ...^۲

فخر رازی با این نظریه ناگزیر است به دلیل وحدت سیاق در آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹، که مواد آزمون را از آنها استخراج کرده است و نیز به دلیل همراهی حضرت اسماعیل با حضرت ابراهیم علیه السلام، که قرآن در برخی از آیات یاد شده از آنها بدین صورت خبر داده است: «...وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ... وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ... رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...»

وی با این دو دلیل، یا باید قول قاضی را بپذیرد و بگوید: هر چند زمان انجام این آزمون‌ها و زمان خطاب آنها به حضرت ابراهیم، هنگامی است که حضرت، مقام نبوت را داشته و فرزندشان اسماعیل ایشان را همراهی می‌کردند، ولی تحقق «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» نسبت به گذشته است؛ چون - بنا به قول قاضی - خداوند می‌دانسته ایشان در آینده در آزمون‌ها موفق خواهد شد به وی در زمان پیامبریش چنین خطاب کرد که: «من تو را پیش از این، پیامبر برای مردم قرار دادم» در این صورت، اشکال‌هایی که بر نظریه قاضی مطرح بود، بر فخر رازی نیز وارد است. مگر آنکه فخر رازی بگوید: حضرت ابراهیم علیه السلام تا زمان بنای بیت و تطهیر آن و انجام مناسک و دعا برای بعثت پیامبر اکرم که با همراهی فرزندشان بود، مقام نبوت را نداشته و خداوند حضرت را در کهنسالی به این مقام رسانده است، که قطعاً این احتمال در نظر فخر رازی همانند دیگر مفسران، مردود است؛ چون آیات فراوانی، دلالت بر نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام پیش از این مقطع می‌کند.

البته در دفاع از نظریه فخر رازی می‌توان احتمالی دیگر داد و گفت: بین فقره‌های آزمون، فاصله زمانی زیادی بوده است، خداوند در این آیه زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام را شرح کرده و فرموده است: در ابتدای جوانی، وی را با اعطای نبوت (که در آیه بنا به قول فخر رازی از آن با تعبیر امامت یاد شده) آزمودیم و پس از فاصله زمانی زیاد که

حضرت ابراهیم فرزندان را شد آزمون‌های دیگری برای وی پدید آوردیم از جمله: ساختن بیت و تطهیر آن، دعا برای بعثت پیامبر اکرم و... و حضرت ابراهیم نیز همه این امور مشقت‌بار را با موفقیت به پایان برد.

فخر رازی بر اساس این احتمال ناگزیر است گوید: حضرت ابراهیم در آیه «ابتلا» از خداوند درخواست مقام امامت برای ذریه خود کرد و گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» با آنکه طبق فرض، ابتلای به مقام نبوت در دوره جوانی حضرت بوده و ایشان در آن وقت واقعاً فرزندی نداشته است، پس این درخواست به این دلیل بوده که شرایط سنی حضرت ابراهیم در دوره جوانی اقتضای فرزندان شدن داشته است و مراد حضرت از «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» فرزندان است که در آینده به طور طبیعی نصیب ایشان می‌شود، نه آنکه در آن مقطع، فرزند بالفعل داشته باشد.

این احتمال نیز اشکال‌های دیگری را تولید می‌کند و مردود می‌شود که برخی از آنها را پیش از این ملاحظه کردید از جمله اینکه: اولاً: درخواست نبوت برای فرزندان که در آینده متولد می‌شوند - نه آنکه بالفعل موجود باشند - نیاز به دلیل دارد. ثانیاً: چون در آیات قرآن درباره دعاهای حضرت ابراهیم تأمل کنیم، چنین می‌یابیم که تمام دعاهای حضرت، درباره فرزندان در کهنسالی ایشان و وجود فرزندان بالفعل اوست. مانند دعای حضرت ابراهیم برای فرزندان خود که از خداوند می‌خواهد آنان را تسلیم امر خود کند: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَإِرْنَا مَنَاسِكَنَا...»^۱ این آیه در سیاق آیه «ابتلا» است و دعای حضرت ابراهیم را برای حضرت اسماعیل که پس از بنای خانه خداست، نشان می‌دهد و باز دعای حضرت برای برپایی نماز در هنگامی که فرزندش اسماعیل را در کنار خانه خدا، سکونت داد و فرمود: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ...»^۲ و باز در این آیه که فرمود: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي»^۳ که این هم دعا برای اقامه نماز در فرزندان ایشان پس از اسکان در حرم خداست. شاید یکی از حکمت‌هایی که

۲. ابراهیم، ۳۷.

۱. بقره، ۱۲۸.

۳. ابراهیم، ۴۰.

خداوند به ابراهیم علیه السلام پس از مدت بسیار طولانی و در کهنولت فرزند داد همین بود که چشمان حضرت پس از سالیان دراز به فرزند روشن شود تا با قدرشناسی این نعمت هر چه برای خود می‌طلبد برای فرزندانشان نیز درخواست کند. ثالثاً: اگر حضرت ابراهیم در دوران جوانی درخواست مقام نبوت برای فرزندان بالقوه خود کرده‌اند و خداوند نیز درخواست ایشان را (هر چند شروط به عدم ظلم) پذیرفته است، پس حضرت باید همواره امیدوار باشند که فرزندانی نصیبشان شود اما از آیات قرآن استفاده می‌شود که حضرت ابراهیم تقریباً از این امر مأیوس بودند. قرآن در جریان حضور فرشتگان در خانه ابراهیم علیه السلام که برای بشارت فرزنددار شدن حضرت آمده‌اند، می‌فرماید: «...إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» * قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ * قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَاتَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ^۱ حضرت ابراهیم در این آیات با تعجب از فرشتگان می‌پرسد: آیا با اینکه پیری به سراغ من آمده و ناتوان شده‌ام به من مژده می‌دهید؟ راستی به چه چیزی مژده می‌دهید؟ آنان می‌گویند: ما به تو مژده‌ای درست دادیم و این تحقق خواهد یافت و از نومیدان مباش.

به هر حال، اگر فخر رازی امامت را پس از نبوت و فراتر از آن بداند، یعنی: قول شیعه را بپذیرد، امکان آنکه بر اساس نظریه فخر رازی، مواد آزمون حضرت ابراهیم را در ادامه آیه مورد بحث در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۲ سوره بقره جستجو کنیم، وجود دارد بی‌آنکه با آن اشکال‌ها مواجه شویم.

مقام دوم: دومین محور از اشکال‌ها بر نظریه فخر رازی این است که وی این پیش‌فرض را برای خود مقبول و مسلم گرفته که مقامی فراتر از نبوت انبیایی که شریعت مستقل دارند، وجود ندارد؛ به نظر وی این انبیا در عالی‌ترین مرتبه امامت قرار دارند و امامت علی الاطلاق تنها بر آنان صدق می‌کند. با آنکه این پیش‌فرض در کلام وی مدلل نشده، بلکه با دیگر عبارات فخر رازی تناقض خواهد داشت. چون فخر رازی در تفسیر فراز «وَمِن ذُرِّيَّتِي» می‌نویسد:

و قد حَقَّقَ اللهُ تَعَالَى إِجَابَةَ دَعَائِهِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ كِاسْمَاعِيلَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ دَاوُودَ وَ سَلِيمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ جَعَلَ آخِرَهُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الَّذِي هُوَ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَتْمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ خداوند دعای حضرت ابراهیم را درباره مؤمنان از ذریه‌اش به اجابت رساند و حضرات اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایوب، یونس، زکریا، یحیی، عیسی و بالأخره آخرین آنان، حضرت محمد ﷺ را که افضل انبیا و ائمه است، به مقام امامت که همان نبوت است، نائل کرد. فخر رازی این انبیا را امام می‌داند و امام را پیامبری می‌نامد که در شریعت مستقل باشد، با آنکه برخی از این انبیا مستقل در شریعت نیستند، مانند حضرت اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، هارون، داوود، سلیمان و...، به جز حضرت موسی و عیسی ﷺ و پیامبر اکرم ﷺ که شریعت مستقل دارند.

ج) نقد نظریه‌های آلوسی: دیدگاه‌های آلوسی نیز در این باره قابل دفاع نیست؛ چون هر چند با تبیینی که از نتایج آزمون‌ها در زمان نبوت حضرت ابراهیم، به دست داده، خود را از یکی از اشکال‌های مشترک بر نظریه قاضی باقلانی و فخر رازی، نجات داده است، اما در همین جا گرفتار ادعایی شده که آن را بدون پاسخ و دلیل رها کرده است و آن اینکه به چه دلیل موفقیت حضرت ابراهیم در آزمون‌های زمان نبوت، موجب گسترش نبوت حضرت ابراهیم و اجابت دعای ایشان شده است؟! دلیل این ادعا چیست که نبوت حضرت ابراهیم پیش از این، محدوده بوده و دعایشان مستجاب نمی‌شده است؟!!

اما اشکال دوم نظریه فخر رازی، بر آلوسی نیز وارد است. وی همانند فخر رازی این پیش‌فرض را برای خود امری مسلم و مقبول گرفته که مقامی فراتر از نبوت نیست، آنگاه کوشیده آیه را بر این مبنا، معنا کند و ناگزیر دچار توجیهاتی شده که راه به جایی نمی‌برد. از جمله اگر به قول آلوسی همه انبیا، امام هستند، اما از اینکه خداوند، نبوت حضرت ابراهیم را به طور خاص با تعبیر امامت یاد کرد، یا باید از امامت ابدی حضرت ابراهیم سخن گفت و سایر انبیا را فی‌الجمله مأمور به اتباع از ایشان دانست و یا به امامت موقت حضرت ابراهیم کردن نهاد و... در این صورت، درست باید همین

توجیحات را درباره ذریه ابراهیم علیه السلام کرد. چون حضرت از خداوند خواسته‌اند برای برخی از آنان نیز مقام امامت را قرار دهد و خداوند هم به طور مشروط این درخواست را پذیرفته و فرموده است: «لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

افزون بر آن، آلوسی که می‌گوید: از اینکه نبوت حضرت ابراهیم به امامت تعبیر شده به دلیل خصوصیتی است که در ابراهیم است؛ با این سخن از اشکال گریخته است چون بحث بر سر خصوصیت درباره حضرت ابراهیم نیست، بلکه بحث بر سر نتیجه آن است که چرا خداوند با این خصوصیت‌ها، از نبوت حضرت ابراهیم به امامت، یاد کرده است.

حاصل آنکه رتبه امامت حضرت مهدی علیه السلام مانند سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام برتر از رتبه رسالت و نبوت است؛ این معنا از یک سو، از سیره امام مهدی علیه السلام با حضرت عیسی علیه السلام در عصر ظهور و از سوی دیگر با تأمل در مفاد آیه ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام قابل اثبات است. به نظر می‌رسد ادله شیعی در این باره، استوار و دیدگاه اهل تسنن با ضعف‌ها و مناقشه‌های جدی روبه‌روست.

رتبه امامت حضرت مهدی علیه السلام موجب می‌شود تا حدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيْتَهُ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ»^۱ و احادیث شبیه به آن، که در مصادر فریقین نقل شده‌اند، ژرف‌تر و واقع‌بینانه‌تر معنا شوند. توضیح بیشتر در این باره در پایان گفتار اول از همین فصل ملاحظه شد.

گفتار چهارم: امام مهدی علیه السلام احیاگر دین حق

درآمد

در بررسی تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه ملاحظه شد که آنچه بناست بر طبق وعده حق تعالی در عصر ظهور صورت پذیرد، سیطره «دین حق» بر دیگر ادیان و آیین‌ها در پهنه گیتی است؛ بر این اساس باید ماهیت نهضت امام مهدی علیه السلام را صرفاً

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ ابن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۹۱ و....

ماهیتی دینی بدانیم. این آموزه در آیه و عِدْا در فراز: «...وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي آرْتَضَى لَهُمْ...» و خداوند [وعده داده] برای آنان [قوم موعود] دینشان را که برای آنان پسندیده، تثبیت خواهد کرد» آشکارتر بیان شده است. به نظر ما این نکته کلیدی برای شناخت اهداف، خط مشی‌ها، روش‌ها و... نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام (و حتی مسائل پیرامونی مهدویت مانند: مقوله انتظار) به طور عام و برای شناخت شخصیت امام مهدی علیه السلام، به طور ویژه است. چون ماهیت این نهضت را دینی یافتیم ناگزیر باید نگاهی کوتاه به نظام تعالیم دین حق داشته باشیم تا جایگاه نهضت مهدویت را در این منظومه باز شناسیم.

نظام دین حق یا تعالیم وحی، هرمی شکل است که در رأس آن «توحید» یا همان کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قرار دارد، اضلاع این هرم هر کدام دلالت بر حکمت و مشیت دائمی یگانه حق تعالی در پهنه هستی، از آغاز تا انجام دارند؛ تا آدمی به سزاواری پرستش خداوند ایمان آورد.

اگر بتوانیم اضلاع هرم تعالیم وحی را در چند دسته کلی بدین شرح تقسیم کنیم: «هستی‌شناسی» با تمام ابعاد و مراتب آن، «سرگذشت گذشتگان» شامل همه حوادث تلخ و شیرین، «فرجام‌شناسی» با تمام مراحل و ابعاد آن، «راه‌شناسی و راهنماشناسی» اعم از هر چه که در راه و راهنمای انسان و موانع آن دخالت دارد و «برنامه‌های عملی» که شامل همه احکام عبادی، فردی و اجتماعی است؛ آنچه که مقصد و مقصود در تمام این قلمروهاست، پیراستن انسان از پندارها و رساندن وی به رأس هرم یعنی: «حقیقت توحید» است که از رهگذر معرفت و سپس باور به وحدانیت حق تعالی و درک حضور حکیمانه و دائمی او در همه عرصه‌های تکوینی و تشریحی پدید می‌آید. برای نمونه تعالیم وحی در قلمرو هستی‌شناسی برای تبیین این حقایق است: عالم وجود سراسر تجسم اراده اوست و نظام آفرینش آیت حق تعالی است، عالم در مقام حدوث، عبث نبوده و در مقام بقا، رها نگردیده است؛ خداوند جدا و دور افتاده از هستی نیست و

سررشته و اختیار هستی به دست اوست. حق تعالی نه تنها آفریننده و ایجادکننده تمام موجودات است، بلکه برپادارنده و تدبیرکننده آنهاست؛ به دیگر سخن، تمام اجزای عالم در لحظه لحظه وجود خویش و امدار و وابسته به خداوندند، تنها فاعل مستقل در هستی - که فاعلیتش وابسته به موجودی دیگر نیست - باری تعالی است و فاعلیت دیگر موجودات جلوه‌ای از فاعلیت اوست، که بدون اذن و اراده‌اش محقق نمی‌گردد. تمام برنامه‌های بینشی و گرایشی در تعالیم وحی برای پندارزدایی‌ها، تعمیق معرفت‌ها و بالنده شدن این باورهاست تا انسان به توحید در عبودیت و قرب به حق تعالی نائل آید.

شاید به همین روست که انسان موحد در تمثیل قرآن به درختی تشبیه شده که سرپای وجودش از ریشه و ساقه و میوه‌ها، جلوه کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. ریشه این درخت ثابت و پابرجاست، باورهایی حق بر روی تنه آن جوانه می‌زند و فضایل اخلاقی و اعمال شایسته از آن جوانه‌ها منشعب می‌گردد و به صورت میوه هر دم از آن سر می‌زند. قرآن در این باره می‌فرماید:

آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زده است؟ سخن پاکیزه [= کلمه توحید و شهادت از روی حقیقت به یکتایی معبود] چون درخت پاکیزه [وصف کرده] است که ریشه آن [در زمین] استوار و شاخه آن در آسمان است؛ میوه خود را هر دم به فرمان پروردگارش می‌دهد و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید به یاد آرند و پند گیرند.^۱

حاصل آنکه معارف قرآن در عرصه جهان‌بینی و شناخت‌ها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها، جملگی هرمی شکل و در مدار «توحید» قابل تبیین‌اند، به گونه‌ای که می‌توان نظام معارف وحی را به صورت هرمی چندوجهی ترسیم کرد که در رأس آن «توحید» قرار دارد و هر وجه آن یکی از ابعاد گرایش، بینش و منش را نشان می‌دهد و راه توحیدشناسی و توحیدگرایی (و موانع و رفع آن) را به سمت رأس هرم نمایان می‌سازد.^۲

۱. ابراهیم، ۲۴-۲۵.

۲. برای توضیح بیشتر پیرامون «ساختار تعالیم وحی» ر.ک: نجارزادگان، مقاله «جستاری در ساختار تعالیم وحی»، مجله مطالعات تفسیری، ش ۱.

جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام در نظام دین حق

جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام در نظام تعالیم دین حق، «احیاگری» است، یعنی، احیای هرم یاد شده و تحقق آن در تمام عرصه‌های زندگی بشر. بنابراین، باید آن را همانند نهضت انبیا بدانیم و بر آن تأکید کنیم؛ چون ماهیت نهضت انبیا نیز ماهیتی صرفاً دینی است؛ آنان انسان‌های معصوم (در تلقی و درک تعالیم وحی و اجرای آموزه‌های دین حق) و منصوب (از سوی حق تعالی) برای عینیت بخشیدن به اراده حق تعالی در زمین بوده‌اند. بنابراین، اهداف، خط مشی‌ها و حتی شیوه‌های اصلاح دینی امام مهدی علیه السلام با انبیا علیهم السلام همخوان است. در واقع حرکت اصلاحی امام مهدی علیه السلام تداوم حرکت اصلاحی دینی انبیاست که بر اساس موازین وحیانی و آسمانی شکل می‌گیرد. بلکه مهدویت تحقق وعده انبیاست که در لابه‌لای آموزه‌های شیعی از آن یاد شده است.^۱ اهداف بعثت انبیا در خطبه اول نهج‌البلاغه با عباراتی ژرف و زیبا چنین ترسیم شده است:

فَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِمْ رَسُولَهُ... لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرْوُهُم آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ...؛ پس خداوند در بین آنان [= مردمان] پیامبرانی فرستاد تا پیمان فطرتش را که در سرشت آنان بود، بگزارند و نعمت فراموش شده‌اش را به یادشان آرند و با تبلیغ [پیام‌های حق تعالی] بر

۱. مانند این وعده از حضرت موسی علیه السلام که فرمود: «...إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَنَقِيَّةَ لِلْمُتَّقِينَ (اعراف، ۱۲۸)؛ همانا زمین از آن خداست به هر کس از بندگانش بخواهد به میراث خواهد داد و فرجام نیکو، از آن تقوایندگان است». در روایت ثقة‌الاسلام کلینی از امام باقر علیه السلام در این باره چنین آمده است:

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «...إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا...» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا...؛ در کتاب علی علیه السلام درباره این آیه چنین یافتیم: من و اهل‌بیتم همان افرادی هستیم که خداوند زمین را به ما میراث خواهد داد و ما تقوایندگانیم و همه زمین از آن ماست (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱).

یا درباره آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیاء، ۱۰۵)؛ همانا ما در کتاب زبور [داوود] پس از ذکر [یعنی تورات] چنین نگاشتیم؛ همانا بندگانشایسته من، زمین را به ارث خواهند برد». از امام باقر و امام صادق علیهم السلام چنین نقل شده است:

هُمُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ علیه السلام آخِرَ الزَّمَانِ؛ أَنَا وَ بَنَدُ الْوَالِدِ [بندگانشایسته]؛ همانا یاران مهدی آخِر الزمان می‌باشند (استرآبادی، شرح تأویل الآيات الظاهرة، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۲۲).

آنان احتجاج کنند و خرده‌های دفن شده [در زیر غبار کفر و شرک] را برانگیزند و آیات قدرت حق تعالی را به ایشان بنمایانند.

چنان که ملاحظه می‌کنید مدار اصلی و هسته مرکزی اهداف بعثت انبیا «توحیدشناسی و توحیدگرایی» است. انبیا، پیمان فطرت توحیدی انسان را می‌طلبند و نعمت فراموش شده پروردگارشان را یادآور می‌شوند و با تبلیغ یگانه‌پرستی بر آنان احتجاج می‌کنند و خرده‌های دفن شده را برای رؤیت آیات آفاقی و انفسی حق تعالی، برمی‌انگیزند. بنابراین، انبیا که نمونه روشن از حیات موحدانانند، مبعوث شدند تا هرم توحید را احیا کنند، خرافه‌ها و پندارها را بزدایند، شرک و غفلت از پروردگار را که ریشه همه شقاوت‌ها و سقوط‌های انسان است در همه ابعادش براندازند و آدمی را در مسیر توحید که منشأ همه سعادت‌ها و کمال‌های اوست، هدایت کنند؛ چون بشر که سرشته به توحید است،^۱ هرگز به نجات نمی‌رسد جز آنکه به قرب خدا نائل آید، بلکه اصلاح واقعی امور انسان‌ها جز در سایه قرب خدا معنا و مفهوم نمی‌یابد و الا انبیا نسخه‌ای دیگر برای اصلاح و نجات انسان، ارائه می‌کردند. امام خمینی در این زمینه چنین می‌گویند:

آرمان اصلی و وحی این بوده است که برای بشر معرفت ایجاد کند؛ معرفت، حق تعالی. در رأس همه امور، این معنا است... رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که اینجا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلای این نیست، نیامدند که اینجا عدالت ایجاد کنند؛ آن هم مقصد اعلای نیست؛ اینها همه مقدمه است تمام زحمت‌ها [بی] که اینها کشیدند چه از حضرت نوح گرفته از حضرت ابراهیم گرفته تا... به رسول اکرم رسیده است که تمام مشقت‌هایی که کشیدند و کارهایی که کردند مقدمه یک مطلب است و او معرفی ذات حق است. جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد می‌کند؛ و آن حقیقت توحید است که غایت همه نبوات و نهایت مقاصد همه انبیای عظام علیهم‌السلام است.^۲

از همین جاست که می‌گوییم: خدمتی که انبیا و در پی آن معصومان از اوصیای آنان به بشریت کردند، هیچ‌کس نکرده و نمی‌کند بلکه از کسی این امر خطیر ساخته نیست جز آنکه در حد خود از مکتب انبیا در این باره الهام گرفته باشد.

۲. ر.ک: دیاری، اندیشه آزادی تفسیری امام خمینی، ص ۱۴.

۱. روم، ۳۰.

از آنچه گفته شد به یگانه هدف نهایی حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام که چیزی نیست جز «احیای توحیدگرایی» آدمیان، راه می‌یابیم و معنا و مفهوم دیگر اهداف حکومتی و غیر حکومتی آن حضرت را در سایه همین هدف مفهوم پیدا می‌کنیم. بنابراین، می‌توانیم بگوییم: اهداف حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام، پلکانی و در طول یکدیگر است و هر کدام برای رسیدن به دیگری پی‌ریزی می‌شود؛ اما آغاز و انجام این اهداف توحیدگرایی است، همان که شعار همه انبیا در همه مراحل دعوتشان بوده و لحظه‌ای از آن غافل نبوده‌اند. قرآن در آیات متعدد با تعبیر واحد چنین خبر داده که انبیا از جمله حضرت نوح، شعیب، صالح، هود با یک منطق به تمام انسان‌ها گفته‌اند: «...يَنْقُومِ اعْبُدُوا اللَّهَ...»^۱؛ ای قوم من تنها بندگی خدا کنید». چه اینکه هدف اصلی فرود کتب آسمانی از جمله قرآن نیز، همین آموزه است. قرآن می‌فرماید: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَجِدْ وَلِيَذْكُرُوا الْأَنْبِيَاءَ»^۲ این ابلاغی است برای مردم تا [حقایق روشن شود و مردم] به وسیله آنها بیم داده شوند و بدانند که خدا، معبودی یگانه است و صاحبان خرد نیز متذکر گردند».

پیوند احیاگری دین با مقام عصمت

بنابر آنچه گفته شد مدار اصلی حاکمیت مهدی موعود علیه السلام، احیای توحیدگرایی و پیرایش شرک‌ورزی است؛ این حاکمیت حلقه‌ای از حلقات توحیدگرایی و توحید فراخوانی انبیاست که هر کدام با درک معصومانه خود از خواسته‌های خداوند کوشیده‌اند تا هدف از آفرینش انسان و جن را که عبودیت حق تعالی است، به‌طور واقع‌بینانه و به دور از خطا تحقق بخشند. قرآن می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳ من جنیان و آدمیان را جز برای اینکه مرا بپرستند، نیافریدم»، اما تحقق همه‌جانبه و گسترده این هدف، تنها در عصر ظهور به دست امام مهدی علیه السلام به عنوان موحد ناب خواهد بود، وی که همگان را به توحید و رسیدن به آن به وسیله اطاعت از

۱. ر.ک: مؤمنون، ۲۳؛ اعراف، ۶۵، ۷۳ و ۸۵؛ هود، ۵۰، ۶۱ و ۸۴.

۲. ذاریات، ۵۶.

۳. ابراهیم، ۵۲.

حق تعالی و رسول او و احیای تعالیم قرآن و زندگی تقوامدار، دعوت می‌کند. حقی بروسوی (م ۱۳۷ق) در تفسیر خود با این عبارت از حضرت مهدی علیه السلام یاد می‌کند: «مهدی در امت پیامبر اکرم خروج خواهد کرد. وی در زمان خلافتش بر شریعت ناب محمدی حکم می‌کند، تحریف‌ها را می‌زداید و کژی‌ها را برطرف می‌سازد».^۱

حماد بن نعیم (م ۲۲۹ق) از بزرگان اهل سنت نیز با سند خود از جابر از امام باقر علیه السلام چنین می‌آورد:

... و معه [أی المهدی] رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و قمیضه و سیفه و علامات و نور و بیان، فإذا صلی العشاء نادى بأعلى صوته يقول: اذكرکم الله أيها الناس و مقامکم بین یدی ربکم فقد اتخذ الحجة و بعث الأنبياء و أنزل الكتاب؛ با او (امام مهدی علیه السلام) پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر و علامات و نور و بیان است... پس چون در مکه نماز عشا گزارد [در نخستین خطبه خود] با صدای بلند می‌فرماید: ای مردم! خدا را و جایگاه [بندگی] تان را در پیشگاه او به یاد شما می‌آورم. خداوند از شما حجت گرفته، انبیا را مبعوث کرده و کتاب فرو فرستاده است.

سپس در ادامه حدیث چنین می‌فرماید:

و أمرکم أن لا تُشركوا به شیئاً و أن تُحافظوا علی طاعته و طاعة رسوله و أن تُحيوا ما أحيا القرآن و تُمیتوا ما أمات و تَكُونُوا أعواناً علی الهدى و وزراً علی التقوى... فَإِنِّي أدعوكم إلى الله و رسوله و العمل بكتابه و إمامه الباطل و إحياء سنّته؛ و به شما دستور داده به هیچ روی به او شرک نوزید و بر اطاعت او و پیامبرش پایدار باشید. آنچه را که قرآن احیا کرده، زنده کنید و هر آنچه را میرانده، دست شوید و فروگذارید. بر طریق هدایت، مددکار [یکدیگر] باشید و بر تقوا، یکدیگر را پشتیبانی کنید... من شما را به [انجام دستورهای] خدا و رسولش و عمل به کتاب خدا و میراندن باطل و احیای سنتش، فرا می‌خوانم.^۲

از همین جا می‌توان تا حدودی به عصمت امام مهدی علیه السلام پی برد؛ کسی که بشر را به توحید ناب فرا می‌خواند و می‌خواهد اراده حق تعالی را در وعده به تمکین دین حق،

۱. حقی بروسوی، روح البیان، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. ابن حماد، الفتن، ص ۹۰؛ و به نقل از وی: هندی، البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، ج ۲، ص ۷۲۵، ح ۱۶۸. وی می‌گوید: نعیم بن حماد و حاکم این حدیث را از امام باقر نقل کرده‌اند. مقدسی شافعی نیز این حدیث را از ابن حماد آورده است (ر.ک: عقد الدرر، ص ۱۴۵، باب ۷).

تحقق بخشد و دین حق را احیا کند، باید خود وی به این توحید در باورها و منش‌ها آراسته باشد و در هر دو بُعد فهم و اجرا، دین حق را بدون خطا بشناسد و بدون لغزش اجرا کند؛ عصمت به همین معناست، این دلیل غیر از دلیل همتایی امام مهدی علیه السلام با قرآن بر طبق حدیث ثقلین است که در گفتار قبل بحث شد و از آن نیز صفت عصمت امام اثبات گردید.

نتیجه

برای شناخت امام مهدی علیه السلام به مقتضای شیوه تطبیقی، می‌توان بر موارد مشترک فریقین تأمل کرد و با تحلیل اوصاف امام مهدی علیه السلام در مدارک فریقین و تحلیل رسالت امام علیه السلام در احیاء دین حق، به شخصیت امام علیه السلام پی برد. با شناخت جایگاه «اهل بیت» و اوصاف آنان، ابعادی متعدد از ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد. پیوند ویژه امام علیه السلام با قرآن نیز بر اساس مدارک فریقین، ابعاد دیگری را نمایان می‌سازد. در این فرآیند درک کلی و نظام‌مند از تعالیم دین نیز راهگشاست.

با کاوش و تدبر در واژه «اهل بیت» در لسان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را اصطلاح ویژه می‌یابیم که بر افرادی خاص با شایستگی‌های والا، تطبیق شده است. نمونه بارز این شایستگی در حدیث ثقلین منعکس گردیده و در پی آن ضرورت شناخت اهل بیت علیهم السلام و امام مهدی علیه السلام را باز می‌تاباند.

در این فرآیند با دو دسته دلیل قرآنی و روایی می‌توان پیوند ویژه امام مهدی علیه السلام با قرآن را اثبات کرد و از آثار آن همچون: میزان هدایت، قرآن ناطق، وارث معارف وحی، دانش خطاناپذیر، پرده برداشت.

برای تبیین رتبه امامت حضرت مهدی علیه السلام از دو دسته دلیل می‌توان بهره گرفت، دسته اول، تحلیل مقامات حضرت مهدی علیه السلام در مدارک فریقین است که از ایشان به عنوان «خلیفه الله»، «امام»، «اهل بیت» و... یاد می‌شود و دسته دوم، تأمل در مفاد آیات قرآن از جمله آیه معروف جعل امامت برای حضرت ابراهیم علیه السلام است. با

بررسی هر دو دسته دلیل، به این نتیجه می‌رسیم که مقام امامت از جمله مقام امامت حضرت مهدی علیه السلام برتر از مقام نبوت است.

چون به موقعیت امام مهدی علیه السلام به عنوان «احیاگر دین حق» بنگریم اوصافی دیگر از شخصیت ایشان را خواهیم یافت. برای این امر ابتدا باید درک کلی و نظام‌مند از تعالیم دین در ذهن خود ترسیم کنیم، آنگاه پیوند احیاگری دین با مقام عصمت امام علیه السلام را دریابیم.

منابع و مأخذ

- قرآن كريم.
- نهج البلاغه، جمع: شريف رضى، ضبط: صبحى صالح، بيروت، ١٣٨٧ق.
- غرر الحكم و درر الكلم، جمع: تميمى آمدى، وضع: مصطفى درايتى، قم: مركز الابحاث والدراسات الاسلاميه، ١٤١٣ق.
- صحيفه سجادية، به قلم فيض الاسلام، ١٣٧٥ق.
١. آل محسن، على، مسائل الخلافية والرأى الحقّ فيها، ط الرابعة، بيروت، ١٤٢٤ق.
٢. ألوسى، محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، به كوشش محمد حسين العرب، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ق.
٣. ابراهيم انيس و ديگران، المعجم الوسيط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٤١٢ق.
٤. ابن ابى حاتم، عبد الرحمن، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: اسعد محمد الطيب، بيروت: المكتبة العصرية، ١٩٩٩م.
٥. ابن ابى شيبه، عبد الله، كتاب المصنّف فى الاحاديث والاختبار، تصحيح: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٦ق.
٦. ابن ابى عاصم، ابوبكر، كتاب السنه، بقلم محمد ناصرالدين الألبانى، ط الثالثه، بيروت: المكتب الاسلامى، ١٩٩٣م.
٧. ابن بطريق، يحيى بن الحسن الحلبي، كتاب خصائص الوحي المبين، تحقيق: محمد باقر المسخمودى، تهران: منشورات وزارة الارشاد، ١٤٠٦ق.
٨. ابن تيميه، احمد، التفسير الكبير، تحقيق: الدكتور عبدالرحمن عميره، بيروت، ١٤٠٨ق.
٩. ابن جرير، محمد، جامع البيان عن تأويل آى القرآن (تفسير طبرى)، بيروت، ١٤٠٨ق.

٢٧٠ بررسى تطبيقى تفسير آيات مهدويت و شخصيت شناسى امام مهدى (عج) در ديدگاه فريقيين

١٠. ابن حبان، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤١٤ق.

١١. ابن حماد، نعيم، الفتن، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.

١٢. ابن حميد، عبدالله، المسند، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت: عالم الكتب، [بى تا].

١٣. ابن حنبل، احمد، مسند الامام احمد بن حنبل، طبع محقق باشراف شعيب الارنؤوط، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤١٧ق.

١٤. ابن خلدون، عبدالرحمن، باب المحصل فى اصول الدين، تحقيق: رفيق العجم، بيروت: دارالشرق، ١٩٩٥م.

١٥. ابن سيده، على، المحكم، بيروت: دارالكتب العلمية، [بى تا].

١٦. ابن سيدالناس، محمد بن عبدالله، السيرة النبوية (عيون الاثر فى فنون المغازى والشمال والسير)، بيروت: دارالحضاره، ١٤٠٦ق.

١٧. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابى طالب، تحقيق: يوسف البقاعى، ط الثانية، بيروت: دارالاضواء، ١٤١٢ق.

١٨. _____، مشابه القرآن و مختلفه، قم، ١٤١٠ق.

١٩. _____، معالم العلماء، نجف: منشورات المطبعة الحيدريه، ١٣٨٠ق.

٢٠. ابن طاووس، على، التحصين ملحق به كتاب اليقين، تحقيق: الانصارى، قم: دارالكتاب، ١٤١٣ق.

٢١. _____، كشف المحجة لثمره المسهجة، تحقيق: محمد الحسون، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٢ق.

٢٢. ابن عباس، عبدالله، توير المقباس من تفسير ابن عباس، بيروت: دارالجيل، [بى تا].

٢٣. ابن عساكر، على، ترجمة الامام على من تاريخ دمشق، تحقيق: محمد باقر المحمودى، ط الثالثة، بيروت، ١٤٠٠ق.

٢٤. ابن عطيه أندلسى، عبدالحق، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: عبدالسلام عبدالشكافى محمد، بيروت، ١٤١٣ق.

٢٥. ابن عقده، احمد، كتاب الولايه، جمع و ترتيب: محمد حسين حرزالدين، قم: انتشارات دليل، ١٤٢١ق.

٢٦. ابن فارس، احمد، ترتيب مقاييس اللغة، تحقيق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، ترتيب و تنقيح: سعيدرضا على عسكرى و حيدر مسجدى، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ١٣٨٧.

۲۷. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۲۸. _____، البداية والنهاية، تحقیق: علی نجیب عطوی و آخرین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۲۹. ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۳۰. ابن مغازلی، علی، مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق: محمد باقر المحمودی، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
۳۱. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۲. ابوداوود، سلیمان، سنن ابی داوود، تعلیق: محمد عبدالحمید، بیروت: دار احیاء السنة النبویه، [بی تا].
۳۳. ابونعیم الاصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ط الخامسة، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۳۴. ابویعلی، احمد، مسند ابی یعلی، تحقیق: حسین سلیم اسد، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳۵. احمدی، احمد، آرمان شهر دینی در بهنه شعر فارسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
۳۶. اربلی، علی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تحقیق: علی الفاضلی، قم: المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۲۶ق.
۳۷. استرآبادی، سید شرف الدین، شرح تاویل الآیات الظاهرة، تحقیق: حسین الاستاد ولی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۳۸. اصفهانی، محمد حسین، مجد البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه البعثه، ۱۳۶۶.
۳۹. اکبرنژاد، مهدی، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، قم: مؤسسه فرهنگی انتظار نور (بوستان کتاب)، ۱۳۸۶.
۴۰. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۱. امینی، عبدالحسین، الغدير فی الكتاب والسنة والادب، طهران، ۱۳۶۶ق.
۴۲. ایجی، عبدالرحمن، المواقف، تصحیح: محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، مصر، ۱۳۲۵ق.
۴۳. _____، شرح المواقف (مطبوع مع المواقف)، تصحیح: محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، مصر، ۱۳۲۵ق.
۴۴. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۴۵. بانو امین اصفهانی، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، ۱۳۶۱.

٤٦. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: السید احمد الحسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ١٤٠٦ق.
٤٧. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه اسماعیلیان، [بی تا].
٤٨. _____، المحجة فیما نزل من القائم الحجة، تحقیق: محمد منیر المیلانی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
٤٩. بخاری، محمد، صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
٥٠. بزار، احمد بن عمرو البزار، مسند بزار (البحر الزخار)، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، المدینه: مکتبه العلوم والحکم، ١٤١٠ق.
٥١. بغدادی، علی، لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ق.
٥٢. بغوی، حسین، معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، تحقیق: خالد عبدالرحمن العک، بیروت، ١٤٠٧ق.
٥٣. بلاغی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه الوجدانی، [بی تا].
٥٤. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
٥٥. بیهقی، احمد، دلائل الثبوت و معرفة احوال صاحب الشریعه، تحقیق: عبدالمعطی قلعبجی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٥ق.
٥٦. _____، السنن الکبری، بیروت: دارالمعرفه، ١٤٠٦ق.
٥٧. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، تحقیق احمد شاکر، بیروت، [بی تا].
٥٨. تستری، قاموس الرجال، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٢٦ق.
٥٩. تستری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تعلیق: آیه الله سید شهاب الدین المرعشی، قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی، [بی تا].
٦٠. تفتازانی، مسعود، المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، قم: منشورات الرضی، ١٤٠٩ق.
٦١. _____، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، قم: منشورات الرضی، ١٤٠٩ق.
٦٢. ثونه ای، مجتبی، موعودنامه فرهنگي الفبايي مهدویت، ج ٣، نشر میراث ماندگار، ١٣٨٥.
٦٣. ثعلبی، احمد، الكشف والبيان، تحقیق: ابی محمد بن عاشور، بیروت، ١٤٢٢ق.
٦٤. جرجانی، علی، شرح المواقف، تصحیح: محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، مصر، ١٣٢٥ق.
٦٥. جزایری، سید طیب، البراهین الاثنی عشر علی وجود الاسام الثاني عشر، بیروت: مؤسسة دارالکتب، ١٤١٧ق.

٦٦. جصاص، احمد، احكام القرآن، تحقيق: محمد علي شاهين، بيروت، ١٤١٥ق.
٦٧. جلالى، سيد محمد جواد، احاديث المهدي من مسند احمد بن حنبل، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٠٩ق.
٦٨. جمعى از نويسندگان، گونه شناسى اندیشه منجى موعود در اديان، ويراستار علمى: على موخديان عطار، قم: انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب، ١٣٨٨.
٦٩. جوادى آملى، عبدالله، ولايت علوى، تنظيم: سعيد بندعلى، قم: مركز نشر اسراء، ١٣٧٩.
٧٠. _____، امام مهدي موجود موعود، تحقيق و تنظيم: محمد حسن مخبر، قم: مركز نشر اسراء، ١٣٨٧.
٧١. چلبى، حسن، حاشية المواقف، تصحيح: محمد بدرالدين النعسانى الحلبى، ١٣٢٥ق.
٧٢. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلى، بيروت: دارالمعرفة، [بى تا].
٧٣. حبرى، حسين، تفسير الحبرى، تحقيق: سيد محمدرضا الحسينى الجلالى، بيروت، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.
٧٤. جزّ عاملى، محمد، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤١٢ق.
٧٥. _____، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تصحيح: السيد هاشم الرسوللى، قم: المطبعة العلميه، [بى تا].
٧٦. حسكانى، عبيدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق: محمد باقر المحمودى، قم: مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، ١٤١١ق.
٧٧. حسنى، السيد نذير، المصلح العالمى من النظرية الى التطبيق، قم: مؤسسة الكوثر، ١٤٢٤ق.
٧٨. حسينى همدانى، سيد محمد حسين، انوار درخشان، تهران: كتايپروشى لطفى، ١٤٠٤ق.
٧٩. حقى بروسوى، اسماعيل، تفسير روح البيان، بيروت: دارالفكر، [بى تا].
٨٠. حلبى، ابى الصلاح تقى، تقريب المعارف، تحقيق: فارس تبريزيان الحسون، قم: نشر المحقق، ١٣٧٥.
٨١. حلبى، حسن بن يوسف، الالفين الفارق بين الصديق والمين، تحقيق و نشر: قم: المؤسسة الاسلاميه، ١٣٨١ق.
٨٢. _____، الباب العاشر عشر مع شرح مفتاح الباب والنافع يوم الحشر، تحقيق: مهدي محقق، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوى، ١٣٧٦.

۲۷۴ بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج) در دیدگاه فریقین

۸۳. _____، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، قم: مکتبه المصطفوی، [بی تا].

۸۴. _____، منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه، تحقیق: عبدالرحیم مبارک، مشهد: مؤسسه

عاشورا، [بی تا].

حلی، یحیی بن الحسن ← ابن بطریق، یحیی بن الحسن.

۸۵. حموی جوی، ابراهیم، فرائد السمطین، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.

۸۶. حویزی، عبد علی، نور الثقلین، تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، [بی تا].

۸۷. خزاز قمی، علی، کفایة الاثر، تحقیق: کوه کمری، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.

۸۸. خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد او مدینه السلام، مدینه، [بی تا].

۸۹. خواجه طوسی، محمد، تجرید الاعتقادات، قم: مکتبه المصطفوی، [بی تا].

۹۰. خوارزمی، موفق، مناقب علی بن ابی طالب، تحقیق: مالک محمودی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.

۹۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ط الثالثه، قم: منشورات مدینه العلم، ۱۴۰۳ق.

۹۲. دیاری، محمد تقی، اندیشه و آرای تفسیری امام خمینی، تهران: نشر عروج، ۱۳۸۸.

۹۳. دیباجی، احمد، تبویب الذریعة الی تصانیف الشریعه، طهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۳ق؛ محمد علی فشارکی، تهران: مرکز نشر انقلاب، ۱۴۰۳ق.

۹۴. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.

۹۵. دیوبندی، محمود حسن، تفسیر کابلی، ج ۱۱، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۵.

۹۶. ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: باشراف شعیب الارتووط، بیروت، ۱۴۰۶ق.

۹۷. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۹۸. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، قم: مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ق.

۹۹. _____، المحض، تحقیق: حسین آتای، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۲۰ق.

۱۰۰. رازی، محمد، أسئلة القرآن المجدد و اجوبتها، تقدیم: محمد علی انصاری، ۱۳۴۹.

۱۰۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: عدنان داوودی، بیروت: الدار الشامیة، ۱۴۱۶ق.
۱۰۲. ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۱۰۳. الرّسی، قاسم بن ابراهیم، الكامل المنیر فی اثبات ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق: یحیی الهاوی، مؤسسة دلتا، ۱۴۲۳ق.
۱۰۴. رشید رضا، المنار (دروس شیخ محمد عبده)، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۱۰۵. _____، میزان الحکمه، قم: دارالحديث، ۱۳۸۱.
۱۰۶. زرکشى، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۱۰۷. زمانی، محمدحسن، «کیفیت صلوات از نگاه فریقین»، مجله طلوع، ش ۶، مدرسه عالی امام خمینی قم، تابستان ۱۳۸۲.
۱۰۸. زمخشری، جلال الله محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، قم: نشر ادب حوزه، [بی تا].
۱۰۹. سبط ابن الجوزی، یوسف، تذکرة الخواص، بیروت: مؤسسة اهل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۱ق.
۱۱۰. سفیان الثوری، تفسیر سفیان الثوری، تصحیح: لجنة من العلماء باشراف الناشر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق.
۱۱۱. سمهودی، علی، جواهر العقدين فی فضل الشرفین، تحقیق: مصطفى عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱۲. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق، ۱۴۰۲ق.
۱۱۳. سیوری، مقداد، اللوامع النورانية فی المباحث الکلامیه، تحقیق: شهید آیت الله قاضی طباطبائی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۱۴. _____، الانوار الجلالیه فی شرح الفصول النصیریة، تحقیق: علی حاجی آبادی، مشهد: بنیاد پژوهش های کلامی، ۱۴۲۰ق.
۱۱۵. _____، النافع يوم الحشر (شرح الباب الحادی عشر)، تحقیق: دکتر مهدی محقق، مشهد: انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۶.
۱۱۶. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالندوة، [بی تا].

- ٢٧٦ بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج) در دیدگاه فریقین
١١٧. _____، العرف الوردی (ضمن الرسائل العشرة)، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٩ق.
١١٨. _____، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالفکر، ١٩٨٣م.
١١٩. _____، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
١٢٠. _____، تفسیر الجلالین، بیروت: مکتبه العلوم الدینیہ، [بی تا].
١٢١. شرف‌الدین، عبدالحسنین، المراجعات، قم: المجمع العالمی لاهل‌البيت، ١٤١٦ق.
١٢٢. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر داد، ١٣٧٣.
١٢٣. شریف مرتضی، علی بن الحسین علم‌الهدی، الذخیره فی علم الکلام، به کوشش سید احمد حسینی، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١١ق.
١٢٤. _____، رسائل الشریف المرتضی، اعداد: السید احمد الحسینی، قم: دارالقرآن الکریم، ١٤١٠ق.
- شوشتری، قاضی نورالله - تستری، قاضی نورالله.
١٢٥. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
١٢٦. شهرستانی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، تحقیق: محمد علی آذرشب، ١٣٧٦.
١٢٧. شیرازی، محمد، تقرب القرآن الی الأذهان، بیروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٠ق.
١٢٨. صدرالمتألهین (ملا صدراي شیرازی)، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: محسن بیدار، قم، [بی تا].
١٢٩. صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ط الثامنة عشر، بیروت، ١٩٩١م.
١٣٠. صدوق (شیخ صدوق)، محمد، عیون أخبار الرضا، قم: مکتبه المصطفوی، [بی تا].
١٣١. _____، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٥ق.
١٣٢. _____، علل الشرائع، قم: مکتبه الداوری، [بی تا].
١٣٣. _____، معانی الاخبار، تصحیح: علی اکبر الغفاری، قم: انتشارات اسلامی، ١٣٦١.
١٣٤. _____، الامالی، تحقیق: مؤسسه البعثه، قم، ١٤١٧ق.
١٣٥. _____، من لا یحضره الفقیه، تعلیق: حسن الموسوی الخراسان، ١٣٩٠ق.
١٣٦. صفار، محمد، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، تصحیح: محمد کوچه‌باغی، قم، ١٤٠٤ق.

١٣٧. صنعاني، عبدالرزاق، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي، ط الثانية، ١٤٠٣ق.
١٣٨. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم: منشورات جماعة المدرسين، [بى تا].
١٣٩. طبراني، سليمان، المعجم الصغير، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
١٤٠. طبرسي، احمد، الاحتجاج على اهل اللجاج، تحقيق: ابراهيم بهادري، قم: انتشارات اسوه، ١٤١٣ق.
١٤١. / طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، تحقيق: محلاتي و طباطبائي، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
١٤٢. _____، جوامع الجامع، تصحيح: ابوالقاسم گر جي، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٧٧.
١٤٣. _____، اعلام الوري باعلام الهدى، قم، ١٤٠٢ق.
١٤٤. طبري، احمد، ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، تحقيق: اكرم البوشى، قاهره: مكتبة السابيعين، ١٤١٥ق.
- طبري، محمد بن جرير ← ابن جرير طبري، محمد.
١٤٥. طيب، سيد عبدالحسين، طب البيان في تفسير القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ١٣٧٨.
١٤٦. طوسي، محمد، الامالي، تهران: مؤسسة البعثه، ١٤١٤ق.
١٤٧. _____، اختيار معرفة الرجال، تصحيح: ميرداماد استرآبادي، قم، [بى تا].
١٤٨. _____، البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٢ق.
١٤٩. _____، كتاب الغيبه، تحقيق: عبادالله الطهراني، قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١١ق.
١٥٠. _____، تهذيب الاحكام في شرح المنفعة، تعليق: حسن الموسوي الخرساني، قم، ١٣٦٤.
١٥١. _____، مصباح المتعبد، بيروت: مؤسسة فقه الشيعه، ١٤١١ق.
١٥٢. عاملي، على بن الحسين ابى جامع، الوجيز في تفسير القرآن العزيز، تحقيق: مالك المحمودي، قم: دارالقرآن الكريم، ١٤١٧ق.
١٥٣. عبيدلى، عبدالمطلب، اشراق اللاهوت في نقد شرح الياقوت، تحقيق: على اكبر ضيايى، تهران: نشر ميراث مكتوب، ١٣٨١.
- علم الهدى، سيد مرتضى ← شريف مرتضى، على بن الحسين.
١٥٤. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى (كتاب التفسير)، تصحيح: هاشم الرسولى المحلاتي، طهران: المكتبة الاسلاميه، [بى تا].

١٥٥. فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، تحقیق: غلامحسین مجیدی و مجتبی فرجی، قم، ١٤٢٣ق.
١٥٦. فراهیدی، خلیل، ترتیب کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم: انتشارات اسوه، ١٤١٤ق.
١٥٧. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی الشیخ فی لطائف کتاب العزیز، تحقیق: محمد علی النجار، مصر، ١٤٠٦ق.
١٥٨. فیض کاشانی، محمد محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح: الشیخ حسین الأعلمی، بیروت: دارالمرتضی، [بی تا].
١٥٩. _____، الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد حسین درایتی و رضا نعمتی، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ١٣٧٦.
١٦٠. فیومی، احمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ط الثانية، قم: مؤسسة دارالهجره، ١٤١٤ق.
١٦١. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، القاهرة: دارالکتاب العربی، ١٣٨٧ق.
١٦٢. _____، التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة، تحقیق: السید الجمیلی، بیروت: دار ابن زیدون، [بی تا].
١٦٣. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر [النسب الی] القمی، تصحیح: السید طیب الموسوی، قم، ١٤٠٤ق.
١٦٤. قمی مشهدی، محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: مؤسسة الطبع والنشر لوزارة الثقافة والارشاد، ١٤١١ق.
١٦٥. قهاری کرمانی، محمد هادی، بررسی تطبیقی روایات تفسیری فریقین درباره امام مهدی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده اصول الدین، ١٣٨٣.
١٦٦. قندوزی حنفی، سلیمان، ینایع الموده، تحقیق: سید علی جمال أشرف الحسینی، مطبعة أسوه، [بی تا].
١٦٧. کاشانی، مولی فتح الله، زبدة التفاسیر، تحقیق: مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ١٤٢٣ق.
١٦٨. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر الغفاری، طهران: دارالکتب الإسلامیة، ١٣٨٨ق.
١٦٩. کنجی شافعی، محمد، البیان فی اخبار صاحب الزمان، تحقیق: محمد کاظم المحمودی، مجمع احیاء الثقافة الإسلامیة، ١٤٣١ق.

١٧٠. كوفى، محمد بن سليمان، مناقب الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب، تحقيق: محمد باقر محمودى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، ١٤١٢ق.
١٧١. كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفى، تحقيق: محمد الكاظم، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، ١٤١٠ق.
١٧٢. لجنة التحقيق فى مسألة الامامة، كتاب الله و اهل البيت فى حديث الثقلين من مصادر اهل السنه، قم: مدرسة الامام باقر العلوم، ١٤٢٢ق.
١٧٣. مؤسسة المعارف الاسلامية، معجم احاديث الامام المهدي، قم، ١٤٢٨ق.
١٧٤. مؤلفان، الإمامة والولاية فى القرآن الكريم، بإشراف محمد على تسخيرى، قم: مطبعة الخيام، ١٣٩٩ق.
١٧٥. ماوردى، على، النكت والعيون (تفسير الماوردى)، تحقيق: السيد بن عبدالمقصود، بيروت: المكتبة الثقافية، ١٤٢٨ق.
- ماهيبار، محمد بن العباس، تأويل الآيات الظاهرة - استرآبادى، سيد شرف الدين، شرح تأويل الآيات الظاهرة.
١٧٦. مراغى، أحمد مصطفى، تفسير المراغى، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٧ق.
١٧٧. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، طهران: المكتبة الاسلاميه، ١٣٩٧ق.
١٧٨. _____، مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، ط الثانية، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ق.
١٧٩. محقق حلى، جعفر بن الحسن، المسلك فى اصول الدين، تحقيق: رضا استادى، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤١٤ق.
١٨٠. _____، الرسالة الماتيه، تحقيق: رضا استادى، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤١٤ق.
١٨١. منحلّى، محمد، تفسير الجلالين، مكتبة العلوم الدينيه، [بى تا].
١٨٢. محمدى رى شهرى، محمد، اهل البيت فى الكتاب والسنة، قم: دارالحديث، ١٣٧٥.
١٨٣. محمودى، محمد جواد، ترتيب الامالى، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤٠٢ق.
١٨٤. مزى، يوسف، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، تحقيق: بشار عواد معروف، ١٤١٣ق.

۲۸۰ بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی (عج) در دیدگاه فریقین

۱۸۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، طهران، ۱۳۶۰.
۱۸۶. معرفت، محمدهادی، التمهید، قم: مطبعة مهر، ۱۳۹۸ق.
۱۸۷. مفید (شیخ مفید)، محمد، الافصاح فی الامامة، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۸۸. _____، الفصول المختارة، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۸۹. _____، الفصول العشرة فی الغیبه، تحقیق: فارس الحسون، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹۰. _____، اوائل المقالات، تحقیق: ابراهیم الانصاری، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹۱. _____، الاختصاص، تصحیح: علی اکبر الغفاری، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، دراسة و تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۳ق.
۱۹۳. مقدسی شافعی، یوسف، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، قم: انتشارات جمکران، ۱۴۱۶ق.
۱۹۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.
۱۹۵. موسوی شفتی، سید اسدالله، کتاب الغیبه فی الامام الثانی عشر القائم الحجة، قم: عطر عترة، ۱۴۲۷ق.
۱۹۶. موحدیان عطار، علی، «گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان و اسلام»، مجله هفت آسمان، ش ۱۲، ۱۳۸۰ و ش ۲۱، ۱۳۸۳.
۱۹۷. نجارزادگان، فتح‌الله، بررسی تطبیقی مبانی تفسیر فریقین، تهران: سمت، ۱۳۸۸.
۱۹۸. _____، سلامة القرآن من التحریف، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۲.
۱۹۹. _____، رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۶.
۲۰۰. _____، «جستاری در ساختار تعالیم وحی»، مجله مطالعات تفسیری، ش ۱، دانشگاه معارف قم، بهار ۱۳۸۹.
۲۰۱. _____، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، تهران: سمت، ۱۳۸۸.
۲۰۲. _____، «بررسی تطبیقی تفسیر آیه اکمال با تأکید بر نقد مناقشه‌ها»، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۹، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۷.
۲۰۳. _____، «اهل البيت فی حدیث الثقلین مطالعه تحلیلیة و نقدیه مقارنه»، مجله نصوص معاصره، ش ۱۱، بیروت، ۱۴۲۸ق.

٢٠٤. نجاشي، ابوالعباس احمد بن علي، رجال النجاشي، تحقيق: السيد موسى الشيبيري الزنجاني، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٢٧ق.
٢٠٥. نسائي، احمد، خصائص امير المؤمنين علي بن ابي طالب، تحقيق: محمد الكناظم المحمودي، قم، ١٤١٩ق.
٢٠٦. نسفي، عبدالله، تفسير النسفي، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٢ق.
٢٠٧. نعماني، محمد، كتاب الفيه، تحقيق: علي اكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق، [بي تا].
٢٠٨. نوري، ميرزا حسين، فصل الخطاب، الطبعة الحجرية، ١٢٩٨ق.
٢٠٩. نووي، صحيح مسلم بشرح النووي، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٢١٠. واحدي نيشابوري، علي، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، تحقيق: محمد معروض و آخرين، بيروت، ١٤١٥ق.
٢١١. _____، اسباب نزول القرآن الكريم، تحقيق: كمال زغلول، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
٢١٢. واعظ خرگوشي، ابوسعده، شرف النبي، ترجمه: نجم الدين محمود راوندي، تصحيح: محمد روشن، تهران: انتشارات بايك، ١٣٦١.
٢١٣. هاشميان آدريناي، عبدالرسول، ترجمه غيت نعماني، آرموس، [بي تا].
٢١٤. هندي، علي المتقي، كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، تصحيح: صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤٠٥ق.
٢١٥. هندي، ميرحامد حسين، عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، تحقيق: غلامرضا مولانا، قم، ١٤١٠ق.
٢١٦. هيثمي، ابن حجر، الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة، تخريج و تعليق: عبدالوهاب عبداللطيف، قاهره: مكتبة القاهره، [بي تا].
٢١٧. هيثمي، علي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بتحرير العراقي و ابن حجر، ط الثالثه، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٢ق.
٢١٨. يعقوبي، احمد، تاريخ يعقوبي، بيروت: دار صادر، [بي تا].

نمايه آيات

بقره (٢)

- ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ... (بقره، ٢٨٥)، ١٤٢
...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره، ٣٠)، ٩٣، ٩٤
وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي... (بقره، ٣٠)، ١٣٢
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (بقره، ٣١)، ٨٩
وَإِذْ أُنزِلَتْ سُورَةُ الْبَقَرَةِ... (بقره، ١٢٤)، ٢٣٤، ٢٥١
... وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره، ١٢٤)، ٢٤٢، ٢٥٩
... وَعَهْدُنَا إِلَىٰ ابْنِ إِسْرَائِيلَ... (بقره، ١٢٥-١٢٩)، ٢٣٨، ٢٥٥
وَإِذْ يَرْفَعُ ابْنُ إِسْرَائِيلَ الْفَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ... (بقره، ١٢٧)، ٢٣٨
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا... (بقره، ١٢٨)، ٢٤٤، ٢٥٦
وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ... (بقره، ١٣٢)، ٢٣٨
... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ... (بقره، ٢٥١)، ٧١

آل عمران (٣)

- ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ... (آل عمران، ٧)، ٢١٣
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ... (آل عمران، ١٨)، ١٧٢
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... (آل عمران، ١٩)، ٨١
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ... (آل عمران، ٣٣)، ٣٤
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ... (آل عمران، ٤٨)، ١٤٢
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ... (آل عمران، ٨١)، ١٧١
... وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ... (آل عمران، ١٠٣)، ١٢٨

نساء (٤)

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ... (نساء، ٤٨)، ١٧٥

... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (نساء، ۵۹)، ۳۴
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ... (نساء، ۱۳۵)، ۱۷۳
 ... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا... (نساء، ۱۳۵)، ۱۷۷
 وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا... (نساء، ۱۵۹)، ۱۶۶

مائده (۵)

... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (مائده، ۳)، ۷۱، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۳
 ... وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (مائده، ۳)، ۸۱، ۱۵۶
 ... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ... (مائده، ۶)، ۴۹
 ... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ إِلَّا تَعْدِلُوا... (مائده، ۸)، ۱۷۳
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا... (مائده، ۵۵-۵۶)، ۳۴
 ... الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده، ۵۵)، ۱۳۶
 ... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ... (مائده، ۶۷)، ۱۶۴

انعام (۶)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَيُهْدِيهِمْ أَقْتَدِهِ (انعام، ۹۰)، ۲۵۳
 قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ (انعام، ۱۴۹)، ۱۶۵
 وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ... (انعام، ۱۶۵)، ۸۵، ۸۶

اعراف (۷)

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ... (اعراف، ۱۰)، ۹۰
 قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ... (اعراف، ۲۸)، ۱۷۲
 وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَأَتَّقُوا لَفَتَحْنَا... (اعراف، ۹۶)، ۱۸۱
 قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ... (اعراف، ۱۲۸-۱۲۹)، ۸۷، ۱۴۱
 ... عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُفَلِّكَ عَذْوَكُم... (اعراف، ۱۲۹)، ۱۰۵
 وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ... (اعراف، ۱۳۷)، ۸۷
 ... أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي (اعراف، ۱۴۳)، ۹۴
 ... ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً (اعراف، ۱۸۷)، ۱۳۸
 ... هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف، ۲۰۳)، ۴۴

انفال (۸)

وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ... (انفال، ۲۶)، ۱۲۸

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ... (انفال، ۴۱)، ۳۴
 ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ... (توبه، ۲۶)، ۱۴۲
 وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ... (توبه، ۳۰)، ۶۹
 اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرَهْبَتُهُمْ أَرْبَابًا... (توبه، ۳۱)، ۷۸-۶۹
 ... وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا... (توبه، ۳۱)، ۷۰
 يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ... (توبه، ۳۲-۳۳)، ۴۳
 ... وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ... (توبه، ۳۳)، ۷۱
 أَلَمْ يَأْتِهِم نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ... (توبه، ۷۰)، ۲۳۹

یونس (۱۰)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ... (یونس، ۱۳-۱۴)، ۸۸

هود (۱۱)

... يَتَوَلَّيْنِي ءَايِدٌ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَلْدًا... (هود، ۷۲)، ۲۳۶

یوسف (۱۸)

... فَصَبْرٌ جَمِيلٌ... (یوسف، ۱۸)، ۲۴۵
 ... وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ... (یوسف، ۲۱)، ۱۸۹
 وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ... (یوسف، ۳۸)، ۱۹۰
 وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ... (یوسف، ۵۶)، ۹۰
 ... وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ... (یوسف، ۶۷)، ۲۴۵
 ... إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ... (یوسف، ۸۶)، ۲۴۵
 رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي... (یوسف، ۱۰۱)، ۱۹۰
 وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (یوسف، ۱۰۶)، ۱۹۰

رعد (۱۳)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ... (رعد، ۴۳)، ۲۱۳

ابراهیم (۱۴)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ... (ابراهیم، ۱۳-۱۴)، ۹۶
 رَبِّ... وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ... (ابراهیم، ۲۷-۳۵)، ۲۴۳
 رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِن ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ... (ابراهیم، ۳۷)، ۲۵۶

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ... (ابراهیم، ۳۹-۴۰)، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴
رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي... (ابراهیم، ۴۰)، ۲۵۶
هَذَا بَلَّغُ النَّاسِ وَيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَتَعْلَمُوا... (ابراهیم، ۵۲)، ۲۶۴

حجر (۱۵)

تَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ... (حجر، ۵۰-۴۹)، ۱۸۶
... إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ... (حجر، ۵۱-۵۵)، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۷

نحل (۱۶)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ... (نحل، ۴۳-۴۴)، ۱۶، ۲۱۶
... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ... (نحل، ۴۴)، ۱۶
... فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ... (نحل، ۴۴)، ۳۴
وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ... (نحل، ۵۳)، ۱۸۸

اسراء (۱۷)

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ (اسراء، ۷)، ۱۳۸

كهف (۱۸)

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ... (كهف، ۲۰)، ۴۴

مريم (۱۹)

وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِتْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ... (مريم، ۴۱-۴۹)، ۲۳۸
... وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (مريم، ۴۹)، ۲۴۲
إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... (مريم، ۹۳)، ۱۷

انبیاء (۲۱)

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا... (انبیاء، ۷۱-۷۲)، ۲۳۹
... وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً... (انبیاء، ۷۲-۷۳)، ۲۴۲
... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا... (انبیاء، ۷۳)، ۲۴۳
... إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ... (انبیاء، ۸۶-۹۰)، ۲۴۳
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء، ۱۰۷)، ۸۱

حج (٢٢)

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ... (حج، ٢٩)، ٣٦
 ... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ... (حج، ٤٠)، ٧٢
 الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ... (حج، ٤١)، ٩٠

مؤمنون (٢٣)

... يَتَقَوَّمُ اعْبُدُوا اللَّهَ... (مؤمنون، ٢٣)، ٢٦٤
 وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ... (مؤمنون، ١١٧)، ٧٦

نور (٢٤)

... مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ... (نور، ٣٥)، ٧١
 وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا... (نور، ٤٧)، ١١٨
 إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا... (نور، ٥١)، ١١٨
 وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ... (نور، ٥٢)، ١١٩
 قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ... (نور، ٥٤)، ١١٩
 وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... (نور، ٥٥)، ١٧، ٨٣، ٩٣، ٩٧، ١٠٢، ١٠٨، ١١١، ١١٨، ١٢٠، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٠، ١٤٢
 ... وَلِيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ... (نور، ٥٥)، ٩٠، ٩٥، ١٠٠، ١٠٨، ١١٨، ١٢٠، ١٤٩، ١٨٠، ٢٦٠
 ... كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... (نور، ٥٥)، ٩٣
 ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا... (نور، ٥٥)، ٩٧، ١١٨، ١٢٠، ١٢٥، ١٣٠
 ... وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور، ٥٥)، ١١٩

فرقان (٢٥)

... وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا... (فرقان، ٣١)، ١٨٩

نمل (٢٧)

... تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (نمل، ٢-١)، ٢٤

قصص (٢٨)

... وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ... (قصص، ٥)، ٣٧، ٥٠
 ... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ... (قصص، ٤١)، ٢٥٢
 ... وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ (قصص، ٥٠)، ٣٦

... أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا... (قصص، ۵۷)، ۹۱
 ... إِنْ يَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ... (قصص، ۵۷)، ۱۲۸

عنکبوت (۲۹)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا... (عنکبوت، ۱۴)، ۲۴۰
 وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ... (عنکبوت، ۱۶)، ۲۴۰
 ... وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ... (عنکبوت، ۱۸)، ۲۴۰
 فَأَمَّنَ لَهُ لُوطُ... (عنکبوت، ۲۶)، ۲۴۰
 وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ... (عنکبوت، ۲۸)، ۲۴۰
 وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ... (عنکبوت، ۳۱-۳۳)، ۲۴۱
 وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا... (عنکبوت، ۳۶)، ۲۴۰
 بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا... (عنکبوت، ۴۹)، ۲۱۵

روم (۳۰)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ... (روم، ۳۰)، ۷۶

سجده (۲۴)

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَلِيَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا... (سجده، ۲۴)، ۲۴۴

احزاب (۳۳)

... وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ... (احزاب، ۴)، ۶۹
 ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ (احزاب، ۳۳)، ۲۰۶

سبأ (۳۴)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ... (سبأ، ۲۸)، ۸۱

فاطر (۳۵)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا... (فاطر، ۱۰)، ۱۸۹
 ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... (فاطر، ۳۲)، ۲۳۴، ۲۱۵
 هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ... (فاطر، ۳۹)، ۸۶

یس (۳۶)

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰبَنِي آدَمَ... (یس، ۶۰)، ۱۷۷

صافات (۳۷)

يَبْنِيْ اِيْتِيْ اَرَى فِى الْمَنَامِ... (صافات، ۱۰۲-۱۰۶)، ۲۳۵

سَلَّمَ عَلٰى اِيْتْرِ هَيْبِهِ... (صافات، ۱۰۹-۱۱۲)، ۲۴۲

سوره ص (۲۶)

يَدَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً... (سوره ص، ۲۶)، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۳۲

زمر (۳۹)

اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ... (زمر، ۳۶)، ۱۸۸

غافر (۴۰)

فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ... (غافر، ۱۴)، ۷۱

تَدْعُوْنِيْ لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَاَشْرِكَ بِهِ... (غافر، ۴۲)، ۷۷

اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (غافر، ۴۸)، ۸۹

فصلت (۴۱)

لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ... (فصلت، ۴۲)، ۱۶

شورى (۴۲)

... قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ... (شورى، ۲۳)، ۳۴

زخرف (۴۳)

وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ (زخرف، ۴۴)، ۲۱۷

وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ... (زخرف، ۶۱)، ۱۶۷

جاثيه (۴۵)

اَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوٰٓئَهُ... (جاثيه، ۲۳)، ۱۷۷

فتح (۴۸)

لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُوْلَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ... (فتح، ۲۷)، ۶۷

هُوَ الَّذِىْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى... (فتح، ۲۸-۲۹)، ۵۲، ۵۵، ۶۷، ۷۴

مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ... (فتح، ۲۹)، ۱۲۰

ذاریات (۵۱)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات، ۵۶)، ۲۶۴

حدید (۵۷)

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا... (حدید، ۱۷)، ۱۷۳
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا... (حدید، ۲۵)، ۱۷۳، ۱۷۹

حشر (۵۹)

مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى... (حشر، ۷)، ۳۴

ملک (۶۷)

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ (ملک، ۱۲)، ۱۸۷
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ... (ملک، ۳۰)، ۳۷

معارج (۷۰)

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (معارج، ۱۹-۲۲)، ۱۸۴

دهر (۷۶)

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا... (دهر، ۳)، ۱۶۵

طارق (۸۶)

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (طارق، ۱۳)، ۱۶

قدر (۹۷)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (قدر، ۱)، ۱۳۶

اخلاص (۱۱۲)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ... (اخلاص، ۱-۳)، ۱۷

نمايه روايات

رسول اكرم ﷺ

- أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ... وَيَمْلَأُ اللَّهُ... ١٨٤
إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا... ١٢٤
إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ ضَوَابٍ نُورًا... ١٦
... أَخْبَرْتَنِي جِبْرَائِيلُ أَنَّ ذَلِكَ الظَّلْمَ... ١٧٨
أَشَدُّ مِنْ يُتَمُّ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ مِنْ أُمِّهِ... ٢٤
... أَلَا وَإِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ... ١٨٢
أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ... ٢١٩
... تَقَعُ الْأَمْنَةُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَرْتَعَ... ١٧٩
سَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِ هَذَا فَتَى... ١٩٩
القائم من ولدي اسمه اسمي... ٢٠١
كيف أنتم إذا نزل ابن مريم فيكم وإمامكم منكم، ١٦٩، ٢٣٢
لا تقوم الساعة حتى يقوم قائم للحق منا... ٢٣٠
لا يبقى على وجه الأرض بيت مدر ولا وبر... ٦٤
لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة... ٢٣٠
لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لبعث الله... ١٧٥
لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد... ١٩٩
لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث... ١٩٨
من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية، ٢١١
من مات وليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلية، ٢١١
المهدي منا أهل البيت، ١٩٩
المهدي من عترتي من ولد فاطمة، ٢٠٠
... المهدي من ولدي... أشبه الناس بي خلقاً وخلقاً، ٢٠١

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ... ۲۳۳
 وَإِنَّ [أَي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] نَازِلٌ... فَيَكْسِرُ الصَّلِيبَ... ۶۳
 هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُونَهُ... ۲۲۳
 يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَيَعْمَلُ بَسْتَنِي... ۱۸۱
 يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ... ۲۰۱
 يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... فَتُنْعَمُ فِيهِ... ۱۸۱
 يَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَقُولُ أَمِيرَهُمْ صَلِّ... ۱۶۸

امام علی عليه السلام

إِنِّي أَقْسِمُ بِالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ... ۱۳۲
 أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُعْفَرُ... ۱۷۵
 أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِباً... ۲۱۳
 فَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِمْ رَسُولَهُ... لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقٌ... ۲۶۲
 فَمَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِسَبِيلِهِ وَتَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ... ۲۲۴
 فَيَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ مَا أَعْظَمَهَا إِنْ لَمْ تَخْرُجُوا... ۱۲۸
 ... قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ... ۱۷۸
 لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يُخْتَلِفُونَ فِيهِ، ۲۲۸
 لَتَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ ظُلْماً وَ جَوْراً... ۱۷۵
 لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَذَهَبَتِ الشُّحُنَاءُ... ۱۸۵
 مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ... ۱۲۵
 ... الْمَهْدِيِّ... يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً... ۱۷۵
 وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا... ۲۲۴
 وَإِنِّي أَقْسِمُ بِالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ... ۱۴۰
 وَ أَمْرَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ أَنْ تُحَافِظُوا... ۲۶۵
 وَ قَدْ خَصَّ اللَّهُ قَرِيشاً بِثَلَاثِ آيَاتٍ وَ عَمَّ الْعَرَبَ بِآيَةٍ... ۱۲۸
 ... وَ يَظْهَرُ [اللَّهُ] دِينَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى يَدَيْهِ [أَي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ]... ۵۳
 هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، ۲۲۸

امام سجاد عليه السلام

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ [أَي الْقُرْآنَ] عَلَى نَبِيِّكَ... ۲۲۵
 اللَّهُمَّ يَا مَنْ خَصَّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ بِالْكَرَامَةِ... ۲۲۵
 هُمْ وَاللَّهُ شَعِيتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَفْعَلُ اللَّهُ... ۱۲۶، ۹۲

امام باقر عليه السلام

إذا خرج عيسى عليه السلام اتبعه أهل كل دين، ٦٤
 إن من عندنا يزعمون إن قول الله عز وجل «فاسألوا...» ٢١٦
 إيانا عنى و على أولنا و أفضلنا... ٢١٤
 القائم مينا منصور بالرعب... و يظهر الله عز وجل به دينه... ٥٤
 المهدي رجل من ولد فاطمة، ٢٠٠
 ... و لقد قال الله عز وجل في كتابه إولة الأمر من... ١٣٠
 ... و معه راية رسول الله و قميصه و سيفه... ٢٦٥
 يكون أن لا يبقى أحد إلا أقر بمحمد صلى الله عليه وآله، ٥٤

امام صادق عليه السلام

اللهم و ضاعف صلواتك و رحماتك و بركاتك... ١٢٧
 إن الله... قدر مولده تقدير مولد موسى... ١٢٤
 إني لأعلم خير السماء و خير الأرض... ٢٢٦
 صدق ذريح و صدقت... إن للقرآن ظاهراً و باطناً... ٣٦
 فإذا خرج القائم عليه السلام لم يبق كافر... ٥٥
 مينا اثني عشر مهدياً أولهم أمير المؤمنين... ٥٣
 من كان عاقلاً كان له دين... ١٨٢
 نزلت في القائم و أصحابه، ١٢٧
 والله ما نزل تأويلها بعد و لا ينزل تأويلها... ٥٤
 ... و قد كان إبراهيم نبياً و ليس بإمام حتى قال الله... ٢٤٦
 يتكرون الإمام المفروض الطاعة و يجحدونه... ٢٤٩

امام كاظم عليه السلام

هذه نزلت في القائم... قال: إذا غاب عنكم إمامكم... ٣٧

امام رضا عليه السلام

إنا عن الله و عن رسوله نحدث و لا نقول قال فلان... ٢٢٨

نمایه اعلام

۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۰	آل جعفر، ۱۹۹
۲۱۷، ۱۷۴، ۱۶۶، ۱۶۱	آل عباس، ۱۹۹
ابن حبان، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۱، ۱۲۳، ۶۴، ۲۵	آل عقیل، ۱۹۹
ابن حماد، نعیم، ۲۶۵، ۲۰۰، ۱۹۱، ۱۸۵، ۲۵	آل محسن، علی، ۲۳۰
ابن حمید، عبدالله، ۲۱۹، ۱۴۰	آلوسی، محمود، ۱، ۴۰، ۵۹، ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۹۱، ۱۰۷
ابن خنبل، احمد بن محمد، ۱۷۹، ۱۵۵، ۱۵۲، ۲۵	۱۱۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵
۱۸۴، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۵۹	۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۵۰
ابن خلدون، عبدالرحمن، ۳۱، ۳۲	۲۵۸، ۲۵۲
ابن سید الناس، محمد بن عبدالله، ۱۶۳	آیتی، ۲۷
ابن سیده، علی، ۲۰۲	ابابصیر، ۵۵، ۱۹۲
ابن شاهین، ۲۲۲	ابان بن تغلب، ۱۲۴
ابن شهر آشوب، محمد، ۲۲، ۲۹، ۹۵، ۱۲۳، ۲۱۶	الآبدی، ابوالحسن، ۱۷۰
ابن طاووس، علی، ۱۸۴، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۲۶	ابراهیم بن نوبخت، ۳۱
۲۲۴، ۱۹۲	ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، ۱۰۴، ۱۰۳، ۷۴، ۷۳، ۶۴
ابن عباس، عبدالله، ۷۹، ۷۳، ۶۶، ۶۵، ۶۱، ۴۸، ۴۷	۱۳۹، ۱۰۶
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۱	ابن ابی شیبۀ کوفی، عبدالله، ۱۹۸، ۲۵
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۰	ابن ابی عاصم، ابوبکر، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۱۵۵
ابن عربی، ۱۱۱	ابن ابی عمیر، ۱۵۳
ابن عساکر، علی، ۲۵	ابن الجنید، ابوعلی محمد بن احمد، ۲۲
ابن عطیه آندلسی، عبدالحق، ۱۱۲، ۱۱۱، ۵۹، ۳۹	ابن العلاء، ابو محمد القاسم، ۲۴۸
۱۱۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹	ابن بطریق، یحیی بن الحسن الحلّی، ۱۳۲، ۱۴۰
ابن عقده، احمد، ۲۲۳، ۲۰۶، ۱۵۶	ابن تیمیه، احمد، ۱۶۴
ابن فارس، احمد، ۸۴	ابن جریر طبری، محمد، ۲۱، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۷۰، ۷۳

احمد بن محمد، ۱۳۲	ابن قیّم جوزیه، ۲۵
احمد بن محمد الأقرع، ۵۲	ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، ۲۵، ۳۸، ۴۰، ۶۲، ۶۴، ۷۹
احمد بن محمد بن عیسی، ۲۴۹	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳
احمدی، احمد، ۲۰	۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۷
الاربلی، علی بن عیسی، ۲۱	ابن ماجه قزوینی، محمد، ۲۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۹۹
استرآبادی، سید شرف‌الدین، ۲۸، ۳۷، ۵۵، ۶۵، ۱۷۴	۲۰۰، ۲۳۰، ۲۳۳
۱۹۲، ۲۶۲	ابن مردویه، ۱۰۳
استرآبادی، سید شرف‌الدین، ۵۳	ابن مسعود، ۱۳۳
اسحاق بن عبدالعزیز ابی السّفاتج، ۲۴۷	ابن معین، ۷۳
اصحاب کساء، ۲۰۷	ابن مغزلی، علی، ۱۵۵، ۲۱۴، ۲۱۸
اصحاب مباحله، ۲۰۷	ابن منادی، ۱۶۸، ۲۵
اصفهانى، محمد حسین، ۲۲۶	ابن منذر، ۱۰۳
الاعمش، ۲۲۰	ابن منظور، محمد، ۲۰۲
اکبر نژاد، مهدی، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱	ابوبصیر، ۱۲۴
۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰	ابوبکر (خلیفه اول)، ۹۴، ۱۲۵
امام باقر <small>علیه السلام</small> ، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۴، ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۳	ابومعاش، سعید، ۲۹
۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۴	ابونعیم اصفهانى، احمد، ۲۵، ۲۶، ۱۴۰، ۱۶۸
۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۶	ابوهریره، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۳۳
۲۱۷، ۲۶۲، ۲۶۵	ابویعلی موصلی، احمد، ۲۵
امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> ، ۲۲۴، ۹۵، ۱۵۴، ۱۹۵، ۲۰۱	ابی الحسن الاسدی، ۲۴۷
امام حسین <small>علیه السلام</small> ، ۵۳	ابی الطفیل، ۲۲۰
امام رضا <small>علیه السلام</small> ، ۲۲، ۳۴، ۵۳، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۴۸	ابی العالیة، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۹
امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، ۹۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۲۱۶	ابی المقدام، ۵۴
امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۱۶، ۳۶، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۶	ابی بن کعب، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۵
۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۵	ابی داوود، سلیمان، ۲۵، ۱۷۴، ۱۷۵
۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۲	ابی عبیده، ۱۳۳
امام کاظم <small>علیه السلام</small> ، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۱۷۳، ۲۱۶	ابی عمرو الدانی، ۲۵
امام مهدی <small>علیه السلام</small> ، حجت خدا، صاحب الامر، ۳، ۲۱، ۲۳	ابی مالک تابعی، ۱۶۶
۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲	ابی یحیی الواسطی، ۲۴۶
۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۵، ۸۳، ۸۴	احمد بن ادريس، ۵۳
۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵	احمد بن خالد برقی، ۲۰، ۱۳۳، ۱۷۴
۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷	احمد بن صالح، ۲۲۲

بلاغی، محمد جواد، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۶
 بلال حبشی، ۲۰۳
 بنی اسرائیل، ۵۰، ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۴۴
 بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۵۷، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۷،
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰
 بیهقی، احمد، ۶۴، ۷۳، ۱۰۳، ۲۰۷، ۲۳۰
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۱۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۶۸،
 ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵،
 ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۱،
 ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۶۵،
 ۲۶۶
 ترمذی، محمد بن عیسی، ۲۵، ۷۹، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۳۰
 تستری، شیخ محمد تقی، ۵۳
 تستری، قاضی نورالله، ۲۱۹
 تفتازانی، مسعود، ۳۱، ۳۲، ۱۱۲
 تقی الدین عبدالله خلّی، ۲۸
 تونه‌ای، مجتبی، ۲۳
 ثامر العمیدی، ۲۷
 ثعلبی، احمد، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۱۰۵، ۲۱۴، ۲۱۷
 ثقفی، محمد بن مسلم، ۵۴
 جابر بن عبدالله، ۲۱۹
 جبرئیل، ۱۵۴، ۱۷۸
 جرجانی، علی، ۳۱، ۱۱۲
 جزایری، سید طیب، ۱۷۱
 جزری، ابن اثیر، ۲۵
 چصاص، احمد، ۵۸، ۱۵۸
 جندب بن جناده، ۱۲۷
 جوادی آملی، عبدالله، ۲۳۲

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸،
 ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 امام هادی علیه السلام، ۲۴، ۲۰۶، ۲۱۰
 امیر مؤمنان علی علیه السلام، ۲۴، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۸۴، ۱۰۹،
 ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۹،
 ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴
 امین، سید محسن، ۲۰۰
 انصاری، جابر بن عبدالله، ۶۳، ۱۲۷
 اهرمن، ۱۰
 اهل بیت علیهم السلام، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۸، ۴۲، ۶۷، ۹۱، ۹۷،
 ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۳،
 ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۵۹، ۲۶۶
 ایجی، عبدالرحمن، ۳۱، ۱۱۱
 اینکاری، ۱۲
 بابایی، علی اکبر، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴
 بحرانی، سید هاشم، ۲۸، ۲۹، ۷۹، ۹۲، ۱۲۷، ۱۵۳،
 ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۶
 بحرانی، سید هاشم، ۷۹
 بخاری، محمد، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۱،
 ۲۳۲
 البدری، سید سامی، ۲۷
 بریده، ۲۰۸
 بزّار، احمد بن عمرو البزّار، ۲۳۰
 بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، ۲۶
 بصری، حسن، ۱۶۶، ۱۶۷
 البغوی الشافعی، محمد بن الحسین، ۲۵
 بغوی، حسین بن مسعود، ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸،
 ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۵۹

- جو جای و وینبرگ جای، ۱۰
 جوهری، ابو عبدالله احمد بن محمد، ۲۹
 چلبی، حسن، ۳۱
 حائری قزوینی، سید مهدی، ۲۹
 حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۲۵، ۶۴، ۱۰۳
 ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۰
 حبیب بن ابی ثابت، ۲۲۰
 حجاج بن یوسف، ۱۶۷
 حذیفه بن یمان، ۷۹
 خر عاملی، محمد، ۵۴، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۷
 الخریش، حسن بن العباس، ۱۳۱
 حسکانی، عبیدالله، ۲۸، ۳۴، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۵
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷
 حسنی، السید نذیر، ۲۷
 حسینی جلالی، سید محمد جواد، ۲۵
 حسینی همدانی، سید محمد حسین، ۲۳۴، ۲۳۸
 حضرت آدم علیه السلام، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۳۱
 حضرت ابراهیم علیه السلام، خلیل الرحمن، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹
 ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۶
 حضرت اسحاق علیه السلام، ۱۹۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۸
 حضرت اسماعیل علیه السلام، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸
 حضرت الیاس علیه السلام، ۴۰
 حضرت ایوب علیه السلام، ۲۴۳، ۲۵۸
 حضرت خضر علیه السلام، ۴۰، ۱۲۴
 حضرت داوود علیه السلام، ۸۹، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۴۲
 ۱۴۳، ۲۴۱، ۲۵۸
 حضرت سلیمان علیه السلام، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۴
 ۱۴۲، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۸
 حضرت شعیب علیه السلام، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷
 حضرت صالح علیه السلام، ۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷
 حضرت عیسی علیه السلام، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۹، ۶۰
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۱۲۴، ۱۶۶، ۱۶۸
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۵۹
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶
 حضرت موسی علیه السلام، ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۴۱، ۲۶۲
 حضرت نوح علیه السلام، ۹۰، ۱۲۵، ۲۰۳، ۲۶۳
 حضرت هارون علیه السلام، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۲۳۱، ۲۵۸
 حضرت هود علیه السلام، ۹۰، ۹۶، ۹۹
 حضرت یعقوب علیه السلام، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۸
 حضرت یوسف علیه السلام، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۵۸
 حقی بروسوی، اسماعیل، ۳۸، ۴۰، ۱۰۶، ۲۶۵
 حلبی، ابی الصلاح تقی، ۳۰
 حلی، حسن بن یوسف، ۳۰، ۳۱، ۱۵۱
 حموی جوینی، ابراهیم بن محمد، ۲۵، ۲۰۰
 حمیری قمی، ابوالعباس عبدالله بن جعفر، ۲۲
 حویزی، علی بن جمعه، ۲۸، ۵۲، ۹۲
 خدری، ابوسعید، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۹
 خزاز قمی، علی، ۲۱، ۱۲۷، ۱۹۷، ۲۳۰
 الخزاعی، جعفر بن محمد، ۱۵۲
 خطیب بغدادی، احمد، ۲۰۱، ۲۰۹
 خواجه طوسی، محمد، ۳۱
 خوارزمی، موفق، ۱۷۸، ۲۰۹
 خویی، ابوالقاسم، ۵۳، ۱۵۲
 داوود بن مهزیار، ۵۲
 درست بن ابی منصور، ۲۴۶
 دوشن گیمن، ۱۰
 دیاری، محمد تقی، ۲۶۳
 دیباجی، احمد، ۲۹
 دیوبندی، محمود حسن، ۱۱۵، ۲۳۰
 ذریح محاربی، ۳۶
 ذهبی، محمد، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۲۲

- سید قطب، ۸۰
- سید محمد صدیق حسن، ۲۶
- سیوزی، فاضل مقداد، ۳۱
- سیوطی، جلال الدین، ۲۶، ۲۸، ۲۳، ۲۴، ۲۳، ۲۳، ۱۰۳، ۱۰۳
- ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۲۷، ۲۳۰
- الشافعی، محمد بن طلحة، ۲۵
- شاگری، روح الله، ۱۹
- شانگ چینگ، ۱۱
- شرف الدین، عبدالحسین، ۱۵۱، ۲۱۸
- شریعت زاده، محمد، ۲۸
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۲۴۶
- شریف مرتضی، علی بن الحسین، علم الهدی، ۲۳، ۳۰، ۳۱، ۱۵۱
- شعیب الارنؤوط، ۲۲۰
- شنگ وانگ، ۱۰
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۶۵
- شهر بن حوشب، ۱۶۷
- شهرستانی، عبدالکریم، ۲۱۷
- شیخ آقابزرگ تهرانی، ۲۲
- شیرازی، سید محمد، ۱۰۱، ۱۰۱
- صبحی صالح، ۲۲۰
- صدرالمتألهین (ملاصدراى شیرازی)، محمد بن ابراهیم، ۸۹
- صدر، سید صدرالدین، ۲۶
- صدوق، محمد (شیخ صدوق)، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۳، ۵۳
- ۵۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۴
- ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷
- ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۸
- صقار، محمد بن الحسن فروخ الضفار القمی، ۲۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۶، ۲۴۹
- صفوان بن یحیی، ۵۳
- رازی، ابوالخیر صالح بن ابی حماد، ۲۴۷
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۴۸، ۷۵، ۹۴، ۱۵۱
- رازی، فخرالدین، ۳۱، ۶۰، ۶۵، ۷۶، ۷۸، ۸۸، ۱۰۷
- ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳
- ۱۶۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
- رازی، محمد، ۴۴
- راضی، شیخ حسین، ۲۱۹
- راغب اصفهانی، حسین، ۴۴، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۲۰۲
- ربانی گلپایگانی، علی، ۳۰
- رشید رضا، محمد، ۱، ۱۶۱، ۱۶۳
- رضوی، مرادرضا، ۱۹
- رقام، ابوجامد عمران بن موسی، ۲۴۸
- زرکشی، بدرالدین، ۶۶، ۲۲۷
- زمانی، محمدحسن، ۲۰۸
- زمخشری، جارالله محمود، ۳۹، ۴۴، ۵۷، ۱۰۵، ۱۰۸
- ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
- زید الشَّخام، ۲۴۶
- زید بن ارقم، ۱۵۴، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰
- زید بن الحسن الأنماطی، ۲۲۱
- زید بن خارجه، ۲۰۸
- السالوس، علی احمد، ۱
- سبط ابن الجوزی، یوسف، ۲۵، ۱۵۴
- شدی، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۵، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۶۹
- سدیر صیرفی، ۱۲۴
- سعد بن عبدالله، ۲۴۹
- سفارینی، ۱۷۰
- سفیان الثوری، ۱۳۳
- سلمان فارسی، ۲۰۳
- سلیم بن قیس هلالی کوفی، ۲۰
- سماعة، ۵۵
- سهل بن زیاد، ۲۴۷
- سیالکوتی، ۳۱

- صنعانی، عبدالرزاق، ۲۵، ۱۷۴، ۱۷۵
 صهبیب رومی، ۲۰۳
 ضحاک، ۴۸، ۶۲، ۱۱۰، ۱۶۸
 طالقانی، ابوالعباس محمد بن ابراهیم، ۲۴۸
 طباطبایی، محمدحسین (علامه طباطبایی)، ۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰
 طبرانی، سلیمان، ۲۵، ۱۰۳، ۱۷۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
 طبرسی، احمد، ۵۳، ۷۹، ۱۵۳، ۲۰۶
 طبرسی، فضل بن حسن، امین‌الاسلام، ۲۱، ۲۴، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۷، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۴۰
 طبری، ابومحمد الحسن بن حمزه، ۲۲
 طوسی، محمد بن حسن، شیخ الطائفه، ۱۶، ۲۳، ۳۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۸
 طیب، سید عبدالحسین، ۲۴۶
 العاصمی، احمد بن محمد، ۲۵
 عاملی، علی بن الحسین ابی‌جامع، ۵۱، ۹۲، ۵۳، ۵۲، ۵۳
 عبدالجبار الرفاعی، ۳۳
 عبدالحمید بن النضر، ۲۴۹
 عبدالعزيز بن مسلم، ۲۴۸
 عبدالله بن سنان، ۳۶
 عبدالله بن عباس، ۷۴، ۱۶۱
 عبیدلی، عبدالمطلب، ۳۱
 عثمان بن سعید دانی، ابوعمرو، ۲۶
 عثمان، خلیفه سوم، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳
 عذاب محمود الحمس، ۲۷
 عدی بن حاتم، ۷۹
 عزیر، ۶۹
 عسقلانی، ابن حجر، ۱۷۰
 عکرمه، ۱۶۷
 علی بن اسماعیل، ۵۲
 علی بن الحسن بن فضال، ۵۲
 علی بن الحسین المسعودی، ۲۱
 علی بن حرب طائی، ۱۳۳
 علی بن طلحه، ۷۳
 عمران بن میثم، ۵۲، ۵۳
 عمر بن اذینه، ۱۵۳
 عمر بن الخطاب، خلیفه دوم، ۹۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۱، ۴۸، ۲۸، ۲۲، ۱۷۹، ۱۵۰
 الغماری، احمد بن محمد، ۲۷
 فارس الحسون، ۲۲، ۲۳
 فتال نیشابوری، محمد، ۲۱، ۱۵۵، ۱۵۶
 فتلاوی، مهدی، ۲۷
 فتونی عاملی، ۲۸
 فزّ، ابوزکریا، ۳۹
 فراهیدی، خلیل، ۸۵، ۲۰۲
 فضالة بن آیوب، ۲۴۹
 فضل بن شاذان، ۲۲، ۵۴
 فضیل، ۵۲
 فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۴۵، ۸۵، ۸۶
 فیض کاشانی، محمد محسن، ۲۳، ۵۰، ۵۱، ۹۲، ۱۶۸، ۲۳۵، ۲۴۶
 فیومی، احمد، ۲۰۲
 قاسم بن حسان، ۲۲۲
 القاسم بن مسلم، ۲۴۸
 قاضی ابوبکر باقلانی، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۸

- قتاده، ۱۶۶
 قديس آخرالزمان، ۱۱
 قرطبي، محمد، ۲۶، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۸۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۴۰
 قشیری، ۱۱۰
 قطب الدين راوندی، ۲۱
 قمی، ابوالقاسم علی بن الحسين بابویه، ۲۲
 قمی، علی بن ابراهیم، ۵۰، ۸۰، ۹۴، ۱۶۷، ۲۱۷
 قمی مشهدی، محمد، ۵۱، ۱۱۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۸، ۲۴۶
 قندوزی حنفی، سلیمان، ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۰۸
 قوم ثمود، ۸۷، ۹۰
 قوم عاد، ۸۷، ۹۰
 كاتب اللیث، ابوصالح، ۷۳
 کاشانی، مولی فتح الله، ۴۸، ۷۶، ۱۰۱
 کالب بن یوقنا، ۱۰۷
 کراجکی، ابوالفتح محمد بن علی، ۲۳
 کعب الاحبار، ۱۰۶
 کلبی، ۴۷، ۴۹، ۶۳، ۶۵
 کلکی، ۸، ۷
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۳۶، ۵۳، ۵۵، ۶۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۲
 کنجی شافعی، محمد، ۲۶، ۱۶۸، ۲۳۲
 کنفوسیوس، ۱۰
 کوفی، ابو عبد الله، الحسين بن الحكم، ۲۸
 کوفی، فرات بن ابراهیم، ۵۴، ۱۳۲
 کوفی، محمد بن سلیمان، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹
 مالکی، ابن صباغ، ۲۵
 ماوردی، علی، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۴۵
 متقی بن حسام الدین، علی المتقی هندی، ۴۵، ۴۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۰
 مجاهد بن جبر، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹
 مجلسی، محمد باقر، ۳۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۵
 محقق حلی، جعفر بن الحسن، ۳۰
 محلی، جلال الدین محمد بن احمد، ۱۰۶، ۱۰۸
 محمد امین زین الدین، ۲۷
 محمد بن الحسين، ۲۴۷
 محمد بن العباس الماهیار، ۵۳، ۵۵
 محمد بن خالد البرقی، ۲۴۶، ۲۴۹
 محمد بن سنان، ۲۴۶
 محمد بن عبد الجبار، ۲۴۹
 محمد بن موسی بن المتوکل، ۲۴۸
 محمدی ری شهری، محمد، ۲۸، ۲۴۹
 محمودی، محمد جواد، ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۹
 مروزی، ابوالقاسم بن محمد، ۲۴۸
 مرزی، یوسف، ۶۵، ۷۳، ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۴۴
 مصطفوی، حسن، ۸۵، ۹۰
 معاویه بن صالح، ۷۳
 معرفت، محمد هادی، ۶۶، ۶۷
 مفضل بن عمر، ۱۲۴
 مفید (شیخ مفید)، محمد، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۴۶
 مقاتل بن سلیمان، ۵۸، ۱۰۶
 مقداد بن اسود، ۴۷، ۶۲، ۶۴، ۱۰۸، ۱۴۳
 مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی، ۴۶، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۳، ۲۶۵
 مکارم شیرازی، ناصر، ۵۲، ۸۸، ۱۰۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۶
 منتظری، آیت الله حسینعلی، ۲۷

- موجدیان عطار، علی، ۱۹، ۵
الموسوی الشفتی، سید اسدالله بن محمد باقر، ۲۴
مولوی نیا، ۲۹
میشریه، ۱۰، ۸
میرجهانی، سید حسن، ۲۷
میری، سید عباس، ۲۳
الناشری الأسدی، ابوالفضل عباس بن هاشم، ۲۲
نجارزادگان، فتح‌الله، ۱۷، ۱۵۰، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۲۶
نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، ۲۹
نسائی، احمد، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۰
نسفی، ابوالبرکات، عبدالله، ۱۰۶، ۵۸
نعمانی، محمد بن ابراهیم، ۲۳، ۹۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۹
۲۰۱
نقاش، ۱۰۹
نیلی، بهاء‌الدین علی، ۲۳، ۲۸
واحدی نیشابوری، علی، ۳۸، ۳۹، ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۵
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۵۹
واعظ خرگوشی، ابوسعید، ۱۶۳
هاشمیان آدریانی، عبدالرسول، ۲۳
هشام بن سالم، ۲۴۶
هندی، میرحامد حسین، ۲۱۹
هیتمی، احمد بن محمد بن حجر، ۲۵، ۲۷، ۱۵۵، ۲۰۸
۲۱۸
هیتمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر، ۲۵، ۶۴، ۱۸۱
یعقوب بن شعیب، ۵۳
یوشع بن نون، ۱۰۷، ۲۳۱